بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی نبیه و رسوله محمد و آله الطاهرین

و بعد چنین گوید ... عباد ... الحائری مسکنا و مدفنا

ان شاء الله تعالی که این چند سطری است در ضروریات مسائل ... احکام ... عبادات

و صلوة و صوم و سائر عبادات و معاملات بر سبیل اختصار ... لکثرة العباد که ...

... آسان باشد و مومنین از آن بهره مند شوند ان شاء الله و فقنا الله و جمیع

المومنین بدانکه مسائل اجتهاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم و سائر احکام عبادات

و صلوة بلکه سائر عبادات و معاملات را بیان مینمائیم در ضمن یک مقدمه و چند مقصد اما

مقدمه پس در آن سه فصل است فصل اول در بیان مسائل اجتهاد و بیان آن در ضمن چند

امر است امر اول در بیان کسی است که تقلید او توان نمود و او آن کسی است که در او ...

شرط موجود باشد اول بلوغ پس صحیح نیست تقلید مجتهد صغیر هر چند مثل علامه باشد

و هر چند یک دقیقه قبل از بلوغ باشد دوم عقل پس جایز نیست تقلید مجنون چه جنون

همیشه باشد یا بعضی از اوقات باشد در حال افاقه که قطع با افاقه حاصل باشد تقلید او صحیح

نیست چنانکه اکتفا بنا هر حال در حال افاقه ... نزد خلاف ... پس شرط نیست

قطع با افاقه سیم اسلام پس جایز نیست تقلید کافر ... هر چند ... باشد

چهارم اثنا عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر اثنا عشری بجمیع اقسام ایشان هر

چند ... سائر مذاهب شیعه ... الله عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق ...

... نمکنند و همچنین در مجهول

... آن است یا فاسق که تقلید او هم جایز نیست و لکن اگر با جهل بحال

... نمود و بعد معلوم شد عدالت او در زمان تقلید پس همان تقلید کافیست و اگر

تقلید مجتهدی نمود با ... عدالت و بعد معلوم شد که فاسق بوده با آن تقلید اکتفا

... رجوع نماید بمجتهد ثانی در اعمال آتیه و همچنین در اعمال سابقه

از جهت صحت و بطلان و قضاء و اعاده بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز تقلید و اخذ برای اوست
نه شرط جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که بصیرتی در مقدمات اجتهاد نکرده باشد
جایز است عمل برای خود بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرام است که تقلید کند بلی از منصب
قضاء و افتاء و تصرف در اموال غیب و مجانین و مال امام روحی له الفداء احتراز نماید هر چند نظر فی مجتهد
امین در اموال غیب و مجانین و نحو حالی از قوه نیست ششم آنکه مرد باشد زن نه و بر خنثی هفتم آنکه
طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا از طرفین نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم اینکه مجتهد بالمعنی
که ملکه ترجیح در استنباط مسائل داشته باشد یا بمعنی حجة مطلق باشد چه متجزی هر چند احوط ترک
تقلید متجزی نباشد این است مراد از مجتهد جامع الشرائط امر دوم اینکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد
در مسئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه در مسئله مخصوصه رای و اعتقادی داشته باشد
که اگر عالم بحکم آن مسئله نباشد حتی راه احتیاط مسئله را نیز نداند یا بداند و لکن سؤال از احتیاط نشود
وجوب نیست و این واضح است بلی اگر علم بمسئله بالفعل نداشته و لیکن قادر باشد بتحصیل بمقدماتی
حصول علم بدون عسر و حرج این وقت فرض [illegible] وجوب فتوی لازم است یا وکه تحصیل علم نماید
و اگر خود محتاج شود بتعلم مسئله در عمل نفس خود و مقلد او نیز محتاج شود بحکم مسئله و وقت وسعت
علم هر دو مسئله نداشته باشد مقدم بدارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را دوم آنکه دست
سائل از مسئله مخصوصه بمجتهد دیگر نباشد و منحصر باشد جواب سؤال بان مجتهد که اگر مجتهد دیگر
باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب نیست بر خصوص این مجتهد جواب فتوی بلی در
این وقت فتوی واجب کفائی است مثل نماز میت و قول سائل که من اعتقاد باجتهاد کسی ندارم
جز شما باعث وجوب فتوی عینا نمیشود بلکه مجتهد عمل باعتقاد خود کند اگر اعتقاد مجتهد خلاف اعتقاد سائل
باشد بلی و الحاصل اولی و احسن بلکه احوط آنست که مجتهد تعدی از سؤال و جواب فتوی نماید در خصوص در جائیکه
مجتهد جاهل باعتقاد سائل باشد و خود هم نداند که مجتهد دیگر هست یا نه و خصوص در جائیکه سائل
بگوید که دستم بمجتهد دیگر نمیرسد سیم آنکه این نیست که مقصود سائل از سؤال مجرد اطلاع
بر مذهب و بعض اغراض دیگر نباشد بلکه مقصود علم بمسئله و عمل باشد و لیکن اگر مجتهد قصد
سائل را نداند و سائل بگوید که مقصود من عمل است [illegible] نه غرض دیگر وجوب تصدی
خالی از قوت نیست چهارم آنست که در مسئله احتیاط عملی نباشد یا با عسر و حرج باشد یا
احتیاط ممکن باشد لکن سائل جاهل باحتیاط باشد پنجم آنست که بر سائل علم بحکم لازم
باشد که اگر لازم نباشد وجوب فتوی بر آن نیست مثل صغیر و مثل سائل حج [illegible] غیر
مستطیع [illegible] در غیر تعلیم جاهل و مثل مسائل [illegible] مقلد و مثل اعمال مستحبه
و مکروهه [illegible] احتیاج یا مثل آنکه میداند که واجب و حرام نیست و لکن نمیداند که
مستحب است یا مکروه بلی اگر احتمال حرمت [illegible] واجب است که تحصیل علم بکند پس فتوی مجتهد
[illegible] ششم آنست که [illegible] خوف [illegible] در فتوی نباشد [illegible] برای خود
[illegible] که اگر خوف [illegible] لازم نیست بلکه حرام است
[illegible] آنست که [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] نیست [illegible] آنست که فتوی [illegible]

مثل نجات دادن سوخته یا غرق شده که در این وقت اشتغال بنموده واجب نیست والا

در مسائل یا بلیشه سؤال کنند نه بحث جواب از برای اهل سنت اگر ثانی [illegible] نباشند

واگر دفعة سؤال کنند و اهمی در بین نباشد مجتهد مخیر است هر چند این دو مسائل

نزاع کنند در تقدیم و تاخیر جواب خصوص در جائیکه زیادتی تاخیر در جواب سؤال

دیگر لازم نیاید الی احسن آنست که مجتهد در صورت [illegible] و زیادتی تاخیر جمع

در تقدیم و تاخیر نماید امر نهم اینکه اگر مجتهد رجوع کند از قول سابق خود از عبادات

و معاملات یعنی از [illegible] کلمات [illegible] رجوع او باعث بطلان [illegible] سابق

نمیشود پس مقلد [illegible] که در آنها تقلید سابق خود باقی باشد هر چند مجتهد [illegible]

کرده باشد مگر در صورتی که قطع بر خطا مجتهد پیدا شده باشد که در این وقت

حکم او حکم مجتهد است در قطع بخطا خود که اعمال بعد [illegible] نماید و اعمال

سابقه را اعتبار نکند و اما مجتهد پس اگر قاطع شد بخطا خود در اجتهاد

خود لازم است قضا و اعاده عبادات و معاملاتیکه بجا آورده بود و اگر

قاطع بخطا نشد خود در اجتهاد سابق بلکه مظنه بخطای خود نماید در این وقت در

اعمال لاحقه اعتماد نماید بر [illegible] خود و در اعمال سابقه قضا [illegible] اعاده و در

اعمالیکه اثر باقی [illegible] است احوط عدم ترتیب آثار سابقه [illegible] بلکه احوط آنست که

اعاده اعمال سابقه [illegible] در امثال قطع بخطا [illegible] هر چند اقوی جواز [illegible]

برای سابق [illegible] مثل زوجیت و ملک که اعتماد برای سابق نماید تفویت

داده [illegible] که وضو [illegible] معنا و از برای خود برگشت [illegible]

صیغه [illegible] بعد [illegible] بوده یا اینکه [illegible] کرده [illegible] شرح [illegible] بود یا اینکه [illegible]

شک [illegible] بعد [illegible] بوده و از [illegible] خود برداشته یا اینکه [illegible]

بدون صیغه عربیه یا اینکه صیغه شرط صحت نیست [illegible] بعد [illegible] بوده از برای خود

در [illegible] و نظائر [illegible] سابق [illegible] لازم نیست بلکه [illegible]

از او [illegible] که [illegible] اینکه [illegible]

[illegible] وضو [illegible] بوده [illegible] هر چند

وفصل

وغسل او صحیح است لکن قطرات و رطوبات باقی مانده را بلکه مواضع وضوء و غسل و هر جائیکه غساله آب
ملاقات با او نموده هر چند خشک شده باشد باید بشوید نظر اینکه اگر کسی وضو گرفت یا غسل نموده باید
که در کسانی یقین داشت که نجس بوده ولکن بعد از وضو و غسل شک کرده که آن را آب پاک نموده و وضو گرفته یا خیر
وضوی او در این وقت صحیح است ولکن قطرات و رطوبات باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع آنچه از آب
و رسیده است بشوید هر چند خشک شده باشد و قطره از آن باقی نمانده باشد بنا بر احوط امر
چهارم اینکه لازم است بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را با اجتهاد خود در سه صورت یکی آنکه بداند که مردم
شخصی را اگر شایسته فتوی باشد ندارند و امور ایشان معطل است دوم آنکه میداند که اعتماد ایشان به شخص
هست ولکن خود این مجتهد میداند که او شایسته نیست سوم آنکه میداند آن مجتهد یا آنکه مرجع ایشان است صالح
و شایسته اعتماد هست ولکن میداند که کافی در امور ایشان نمیباشد در این سه صورت لازم است اعلام مطلقا از باب
تنبیه غافل مثل اینکه بر انبیاء لازم است اظهار نبوت و رسالت بلکه احوط در صورت چهارم به کفایت نیز اعلام است تا یقین
کند که مردم به قدر کفایه مرجع و مجتهد جامع الشرائط دارند و اما از باب امر بمعروف و نهی از منکر پس اگر امید تأثیر
و اجابت و رجوع بخود در اعلام خود داشته باشد این وقت اعلام واجب است و در دو صورت دیگر لازم نیست اعلام
صورت اولی اینست که مجتهد میداند که مردم اعتماد ایشان به شخصی هست که شایسته اعتماد هست و کافی نیز میباشد
در این صورت لازم نیست اعلام دوم اینست که میداند که اعتماد ایشان به شخصی هست ولکن نمیداند که شایسته اعتماد
هست یا نه در این صورت نیز لازم نیست اعلام به مجتهد حال او صحیح و مضایقه از استجماع اعلام نیست امر پنجم اینکه اجتهاد
بچند چیز ثابت میشود اول شهادت دو عادل دوم شهادت یک عادل چنانچه بعضی تصریح کرده اند ولکن
اقوی عدم ثبوت است مگر در صورتیکه تحصیل علم با اجتهاد عسر و حرج باشد سوم شیاع و استعلام اگر شخص صالح
استجماع و استعلام و از اهل خبره باشد چهارم اشتهار شخص به اجتهاد در پیش اهل خبره پنجم حکم حاکم مسلم
الاجتهاد به اجتهاد شخص ششم مطلق مظنه به اجتهاد اگر تحصیل علم شرعی یا وجدانی موجب عسر و حرج باشد و بدانکه
عدالت مدعی اجتهاد و اسلام او و نشستن در مجلس قضا و حکومت و نحو آن باعث آن نمیشود که اگر ادعای اجتهاد
تصدیق او نمائیم ولکن تکذیب او هم نمیکنیم و او را به این عمل فاسق هم نمیدانیم بلی اگر مظنه حاصل شود به اجتهاد او و ممکن
نباشد تحصیل علم در این وقت کفایت مظنه حاصل از نشستن او در مجلس قضا و رجوع مردم با او بلکه مطلق مظنه
خالی از قوت نیست امر ششم آنکه لازم نیست بر مجتهد هر گاه رجوع از اجتهاد خود نموده که اعلام مقلد نماید
بر رجوع خود هر چند احوط است **فصل دوم** در مسائل تقلید است و بیان آن نیز در ضمن چند امر است امر
اول آنکه آنچه در شرع مجسب حکم عقل و اخبار اهل بیت علیهم السلام لازم است اینست که هر عامی عمل را از روی معرفت بجا
آورد پس آنچه لازم است علم است چنانچه در حدیث است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و چون علم هر کسی

مقدمه در اجتهاد و تقلید است

بحث بدانکه هر کس که بیش از علم اشتغال نکرده و قدرت بر اجتهاد ندارد باید اینست که رجوع بعلماء و مجتهدین اثنا عشریه کثرهم الله
چنانچه در هر دینی و هر شریعتی جاهل با رجوع بعالم میکند پس هر گاه اینکه اخذ مسائل از ایشان بکنند
اینکه عامی بحکم الله شوند کافی نیست در صحت عمل چون حقیقت تقلید بلکه لازم است بنحوی که عمل او عمل اهل احتیاط نشود و
عمل او صحیح باشد اینست که عامل مطابق کند عمل خود را بقول مجتهد و اکتفا کند باینکه حکم الله در حق او اینست که
مجتهد او گفته است و اگر هم بگوئیم که حقیقت تقلید در عرف عام یا متشرعه عمل بقول غیر بدون دلیل بر قول میباشد ضرر
ندارد چه جهت اینکه مقصود ما از تقلید بکیفیتی که ماموریم بنحوی که عمل او عمل اهل احتیاط نشود همانست که مذکور شد و
معلوم است که مجرد اعتقاد رساله بدون اینکه علم بمضمون آن حاصل شود سبب نمیشود که عمل او عمل اهل احتیاط نشود
هر چند از اصلح العمل و مفاتیح الاصول سید سند آقا سید محمد اعلی الله مقامه معلوم میشود که از بعض کلمات
اخذ احکام از کتاب فی مبداء انسان در تقلید که اگر مقلد ملتزم شود بجمیع آراء مجتهد خود در رساله باید که باقی
از ابواب فقه را الا کتب اخذ رساله بقصد عمل این تقلید میباشد و حصول تقلید باین قسم مشکل است بلکه بسا نمیشود
اخذ رساله صحیح باقیده بی قسم از همراه داشتن از منشاء علم نمیشود بنظر علم صنوفی مجتهد بالنسبه
که استنباط و فعلی نکرده باشد و عند الحاجه استنباط کند و الا مجرد التزام مقلد باستنباطات مجتهد یا مجتهد بعد خواهد
استنباط اگر چه کونه تقلید خواهد بود بلی در عرف بسا میشود که مجرد التزام را تقلید مینامند و لکن این کافی
نیست بلکه اگر اخذ مسئله بکند و لکن نه بقصد عمل برای مجتهد اینهم تقلید نخواهد بود مثل اینکه مسئله را
از رساله یاد میگیرد که جاهل تعلیم بدهد یا اینکه ملاحظه نماید که مجتهد چه خواسته اگر از آن است تقلید نماید و الا
فلا بلی اگر رساله را اخذ نموده و فهم مسئله نیز نموده بقصد عمل در این وقت تقلید است اگر چه عمل نکرده باشد
و از اینجا معلوم شد که در هر احکام فرعیه که حکمش معلوم نباشد باید تقلید کرد چه مستحب باشد چه واجب چه غیر
ان و اینکه میگویند که در مستحبات تقلید لازم نیست و نباید تقلید کرد در اصل است بجهت اینکه عقل قاطع
حاکم است که هر عاملی باید در تعیین عمل بداند که خداوند راضی است باین عمل تا بیاورد چه واجب باشد چه مستحب
و چه غیر اینها باشد چه اجتهادا باشد چه بتقلید پس هر چیزی را که نمیداند که حکم او چیست و ملتفت نیز
باشد یا مجتهد خود باید تقلید بکند اگر قادر بر اجتهاد نباشد بلی تسامح در ادله سنن و کراهت جایز است برای مجتهد
و مقلد را نیز در این مسئله نیز باید تقلید کند امر سوم اینکه صحت عمل چنانچه حاصل میشود باجتهاد یا
بتقلید همچنین حاصل میشود بطریق ثالثی که آن را احتیاط میگویند و اقوی آنست که احتیاط طریقی است در عرض
اجتهاد و تقلید لکن چون در بعضی از موارد ممکن نیست مثل اینکه امر دائر میان واجب یا حرام باشد
یا اینکه امر دائر میان سه چیز باشد یا دو واجب باشد که ترک هر دو و جمع هر دو ممکن نباشد و چون التزام
باحتیاط برای غالب مردم عسر و حرج است و چون علم بکیفیت احتیاط از کما هو حقه از برای غیر مجتهد در غالب

مسئله

مثل آنکه ممکن نیست و چون بعضی از علما اجتهاد را از شبهات مثل شرط علم بوجه و قصد قربت و جزم از
و شرط تمیز و شرط جزم در مقام نیت احتیاط را طرح نموده اند لهذا اقتضا شد با اجتهاد و تقلید در
با احتیاط آنستکه شخص احتیاط کند بعمل بطوریکه بهمه احتمالات آن مسئله عمل شود و آن بر سه قسم است اولا
غالبا ممکن است و بی شبهه میباشد و بر دو قسم است اول آنستکه محتاج بتکرار عمل نیست
و امر دائر است میانه وجوب فعل و عدم وجوب فعل مثل اینکه نمیداند غسل جنابت واجب است یا نه و احتیاط غسل
و یقین معلوم شود که جنب بوده یا اینکه امر دائر شود میانه وجوب ترک و عدم وجوب ترک مثل
اینکه نمیداند اغسال ثلاثه مثل اغسال مفسد روزه است یا نه ترک مینماید الاحتیاط
بحسب تقلید یا اجتهاد که مفسد بوده یا اینکه امر دائر شود میانه وجوب و استحباب مثل اینکه نمیداند
سوره واجب است یا مستحب میخواند بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب و نه استحباب و هم چنین
غسل جمعه که نمیداند واجب است یا مستحب بجا میاورد او را بقصد قربت مطلقه دوم آنکه محتاج بتکرار
عمل است و شبهه حکمیه است و اجتهاد یا تقلید ممکن نیست مثل اینکه نمیداند که در هشت فرسخ ملفق
رفتن و بر گشتن حکم او قصر است یا تمام و وقت وسعت اجتهاد یا تقلید ندارد احتیاطا مینماید بجمع میانه قصر
و اتمام سوم آنستکه محتاج بتکرار عمل است و شبهه حکمیه است و لکن ممکن است اجتهاد یا تقلید و با امکان
آن ترک میکند او را و جمع میکند چهارم آنکه شبهه موضوعیه باشد مثل اینکه مسافر میداند آنکه
مسافت موجبه قصر هشت فرسخ است و ممکن است علم تفصیلی بسؤال یا اختبار یا امتحان و نمیداند که هشت فرسخ
حاصل شده یا نه و با وجود این جمع مینماید و مثل اینکه میداند که لباسی از لباسهای او نجس است و ممکن است
که تحصیل علم تفصیلی کند و با وجود این در دو لباس دو نماز میکند در جمیع این اقسام ابعضی جایز است
احتیاط حتی در قسم اخیر که با امکان علم تفصیلی اکتفا بعلم اجمالی میکند و سفاهتی در ارتکاب علم اجمالی
و ترک علم تفصیلی مندفع میشود با امکان فرض اغراض عقلائیه هر چند احوط ترک احتیاط است
محتاج است حصول احتیاط در آن بتکرار عمل با امکان علم شرعی با اجتهاد یا تقلید بدانکه اگر مکلف
تشخیص احتیاط بکند و علم داشته باشد که احتیاط این است همان عمل نماید و اگر خود نمیداند و عادلی از اهل
خبره بلکه مجتهد نیز شهادت دهند بر اینکه احتیاط این است از بعضی ظاهر میشود که اکتفا بان نیز میتوان
نمود و لیکن محل تامل است پس بشهادت عدل واحد بلکه مطلقا مطلق نیز اعتماد نکنند در تشخیص احتیاط
با امکان اجتهاد یا تقلید و عدم عسر و حرج بلکه اکتفا بحکم حاکم با اینکه این احتیاط است نیز محل تامل
است امر سوم آنکه گذشت که طلب علم واجب است بهر کسیکه ملتفت باشد و قادر بر تحصیل
علم از روی اجتهاد یا تقلید باشد و با وجود این اگر ترک کند و احتیاط نیز نکند گناهکار است و اما

اینکه

اینکه گناه مذکور صغیره است یا کبیره بلکه بسبب یا بسبب مجتهد مخالف حکم واقعی است یا تجری یا مجتهد مخالف حکم
ظاهری که اجتهاد یا تقلید نباشد ذکر ان محل اهتمام نیست پس مادامیکه تقلید یا اجتهاد نکرده اقدام
ببیع معاطاتی یا شرب عصیر زبیبی و هر چیز که حکمش را نمیداند ننماید تا اینکه اجتهاد یا تقلید نماید و لازم نیست
تمییز جزء از شرط و واجب از مستحب و نیز اینکه واجب اصلی است مثل حمد و سوره یا تبعی مثل خم شدن بجهة رکوع
یا سجود و هم چنین لازم نیست تمییز مانع صحت از مانع کمال بلکه با علم بمطلوبیت اگر بداعی مطلوبیت فعل یا ترک
بجا آورد یا ترک نماید کافیست در صحت عمل بلی واجب است که هر کار را که میخواهد بکند مسائل آنرا پیش از
عمل یاد بگیرد بلکه واجب است تعلیم مسائلیکه عام البلوی میباشد یعنی که غالب مردم مبتلا میشوند
بان مثل مسائل شک و سهو بلی اگر نادر الوقوع باشد که غالب ناس بان مبتلی نباشند لازم نیست تعلیم احکام
او چنانچه لازم نیست تعلیم احکام حج و اعتکاف و غیر ذلک با عدم حاجت بان امر چهارم انکه عمل جاهل چه در
عبادات چه در معاملات هر گاه مطابق و موافق رای مجتهدی است که تقلید او جایز است و تکلیف این
شخص جاهل رجوع باو میباشد پس اگر اختیار تقلید او را کرده و عمل نیز موافق رای او شده عمل او صحیح
میباشد چه از قبیل نماز و روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اگر مخالف رای مجتهد است باطل و اعاده
یا قضای ان لازم است چه در وقت یا در خارج وقت و اگر مطابقت یا مخالفت معلوم نباشد در وقت اعاده
لازم است و حکم شک بعد از فراغ جاری نیست و در خارج وقت قضاء لازم نیست علی الاقوی مگر انکه مجتهد
بگوید که قضاء لازم است پس محصل اینستکه مدار موافقت و مخالفت با بقاء وقت بر رای حین السؤال میباشد
نه حین العمل پس اگر حین العمل رای مجتهد مقتضی بطلان عمل مقلد بوده و اعاده لازم شده و لکن بعد از
سؤال رجوع از ان قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده ساقط است و اگر در خارج وقت باشد مدار بر رای
میباشد که مسقط قضا است چه رای حین العمل باشد یا حین السؤال زیرا که مدار در وجوب قضا بر صدق
فوت است یقیناً و با این فرض فوت یقینی نمیشود بلکه همین سیاق در وقت نیز محتمل است که مدار بر رایی باشد که
مسقط اعاده میباشد و لکن احوط اینستکه مدار بر رای حین السؤال میباشد تا انکه احراز موافقت
نماید امر ششم انکه اظهر در نزد احقر اینستکه تقلید اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست هر چند با
امکان تشخیص و عدم عسر و حرج در تشخیص تقلید اعلم و اورع بلکه اوثق در فتوی احوط است فالاولی
اعلم انها و الا اورع انها و با تعارض اعلم و اورع اعلم مقدم است بر اورع هر چند اعلمیت اعلم مظنون
باشد و اورعیت اورع مقطوع باشد اگر انظر بحجة باشد و مراد از اعلم در خصوص مقام افقه میباشد
و مراد از افقه بنظر احقر آنستکه استاد او در استنباط احکام شرعیه بیشتر باشد بشرط انکه نزد
غالب مسائل اجتهادش مطابق واقع باشد پس مراد از افقه این است که استادتر باشد و اصابه او بواقع

امر چهارم در مطابقه عمل جاهل با رای مجتهد است

امر پنجم در بیان موافقت و مخالفت است

امر ششم در تقلید اعلم است

بیشتر

بشبهه نباشد و استنباط او اقرب بواقع باشد و مراد از اورع آنستکه پرهیزکارتر باشد از غیبت و محرمات
و مکروهات و مشتبهات و تفصیل ورع در کتب احادیث و علم اخلاق مبین است و اجمالا اوضح است بنحو
مثبت نه بنهی که اورع در اندین کتب است و غیر آنستکه اعلم و اورع حال فتوی و حال استنباط هر دو باشد
هرچند اکتفا باخیر نیز میتوان نمود بلکه بعضی مدار اعلمیت را بر اخیر دانسته اند و اقوی در نزد حقیر
بر اعلمیت و اورعیت حال فتوی میباشد خصوص در اورع امر پنجم آنکه تقلید اعلم و اورع الزامی
بوجوب شرعی مشروط بچند شرط است اول آنکه احتمال وجود اعلم بدهد دویم آنکه عسر و حرج
نباشد در تشخیص اعلم یا در اصل تقلید اعلم یا در بقاء بر تقلید اعلم که اگر عسر و حرج باشد در هر
یک از مراتب ثلثه مزبوره لازم نیست تقلید اعلم سوم آنکه وجود اعلم معلوم بالاجمال یا بالتفصیل باشد
چهارم آنکه علم اجمالی بنحو شبهه محصوره در بلد خود یا در بلاد متعارفه باشد پس اگر علم بالمره نداشته
باشد یا آنکه علم داشته باشد و شبهه غیر محصوره باشد تقلید اعلم لازم نیست پنجم آنکه اعلمیت و
اورعیت آن نیز مقطوع باشد پس با امکان قطع باعلم و اورع اکتفا بمظنه ننماید مگر آنکه مایوس باشد از تحصیل
علم یا آنکه در تحصیل علم عسر و حرج باشد پس اگر فرض شود دو مجتهد یکی اعلمیت هر یک بالنسبه بدیگری
معلوم نباشد و لکن یکی اعلم باشد از دیگران قطعا و یکی بدیگر اعلم باشد از دیگران ظنا مقدم بدارد
اعلم مقطوع را بر اعلم مظنون چنانچه اگر تقلید اعلم مقطوع ممکن نشود و در دسترس نباشد اعلم مظنون
مقدم است ششم آنکه علم بمخالفت مجتهدین در فتوی داشته باشد که در این وقت اعلم و اورع را تقلید
نماید پس اگر علم بموافقت داشته باشد یا آنکه موافقت و مخالفت معلوم نباشد لازم نیست تقلید اعلم
هرچند احوط تقلید اعلم و اورع است حتی با شک در مخالفت مجتهدین بلکه احوط تفحص از اعلم و اورع
با احتمال وجود آن بلکه احوط آنستکه تقلید او نمود در استنباط و فتوی نوعا و شخصا که ظن باصابه واقع
در آن فتوی نیز باشد نماید و اقتصار بر مجرد اعلمیت نوعا ننماید هرگاه آن شخص مقلد از اهل معرفت نیز باشد
بلکه غیر آنستکه در مرافعه و حکم و اذن در تصرف در اموال مجانین و غیب و نحو آن نیز اقتصار باعلم و اورع نماید
و بغیر اعلم و اورع با وجود اعلم و اورع مراجعه ننماید و اگر دو مجتهد باشد یکی مقطوع الاجتهاد و دیگری
مظنون الاجتهاد و مظنون الاعلمیة باشد مقدم بدارد مظنون الاعلمیة را اگر آن ظن حجت باشد و تقلید
اعلم را لازم بدانیم و الا مقدم بدارد مقطوع الاجتهاد را و همچنین اگر فتوای مجتهد مقطوع معلوم باشد
و فتوای اعلم مظنون باشد و مثبت اعلمیت بنحو نیست که در مثبت اجتهاد گذشت امر ششم آنکه تقلید
از باب وصف مظنه مطلقه نیست حکم الله با رای مجتهد نیست پس مادامیکه مقلد قاطع بخطاء مجتهد نباشد
باید عمل برای مجتهد نماید هرچند ظن بخطاء مجتهد داشته باشد بلی غیر آنستکه مقلد در تقلید

امر پنجم شرایط تقلید اعلم

امر ششم

اقت

مقدمه در بیان اجتهاد و تقلید است

اقتضا نماید باینچه از فتاوی که در نظر او اوثق باشد باعتبار موافقت احتیاط و مشهور و غیر آن بلکه بعضی گفته اند
که مقلد را در ابتدای تقلید لازم است که تقلید کسی کند که قول او مظنون الاصابه باشد بلکه
از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از آن ظن بخلاف آن قول بهم رساند عدول نماید بلکه از
بعضی ظاهر میشود که اگر مظنون او قول میت شود متعین است تقلید میت و لکن حق آنستکه تقلید دائر
مدار ظن مقلد نیست و مراعات مظنه بر مقلد لازم نیست و بر اکثر مقلدین بر اینها معلوم نمیشود پس حال مقلد
بالنسبه بفتوی مجتهد بر چند قسم است قسم اول آنستکه مقلد قاطع است بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم
جایز نیست تقلید در آن حکم مخصوص قسم دوم آنستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از احکام معینه بنحو شبهه
محصوره در این قسم نیز جایز نیست تقلید در همه این احکام معینه و اگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل
ابواب فقهیه از طهارت تا دیات باو خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف صورت قسم اول که در غیر مقطوع
تفصیلی یا اجمالی بنحو شبهه محصوره تقلید جایز است قسم سیم آنستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از مجموع
مسائل طهارت تا دیات یا بیشتر از یکی و لکن بنحو شبهه غیر محصوره هر چند در بیست مسئله غیر معینه باشد بالنسبه
بمجموع ابواب فقهیه در این قسم ضرر ندارد تقلید مطلقا و این علم اجمالی ضرر نمیزند قسم چهارم آنستکه مقلد
قاطع بخطاء مجتهد باشد در دلیل حکم نه اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت مظنه بخطاء
مجتهد در دلیل حکم بخطاء او در حکم بطریق اولی جایز است تقلید قسم پنجم آنستکه مقلد بحسب فهم خود مظنه
داشته باشد بخطاء مجتهد در اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورتی قطع بعدم خطاء مجتهد
در حکم یا ظن بعدم خطاء یا شک در خطاء او بطریق اولی جایز است تقلید قسم ششم آنستکه مقلد یقین
نداشته باشد بخطاء مجتهد در حکم معین و لکن دو شاهد عادل از اهل خبره هر چند مجتهد باشند
شهادت قطعیه بدهند بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم نیز جایز است تقلید و حکم فرعی
در حق مقلد مورد شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت بدهند بخطاء راوی در روایتش
از امام در این وقت نیز روایت حجت نیست بجهة آنکه سماع از امام و نخواندن مورد شهادت میشود بخلاف
اجتهاد و تخطئه مجتهدین یکدیگر را هر چند از روی قطع باشد باعث این نمیشود که قول او در حق
مقلد او از حجیت ساقط شود امر نهم آنکه لازم نیست بر مقلد که مجتهد خود را باسم معین کند
خصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر در یکی
باشد بلکه اگر اعلم از دیگران دو نفر باشند و این دو نفر مساوی باشند و در رای موافق باشند
لازم نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطاء در اسم نموده ضرر ندارد بلی اگر تعیین کرده
و ظاهر شده که آنمعین اصلا مجتهد نبوده در این وقت تقلید نکرده و همچنین لازم نیست فحص از

امر نهم در تعیین مجتهد

مجتهد

مقدمه در تعریف اجتهاد و تقلید است

مجتهد پس اگر مجتهد متعدد باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که تقلید هر دو نفر
یا اند یک جا نماید و جمع کردن مجتهدین با توافق رای در تقلید ضرر ندارد بلکه از بعضی از جهات
بهتر است که مبادا آنکه معتبر نبوده مجتهد نبوده یا اعلم نبوده یا عادل نبوده و مقلد خطا نموده بلکه
حصول تقلید و صحیح آن مشروط بچند شرط است اول آنکه اطلاع بهم رساند برای مجتهد که این مسئله
و بفهمد رای او را دویم آنکه آن اطلاع و فهم مسئله از روی علم باشد یا امکان نه از روی
مظنه و احتمال سیم آنکه بنای عمل بر آن نیز داشته باشد و جازم باشد پس اگر علم حاصل نموده
و هنوز جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر بنای تردید در عمل نماید یا عمل کند تقلید نخواهد
بود پس مجرد متابعت مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت تقلید تقلید نیست چهارم آنکه معلوم او مطابق
با رای مجتهد بوده و واقع باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از حرام داده است و مقلد از کلام مجتهد
اعتقاد کرد که عرق جنب از حرام نیز پاک است در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد
فتوی بطهارت عرق و مطلق جنب نموده و مقلد اعتقاد نموده که مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از حرام داده
آنهم تقلید مجتهد نیست بحسب آنچه فهمیده است بلکه اگر تقلید باشد تقلید در طهارت مطلق عرق واشد
فرض اینست که مقلد نفهمیده او را پس آنچه را که مقلد فهمیده است مطابق واقع است نسبت با آنچه که مطابق واقع است
مقلد نفهمیده او را پنجم آنکه اخذ بقول مجتهد و فتوی مجتهد کرده باشد و اما اگر اخذ باحتیاط مجتهد
کرده باشد چه مجتهد فتوی داشته باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد و فتوی داشته باشد آن تقلید نخواهد بود بلکه
اخذ باحتیاط خواهد بود بلی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد اخذ باحتیاط از جهت احتیاط نکرده بلکه
از جهت عنوان وجوب و ندب نموده آن وقت تقلید خواهد بود و بسا میشود که آن تقلید است احتیاط نیست
بلکه اگر اخذ بقول او نموده باعتقاد آنکه فتوای مجتهد او نیست و بعد معلوم شد که آن فتوای مجتهد است
آن مجتهد بوده و آن مسئله را تقلید نموده و قائل با قول را نیز تقلید نموده ششم آنکه آن فتوی فتوی بالفعل باشد
نه آنکه آن فتوی مجتهد تقدیری باشد باین معنی که از مذاق مجتهد بفهمد که اگر سؤال کند فتوی همین نحو خواهد
داد مثل اینکه میداند که مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز نمیداند یا آنکه احتیاط را در عبادات لازم میداند و این
مسئله از فروع این بوده و هنوز مبتلا میباشد و لکن هنوز سؤال نکرده که فتوی فعلی بدست او رسیده باشد هفتم
آنکه آن مسئله از ضروریات و قطعیات نباشد هشتم آنکه در احکام شرعیه فرعیه باید در مفاهیم موضوعات
شرعیه و لغویه و عرفیه و همچنین مصادیق آنها که خفیه باشد و اما مصادیق ظاهره مثل آب بودن و
خاک بودن و نحو آنها در تقلید نیست و اتباع مجتهد در آن لازم نیست پس اگر مجتهد اعتقاد نماید
که چیزی ظاهر شده است یا آنکه این مایع آب است و مقلد خلاف آن اعتقاد نماید با اعتقاد مجتهد عمل نماید

شرایط حصول تقلید و صحت آنست

بلی

بلی اگر حاکم حکم کند بانکه فلان شیء [illegible] مثلا نفس ... و بخواهد ... منع است و نقض حکم او جایز
نیست اگر چه حکم حاکم را باطل و دیگر جانا فد بدانیم نهم آنکه در این مسئله مسبوق بتقلید نباشد یا آنکه باشد
رجوع از تقلید را جایز بدانیم که اگر مسبوق بتقلید باشد و رجوع از تقلید را نیز جایز بدانیم تقلید صحیح نخواهد
مسئله اگر تقلید مجتهدی نموده و فراموش نموده تقلید مجتهد دیگر نموده که مخالف با اول است تقلید ثانی
تقلید صحیح خواهد بود دهم آنکه مجتهد مبهم نباشد پس صحیح نیست تقلید یکی از مجتهدین مردد میان مجتهدین یا از
یازدهم آنکه تقلید در مسئله منحصر بیک فرد نشود یعنی آن حکم کلی با افرادش و حکم با موضوعش نباشد چنانچه در مسئله نقض
در تقلید جایز باشد دوازدهم آنکه جایز باشد تقلید در این مسئله اجراء حکم در این مسئله پس اگر حرام شد یا
احرام شیء بواسطه معارضه با حکم مجتهد در مسئله تحقیق با مجتهد عدم علم با فتوای مجتهد پس تقلید از مجتهد موثق
یا فاسق بودن یا اعلم بودن یا میت بودن مجتهد هر گاه تقلید اعلم را لازم بدانیم و تقلید میت را حرام
بدانیم پس در این صور تقلید صحیح نخواهد بود سیزدهم آنکه اگر کسی تقلید مجتهدی نموده و آن مجتهد بعد
تقلید مرده است اقوی آنست که این تقلید باطل نمیشود بلکه مقلد بعد از موت مجتهد مخیر است بین باقی بودن و
رجوع نمودن از تقلید او بتقلید مجتهد حی پس موت مبطل آن تقلید نیست و اگر تقلید آن مجتهد را ننموده
اصلا یا در مسئله خاصه مثلا و بعد از موت مجتهد بخواهد که تقلید میت نماید جواز این تقلید خالی
از قوت نیست خصوص در صورتیکه درک زمان مجتهد کرده باشد خصوص در جائیکه آن میت اعلم باشد
و خصوص در جائیکه ظن مقلد بصحت فتوای مجتهد میت اقوی باشد از حی ولکن بجهت شهرت و نقل اجماع
بنا بر عدم جواز تقلید میت ابتداء احوط ترک است چهاردهم آنست که نائب نواب مجتهد
تصرفات ایشان بعد از موت مجتهد چند قسم است اول آنست که تصرف نائب قبل از موت مجتهد شده باشد
مثل اینکه نائب خانه غائب یا صغیر را اجاره داد و بعد مجتهد فوت شد پس این قسم از تصرف نافذ است و آن
اجاره لازم است تا تمام مدتش و این محل کلام نیست دوم آنست که بعد از موت مجتهد قبل از تصرف نائب مشغول شد
ولکن مقصود از نیابت وکالت فقط از جانب مجتهد میباشد پس این قسم بموت مجتهد بعنوان باطل
میشود سیم آنست که این بعنوان نیست بلکه مقصود اثبات ولایت و قیمومیت میباشد برای ایشان از جانب
خدا یا وکالت از جانب صاحب الامر عجل الله فرجه مثلا نه وکالت از مجتهد پس در این قسم اقوی بقاء
است هر چند اشکال در جواز جعل قیمومیت و ولایت میباشد ولکن جوازش خالی از قوت نیست بلکه ظاهر
آنست که مجتهد بمقام نصب شخصی تصریح بوکالت از جانب خود نماید تا امر مردم بعد از فوت
مجتهد مشکل و مشتبه نشود پانزدهم آنکه اگر مجتهد بعد از تقلید کردن عادل جامع
الشرائط بوده و بعد از تقلید آن مجتهد فاسق یا کافر یا مجنون یا عامی شد که ملکه اجتهاد از او

زایل

مقدمه در بیان اجتهاد و تقلید است

زایل شده یا مجنون شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا آنکه اختلال حواس برای او از جهت
پیری حاصل شده احوط در جمیع صور مرقومه آنست که تقلید او را باطل میشمرد و بتقلید باقی [illegible]
خصوص در رجوع و فسق و کفر هر چند در جمیع صور مرقومه آنست که حکم آنها حکم موت است و ظاهر
ادله این است که عدالت و نحو آن شرط است در حال استفتاء نه در حال عمل و شیخ استاد
اعلی الله مقامه در بحث قضاء جواهر الکلام تصریح فرموده اند که خلاف حکم مجتهد بموت و نحو آن
ان باطل نمیشود فتوی مجتهد نیز بموت و فسق باطل [illegible] آنست که تقلید
مجتهد خود در رجوع از آن نکنند که رجوع از تقلید [illegible] اجماع [illegible] نقل اجماع
بر آن نموده هر چند خالی از مناقشه نیست بلکه جواز رجوع [illegible] اعلم و
از اعلم و لکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوص [illegible] تقلید
مقلد لازم نیست که فحص از حال مجتهد خود نماید که آیا فاسق شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه اعتماد
نماید بهمان یقین سابق مگر اینکه علم بنحو شبهه محصوره داشته باشد که مثلا مجتهد [illegible] بر یکی از
مسئله متعلق بوضو مثلا رجوع نموده که در اینصورت [illegible] تقلید [illegible] لازم است بر مقلد که
فحص نماید و لکن بعد از اطلاع بر رجوع لازم نیست که اخذ برای تازه نماید بلکه جایز است که تقلید
مجتهد دیگر نماید [illegible] جایز است در مسائل متعدده تقلید دو مجتهد یا بیشتر نماید
و لازم نیست که اخذ مسائل را جمیعا از یک مجتهد نماید بلکه میتوانند که در مسائل وضو تقلید مجتهدی نمایند
و در مسائل غسل تقلید مجتهد دیگر نماید و هکذا بلی شرط در جواز تبعیض آنست که مستلزم مخالفت
یا قطع بمخالفت واقع نباشد مثل آنکه مسئله کلیه که فروع بسیار دارد در بعضی از فروع آن تقلید مجتهدی
نماید و در بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل آنکه در مسئله نجاسة غساله و طهارة آن در غساله [illegible]
از خون یا بول در غیر مخرج بول تقلید قائل بنجاسة نماید و در غساله استنجاء تقلید قائل
بطهارة نماید و مثل آنکه در اشتراط بیع بصیغه و عدم حصول آن بدادن و گرفتن [illegible]
مشروبات و البسه و اقمشه تقلید کسی کند که صیغه شرط نیست و مجرد تعاطی و دادن و گرفتن [illegible]
بیع بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کاروانسرا و غلام و کنیز تقلید [illegible]
که بیع بصیغه را باطل میداند و میگوید که بیع بمعاطاة حاصل نمیشود بلی مضایقه نیست [illegible] بیع
تقلید کسی بکند که صیغه را شرط میداند هم چنین در قرض مثلا و لکن در وقف مثلا تقلید [illegible]
که صیغه را شرط میداند مانند نکاح و مثل آنکه در مسئله جواز ارتکاب واجب موسع با اخلال
بواجب مضیق فوری و عدم جواز آن تقلید کسی بکند که مثلا نماز در مسجد را در وسعت وقت صحیح میداند

مقدمه در بیان اجتهاد و تقلید است

بالنسبه بکسیکه اخلال بازالهٔ نجاسة در مسجد نماید باید رجوع برازاله و یا اینکه خود ادخال نجاسة در مسجد
و تقلید مجتهد دیگر نماید که بگوید وضو گرفتن با اخلال بواجب فوری صحیح نیست یا اینکه بگوید نماز
و شغل ذمه صحیح نیست هرگاه اخلال بواجب فوری نموده از قبیل اخلال باداء دین با مطالبه صاحب
دین یا قدرت بر اداء دین و از قبیل اخلال برد سلام در زمان یا رد سؤال جاهل بحکم مسئله یا اخلال تعلیم
جاهل در زمان حاجت یا اخلال بامر بمعروف و نهی از منکر با اجتماع شرائط از قبیل ظن بتأثیر و نحو آن که تبعیض
در امثال این مسائل جایز نیست و مثل اینکه تبعیض نماید در حکم و موضوع حکم یا اینکه جاری نماید حکم مجتهد را
بر فردی که آن فرد در نزد آن مجتهد از افراد محکوم علیه نیست مثل اینکه تقلید مجتهدی نماید که نجس میداند
خون حیوانیرا که نفس سائله ندارد و هر دو از صاحب نفس سائله میداند و مجتهد دیگر نیز همین حکم را میکند
و لکن مار را صاحب خون جهنده نمیداند و این شخص مقلد در خصوص مار تقلید کسی بکند که مار را
صاحب خون جهنده نمیداند و لکن در حکم تقلید این مجتهد نمیکند بلکه تقلید مجتهد بکند که مار را
صاحب نفس سائله میداند یا اینکه روزه میگیرد در سفر و تقلید کسی مینماید که جایز میداند و چهار
فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب را سفر نمیداند و مقلد در حکم تقلید این مجتهد مینماید و لکن در چهار
فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن را تقلید کسی میکند که او را سفر میداند و لکن صوم را در سفر جایز
میداند که در این هنگام نه در اصل حکم تقلید قائل بتحریم صوم در سفر نموده و لکن در سفر تقلید او
ننموده بلکه تقلید مجتهد نموده که چهار فرسخ ملفق را سفر میداند پس بنا را میگذارد بر اینکه صوم در
چهار فرسخ ملفق حرام است اما حرمتش برای مجتهد اول و اما سفر بودن آن نه برای مجتهد اول
بلکه برای مجتهد ثانی که این تبعیض نیز محل اشکال است هر چند سفر بودن چهار فرسخ را اجتهاد کرده
باشد یا اینکه علم وجدانی داشته باشد نه اینکه مناط مجرد تقلید معتقد مجتهد است و معتقد
مجتهد حرمت صوم در سفر غیر چهار فرسخ است پس حرمت معلقه بر چهار فرسخ را هیچ کدام از دو
مجتهد اعتقاد ندارند و فرق نیست در این عدم جواز میان اینکه حکم بر مفهوم محکوم علیه شود یا بر مصداق
علاوه اینکه حکم فتوائی هم جاری بر مفاهیم کلیه است و حکم قضائی و فصل خصومت بر مصادیق جزئیه است و کلام در
حکم فتوائی است نه قضائی بلی در روات اخبار اگر این اختلاف فرض شود جایز است از برای مجتهد که در حکم اخذ بروایتی
نماید و در موضوع اخذ بروایت دیگر زیرا که روایت اخبار از حکم الله بالنسبه بموضوعات واقعیه مشتبه است
نه موضوعات معتقده و در اختلاف دو مجتهد در معنی تقلید خواهد آمد که مدار در معنی تقلید
برای مجتهد نیست که تقلید او مینماید ۸ امر هشتم در بیان آنکه طرق اخذ مقلد مسائل شرعیه را از مجتهد
بیان است اقل آنست که بمشافهه و مواجهه بدون واسطه مقلد اخذ مسئله از مجتهد نماید دوم

امر هشتم در بیان طرق اخذ مسائل مجتهد

آنستکه اخذ از دو عادل نماید که آن دو عادل رای مجتهد را برای او نقل نمایند سیم آنستکه اخذ از
عادل واحد نماید که رای مجتهد را نقل نماید و اگر دو عادل یا یک عادل بگوید که رای مجتهد این است
نه بحسب سماع از مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب او فایده ندارد مگر عبارت او و این نیز حجت میباشد این هم بشرط آنکه عادل ضابط
باشد که اگر از مجتهد یا عادل ناقل از مجتهد بسیار پرسیده باشد که اختلال حواس برای او حاصل شده باشد
یا آنکه کثیر النسیان شده باشد اعتبار بقول او نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد نماید بشرط آنکه خود بداند
که آن کتاب از آن مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت دهند یا آنکه مشهور باشد انتساب آن کتاب با آن مجتهد که اطمینان
و علم عادی حاصل شود برای آنکه آن کتاب از آن مجتهد است و بشرط آنکه آن کتاب بخط مجتهد فتوی بر نوشته باشد نه بخط غیر
دیگری و بشرط آنکه آن کتاب خالی از غلط باشد و غلطیکه مضر بفتوی باشد نداشته باشد و کافی است بر او مظنه
و یقین به نبودن غلط شرط نیست که غالبا برای مؤلف کتاب نیز یقین بصحت ممکن نیست چه جای دیگران و بشرط آنکه
ناقل کتاب در حال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و بشرط آنکه در حین عمل و مراجعه بآن کتاب آن مجتهد
جامع الشرائط باشد و اینکه در مراجعه زیاده باشد و بشرط آنکه رجوع از آنچه در کتاب نوشته نکرده باشد علی
الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب معارض مساوی یا اقوی نباشد مثل اینکه مقلد از خود مجتهد یا عادل
دیگر خلاف آنچه در کتاب نوشته باشد بگوید یا در رساله دیگر خلاف آن نبوده باشد که با شرائط شش گانه نیز جایز است
اخذ کتاب و اگر معارض برای کتاب حاصل شود اخذ نماید بآنچه در آخر صادر شده است و اگر تاریخ معلوم
نباشد اخذ نماید بآنچه اعتماد بآن بیشتر است مثل اینکه قول خود مجتهد اقوی است از کتاب او و کتاب بخط او اقوی است
از کتاب بخط غیر او و عادل فهیم اقوی است از عادل غیر فهیم و اگر تاریخ معلوم نباشد و اقوی نیز در میان
نباشد اعتماد نماید بآن تقلیدیکه در سابق داشته و اگر ابتدای تقلید باشد اخذ باحتیاط نماید و الا اخذ
باحوط قولین نماید و اگر این هم ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد و منحصر باشد طرق اخذ بطرق مذکوره
متعارضه مخیر است در اخذ هر یک از آنها امر پنجم آنکه هرگاه مسئله عارض شود و حکم مسئله را
نداند مخیر است که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن
اجتهاد ممکن باشد بدون عسر و حرج اجتهاد واجب است و اگر هیچیک از آنها ممکن نشد واجب است که از آن بلد هجرت
نماید ببلد دیگر اگر هجرت ممکن باشد و عسر و مشقت زیاد در هجرت نباشد و اگر هجرت ممکن نباشد یا آنکه
عسر و حرج داشته باشد اعتماد نماید بهر چه که بنظر او قوه داشته باشد که او حکم الله است هر چند مجتهد اعتماد
نموده باشد بقول اعلم اموات باشد یا اعتماد بکتب متأخرین از قبیل اللمعه و منظومه و رساله نجاة العباد
شیخ استاد اعتماد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دلائل الاحکام سید استاد اعلی الله مقامه و بعضی
گفته‌اند که اگر بر مقلد منسد شود طرق اخذ احکام مجتهد بنوعی که بمجتهد یا اعلم امکان وصول بمجتهد نداشته باشد خود

مقصد دوم در احکام اجتهاد و تقلید است

باید رجوع در رجوع باو یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع باحتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج
والا احتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج والا بالظن فی الجمله اعتماد بنتیجه خود نماید بحسب آنچه از
او بر او ظاهر شده از علم و یا ظن اعتماد نماید باخذ مشهور اصحاب والا باشهر والا بشهرت منقوله اعتماد نماید
مثل بحر العلوم و آقا باقر و شیخ جعفر و بعد از اینها مثل شهید اول و محقق بنفسه یا بواسطه والا رجوع نماید
بمجتهد غیر بنفسه یا بواسطه و اگر از هر اینها متعذر شد بظن حاصل از نحو دیگر یا باستفراغ عمل نماید و
مخفی نماند که این اول مذکور شد امر بحمل العمل انکه هرگاه وکیل و موکل و وصی و موصی مختلف
باشند در اجتهاد یا تقلید پس شرط صحت وکالت اینست که برای وکیل جایز باشد مباشرت آنکه اگر حرام باشد
وکیل مباشرت از جانب غیر فی وکالت و در جائیکه جایز است مباشرت وکیل پس اگر قطع دارد که موکلش آن عمل را صحیح
نمیداند نمیتواند که مباشرت آن شود و اگر شک دارد یا قطع بموافقت داشته باشد یا آنکه بداند که
موکل تقلید یا اجتهاد ندارد یا آنکه شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا ندارد در این صورت جایز است که
وکیل اعتماد بتقلید یا اجتهاد خود نماید و فحص از حال موکل نیز لازم نیست اما وصی پس در چیزهائیکه ذمه میت
باینها مشغول الذمه نیست مثل غسل و کفن و نحو آن عمل میکند بموافق رای خود از اجتهاد یا تقلید و اما در
چیزهائیکه میت مشغول الذمه میباشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس پس ظاهر اینست که حکم اجیر
وکیل میباشد پس اگر وصی سوره را لازم نمیداند در نماز و موصی سوره را لازم میداند در نماز
نمیتواند که استیجار صلوة بی سوره نماید و همچنین اگر نماز تکرر سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقاد
اتمام آن صلوة بوده و وصی اعتقاد شرقصر بوده موصی نمیتواند که استیجار نماز قصری نماید مگر در
صورتیکه قطع داشته باشد بخطاء موصی در موضوع یا حکم که در اینوقت معذور باعتقاد وصی
میباشد و اما وصی صغیر بالنسبه بصغیر پس اشکال در ملاحظه رای خود میکند و لکن صغیر بعد از
بلوغ باید ملاحظه رای خود نماید در اعمال گذشته پس اگر وصی تقلید کسی نموده که خمس فاضل
مؤنه اش را واجب نمیدانسته لهذا خمس فاضل مؤنه صبی را نداده صبی بعد از بلوغ باید خمس را بدهد اگر
فاضل مؤنه باقی است و تقلید کسی را کند که خمس فاضل مؤنه را واجب بداند بجهت اختلاف او و طفل مثل
اختلاف مذهب شخص واحد است باعتبار تقلید دو مجتهد در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند
از قول اول اما کسیکه بامر شارع بر او میت نماز قضا باید بخواند مثل پسر بزرگ اقوی اینست که او مطیع عمل برای
خود میکند در نمازیکه از پدرش فوت شده و همچنین کسیکه تبرعا از برای میت نماز میکند و همچنین کسیکه
استیجار صوم و صلوة نماید تبرعا آن از باب وکالت یا وصایت که او هم ملاحظه رای خود میکند امر نوزدهم
انکه اگر مجتهد یا تقلید نمود و بعد از فوت این مجتهد رجوع بمجتهد حی نموده و چون او بقاء را جایز ندانست

مقصد در اجتهاد و تقلید است

عدول نموده و بعد همین مجتهد ثانی نیز فوت نماید یا فسق رجوع بمجتهد سیم نموده که این مجتهد بقاء بر تقلید [illegible]
و عدول را حرام میداند حال لازم است که بتقلید مجتهد اول برگردد چون عدول از اول بسبب [illegible]
ثالث بیجا بوده و عدول از مجتهد اول حکم ظاهری او بوده مادامیکه مجتهد ثانی جایز التقلید بوده [illegible]
واجب نیست اعاده اعمالیکه بتقلید ثانی یا اول نموده بعد از عدول از هر یک بدیگری و اگر ممکن نشود
که عمل بهیچ کدام نکنند و احتیاط نکنند بهتر است جمع بین التقلیدین در جاییکه جمع ممکن باشد نیز خوب است
امر [illegible] آنکه اگر دو نفر معامله نمایند و بعد از معامله بحسب اجتهاد یا تقلید مختلف شوند در حکم
آن معامله یکی صحیح بداند و دیگری فاسد بداند بعضی از اجلاء علماء ما حکم ببطلان آن معامله کرده
نموده اند و گفته اند که معامله شخص مختلف نمیشود در حکم صحت و فساد باجتهاد آنکه مسئله از [illegible]
لامحاله [illegible] غیر مجتهد خود عمل نماید و بطلان عقد از یک طرف مستلزم بطلان آن عقد از طرف دیگر است
کلام در حکم واقعی عقد صحیح است و اما در حکم ظاهری اجتهادی بحسب ظاهر [illegible]
و مثل آن بر تقلید [illegible] است پس در صلح جمیع اموال حال المرض و فوات النسبه بزاید بر ثلث [illegible]
و کسیکه با او صلح شده است بتکلیف خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند در پیش حاکم شرع آنوقت هر چه
حاکم شرع حکم کند همان متبع و مطاع است و دعوای کسیکه مخالف حاکم است باطل میشود امر [illegible]
آنکه بعضی گفته اند عملی ناشی از اجتهاد یا تقلید بنحویکه صحیح است نحو مجتهد یا مقلد هم چنین صحیح است
حتی همه یکی جایز است از برای مقلد دیگر و مجتهد دیگر بفرض مخالف که عامل آن عمل شود و بعضی گفته اند
که در امور [illegible] مثل طهارت [illegible] صحیح نیست [illegible] خود مخالف او [illegible] رای [illegible] و صحیح است در امور
خاصه مثل ملکیت و زوجیت و نحو همان و [illegible] آنست که با تخالف [illegible] مکلف [illegible] رای حاکم [illegible] بصحیح عمل خصوص
در جاییکه [illegible] شرط وجود یکی با جزء دیگری شود بالنسبه بکسیکه مخالف است در مذهب مطلقا مشکل است [illegible]
در جاییکه [illegible] قطعیه بالاجماع قطعی یا دلیل معتبر شرعی قائم شود [illegible] صحیح بر آن عمل [illegible]
و ملکیت [illegible] امر [illegible] جایز نیست از برای مقلد مرافعه و انشاء حکم و فصل خصومتها
و قسمت آنست بلکه جایز نیست نشستن در مجلس قضا بقصد قضا و همچنین طلبیدن شاهد و [illegible] بقصد فصل
خصومت بلکه دفع مدعی [illegible] بقصد مرافعه نیز حرام است بلکه اگر حق غیر را استیفا نمایند بحکم آن [illegible] حرام است و مال
او نیز [illegible] نمیشود پس نفس مرافعه [illegible] غیر مجتهد [illegible] نمایند مگر آنکه در حال ضرورت باشد مثل خوف از حکام جور یا آنکه
خوف از تضییع حق داشته باشد اگر مرافعه بجائی بکشد در خصوص [illegible] اگر خوف قتل نفوس و غصب فروج باشد اگر در این
فرض [illegible] بلکه در حال ضرورت احوط آنستکه تشخیص حق خود را باذن مجتهد یا عدول مؤمنین با عدم امکان رجوع
بمجتهد یا انتقاص نماید بلکه بعضی این گناه را اکبره دانسته اند یعنی نشستن در مجلس قضا و دفع مدعی [illegible] از مجلس و طلبیدن شاهد

و نحو آن بقصد امر بمعروف و نهی از منکر ضرر ندارد بلکه بعضی گفته‌اند که جایز نیست از برای مقلد فتوی بلکه لازم است
حکایت کند از رأی مجتهد و اسناد بدهد بآن مجتهد که تا این فتوی باجتهاد خود در جائیکه معلوم نباشد که مجتهد
نیست رفع نشود و این احوط است هر چند جواز اخبار مقلد از حکم الله بحسب فتوی مجتهد که دلیل مسئله است در حق او خالی
از قوت نیست و لکن احتیاط نباید ترک شود امر بیست و سوم آنکه لازم نیست بر مقلد در جهت صحت عمل خود که بداند
مذهب مجتهد خود را در معنی تقلید بلکه لازم نیست بر مجتهد دیگر مثلا باقی بودن بر تقلید میت و رجوع از تقلید
امر بیست و چهارم آنکه هرگاه تقلید مجتهدی کند در زمان حیوة او بنحوی که تقلید بالحاصل صادق است یا اخذ
کتاب بقصد عمل یا بجهت دیگر که لابست و اخذ کتاب نیز بآن قصد نموده جایز است که بعد از وفات آن مجتهد باقی بماند در جمیع
کتاب بر تقلید میت ابتداء نیست بلکه میتوانند همین تقلید را در حق مجتهد زنده نیز جاری کند مادامیکه معلوم
نشود که مذهب مجتهد زنده منافی مذهب مجتهد اول است و اولی آنکه مجتهد زنده اختیار بقاء بر تقلید نماید هر که
بیست پنجم آنکه اگر رأی مجتهد بر این باشد که مسئله باید اخذ شود و عمل نمود و آن مجتهد فوت شده و لکن مذهب او این
بوده که عمل شرط تقلید نیست و مذهب مجتهد زنده که تقلید میت بعد از ممات جایز است این است که تقلید
عبارت از عمل بقول غیر است و عمل شرط تقلید است پس اگر بتقلید مجتهد در معنی تقلید نموده نمیتواند که در آن مسئله باقی بماند زیرا
باقی ماندن فی الحقیقه تقلید ابتدائی میت نموده نه آنکه باقی بر تقلید شده است و اگر بتقلید مجتهد اول در معنی تقلید نیز
نموده پس باقی بودن بر تقلید در آن مسائل جایز است و همچنین اگر عکس فرض شود که مذهب مجتهد اول این بوده که شرط
حصول تقلید عمل میباشد و مذهب مجتهد ثانی آنست که تقلید مشروط بعمل نیست پس اگر در مسئله تقلید نیز تقلید
مجتهد اول کرده و فوت شده نموده نمیتوانند که باقی بمانند بر رأی مجتهد اول بجهت آنکه این بقاء بر تقلید نیست بلکه ابتدا
تقلید است و اگر در مسئله تقلید تقلید مجتهد اول نموده در این صورت با مسائلی که اخذ نموده بتقلید باقی باشد
بجهت آنکه برای مجتهد ثانی تقلید بعمل آمده و لکن اگر در هر دو فرض مدار معنی تقلید را بر رأی مجتهد ثانی قرار
بدهد نه اول چه تقلید مجتهد اول در معنی تقلید کرده باشد چه نکرده باشد خالی از قوت نیست بلکه اولی است
بجهت آنکه قاعده آنست که هر مجتهد که اذن در بقاء بر تقلید میت بدهد یا آنکه حکم موضوع را بیان میکند
آن موضوع بمعنی میباشد که آن مجتهد را اعتقاد است نه معنی دیگر که مجتهد دیگر با آن معنی معتقد است پس در
تقلید باید رجوع بمجتهد حی شود چه آنکه مجتهد اول در معنی تقلید ادنی یا مساوی یا اعلی باشد یا مباین باشد امر
بیست و ششم آنکه جمله از مسائل میباشد که در آنها تقلید کردن مشکل بوده و میباشد مثل آنکه در اصل لزوم
تقلید تقلید کنند یا آنکه در جواز عمل بقول میت اعتماد بقول میت نماید یا آنکه در جواز اعتماد بقول
غیر اعلم و غیر اورع اعتماد بقول غیر اعلم و غیر اورع نماید یا آنکه در اصل جواز اعتماد بمجتهد بودن نه اخباری بودن اعتماد
بقول مجتهدین نماید یا آنکه در رجوع بمتجزی اعتماد بمتجزی نماید نه مطلق و هکذا پس در امثال این مسائل باید که

امر بیست سوم

امر بیست و چهارم

امر بیست پنجم در بقاء و رجوع از قول مجتهد بعد از موت

امر بیست ششم در تقلید مسائلی که در آنها تقلید مشکل است و از قبیل اجتهاد مقلد

مقصد در اجتهاد و تقلید است

اجتهاد باید یا آنکه اخذ بقدر متیقن نماید اگر قدر متیقن موجود باشد و بعضی [illegible]
بحسب اختلاف مراتب این حکم بر چند قسم میباشد اول آنکه قادر بر اجتهاد قطعی میباشند [illegible]
اجتهاد ظنی بنفسه میباشند سیم آنکه قادر بر اجتهاد و بر ترجیح قول از ناظر بنفسه نباشند مگر بعد [illegible]
شود ادله از طرفین آنوقت ترجیح دهند چهارم آنکه قادر بر انفاذ نباشند لکن بعد القاء [illegible]
مختلف و مشهور نمیتوانند که فهمند و بدانند که دوران امر بین محذورین باشد بین متساویین [illegible]
ترجیح و ثبوت تکلیف و علم امکان احتیاط تخییر متعین است و همچنین بدانند که در دوران امر بین ترجیح
یا مظنون و موهوم مرجح و مظنون مقلد است و قادر بر تمیز متیقن یا راجح یا مشهور یا مظنون باشند
پس قادر بر تمیز متیقن و اقرب بواقع در نظر خود یا مختار باشند و این حکم صغروی و کبروی است در حال [illegible]
بفهمند پنجم آنکه هیچ وجه تمیز ندارند مگر آنکه تقلید نماید اصلا و فرعا از بعض سابقین باید که [illegible]
خود نمایند نه تقلید بخلاف قسم خامس که او باید تقلید نماید و لکن چون این دو در مقام [illegible]
حکم بدو واقع و امر اسهل است پس اگر کسی تقلید مجتهد نماید نه اخباری و غیر اعلم نماید نه اعلم [illegible]
نه مطلق او و رافع عنه کما لکه جواز تقلید الغیر برای عامی که قدرت بر اجتهاد ندارد قطعی میباشد [illegible]
بخصوص مسائل تقلید که از باب ظن است یا از باب تعبد و مخارج مشکل او نیست اما مشتبه امر آن [illegible]
میباشد هر چند با اعتبار افضلیت مشتبه باشد و بعد از ثبوت تکلیف و دوران امر بین [illegible]
یا عمل بترجیح یا در طرفین تخییر متعین و بعد از تخییر در تعیین احد طرفین مختار است مثلا اگر [illegible]
شخصی اعتقاد باجتهاد خود نموده و حکم الله را بطور محکم فهمیده و بعد معلوم شد [illegible]
مقلد بحسب فهم خود از کلام مجتهد یا از کتاب مجتهد یا عبارت ناقل از مجتهد حکم الله [illegible]
شد که خلاف واقع بوده مثل اینکه از عبارت مجتهد استحباب غسل جمعه و استحباب سوره [illegible]
مجتهد وجوب سوره و وجوب غسل جمعه بوده در آنوقت آن شخص که اعتقاد باجتهاد خود نموده و اعمال [illegible]
نبینند و اعاده در وقت و قضا در خارج وقت نماید و اما اگر اعتقاد مجتهد یا اجتهاد و اعتقاد مقلد [illegible]
مجتهد بسبب تجدد اجتهاد اخبار علماین و حکم مجتهد و نحو آن از ادله شرعیه و امارات جعلیه شارع باشد [illegible]
لزوم اعاده و قضا مشکل میباشد هر چند عدم لزوم قضا و اعاده خالی از قوه نیست در جائیکه [illegible]
واقع نشده باشد والله العالم فصل سیم در آداب تجارت است از فقه و آداب و احکام [illegible]
بشر و لون و عوض بین تجار هر چند بترجیح حضرت ائمه که بیشتر [illegible]
عقد باشد مکره است بالنسبة بشوهر و کنیزیکه تمام املاک [illegible] شده و از آن نشده باشد [illegible]
شد و فرج او و ابراء کسی حلال نکرده باشد و دکه اعماله کسی نباشد [illegible]

مقدمه در آداب بیت الخلا و فرق میان موضع و ازاله نجاست

اول پوشیدن عورت

پس آن است قبل و دبر و خصیتین و فی البیضتین و در زن همان قبل و دبر باشد و کسیکه معلوم نیست که زن است
یا مرد که او را خنثی میگویند باید بپوشاند من باب المقدمه هر دو عورت خود را اگر فرج و ذکر و خصیتین و دبر باشد
و احوط پوشانیدن از ناف تا زانو است و احوط از آن پوشانیدن از ناف تا نصف ساق میباشد و طفل اگر
ممیز است ستر عورت از او نماید و اگر غیر ممیز است واجب نیست و طفلیکه فرق میان عورت و انگشت نمیکند ممیز نیست
که فرق میکند میان انگشت و عورت و مع ذلک ممیز نیست هر چند احوط آنستکه همین قدر از تمیز اکتفا کند
و عورت خود را از او بپوشاند دویم رو بقبله ننشستن است سیم پشت بقبله ننشستن است و فرق نیست در
رو بقبله و پشت بقبله میان صحرا و بنا و اگر رو بقبله کند یا پشت بقبله نماید و لکن عورتش را بگرداند از قبله باز
حرام است مثل آنکه رو بمشرق یا بمغرب کند و عورت خود را بسمت قبله نماید حرام نیست هر چند احوط الاجتناب است و اگر ناچار
شود بیکی رو کردن بقبله یا پشت نمودن بقبله مقدم بدارد پشت نمودن را و اگر ناچار شود از نظر نامحرم یا رو
بقبله یا پشت بقبله احتیاطا نماید رو بقبله یا پشت بقبله را و اگر قبله مشتبه شود و تحصیل علم ممکن باشد تحصیل علم نماید
و اکتفا بمظنه نکند مگر ظنی که از شارع رسیده باشد بالخصوص که بمنزله علم است و اگر علم ممکن نشود اکتفا بمظنه
مظنه احوط است و اگر علم اجمالی بنحو شبهه محصوره باشد اجتناب از همه جهتها نماید و اگر علم یا مظنه ممکن نشود
یا آنکه حبس بول یا غایط ضرر داشته باشد یا مشقت زیاد داشته باشد یا آنکه همه جهتها در نظر او مساوی باشد بهر
سمتیکه خواهد نماید و حرام نیست رو بقبله بودن یا پشت بقبله کردن در حال استنجا یا استبراء یا بیرون
آمدن آب منی یا خون یا مثل آن هر چند احتیاط در خارج شدن غایط در آب منی بود و احتیاط در همه
اینها خوبست خصوص در حال استنجا چهارم نشستن در مکان محترم مثل مسجد و کعبه و مشاهد مشرفه و
قبور انبیا و علما و شهدا پنجم نشستن در ملک غیر بی اذن مثل خانه غیر و کوچه هائیکه آخرش بسته
باشد و همچنین در املاکی که حق غیر بر او تعلق گرفته باشد مثل وقف خاص مگر آنکه بداند که غیر بهمین کار راضی است
علی الاحوط ششم شستن مخرج غایط و بول غیر ظاهر ذکر و شستن خود را با آب یا سنگ و غیره بنحویکه بگویند شسته
هر چند دو مرتبه احوط و سه دفعه افضل است و در شستن مخرج بول واجب نیست تعدد و وقتیکه خشک
شده باشد یا احتمال الخروج ... نماید یا آنکه قطع بخروج و دو ... مذی داشته باشد مگر آنکه علم
ببقاء عین حاصل شود پس در این حال باید شستن تا علم بازاله حاصل شود بلی احوط در هر سه صورت آنکه بشوید
ما البدن ... و اگر بول از مخرج غیر معتاد باشد یا آنکه معتاد باشد فاحش کرده باشد در آب قلیل دو مرتبه لازم
و کسیکه ختنه نکرده باشد پوست بالای حشفه را باز نموده بشوید علی الاحوط بلکه سر حشفه را از شود باید
و سر حشفه از بواطن حساب نکنند و ظاهر آنستکه کسیکه ختنه نشده است در وقت بول غلفه را بالا بکشد هر چند
اقوی آنستکه پوست بالای حشفه بمنزله حشفه است و سر حشفه تا مادامیکه ختنه نکرده است از بواطن حساب میشود

دویم و سیم رو بقبله و پشت بقبله نشستن است

چهارم

پنجم

ششم شستن مخرج

مقصد [illegible] در آداب [illegible] استنجا

خصوصا اگر ممکن نشود بالا بردن غلاف سر حشفه بجهة مرضی و بخوانند در گرمابه [illegible]

مخرج غائط پس بسنگ پاک و چوب پاک و خرقه و پنبه و امثال آنها ظاهرا و بغیر [illegible] مثل

کف دست و انگشتان خود استنجا کنند یا از دست و جاریه پاک میتوان کرد بشرط آنکه مخرج

باشد و بشرط آنکه نجاستی دیگر از خارج یا داخل مخرج نرسیده باشد هر چند [illegible] خارج که محل غائط رسیده

از خصوص مقدار متعدی باشد و بشرط آنکه نجاست مخرج تعدی فاحش نکرده باشد و الا آب متعین است [illegible]

مثل استنجاء غائط بآب اعتبار عدد نشده بلکه پاک شدن معتبر است هر چند شرائط طهارت آب استنجا

نشده باشد علی الاحوط و در مرتبه شستن است و در مثل استنجاء بسنگ و کلوخ و امثال آن شرط است

طهارت و الاحوط آنست که از سه عدد کمتر نباشد اگرچه بکمتر نجاسة مخرج زایل شود و شرط است [illegible]

بودن پس اگر رطوبت داشته باشد یا تر باشد ضرر ندارد و بعد جائیکه تعدی فاحش کرده باشد معتبر

شستن با آب چنانچه گذشت و لیکن نه بخصوص مقدار متعدی بلکه مطلقا علی الاحوط و اجزاء ریزه [illegible]

بخوانکه لا محاله باقی میماند در محل استنجاء با حجار ضرر ندارد و در طهارة محل در استنجاء بسنگ

بآب پس لازم آید در استنجاء بآب ازالة عین و اثر هر دو بخلاف استنجاء بغیر آب که ازالة اثر یعنی اجزاء صغار [illegible]

چنین رطوبات و بوها لازم نیست [illegible] بودن رنگ یا بو در دست یا محل ضرر ندارد مطلقا حتی در استنجا با آب

چنانچه در بحث نجاسات ما بیان [illegible] هفتم پاک نکردن مخرج غائط را از سرگین اگرچه [illegible]

گوشت باشد هشتم پاک نکردن مخرج غائط را از چیزها که با احترام میباشد مثل نان و آب زمزم [illegible]

گرفته باشند علی الاحوط و آنکه بر او دعا خوانده بجهة خوردن یا بقصد الاستشفاء گرفته مثل

آب نیسان علی الاحوط و آب فرات که زوار بقصد تبرک بگیرند یا بقصد [illegible] ضریح یکی از ائمه علیهم السلام شسته باشند و مثل

ورقها که بر آن قرآن و دعا [illegible] و اسماء محترمه نوشته اند و همچنین پاک کردن از محترمات مثل مال غیر

بدون اذن نهم پاک نکردن مخرج غائط را از استخوان [illegible] دهم پاک نکردن مخرج غائط را از دست [illegible]

در آن انگشتری باشد که منقوش باشد بدان کلمات محترمه [illegible] داشته باشد و اگر

چنانچه استنجاء نمودی چنین بکند استنجا بآن نتوان نمود پس اقوی حصول طهارة و زوال نجاست مخرج

[illegible] و استخوان و آب مضاف علی الاحوط بدانکه استبراء مستحب است [illegible] و طریق آن

آنست که اول صبر کنند تا آنکه ترشح بول قطع شود و بعد از آن مخرج غائط را بشوید یا پاک کند و بعد

از آن از درون حلقه مخرج دبر [illegible] تا بیخ ذکر سه مرتبه بکشد با انگشت [illegible]

[illegible] و بعد از آن انگشت شهادت را زیر بیخ ذکر بگذارد و انگشت [illegible] سه مرتبه بکشد و فشار دهد

تا سر آن سه مرتبه ماننده بدوشیدن و بعد از آن سه دفعه ذکر را فشار دهد [illegible] استبراء [illegible]

ولکن شرط نبود این که بقیه خالی از قوه نیست بلکه مقصود از استبرا اینست که بنحوی نماید که بقیه رطوبت از مجری بیرون
شود هرچند بطریق دیگر باشد پس هر گاه بطریقی که ذکر شد بوده باشد [illegible] بفشردن اکتفا کند و کشیدن
سر حشفه [illegible] بوده باشد یا بکشیدن اکتفا کند چنانچه شرط نیست که از انگشتان باشد یا آنکه خود
مباشر شود پس میتواند که دیگری مباشر استبرا نماید بعد از آنکه مقصود از استبرا بهر طریق که بوده حاصل شود
والله العالم فایده استبرا اینست که اگر بعد از استبرا رطوبتی ببیند و نداند که بول است یا چیز دیگر آن
رطوبت پاک است و اگر بعد از وضو ظاهر شود وضویش باطل نمیشود و اما اگر استبرا نکرده و رطوبت
مشتبه ببیند که نداند بول است یا نه آن رطوبت نجس است و اگر بعد از وضو آن رطوبت ظاهر شود وضویش
شکسته میشود و اگر چیزی خارج شود و بداند که منی یا مذی است [illegible] باشد و لکن نداند که با او بول هم هست یا نه
این وقت این حکم دارد [illegible] بلکه پاک است و ناقض وضو هم نیست هرچند استبرا نکرده باشد هرچند
داشته باشد که با او بول هم هست [illegible] استبرا نیست رطوبت مشتبه [illegible] از اشیا طاهر شود
پاک است و باعث وضو نمیشود و بدانکه آب استنجا از بول و غایط هر دو پاک است بچند شرط اول
آنکه آب استنجا متغیر بنجاست نشود بطعم یا رنگ یا بو دوم آنکه بمحل [illegible] نجاست دیگر نباشد مثل خون [illegible]
وغیره یا آنکه نجاستی از خارج بمحل استنجا [illegible] بول و غیره بلکه شرط اینست که نجاست [illegible] نجاست
[illegible] اینست که از غساله استنجا [illegible] هرچند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مخلوط [illegible] یا چیزی [illegible]
[illegible] استنجا [illegible]
دست بمحل استنجا [illegible] باشد [illegible]
چنانچه اگر اجزای [illegible] استنجا [illegible] باشد [illegible] هرچند [illegible] اینست که اجتناب نماید
[illegible] اینست که [illegible] در غساله باشد [illegible] نماید هرچند
[illegible] باشد چون غساله بول [illegible] باشد [illegible] از موضع متعارف اصلی یا عارضی که متعارف
شده بیرون آید [illegible] از موضعی [illegible] شود و بول [illegible] بیرون آید از اسم استنجا خارج [illegible]
ختنه نکرده و [illegible] العلم الاحوط [illegible] اینست که اجتناب نماید از آب استنجا [illegible]
[illegible] باشد بلکه هر آینه که از غساله مزیله و مطهره اجتناب
نمایند [illegible] اگر غساله مطهره [illegible] باشد غساله [illegible] اگر غساله مزیله باشد [illegible] یا غساله مزیله و
مطهره باشد اجتناب اولی است هرچند [illegible] چنین هر آینه که غساله مطهره [illegible] نجاستی پاک
[illegible] نجاست [illegible]

شک کنند در استبراء باید استنجا و کثیر الشک نباشد بنا بر این که بر نگردد تا یقین حاصل شود با ینکه بجا
آورده هرچند از بیت الخلا بیرون نیامده و مشغول بکار دیگر نشده مگر اینکه زمان زیادی بگذرد که شک در آن
از جمله وسواس حساب شود و اگر بدانند که با این آب ازالة نجاسة نموده و لکن نبدانند که از نجاسة بول و غایط
بوده یا نه و بر فرض بودن بول و غایط نداند که ازالة بول و غایط از مخرج نموده تا آنکه آب استنجا
حساب شود و پاک باشد یا از غیر مخرج تا اینکه محتمل باشد الاحوط نجاسة و اقوی طهارة است خصوص اگر
احتمال ازالة نجاسة مثل خون و منی نرود و آب استنجا هرچند بعد از شرایط مذکوره پاک است و لکن
وضو و غسل با آن جایز نیست بنا بر احوط پس رفع حدث نمیکند نه اینکه وضو و غسل غیر رافع حدث
با آب استنجا نیز نسازند مثل وضوء جنب و حایض و اغسال مستحبه ولی ازالة نجاسة با آن جایز است و
خوردن آب استنجا هرچند بعضی جایز دانسته اند و لکن دور نیست که جایز نباشد بجهة
قوة احتمال الخباثة خصوص در بعضی از حالات اما مقاصد دوم پس مقصد اول در بیان واجبات وضوء
است بدانکه وضوء در حال اختیار دو شستن و دو مسح کردن است در حال ... که جبیره در میان
اعضای وضوء باشد همه وضوء آن مسح تنها حاصل میشود که عوض شستن مسح مینماید همه اعضا را
و بدانکه در وضوء چند چیز واجب است اول مباح بودن فضائیکه در آن وضوء میگیرد و دست حرکت
میدهد بجهة شستن وضوء یا مسح وضوء و همچنین مباح بودن مکان وضوء گیرنده علی الاحوط
مثل زمین و فرش و کفشی که بر روی آن وضوء گیرد خصوص اگر مسح پا نماید بر روی کفش غصبی خصوص
اگر مسح مستلزم تصرف تازه در کفش شود مثل آنکه باعث حرکت کفش شود و خصوص اگر وضوء غسل باعث
تاخیر رد مغصوب یا تاخیر تخلص از غصب شود و همچنین مباح بودن تمام ملبوس و محمول وضوء گیرنده
مثل پول جیب و خیاطة مغصوبه که لباس خصوص اگر به وضو و تصرف تازه در آن حاصل شود مثل آنکه تحریک وضوء
متحرک شود و همچنین مباح بودن تمام خیمه و بنا و کشتی و جائیکه در آن وضوء میگیرد که خطی از آن خیمه و
کشتی از آن خانه و ملجا از انگشتی و نعل اسبیکه بر روی آن است وضوء گیرنده و نیز در آنجا ... در آن وضوء
گیرند یا غسل کنند و همچنین مباح بودن ظرفیکه مجرد آن ظرف وضوء بسازد که از آن ظرف آب بریزد با آن
ظرف وضوء تماسی نماید تا آنکه بدست آن ظرف غصبی یا طلا و نقره آب بردارد و همچنین مباح بودن
محل ریختن آب وضوء و قطرات آن هرچند دلیل واضحی بر جمیع صور ندارد مگر در صورتیکه عنوان صحیح
وضوء یا تیمم متحد با حرام شود مثل غصبی بودن فضا یا خیمه یا آنکه ظرف غصبی وضوء بگیرد یا در او
وضوء بگیرد یا آنکه وضوء و غسل مستلزم تصرف تازه در غصب باشد مثل آنکه مسح نماید با انگشتر غصبی یا
زمین غصبی نه تنها آنی نه با هوا و فرش غصبی و کفش غصبی مانع صحت وضوء نیست خصوص اگر مسح نه ...

اما مقاصد مقصد اول در احکام وضوء

در واجبات وضوء اول ... مکان

مکان

مقصد اول در احکام وضو است

مکان مباح نماید و اما شستن در وضو و غسل با انگشتر غصبی ضرر ندارد مگر آنکه محتاج شود در وضو
و غسل بحرکت دست که مستلزم حرکت انگشتر شود و اگر انگشتر در دست دیگری باشد و از دست با انگشتر
کاری نکند و یا آنکه وضو گیرنده و غسل کننده انگشتر غصبی در دست نماید ضرر ندارد و اگر وضو
و غسل در مکان غصبی و هوای غصبی بعمل بیاورد و لکن در حین خروج از غصب و تخلص از آن در وضو و غسل
باجبر نیز نشود در این وقت قوه دارد صحت وضو و غسل را نظر بآنکه اذن مطلق و وضو گیرنده مضطر
شرط است که آب و امثال آن نجس و آلوده کننده باشد نجس و نه مثل آب استنجا علی الاحوط پس اگر وضو
بسازد بعضی آب با نجس یا نجس یا آلوده کننده از حدث مثل آب استنجا بنا بر احوط وضوش باطل است و اگر
با آب جهلاً اضطراراً یا اختیاراً و مباح باشد نه غصبی مثل مال غیر بدون اذن غیر و اگر جاهل
بغصبیت بوده باشد یا فراموش کرده ضرر ندارد و اگر آب وضو یا مکان وضو یا ظرف وضو غصبی
باشد اجرت و قیمتی داشته باشد باید وضو گیرنده بدهد و اگر مطلع بغصبیت آب شود بعد از شستن
و قبل از مسح نمودن اقوی جواز مسح است هر چند مالک راضی نباشد علی الاحوط عدم اکتفا باین در
مثل خصوص کسی که وقتیکه مالک برطوبت باقیه در دست و محل وضو نتواند منتفع شود و اگر معتقد
که غصبیت و لکن ندانست که حرام است پس اگر در ندانستن معذور بوده مثل فراموشی که معذور است ضرر ندارد
و وضوئش صحیح است و اگر تقصیر کرده در ندانستن حرام بودن غصب در این وقت وضوئش باطل است و اما آب
نهرها و چشمه‌ها که مردم در کنار آنها منزل میکنند حاجت باذن مالک نیست بلکه اگر مالکش در واقع صغیر
یا دیوانه یا سفیه باشد ضرر ندارد بشرط اینکه وضو گیرنده غاصب نباشد و مالک تصریح بمنع نکند
و همچنین ضرر ندارد وضو گرفتن فرزند در خانه پدر یا مادر یا جد یا دوست در خانه دوست بشرط عدم قطع
بکراهت باطن بکراهت علی الاحوط و اگر آب پاک مشتبه شود بنجس مثلاً یا بآب استنجا و آب دیگر نباشد هر دو
وضو بگیرد و اگر یکی تلف شود و یکی بماند و احتیاط آنست که با باقی مانده وضو بگیرد و تیمم نیز بکند و بهتر تقدیم
وضو است بر تیمم هر چند واجب نیست و اگر آب مشتبه شود بنجس یا غصبی و تمیز ممکن نشود از هر دو
اجتناب نماید و تیمم کند سیما آنکه مقارن شستن رو نیت و قصد قربت نماید و باقی باشد تا آخر
ریا و مانند آن ننماید و قصد قربت مستقل باشد نه آنکه تابع قصد دیگر باشد و اگر قصد مستقل با
قصد دیگر مثل قصد ازاله چرک از دست و رو و قصد گرم شدن یا سرد شدن تابع باشد ضرر ندارد
و باید که قصد وضو مشروع کند پس اگر نیت کند که وضو میگیرم بشرط آنکه در حال اختیار با وضو میگیرم
باین طریقه که اول مسح نمایم و بعد بشویم نافذ نیست و لازم نیست که قصد وجوب و استحباب نماید
لازم نیست قصد نمودن رفع حدث و مباح بودن نماز بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع ابواب کافی است

واگر در وضو یا غسل قصد رفع حدث معتبر نماید و قصد غیر آن بجز آنکه وضو میسازد که رفع حدث
حاصل از خواب بتنهائی وضو کنش صحیح است و رفع حدث بالمره میشود چنانچه اگر قصد نماید که وضو
تجدیدی می سازد و معلوم شد که وضو باطل بوده وضو صحیح است بنابر اقوی یا اینکه قصد رفع حدث
باین وضو نداشت بلکه قصد تجدید داشت بلی احوط آنست که باین وضو اکتفا نکنند و اگر مرد اجنبی یا زن
اجنبیه وضو بسازد یا غسل کند بالنسبة الی لمس تفصیلا آنکه نماید بلکه بعد دیگری محل وضو یا غسل خود را
و این قصد بافعال وضو داشته باشد نه بمقصد [illegible] مثل پوشش نمودن خود برای نماز و بالای
گرمای آستین برای قصد وضو در این وقت وضو و غسل او باطل است هرچند اتفاقا فاید نشود و اگر
وضو بسازد یا غسل نماید بر مکانی که میدانند که دیگری محل وضو یا محل غسل یا عورت او را میبیند و
قصد نماید نداشته باشد ضرر ندارد علی الاقوی هرچند احوط ترک است خصوص پوشیدن عورت
هر که بداند لازم است چهارم آنکه بشوید روی خود را از رستنگاه موی پیشانی تا آخر زنخ در طول
و آنچه را که فرا گیرد انگشت میان و ابهام در عرض بالنسبه بغیر [illegible]
پیدا باشد کمتر عیانش میگویند لازم نیست شستن آن و نه پشت [illegible] پنهان باشد شستن آن
نیز لازم نیست و شستن خود ابرو و ریش لازم است شرط [illegible] و اگر [illegible] پیدا باشد
در میانه موی و اسم احاطه موی بشره صادق باشد احتیاطا باید بشستن [illegible] که از [illegible]
گذشته باشد شستن آن مقدار [illegible] لازم نیست [illegible]
و اگر مانعی مثل انگشتر داشته باشد آنرا حرکت بدهد و چرک ناخن را زائل کند مگر آنکه مانع وصول آب نشود و یا آنکه
یقین بداند که چرک مانع وصول آب بباطن نمیباشد که در این وقت لازم نیست ازاله آن هرچند علم و [illegible]
چرک بصورت علم [illegible] و اگر بعد از اتمام طهارت از وضو یا غسل
یا تیمم چیزی در موضع مسح یا غسل به بیند و نداند که مانع بوده یا نه باید ازاله کند و اگر نداند که آیا مانعی در محل
وضو از مسح و غسل هست یا نه اقوی آنست که لازم نیست جستجو نمودن تا آنکه مظنه یا یقین بهم رساند
هرچند تحصیل یقین امکان داشته باشد و مظنه با عدم امکان آن احوط است و اگر بعد از طهارت از وضو یا غسل
یا تیمم مانعی بر اعضای خود به بیند یا چیزی به بیند مثل سیاهی و نداند که مانع بوده یا نه در هر دو صورت
اعتبار آن نکنند چه یقین داشته باشد که پیش بوده یا نه بلی اگر یقین داشته باشد که در پیش بوده و یقین
بکند که مانع از وصول آب شده از وقت لازم است اعاده وضو نماید در صورت عدم بقاء موالات و
[illegible] از جزء و ما بعد آن نماید در صورت بقاء موالات و [illegible] شستن رو و دست باید ابتداء از
اعلا نماید [illegible] بلکه دست و رو را از بالا بپایین بشوید [illegible] بلکه بالای

احکام چهارم غسل وجه

غسل یدین

مقصد در ذکر احکام وضو است

هر سمتی از اول بشوید هرچند بالاتر از انزا در سمت دیگر نشسته باشد پس واجب است که نشوید چیزی
از پایین را پیشتر از بالا هرچند در سمتش باشد چنانچه لازم است نسبت ابتدا با اعلاء حقیقی در هر چشم
باطن چشم و باطن بینی که من باب المقدمه میشوند و نباید پس رعایت الاعلی فالاعلی حقیقی لازم نیست و آنچه لازم است
شستن از اعلاء است بحسب عرف یعنی از اعلاء عرفی مستحب است ششم مسح بشره مقدم سر که [illegible] است
از سمت جبهه تا رستنگاه موی برطوبت دست از آب وضو نه از خارج بقدر مسمی و مسح هر دو پا از سر انگشتان
تا مفصل قدمین و احوط آنست که مسح کند تا کردن پا در طول و در عرض مسمی کافیست و اگر از انگشت کوچک
پا ابتدا نماید باید بنحوی نماید که خط مسح از پشت پا کشیده و حکم زن حکم مرد میباشد و مسح مویی که مخصوص موضع
مسح باشد و از جای دیگر در آنجا جمع نشده باشد و متجاوز موضع مسح باشد کافیست و این هر دو مسح باید با آب تازه
نباشد چنانچه گذشت و باید که از موضع رطوبت باطن نیست باشد نه جای دیگر و اگر رطوبت کف خشک شد از اعضای وضو
کر رطوبت را دیگر از هرجا که خواهد بنا بر اقوی هفتم آنکه مسح نماید بباطن کف دست یا باطن انگشتان
جایز نیست در حال اختیار مسح بپشت دست مگر در حال اضطرار بهار است هشتم موالات یعنی پی در پی شستن
با این معنی که هیچ نشوید و مسح نماید که قبل از شستن و مسح نمودن عضو جمیع اعضای سابقه خشک نشود
پس کافیست در موالات وضو اینکه شروع کند بغسل یا مسح عضو لاحق در زمانیکه رطوبت در بعضی از اعضای
سابقه باقی باشد نهم ترتیب با این معنی که اول رو را بشوید و بعد دست راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح
سر نماید و بعد مسح پاها و در مسح پاها ملاحظه ترتیب نماید بنا بر احوط و لازم نیست مسح نمودن سر بدست
راست و همچنین لازم نیست که مسح پای راست را بدست راست نماید و مسح پای چپ را بدست چپ نماید لکن احتیاط
خوبست دهم آنکه وضو گیرنده خود افعال وضو را بجا آورد مگر اینکه متعسر یا متعذر باشد یا
یازدهم آنکه آب وضو را [illegible] نماید بر اعضای وضو بنحوی که بگویند که این عضو مثل رو و دست شسته شد
نه اینکه بگویند مسح کرده است دوازدهم آنکه آب وضو در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد که
اگر باشد و منحصر باشد وضو باطل است و اگر دو آب باشد یکی در ظرف غصبی یا طلا یا نقره و دیگری در
ظرف مباح [illegible] این وقت وضو صحیح است هرچند از ظرف غصبی یا طلا و نقره وضو بسازد بشرط اینکه از
آن ظرف آب نریزد علی الاحوط و در آن ظرف وضو ارتماسی نگیرد سیزدهم آنکه جازم باشد و مردد نباشد
بجا آوردن و بجا نیاوردن که اگر در این حال وضو بگیرد باطل است چهاردهم آنکه اعضای وضو پیش از شستن
و مسح نمودن آن عضو پاک باشد اما اگر غیر اعضای وضو نجس باشد ضرر ندارد پانزدهم آنکه مانعی شرعا
از استعمال آب مثل مرض و سایر چیزها که باعث تیمم است و همچنین شرط است که وضو منافی تقیه و منافی
حق غیر نباشد پس صحیح نیست وضوء اجیر خاص و وضو بنده یا کنیز در وسعت وقت بدون اذن صاحب و مالک

مقصد اول در احکام وضو است

بدانکه وضو فی نفسه واجب نیست بلکه برای سه چیز واجب است اول برای نماز واجب غیر نماز میت که وضو برای آن
لازم نیست بلکه جنب و حایض هم میتوانند بجا آورند و دیگر هر گاه نماز واجب است نماز احتیاط و قضای
اجزای فراموش شده در نماز و همچنین سجده سهو بنا بر احتیاط دوم طواف واجب در ضمن حج و عمره
طواف که تنها آنرا بجا آورد بسبب نذر سیم برای مس خط قرآن اگر واجب شود بنذر یا بعهد یا بقسم یا بجهت
کردن از نجاست یا بجهت گرفتن قرآن از دست کافر یا بجهت جمع کردن قرآن که از جهت باد و نحو آن متفرق
شده باشد و نیز بر فرضیکه واقع شده باشد اگر در این مواضع محتاج بمس خط قرآن شود و همچنین
اسمای الله و اسمای انبیا و اسماء ائمه معصومین بنا بر احتیاط و بدانکه اگر کسی وضوی خود را
فاسد نماید باین نحو که شستن وضو یا مسح نمودن آنرا بقصد ریا نماید پس اگر در اول وضو قصد ریا
داشت وضویش باطل است و اعاده وضو لازم است و اگر در اثنای شستن یا مسح قصد ریا نماید احوط
بلکه اقوی نیز وجوب اعاده وضو است از ابتدا و اعاده آن جزء بکار نماید هر چند موالات باقی
باشد و اگر فقط وضو در اثنای آن بجهت قصد دیگر باشد اگر موالات باقیست اعاده همان جزء نماید و
اگر باقی نیست اعاده وضو نماید و اگر کسی یقین داشته باشد که آب نجس بوده یا آنکه موضع وضو نجس
بوده و غفلة وضو ساخت ولیکن بعد از وضو فهمید که آب نجس یا موضع وضو را پاک کرده یا نه
وضویش صحیح است ولیکن لازم است که آن آب نجس بداند و موضع وضو را هم نجس بداند و اگر قطرات
آن آب وضو ببدن یا جامه اش مثلا رسیده باشد لازم است که آنرا نجس بداند بلکه لازم است علی الاحوط
که محل وضو خود را هم بعد بشوید و غسل کند ولکن وضویش صحیح است هر چند شک بعد از فراغ
اعتبار ندارد و اگر کسی شک کند در شستن یا مسح نمودن عضوی از اعضای وضو و هنوز فارغ از وضو
نشده باشد لازم است که برگردد و آن عضو را بشوید یا مسح نماید و اگر این شک بعد از فارغ شدن از
وضو باشد اعتبار ندارد و اگر شک در جزء آخر داشته باشد که نداند مسح پای چپ نموده یا نه پس اگر
مشغول بکار دیگر شده یا آنکه منتقل شده باشد از محل وضو بجای دیگر اعتنا بشک خود نکند
و همچنین اگر در مکان وضو نشسته باشد ولکن طول زیادی کشیده باشد که محل او وضو باشد باز شک
نمود اعتنا ندارد و اگر طول زیادی نکشیده باشد و مشغول بکار دیگر نشده و از محل وضو بجای دیگر
نرفته باید مسح نماید اگر موالات باقی باشد والا اعاده وضو نماید و اگر یقین دارد بحدث و شک کند
که بعد از آن وضو گرفته یا نه لازم است که وضو بگیرد اگر قبل از شروع بعمل مشروط بطهارة باشد و لازم
نیست که وضو بگیرد اگر این شک بعد از فراغ از عمل مشروط بطهارة باشد بالنسبه بهمان عملیکه فارغ شده
مثل نماز ظهر که بعد از فراغ از آن شک نماید که وضو گرفته یا نه نماز ظهر محکوم بصحت میباشد و از برای نماز

بعد

بعد از آن باید وضو بگیرد و اگر این شک در اثنای عمل باشد مثل اینکه در اثنای نماز ظهر مثلا شک
در وضو کرد پس باید قطع نماز بکند و بعد از طهارت نماز را از سر گیرد بنا بر نظر حقیر شیخ که والد بنده است ولکن
چون شکی که از حدیث شیخ محل تامل است اگر نماز را اتمام نماید و بعد اعاده کند بهتر است بلکه تمام نمودن نماز
بدون حاجت به اعاده قوی می باشد و اگر شک بعد از فراغ هر چند برای نماز بعد باید وضو بسازد علی
الاحوط و همچنین اگر در اثنای نماز شک در استنجاء یا در تطهیر اعضا یا شرائط دیگر نماید که محل آن پیش
از نماز باشد که شک بعد از تجاوز محل حساب شود که این شک نیز اعتبار ندارد بلکه برای نماز بعد عدم
اعتبار به شک هر قوم نیز قوی می باشد هر چند خلاف احتیاط است و همچنین اگر یقین به هر دو دارد و شک دارد
در تقدم و تأخر که نداند که کدام پیش بوده حکم همین اقسام ثلاثه را دارد این فرض در جایی نماید و اما اگر یقین به طهارت
دارد و شک در حدث یا نقض طهارت نماید این شک را اعتبار نکند و خود را با طهارت بداند در همه اقسام
ثلاثه خواه قبل از شروع به عمل مشروط به طهارت باشد یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از آن خواه آن یا لتسبیح عملی باشد
که از آن فارغ شده یا غیر آن بلکه اعاده وضو مشروع نیست مگر به قصد تجدید یا احتیاط و بدانکه اگر در مواضع
وضو جبیره یعنی تخته ای باشد که شکسته را بآن می بندند یا زخمی را به اصلاح آن فرو نتوانند که زیر جبیره را در موضع
مسح کند و در موضع غسل بشوید یا آب به زیر جبیره برساند بجهت خوف ضرر یا نجاست آن یا عذر دیگر لازم است که تمام
جبیره را مسح کند اگر جبیره در موضع غسل باشد و اگر در موضع مسح باشد اکتفا نماید به مسح همان مقداری که
لازم است مسح آن موضع قبل از جبیره بلکه لازم نیست مسح آن موضعی که متعذر یا متعسر باشد مسح آن مثل
میان خطوط جبیره می بندند پس مسح جبیره در موضع شستن کفایت میکند از غسل بشره هر چند قادر
بر مسح بشره باشد و واجب نیست که بعد از تعذر شستن بشره اولا مسح بشره کند و بعد از تعذر غسل بشره
و مسح آن مسح بر جبیره نماید بلی واجب است در مسح جبیره در موضع مسح قصد مسح نمودن و بکف دست و باطن
کف مسح نمودن و اما در مسح موضع شستن شرط نیست که به کف دست باشد و لازم است که جبیره در موضع
غسل را مسح کند با آب و کفایت نمیکند بری دست و رطوبت آن بخلاف جبیره در موضع مسح که رطوبت دست کافی است
و بدانکه مرهم و کهنه که بر روی دمل و زخم میگذارند حکم آنها حکم جبیره است که مسح بر روی آنها نماید و لکن
مختص است با مسح بهمان کهنه و جبیره و چیزی از موضع صحیح را مسح نکند مگر آنکه موقوف باشد تحقق جبیره و کهنه
و دوا بضم موضع صحیح و اگر بر روی زخم و دمل یا شکستگی چیزی از جبیره و دوا و کهنه نباشد بلکه مکشوف باشد
و شستن ضرر نداشته باشد بشوید و اگر ضرر داشته باشد مسح کند و اگر مسح آن موضع متعذر یا متعسر باشد
یا نجس باشد کهنه پاکی را در آن موضع بگذارد و مسح بر روی کهنه نماید و اگر متعذر یا متعسر شود از قرار
کهنه و مسح بر روی آن اکتفا کند به شستن اطراف آن و اگر متعذر یا متعسر باشد عمل بحکم جبیره نماید بلکه

احکام جبیره

آنستکه در موضع جبیره تیمم را بر ضم نماید هر چند اقوی کفایت وضوی جبیره میباشد اگر تیمم و ضم تیمم لازم
نیست و حکم موضع غسل جبیره حکم موضع وضو میباشد و در دو چشم جبیره نیست علی الاقوی
بلکه اکتفا میکند بتیمم تنها اگر چه احوط ضم وضوی جبیره است اگر ممکن شود و ضرر نداشته باشد اعاده غسل یا وضو
جبیره لازم نیست از برای نمازهای دیگر هر چند رفع عذر جبیره بشود بلی اعاده احوط است خصوصا وقتی که
اسم که در وضوی جبیره یا تیمم و همچنین غسل قصد رفع حدث ننماید بلکه قصد استباحه صلوة نماید والله العالم
و بیان آنکه شکننده وضو و باعث وضو چه چیز است اول و دوم خروج بول و غائط هر چند علی [illegible]
آنکه از موضع متعارف معتاد مکلف باشد هر چند متعارف غالب مردم نباشد و آنچه که [illegible]
هند و انه و شیاف و نحو آن اگر خارج شود و آلوده بغائط نباشد ضرر بوضو ندارد و همچنین خروج غذا
قبل از هضم که اسم غائط بر او صادق نباشد و ملوث بغائط نباشد ضرر بوضو ندارد و باعث وضو نمیشود
مثل قی نمودن و غذا از معده بیرون آوردن سیم خواب که دل و گوش و چشم بخواب برود و آنقدر فرق میان
شور و شیرینی نکند و حواس معطل شده باشد و پینکی باعث وضو نمیشود هر چند پینکی خواب [illegible]
و بین النوم و الیقظة حالتی است معروف و حیا چه خواب و بیداری حالتی هستند معروف و بمظنه خواب بودن را
اعتبار نکنند و همچنین مظنه در سایر نواقض معتبر نیست هر چند از قول یک عادل حاصل شود بلی از قول دو عادل
معتبر است هر چند مظنه حاصل نشود چهارم هر چیزیکه غالب بر عقل شود چون بیهوشی و مستی و صرع و خوف
زیاد و همچنین خستگی زیاد بلکه بر عقل غالب شود یا باعث زوال العقل شود چون دیوانگی پنجم استحاضه قلیله
و همچنین متوسطه برای غیر نماز صبح و استحاضه کثیره برای عصر و عشاء و اما متوسطه برای صبح و کثیره
برای ظهر و مغرب و صبح پس باعث وضو و غسل هر دو میباشند ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]
که ناقض وضو و باعث وضو میشوند نهم رطوبت مشتبه ببول اگر قبل از استبراء خارج شود [illegible]
از مجرای متعارف خارج شود بشرط آنکه از معده باشد خواه باحدث باشد [illegible]
زن یا ذکر مرد اعتبار ندارد مگر آنکه معتاد شود علی الاحوط و همچنین شکننده وضو میباشد [illegible]
نه وضو و از برای غیر این نه چیز وضو لازم نیست مثل مذی که خارج میشود عقب [illegible]
خروج منی و وذی بذال معجمه که خارج میشود بعد از خروج منی و ودی بدال مهمله که خارج [illegible]
بول و قی و مثل رعاف که خون دماغ شود و یا آنکه بفرج زن بازی کند و یا آنکه [illegible]
باعث وضو و ناقض آن نیست مقصد دوم در غسل است بدانکه غسلهای واجب شش است غسل جنابت
و غسل حیض سیم غسل استحاضه کثیره و متوسطه که خون از پنبه بگذرد یا فرو رود هر چند [illegible]
اما اگر خون استحاضه قلیله باشد که پنبه را بگیرد و فرو نرود غسل واجب نیست بلکه وضو [illegible]

غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل میت و بیان این مقصد در ضمن چند فصل است

فصل اول

در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل میشود بدو چیز اول جماع و آن حاصل میشود باینکه ذکر بقدر ختنه‌گاه
داخل فرج شود هرچند حشفه بریده باشد و اگر دخول کند در دبر زن یا در دبر مرد و انزال نشود غسل واجب میشود
هرچند مرده باشد بلکه اگر وطی نماید در فرج حیوان یا دبر حیوان نیز غسل کند و احتیاطا در دبر مرد و حیوان غسل
نشکند و وضو بسازد و نماز کند دوم بیرون آمدن منی هرچند در خواب چه در بیداری چه مرد و چه زن چه از محل
معتاد و چه از غیر معتاد و چه از بسیاری جماع بصورت خون باید یا نه و شناخته میشود خروج منی بشهوت و جهیدن
و سستی بدن و در بیمار کافیست دو علامت اول و حاجت نیست بحصول سیم مسئله جماع بالفعل
جماع بطوریکه حشفه بالتمام ذکر غایب شود در فرج و لکن ... حاصل نشود با غسل باکشادن فرج با آنکه
در ازای قضیب حشفه خود را در دبر خود فرو برد و نحو آن از فروع مشکله البته احتیاط نماید بلکه هر وقت
که احتمال جنابت در خود بدهد بهتر آنست که غسل کند به نیت قربت و بعد از آن بشکند و وضو بسازد و نماز
کند و اگر هم نشکند لازم است وضو را بسازد و بدانکه طفل جنب اگر بالغ شود و دیوانه جنب اگر عاقل شود و کافر
جنب اگر مسلمان شود لازم است که غسل کنند و بدانکه در غسل چند چیز شرط است اول مباح بودن مکان
بتفصیلی که در وضو گذشت دوم طاهر و مطهر و مباح و مطلق بودن آب سیم طهارت هر عضو قبل از
آن هر چند احوط آنست که اوّلا ازاله نجاست از جمیع بدن نماید و بعد از آن شروع بغسل نماید حتی آنکه اگر
در پای مثلا نجاستی باشد شروع بشستن سر ننماید چهارم مقارنه نیت در غسل ترتیبی باین نحو که مقارن
نیت اول سر و گردن را بشوید و قصد نماید ... من باب المقدمه و بعد جانب راست و قصد نماید ...
من باب المقدمه و بعد جانب چپ و قصد کند که جانب راست را من باب المقدمه نصف ناف و عورتین بلکه بیشتر از نصف
من باب المقدمه در جانب راست بشوید و نصف دیگر را بلکه قدری بیشتر را در جانب چپ بشوید بلکه بهتر در جانب
تمام اینها را بشوید که بهتر است و در غسل ارتماسی نیت را مقارن فرو بردن همه عضو نماید و اگر جمع نماید
در نیت بمعنی اخطار میان نیت در حال فرو بردن اول عضو و میان نیت در حال فرو گرفتن آب تمام عضو را
کرده هر دو نیت نماید بهتر است و اگر چون نیت داعی میباشد و غسل نیز الی الحصول میباشد حاجت بجمع
نیست هر چند احوط است و اگر جزئی از اجزاء بدن از آب فرو برد باقی را آب بریزد جایز است پنجم آنکه غسل
کننده خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد ششم جاری نمودن آب را بر جمیع بدن هفتم آنکه مانع
از رسیدن آب به بدن را زایل کند یا آنکه آب را بزیر آن برساند تا آنکه آب به بشره برسد هشتم باقی بودن حکم
نیت است بمعنیکه قصد ... را و نحو آن نکند نهم آنکه آب منحصر در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد
بطریقیکه در وضو گذشت دهم آنکه حرام نباشد استعمال آب بجهة مرض و نحو آن یازدهم ترتیب

فصل اول در غسل جنابت است

شرایط غسل است

فصل در ذکر احکام غسل جنابتست

خصوص غسل ترتیبی بنحوی که ذکر شد بلی ابتداء نشستن اعلی بر جمیع اعضاء غسل قبل [illegible]
اسفل قبل از شستن اعلی بر جایز است و اذن هم نیست بسبب غسل و تبیین از هرگاه وجوب غسل بسبب نذر
و عهد و نحو آن باشد یا آنکه غسل مستحب باشد بلی در غسل واجب مثل جنابت و نحو آن نیت رفع حدث کافیست
و اشتراط هم قوم احوط اشتراط و اما موالات پس آن در غسل ترتیبی شرط نیست پس جنب میتواند مثلا سر و گردن را
بشوید و بعد از ساعتی یا بیشتر جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل استحاضه [illegible] منقطع نشده
باشد لازمست که ما بین اعضا فصلی واقع نسازد و نیز با عضای غسل را بشوید و تعجیل نماید تا خون
بیرون نیاید بدانکه غسل در غالب شرائط و احکام مثل وضوء میباشد و حکم این از او معلوم میشود مگر
در ابتداء با علی و موالات که ذکر شد و هم چنین اگر شک کند در شستن سر بعد از دخول در جانب راست
یا آنکه شک کند در شستن جانب راست بعد از دخول در جانب چپ التفات باین شک نمیکند علی الاقوی بخلاف
وضوء هر چند احوط الحاق غسل است بوضوء در این حکم و غسل ارتماسی حاصل میشود بفرو رفتن در آب بنحوی که
آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت است که آب جمیع بدن را فرو گیرد نه آنکه غسل [illegible]
حاصل میشود بلکه حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گرفت و لازم نیست در غسل ارتماسی
خارج شدن از آب بلکه در میان آب و زیر آب میتواند غسل ارتماسی بجا آورد و خود را حرکت دهد بقصد غسل
بلکه اشتراط حرکت از جهة اخبار یا از جهة وصول آب بزیر قدمین و تمام بشره میباشد و الا لزوم محل اشکال است
و بدانکه اگر اغسال واجبه جمع شوند یک غسل بنیت همه کفایت میکند و هم چنین اغسال مستحبه اگر جمع شوند یک غسل
کافیست و اگر واجب و مستحب هر دو جمع شوند و نیت همه را بکنند جایز است بنابر اقوی هر چند احوط ترک است و اگر
نیت خصوص غسل مستحب بکنند کفایت از واجب [illegible] اشکال است و اگر نیت واجب نماید کفایت از مستحب میکند و در صورتی که
اغسال واجبه جمع شوند و در میان آنها جنابت باشد اگر قصد غسل جنابت نماید کافیست از غسلهای دیگر
و اگر قصد غیر غسل جنابت نماید اکتفا بهمان غسل نکند علی الاحوط تا اینکه غسل جنابت هم بکند و وضوء [illegible]
است در سایر اغسال بواسطه غسل جنابت پس اگر زن حایض بعد از پاک شدن جنب شود یا قبل از پاک شدن
جنب شود یا آنکه زن جنب بود و حایض شد قصد هر دو غسل نماید در یک غسل یا قصد غسل جنابت نماید
و وضوء از برای غسل حیض ساقط است بلکه وضوء نمیخواهد و بدانکه روزه دار بر روزه واجب معین و کسیکه
احرام حج بسته است حرام است بر او که غسل ارتماسی نماید و هم چنین صحیح نیست غسل ارتماسی [illegible] از
ایشان چنانکه صحیح نیست غسل ارتماسی از کسیکه در موضع غسل جبیره داشته باشد که باید عوض شستن
مسح نماید پس بر او لازمست که غسل ترتیبی کند نه ارتماسی و اگر غسل ارتماسی نماید باطل است عمدا که سهوا
چه جهلا و اما احکام جنب پس بدانکه جنب مرتکب هشت چیز نمیشود مگر بعد از غسل اول نماز [illegible]

فصل اول در بیان احکام غسل جنابت است

مگر نمازی که بر جنب حرام نیست و اما اجزای فراموش شده در نماز پس اینها در حکم نماز است و هم چنین سجدهٔ سهو
بر احوط و نیز سجدهٔ تلاوت قرآن و نیز سجدهٔ شکر بر قصد طواف کعبه چه واجب و چه سنت و مس کتابت قرآن حتی
اعراب آن و هم چنین مس اسماء متبرکهٔ خدا و چهارده معصوم بنا بر احتیاط هر چند دلیل واضحی نداریم و چهارم
داخل شدن در مسجد مکه و مدینه و پنجم درنگ کردن در سایر مسجدها بلکه داخل شدن در آنها مگر بجهت
گذشتن و مرور و عبور ششم خواندن چیزی از سورهای عزائم که سورهٔ اقرأ و النجم و الم تنزیل و حم سجده است
که حرام است خواندن هر یک از اینها بر جنب حتی آنکه اگر بسم الله را بقصد این سورها بگوید بر جنب حرام شده است و اگر
بخواند آیه سجده را تماما واجب است که سجده نماید بقصد نیت روزه گرفتن و اما نوشتن جنب قرآن را پس حرام نیست
بلکه مکروه است و قول بحرمت آن در شب نیست و اما مشاهد مشرفه و روضات مطهره ائمه علیهم السلام پس [illegible] جنب
در آنها نیز حرام نیست بنا بر اقوی هر چند احتیاط شاید بلکه نیز [illegible] در رواق شریف و صحن مبارک [illegible]
بلکه [illegible] بلکه احوط آنست که [illegible] رواق و صحن شریف نیز نکند مثل مسجد الحرام بلکه احوط آنست که
بالامکان داخل روضات انبیا و امام زاده نیز نشود بلکه بهتر آنست که جنب داخل خانهٔ سادات نیز نشود و هم چنین
در قول بعض بعض مشاهد مشرفه نیز حرام نیست بلکه مکروه است مگر اینکه سبب تلویث حرم و هتک حرمت
حرم شود که در این صورت حرام است هفتم چیزی در مسجد گذاشتن و بعضی نیز برداشتن چیزی را از آنجا
حرام [illegible] و اگر از امور مذکوره واجب شود غسل برای آنها نیز واجب میشود و غسل جنابت واجب لنفسه نیست
بلکه بسبب غیر واجب میشود از امور مذکوره و نیت آن [illegible] و چهارم در بیان چند مسئله اول
آنکه اگر شخصی در اثنای غسل ترتیبی محدث بحدث اصغر شود تمام کند غسل را و بعد از تمام کردن غسل
وضو بگیرد بلکه احتیاط آنست که غسل را نیز اعاده نماید و اگر تمام نکند و اعراض کند از اتمام غسل
و غسل از سر گیرد باید بهتر باشد [illegible] بوضو و اگر در اثنای غسل حدث اکبر واقع شود
همان حدث که غسل برای آن مکرر اعاده لازم آید غیر سلس البول و استحاضه مثل اینکه در اثنای غسل
دوباره جنب شود و اگر غیر آن باشد مثل نفاس و مس میت [illegible] غسل جنابت را اعاده نماید [illegible]
ما سوای غسل جنابت وضو واجب است و مخیر است در تقدیم و تاخیر وضو هر چند احوط تقدیم وضو است [illegible]
سیم آنکه اگر بعد از غسل جنابت [illegible] از جماع یا از انزال رطوبت مشتبه ببیند اگر استبرا کرده و بول
هم کرده باشد [illegible] چیزی نیست و آن رطوبت پاک است و اگر استبرا [illegible] بعد از بول [illegible] وضو بگیرد
و اگر هیچکدام را نکرده باشد اعاده غسل لازم است هر چند غسل سابق و اعمال سابقه از نماز و غیره
همه صحیح میباشند و اگر استبرا کرده و بول نکرده خصوصا با امکان بول پس اگر بعد از بول یا [illegible]
بول رطوبت مشتبه ببیند [illegible] احتمال منی بودن بدهد واجب است که غسل دیگر بکند و غسل سابق و [illegible]

فصل سیم در مسائل حیض است

بلکه احوط آنست که جنب هرگاه اراده کند استبرا و بول نکرده و غسل کرده اعاده غسل نماید بجز بول هر چند
مشتبه ظاهر نشود **فصل سیم** در حیض و احکام حایض بدانکه خون حیض گرم و سیاه و تازه
و جهنده است و با سوزش بیرون می‌آید در غالب اوقات و گاهی خلاف اینها هم میشود و هرگاه
ضعیفه دو مرتبه در دو ماه پی در پی موافق هم و مثل هم در عدد روز و وقت خون ببیند و قطع شود صاحب
عادت عددیه و وقتیه هر دو است و اگر یک دفعه پنج روز و یک دفعه هفت روز مثلا در اول ماه ببیند این صاحب عادت
وقتیه است نه عددیه و اگر یک دفعه اول ماه و دفعه دوم مثلا آخر ماه ببیند و هر دفعه پنج روز باشد این
صاحب عادت عددیه است نه وقتیه و بعضی تصریح نموده اند که هرگاه عادت قرار گرفت و بعد تغییر یافت و دو دفعه
مثل هم دید غیر عادت اول عادت دوم معتبر است و همچنین اگر غیر عادت اول و ثانیه در مرتبه سیم دو دفعه مثل هم خون
ببیند غیر اول و دوم عادت سیمی معتبر است و هکذا و هرگاه ضعیفه شک کند که خون از او خارج شده یا نه
قرار بگذارد بر اینکه خارج نشده و تفحص لازم نیست چه در نماز باشد چه خارج از نماز و اگر چیزی از او خارج
شود و شک دارد که خون است یا نه تا علم بخون بودن ندارد پاک است مثل بول و منی و سایر نجاسات اما اگر
خونی بجامه خود ببیند و نداند که از حیض آمده یا از جای دیگر از بدنش آن خون مجمل است و غسلی بر او نیست و اگر
خونش مشتبه بنفاس شود مثل آنکه چیزی بیرون آید و شک کند که انسان است یا مبدء انسان یا غیر آن حکم بحیض میشود
خصوص اگر صفت حیض در آن باشد خصوص اگر ایام عادت حیضش باشد و اگر دختر پیش از نه سالگی خون
ببیند حیض نیست بلکه استحاضه است و اگر موجب غسل باشد بعد از تکلیف واجب است غسل بجا آورد از برای عبادت
و همچنین هر خونی که زنها بعد از سن یائس می‌بینند حیض نیست بلکه استحاضه است و زن یائسه میشود بعد از
پنجاه سال اگر غیر قرشیه باشد و اگر قرشیه باشد بعد از شصت سال بنابر مشهور و اگر شک در بلوغ داشته
باشد و خونش با صفت حیض باشد با شرایط حیض همین علامت بلوغ است و همچنین اگر غیر قرشیه شک در پنجاه سال
داشته باشد و یا قرشیه شک در شصت سالگی داشته باشد و خون ببیند و کمتر از سه روز یا زیاده بر ده نباشد حیض است
خصوص اگر بصفت حیض باشد و اگر مشتبه شود بخون بکارت باید امتحان کند باینکه پنبه بردارد و لحظه صبر
کند پس اگر پنبه طوق دار بیرون آید خون بکارت است و الا خون حیض است و اگر ممکن نشود که اختبار کند
و نشناسد باید هر حالتی که پیش بوده بهمان عمل کند چه استحاضه چه قروح و جروح و چه حیض و اگر حالت سابقه
معلوم نشود بهتر آنست که باحتیاط عمل کند از تروک حایض و عمل مستحاضه تا معلوم شود و اما اگر ممکن باشد که
اختبار کند و نکند و نماز کند نمازش باطل است احتیاطا اگر چه بعد معلوم شود که حیض هم نبوده بلکه اگر ترک
اختبار بجهت غفلت یا نسیان یا جهل باشد ضرر ندارد و باید خون حیض که تمام سه روز متصل مستمر باشد بحیثیتی
در باطن رحم باشد که هر وقت پنبه بردارد و لحظه صبر کند و بیرون آورد پنبه خون آلوده باشد اگر چه خون بخود

فصل در بیان غسل حیض است

خون بیرون نیاید و اگر پنبه پاک بیرون آید و بخون آلوده نباشد حیض نیست و شب اول و شب چهارم در اعتبار داخلند
و خارج از سه روز است همچنین شب یازدهم که استحاضه است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمیشود و بعضی
زمانه معتبر ندارند و هرگاه سه روز متفرق در بین ده روز خون ببیند حیض نیست و هرگاه در ظاهر فرج
خون ببیند و ظاهر شد تا ظهر روز چهارم و بعد باطن رحم موجود بوده که هر وقت که پنبه داخل میکرد رنگین
بیرون می آمده و لکن بخون خود ظاهر نشده بجهة کمی آن نیز حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است
اول آنکه خارج شود هرچند بقدر ذره باشد پس اگر خون حیض در رحم سه روز باقی بماند و لکن هیچ
خارج نشده حکم حیض برو جاری نیست دوم آنکه کمتر از نه سال و زیاده بر پنجاه سال در غیر قرشیه و شصت
سال در قرشیه نباشد و الا استحاضه است نه حیض سوم آنکه کمتر از سه روز و زیاده بر ده روز نباشد چهارم
آنکه این سه روز متصل هم باشند چنانچه گذشت که سه روز در ضمن ده روز کفایت نمیکند در حکم کردن بحیض
پنجم آنکه این خون در این سه روز مستمر باشد بنحوی که گذشت یا اسم او خروج شرط نیست ششم آنکه ایام ثلاثه
تام باشند هرچند بتلفیق باشد چنانچه گذشت و هرگاه سه روز مستمر خون دید و قطع شد پیش از ده روز
باز روز دهم دید و قطع شد تمام حیض است تا آنکه خون قطع شده بود و اگر سه روز متصل خون دید
و قطع شد باز روز دهم دید اما قطع نشد تا یازدهم تا روز دهم خون اول حیض است و بقیه استحاضه در غیر
ذات العاده و اما ذات العاده پس بقدر عادتش حیض است اگر خون از ایام عادت برسد و باقی استحاضه است و اگر بیاید
دو خون که بصفت حیض باشد ده روز فاصله شود با استحاضه باقی هر دو خون حیض است و صاحب عادت
وقتیه در وقتش اگر خون ببیند ترک عبادت کند اگرچه بصفت حیض نباشد و اگرچه یک روز یا دو روز
هم پیش از عادت باشد مگر آنکه یقین کند به نبودن حیض که باید آن وقت عبادت را ترک نکند و صاحب عادت عددیه
اگر خون ببیند بصفت حیض ترک عبادت کند و اگر صفت حیض ندارد اقوی نیز ترک عبادت است با بجهت تحقق
استقرار تا سه روز و لکن اگر ترک کند آنچه را که بر حایض حرام است بجا آورد آنچه را که بر مستحاضه واجب است
تا معلوم شود ظاهر است و بر طریق احتیاط است بین تروک حایض و عمل مستحاضه بر سبیل اجمال و تفصیل
چنانکه ذکر شد و اما اگر خون از عادتش بگذرد تا ده روز صبر کند تا معلوم شود و اگر خود را حائض
بداند باکی نیست خصوص اگر صفت حیض داشته باشد هرچند اگر جمع نماید ما بین تروک حائض و اعمال
مستحاضه بهتر است خصوص اگر صفت حیض نداشته باشد و بعد از صبر تا ده روز اگر بعد از آن نیز معلوم میشود
که همه حیض بوده و اگر از ده بگذرد پس حکمش می آید و نیز یکی عادتش قرار نگرفته باشد و خون بصفت
حیض نباشد با آنکه مبتدئه باشد که تازه خون دیده باشد در اول دیدن خون قبل از سه روز اگر
احتیاط نماید به تروک حائض و اعمال مستحاضه بهتر است هرچند اگر خود را حائض بداند باکی نیست و اگر کمتر از سه روز

فصل ... در غسل حیض است

در احکام مبتدئه و مضطربه است

خونش قطع شود بعد از سه روز دیگر مستمر دید بقوت حیض است اول استحاضه اگرچه خون اول
زمان عادتش هم بوده باشد و اگر زان العادة در تمام عادتش خون دید و بعد از عادتش هم
قطع نشد تا از ده گذشت و تمیز هم نباشد یا خون ایام عادتش یا آنکه تمیز موافق با عادة باشد تمام
زمان عادة حیض است و زیاده استحاضه و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادة باشد و ممکن نباشد حیض
بودن هر دو مثل آنکه تمیز بعد از فصل ده روز حاصل شد حکم میشود که ایام عادة و تمیز هر دو حیض است
و هرگاه ده روز فاصله نشود و لکن مجموع زمان عادة و تمیز از ده تجاوز کند در همه حیض نیست و اگر از ده بگذرد
رجوع بزمان عادة و عدد عادة اولی است نه رجوع بتمیز و مبتدئه و مضطربه که عادة برای او مستقر
نشده باشد یا آنکه نسیان عادة کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادة ندارد هر چند بطور اجمال باشد
همینکه خون ایشان از ده بگذرد عمل به تمیز کنند اگر تمیزی در خون ایشان باشد پس هر چه بصفت حیض است
حیض کنند و هر چه بصفت استحاضه است عمل استحاضه کنند بشرط آنکه خونیکه بصفت حیض است کمتر از سه
زیاده بر ده نبوده باشد و اگر تمیز با شرط تمیز برای او نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه بروزهای عادة مستقره
نداری بعد در وقت عادة خویشان خود یا بعدد عادة ایشان عمل کند و اگر مختلف باشند غالب را بگیرد و اگر
ممکن نباشد که خبر از ایشان بگیرد یا اگر خون مستمر باشد تا یکماه مخیر است ما بین آنکه سه روز در ماهی و ده
روز در ماه دیگر یا در هر ماهی شش روز یا هفت روز را حیض قرار دهد و هرگاه خونش مستمر نشده
تا یکماه بلکه همان تجاوز از ده نموده باز مخیر است ما بین شش و هفت و میتواند ده روز را حیض قرار دهد مگر
آنکه یقین کند که حیضش به ده روز نمیرسد پس در این صورت هر قدر که یقین بخلاف آن ندارد حیض قرار
دهد و اگر این را هم نداند اگر هفت روز قرار دهد احوط است و مبتدئه هم هفت روز قرار دهد بهتر
و باقی را استحاضه و هرگاه صاحب عادة وقتیه خونش از ده روز بگذرد و بصفت حیض اند اشتباه باشد بعادة
صفت حیض را اشتباه باشد و ممکن نباشد که هر دو حیض باشد عادتش را حیض قرار دهد اگرچه بصفت
نداشته باشد و اگر ضعیفه احتمال پاک شدن بدهد واجب است که استبرا کند با پنبه که بفرج داخل کند
قدری صبر کند و بعد ببیند اگر آلوده بخون نیست پاک است و اگر آلوده بخون است پاک نیست و واجب است که غسل کند مگر
آنکه یقین کند که خون عود میکند و اگر در حالت پاکی شک دارد که پیش از ده روز باز خون عود میکند یا نه
باز واجب است که غسل کند و عبادت کند و اگر ظن دارد که عود نمیکند باز واجب است غسل کند و عبادت کند بطریق
اولی بلکه اگر ظن دارد که خون عود میکند احتیاطا غسل کند و نماز کند هر چند اگر خاطر جمع دارد که پیش
از ده روز غسل نکند و صبر کند تا پاکی ببیند اگرچه این صورت هم اگر غسل کند و عبادت کند احوط و اولی است
و اگر بعد خون نبیند تا ده روز گذشت همان غسل کفایت میکند بنا بر آنکه حرام است بر حیض اغسال شرعی

فصل دویم در غسل حیض است

در هر عبادتی که مشروط بطهارت است و اگر بجا آورد صحیح هم نیست مثل غسل و نماز و روزه و حرام است جماع کردن در قبل
حایض با علم بحیض و در جواز وطی در حایض اشکال است احوط اجتناب است هر چند جوازش قویست و در وقتیکه
اثر حیض نبیند و احوط در صورت حیض بدنان در اجتناب از وطی در قبل نیز میباشد اما کفاره وطی در قبل
حایض اگر زن آزاد باشد مرد باید در اول حیض هیجده نخود و در وسط آن نه نخود و در آخر آن چهار
نخود و نیم طلای مسکوک کفاره بفقرا بدهد و قیمت طلا را هم اگر بدهد کفایت میکند بنا بر اقوی و قول زن
در حایض بودن و پاک بودنش مسموع است و هرگاه بعد از وطی خلاف اعتقاد شخص معلوم شود باول یا وسط
یا آخر حیض اعتبار کند یا بحیض در واقع بوده نه باعتقادش و همچنین است که حرّه بودن یا امه بودن بجهة کفاره
دانند و اگر کسی عاجز از کفاره باشد انتظار وسعت بکشد که بدهد و استغفار نیز نماید که در بعضی اخبار هست
که استغفار بدل است از کفاره هر چند توبه و استغفار کفاره را ساقط نمیکند علی الاحوط و کفاره وطی کنیز
در حیض تصدق به سه چارک از گندم یا جو میباشد و بهتر دادن ده چارک است بیک مسکین و وضو ساختن پیش از
غسل حیض و غیر آن از اغسال شرط صحت غسل نیست بلکه غسل بی وضو هم صحیح است لکن نماز نمیتواند بخواند مگر بعد از
غسل و وضو جمیعا چه وضو پیش از غسل باشد چه بعد از آن یا در اثنای آن بلکه پیش از غسل افضل بلکه احوط
است چنانچه گذشت و هرگاه زن پاک شده باشد از حیض و لکن هنوز غسل حیض نکرده باشد وطی او جایز است
با کراهت و اگر فرج خود را بشوید کراهتش کم میشود و حایض قضا نمیکند نماز یومیه را و احوط قضاء
نمازیست که سببی داشته باشد مثل کسوف و خسوف واجب شده و هرگاه از اول وقت بگذرد بقدر اقل واجب از ادای
نماز بحسب حالش از تندی و کندی و قصر یا تمام و اجتماع شرائط از طهارت و غیر آن پس اگر بقدر قصر در مسافر
و تمام در غیر مسافر بگذرد و بجا نیاورد و حایض شود قضا بر او واجب است و اما هرگاه از اول وقت درک
کند کمتر از اقل واجب او واجب نیست بر او قضاء نماز هر چند در نماز چهار رکعتی سه رکعت را درک کند و در نماز
سه رکعتی دو رکعت را درک کند و در نماز دو رکعتی یک رکعت تمام را درک کند و اگر از آخر وقت بقدر تمام و
و از آخر وقت بقدر یک رکعت درک کند و لکن با تیمم از جهة عدم قدرت بر استعمال آب بجهة نبودن آب یا بجهة
ضرر و نحو آن از موجبات تیمم غیر ضیق وقت واجب است ادای آن علی الاحوط و اگر در اول وقت بجهة مرض یا حیض
و بعد از پاکی در آخر وقت ترک کند ادا را لازم است قضا علی الاحوط و همچنین اگر قبل از وقت با طهارت
بوده و همه شرایط دیگر جمع بوده که وقت داخل شده و بقدر گذشتن ادای اقل واجب از تمام نماز ممکن بوده
عذر مسقط تکلیف عارض شد قضاء لازم است علی الاحوط هر چند وجوب قضاء مشکل است و اما
اگر طهارت اضطراریه بجهة عدم وسعت وقت باشد نه بجهة نبودن آب مثلا پس در این وقت ادا لازم است و نه
قضاء هر چند احوط اداء میباشد و با عدم اداء قضاء نیز احوط است و شرائط که حائض دارد نماز

وضوء

فصل سوم در غسل استحاضه

وضو بسازد و در موضع پاکی که مکان نمازش رو بقبله بنشیند و مشغول بتسبیح و تهلیل و حمد خدا و صلوات
و بتسبیحات اربعه و تلاوت قرآن شود اگرچه در این وقت و در غیر این وقت در حق حایض تلاوت قرآن
کراهت دارد یعنی ثوابش کمتر میباشد و مکروه هست بر حایض خضاب کردن و قرآن همراه داشتن و رسانیدن بحاشیه قرآن
رسانیدن و روغن مالی نمودن و از مسجد عبور کردن و هرگاه زن جنب حایض شود غسل جنابت نکند که صحیح نیست
تا پاک شود و بعد از پاکی بنیت هر دو یکغسل کند که کفایت میکند هر دو را چنانچه گذشت فصل سیم
در احکام مستحاضه است بدانکه خون استحاضه در غالب اوقات فاسد و زرد و رقیق و صاف و بی‌سوزش و
سنگینی خارج میشود بدون سوزش بخلاف حیض و خون استحاضه بحسب عادت سه تاست که پنبه را بقدر معتاد
بر میدارند و بر روی پنبه میگذارند و میبندند بر روی فرج و مطابق فرج میگیرند و مانعی از نفوذ خون
نداشته باشد و ولکن نباشد بعد از بستن بقدر معتاد که نه بسیار طول بکشد و نه بسیار زود بگیرد پس
هر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما قلیله آنستکه خون به پنبه برسد و پنبه را سوراخ نکند که فرو رود
و متوسطه آنستکه خون پنبه را سوراخ کند و فرو رود و کثیره آنستکه خون به پنبه فرو رود و بگذرد از پنبه
و بکهنه برسد و شرط است در حدوث حدث استحاضه مطلقا اینکه خون از باطن خارج شود هرچند بقدر ذره
باشد و استمرار خروج شرط نیست بلکه کافیست بعد از خروج بمقدار ذره وجود خون در باطن بنحوی که بتوان
بیرون آورد و اگر هیچ بیرون نیامد بالمره هرچند در باطن موجود باشد اثری بر او مترتب نمیشود و هرگاه
از جنس خون استحاضه آمد واجب است که اختبار خود کند که خون او چه قسم از استحاضه است اگر معلوم شد که چه
قسم از خون است همان عمل کند و اگر معلوم نشد و ممکن نباشد تحصیل علم اگر ابتدای خون باشد استحاضه
قلیله احتیاط کند و اگر ابتدای خون نباشد عمل بحالت سابقه نماید در حکم استحاضه قلیله آنستکه واجب است در
صورت متصل بودن خروج خون آنکه پنبه را عوض کند در صورت رسیدن خون به پنبه و ظاهر فرج را
که در وقت نشستن بر روی قدم ظاهر میشود بشوید بلکه قدری از باطن فرج را نیز من باب المقدمه بشوید
و از برای هر نمازی از نمازهای واجب وضوئی بسازد و در حال وضو و نماز فرج خود را محکم به بندد و بعد از
وضو بلافاصله نماز کند و نماز احتیاط در شکوک و اجزای منسیه مثل تشهد و سجده سهو حاجت بوضو
علیحده ندارد بلکه بوضوء همان نماز آنها را بجا آورد و بهتر آنستکه از برای هر دو رکعت نافله هم یک وضو
بسازد و در متوسطه همه آنچه را که در قلیله بجا میاورد بجا آورد و علاوه بر آن غسل هم برای نماز صبح بجا
آورد اگر پیش از صبح خون متوسطه ببیند و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای نماز ظهر
و عصر یکغسل بکند احتیاطا نه وجوبا و همچنین از برای نماز مغرب و عشا اگر قبل از مغرب و عشا یا بعد از نماز
عصر متوسطه شود و همچنین در کثیره باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه باستحاضه قلیله بجا میاورد و زیاد تغییر

فصل سیم در احکام مستحاضه است

در احکام استحاضه قلیله است

در احکام استحاضه متوسطه

پنبه

فصل ششم در غسل استحاضه است

احکام مستحاضه کثیره

پنبه بلکه خرقه نیز شرط وصله نجاسته و شستن فرج و وضو بجهة هر نماز واجب و علاوه بر آنسه غسل نماید یکی برای نماز
صبح و یکی بجهة نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا و هرگاه استحاضه کثیره یا متوسطه بعد از نماز صبح
شود بالمره از برای نماز دیگر غسل باکی کند و جایز نیست که مستحاضه کثیره زیاده از دو نماز را بیک غسل جمع کند و
لکن جایز است از برای هر نماز یک غسل کند هرگاه فاصله عرفیه نشود میان دو نماز با آنکه فاصله شود بجهة تعقیب
نماز است و اگر فاصله عرفیه شود یا فاصله شود بجهة دیگر بکند حکم نماز نباشد و واجب است برای هر نماز غسل کند
هرگاه بعد از شروع در غسل یا وضو خونی از ضعیفه خارج نشود تا آخر نماز با غسل یا وضو ضرر ندارد و اگر
بعد از غسل و پیش از نماز خون استحاضه در ظاهر و باطن قطع شود غسل رفع حدث استحاضه باید بکند
و بغسل اول اکتفا [illegible] و اگر در ظاهر تنها قطع شود و زمان گنجایش وضو و غسل و نماز را داشته
باشد اعاده طهارة نماید علی الاحوط اگر وقت تنگ باشد حتی به تیمم [illegible] هم از غسل نماز کند و اگر [illegible]
تیمم یا داشته باشد [illegible] تیمم کند یکی برای وضو و تیمم دیگر برای غسل و بغسل اول که بعد از انقطاع در ظاهر
تنها [illegible] تیمم اکتفا نکند احتیاطا و اگر شک کند در وسعت وقت برای اعاده غسل یا تیمم احتیاط باشد اکتفا
بهمان غسل نماید اگرچه احتمال بدهد که در باطن رحم نیز قطع شده بلی اگر بعد معلوم شود که در باطن رحم
قطع شده بود اعاده طهارة نماید بلکه نماز را احتیاطا اعاده نماید اما اگر در اثنای نماز خون قطع شود
از باطن رحم و ظاهر و وسعت وقت داشته باشد نماز را قطع کند و اعاده طهارة و نماز نماید و اگر نماز را تمام کند
و اعاده طهارة و نماز نماید احوط است و همچنین است که خون از باطن قطع نشده و از ظاهر نیز بالمره قطع نشده
ولکن سست شود و آرام بگیرد که بعضی از اوقات خارج شود و بعضی از اوقات خارج نشود و زمان عدم
خروج گنجایش اعاده طهارة و صلوة یا احدهما را داشته باشد بقدر اعاده طهارة و نماز وقت داشته
باشد اعاده کند و اگر خون در اثنای نماز آرام گرفت و فهمید که در باطن قطع شده بود بعد فهمید که قطع
شده اعاده طهارة و نماز نماید و حکم انقطاع [illegible] در اثنای غسل حکم انقطاع کثیره در اثنای نماز است
و اگر [illegible] کند یا آرام گرفتن خون را [illegible] گنجایش طهارة و نماز را دارد واجب است انتظار از برای نماز
با امکان [illegible] بعضی و لکن اقوی عدم وجوب انتظار میباشد و هرگاه استحاضه متوسطه بود بعد
پیش از نماز مغرب و عشا تا پیش از نماز صبح غسل از برای نماز صبح واجب است و هرگاه بعد از نماز صبح خون
ببیند و قطع شود از برای نماز ظهر احوط غسل است و واجب است که ضعیفه حفظ کند خود را از خون در
و نماز بقدر امکان که خون از او خارج نشود بنحوی که گذشت و اگر تقصیر کند در حفظ کردن خود و خون
خارج شد در بین نماز اعاده نماز نماید بلکه وضو و غسل را هم اعاده نماید و اگر حفظ کرد و لکن خون خارج
شود بجهة غلبه و زیادتی ضرر ندارد و هرگاه در بین نماز صبح قلیله متوسطه شود نماز را باطل [illegible] غسل

فصل چهارم در نفاس است

کنند و نماز را اعاده کند و اگر وقت تنگ باشد تیمم بدل از غسل کند و وضو بسازد
از خون نشوید معاقب باشد بعضی نداند و هرگاه مستحاضه کثیره پیش از هر نماز خون او قطع شود
ببیند شبانه روزی پنج غسل بر او واجب می‌شود بشرط آنکه زمان قطع وسعت اعاده غسل و ادای نماز داشته باشد
اگر در بین غسل استحاضه یا بعد از غسل استحاضه حدث اصغر مثل بول و غیره صادر شود صحت غسل فوت نمی‌شود
اگر بغیر اختیار باشد پس مبنی اند که اکتفا کند یا تمام الغسل یا همان غسل ولکن وضو بسازد هرچند در
سابق وضو گرفته باشد و نماز کند و احوط اعاده وضو و غسل است هرچند بعد باشد قبل از نماز و اگر حدث
اکبر سر زند و همان حدث باشد که غسل از برای او ممکن یا بایستی باشد مثل آنکه متوسطه عارض شود
در اثنای غسل کثیره اعاده کند غسل را اگر تقصیر در حفظ خود از خون و تقصیر در تعجیل کرده باشد اتمام
غسل یا تاخیر کرده شروع بنماز نکرده باشد و اگر غیر از حدث سر زند و یا لا اثر از آن باشد مثل آنکه در اثنای
غسل متوسطه کثیره عارض شود یا آنکه مباین باشد مثل مس میت یا جنابت اکتفاء به آن غسل نکند و لیکن بعد
الحدث غسل دیگر بکنند

فصل چهارم در احکام نفاس است

بدانکه بعد از وضع طفل یا سقط آن
اگرچه مضغه یا علقه باشد و خون ببیند و تا ده روز قطع شود یا کمتر از ده روز یا بیشتر چند روز یا یک
لحظه باشد که قطع شود نفاس است و اگر شک کرده که دارد در نفاس نیست و حیض در تشخیص هم واجب است
و خون پیش از تولد طفل حیض می‌شود بعد و شرطی آنکه در سه روز متوالی ببیند و دیگر آنکه ما بین نفاس
روز فاصله باشد و الا حیض نیست و هرگاه با خروج طفل خون خارج شود نفاس است بنا بر اقوی و تمام
طفل که تولد شد ابتدای ده روز نفاس است اگرچه بطول انجامیده باشد تولد طفل و هرگاه
در وقت تولد طفل خون ببیند و پاک شود و روز دهم باز خون ببیند و پاک شود تمام ده روز نفاس است
بعد از تولد طفل خون نبیند و روز پنجم ببیند تا روز دهم قطع شد نفاس همین پنج روز بعد است
اگر روز دهم مثلا خون ببیند بقدر لحظه همان لحظه نفاس است و هرگاه بعد از تولد تا [illegible] طفل خون نبیند
تا ده روز هر وقتی خون قطع شد نفاسش همان است و هرگاه خون از ده روز تجاوز کند اگر عادت [illegible]
ندارد ده روز را نفاس بگیرد و اگر عادت در حیض دارد عادتش را نفاس بگیرد روز [illegible] بعد عادتش را استحاضه
قرار دهد و احوط آنست که جمع کند ما بین تروک نفاس و اعمال مستحاضه و احوط از آن قضا کردن نماز است
بعد از عادتش تا ده روز و هرگاه خون نفاس در بین ده روز قطع شد و ضعیفه غسل کرد و روزه گرفت
و در بین ده روز باز خون دید معتبر است برای او افطار کردن خواه صاحب عادت باشد و قبل از انقضای
عادتش باشد یا غیر ذات العاده باشد و اگر بعد از عادتش باشد احوط اتمام صوم و قضاء آنست و همچنین است
حکم نمازش و اگر ضعیفه صاحب عادت هفت [illegible] در حیض بوده باشد مثلا و بعد از تولد طفل خون ببیند

در احکام غسل حیض و غسل استحاضه

فصل چهارم در احکام نفاس است

هشتم و روز هشتم خون ببیند و از ده روز نگذرد نفاس نیست بنا بر اقوی اگرچه احوط آنست که آنچه بر نفسا
ترک کند ترک کند و آنچه مستحاضه باید عمل کند عمل کند و این سه روز را روزه بگیرد و بعد قضا آن روزها را
بگیرد احتیاطاً و هرگاه صاحب عادت هفت روز در حیض بعد از تولد طفل خون ببیند و از ده نگذرد هفت روز را
نفاس قرار دهد و باقی استحاضه چنانچه گذشت و اگر روز هفتم را خون ببیند و از ده نگذرد همان روز
هفتم نفاس است و اگر در چهار روز اول مثلاً خون دید و قطع شد باز روز هفتم خون دید و از ده گذشت
هفتم را نفاس قرار دهد و باقی استحاضه و هرگاه روز اول خون دید و قطع شد و دیگر ندید تا آنکه روز
هفتم عادت حیض گذشت و روز هشتم دید و قطع نشد و از ده گذشت همان روز اول نفاس و باقی استحاضه
و احوط آنست که این سه روز را با احتیاط عمل کند که ترک نفسا و عمل مستحاضه باشد و در جمیع احوال لازم است بر
نفسا استبراء با احتمال انقطاع تا معلوم شود قطع شدن خون از باطن رحم و واجب است غسل از برای انقطاع
حقیقی نفاس و آنچه بر حایض حرام است بر نفسا هم حرام است از طهارتها و مس کتابت قرآن و غیر آن از عبادات و قرائت سوره
های سجده واجب و مکث در مساجد و صحیح نبودن طلاق و دخول در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مکث در سایر مساجد و غیر او
مکروه است بر شوهر تمتع بردن ما بین ناف تا زانوی او و خضاب و تلاوت قرآن و مستحب است که نفسا در وقت
نماز وضو بسازد و مشغول ذکر شود مثل حایض و منتهای نفاس ده روز است اگرچه اولی رعایت احتیاط است
تا هیجده روز بجمع نمودن احکام استحاضه و نفاس و هرگاه ضعیفه دو طفل بزاید تولد طفل دوم اول ده
روز است پس ممکن می‌شود که هرگاه زن سه طفل بزاید هر یک بفاصله ده روز نفاس او سی روز باشد و اقل
طهر میان دو نفاس معتبر نیست **فصل بیستم در غسل مس میت است** بدانکه غسل واجب است برای مس بدن
میت آدمی غیر شهید بنا بر اقوی هرچند عضو مبانه باشد بعد از سرد شدن تمام بدن قبل از تمام غسل صحیح چه مس بدن
با اختیار باشد یا با اضطرار چه با قصد باشد چه بی قصد و مس میت بتولد نیز حاصل می‌شود علی الاحوط پس
لازم است غسل مس میت بر مادر هرگاه بچه مرده از او جدا شود بسبب مس باطن رحم و باطن فرج خصوص بسبب
مس ظاهر فرج و مخواه هرچند مس نیز بود در حین تولد و خروج آن طفل میت باشد و اما اگر بعد از تولد
متصل حاصل شود هرچند بی اختیار و بی قصد باشد پس غسل لازم است علی الاقوی هرچند مس بباطن فرج حاصل
شود بلی لازم نیست غسل بمس لباس میت و غیر آن و خون میت و منی او و چرک میت که مانع وصل مس بدن شود و هم
چنین لازم نیست بمس کسیکه موت او یقین نشده چنانچه لازم نیست غسل مس میت غیر آدمی و همچنین لازم نیست
غسل بمس سقط قبل از تمام خلقت و قبل از چهار ماه و همچنین لازم نیست بمس گوشت بی استخوان یا
استخوان بی گوشت چه از مرده و چه از زنده اگرچه سالها بر او گذشته باشد هرچند بهتر آنستکه غسل کند برای مس
استخوان مطلقاً خصوصاً اگر استخوان از میتی باشد که ندانند غسل داده اند و خصوصاً اگر سالها بر او نگذشته باشد

فصل بیستم در غسل مس میت

وجوب غسل مس میت

فصل پنجم در غسل مسّ میّت است

چنانچه در حدیث است و شاید مراعات سال بجهة قوة احتمال حیوة باشد که شده باشد قبل از یکسال [illegible]
غسل مسّ میّت بمثل مسّ بدن آن جدا شده چه از خود و چه از غیر و چه از مرده و چه از زنده هر چند که گوشت
با دندان باشد بلی اگر مسّ کند قطعه را که مشتمل بر گوشت و استخوان هر دو باشد [illegible] اگر انقطاع از زنده
جدا شده باشد علی الاحوط هر چند انقطاعه هنوز سرد نشده باشد و هم چنین لازم نیست غسل [illegible]
که غسل از او ساقط است و همچنین بدن میّت بحال گرمی اصلی و اما گرمی عرضی [illegible] گرم و
گرم و یخوان پس تقیید به بقاء حرارت اصلیه قوی است و احتیاط اولی آنست که غسل کرده و اگر بعض عضو [illegible]
مسّ او موجب غسل نمیشود و اگر بعد از تمام شدن اغسال ثلاثه در عضوی مسّ آن عضو باید غسل واجب
علی الاقوی چنانچه واجب است غسل بمسّ میّت بعد از تمام شدن و غسل بلی اقوی عدم وجوب غسل است بمسّ عضو
در وقتیکه میّت را غسل داده باشند بغسل اضطراری مثل اینکه میّت را غسل داده باشند [illegible]
ولکن [illegible] بجهة نبودن [illegible] با آنکه بجهة نبودن آب بقدر کفایت [illegible] بدو غسل یا یک غسل باشد
اقوی در این صور و سایر صور غسل اضطراری نیز عدم وجوب غسل است بمسّ او هر چند احوط غسل نمودن است
خصوص در جائیکه با غسل تیمم نیز داده شود عوض غسلیکه متعذر شده است و اما در جائیکه تیمم [illegible]
بدل اغسال ثلاثه پس اقوی وجوب غسل است بمسّ چنانچه بسبب تیمم مشهور داده اند و مثل تیمم غسل کافر [illegible]
اضطرار که مرد مسلم پیدا نشود و هم چنین مثل تیمم است غسل اهل خلاف [illegible] از اهل خلاف باشد
غسلش لازم بداند یا آنکه از اهل خلاف نباشد و چه آنکه غسل بطور اهل خلاف باشد یا بطور اهل حق
بلی لازم نیست غسل مسّ میّت بعد از تمام شدن اغسال بطور صحیح و قول بوجوب [illegible]
ضعیف است و فرق نیست در وجوب غسل بمسّ میان آنکه مسّ باطن میّت شود [illegible]
بلکه احوط آنست که غسل نماید هر گاه مسّ نماید جزوی را که صاحب حیوة نباشد هر چند جزوی باشد که از [illegible]
حیوة نباشد خصوص مثل ناخن و مو و اگر مسّ کننده صغیر یا کبیر [illegible] باشد واجب است که
بعد از کمال غسل نماید هر چند عدم لزوم غسل بر صغیر غیر ممیز خصوصا اگر خارج شود صغیر از فرج [illegible]
مرده خالی از قوه نیست مثل عدم لزوم غسل بر مادر هرگاه فرزند مرده از او خارج شود [illegible] خروج
خروج فرض شود نه بعد از خروج تمام یا بعض آن چنانچه گذشت هر چند [illegible]
صغیر بعد از بلوغ و مجرد غسل میّت بدون مسّ بدن میّت باعث غسل نمیشود و مسّ کننده اگر کافر باشد [illegible]
کافر شود یا آنکه میّت کافر باشد غسل بمسّ آن لازم است بلی لازم نیست غسل [illegible] پیش از غسل نمودن [illegible]
آنکه اجراء حد بر او نمایند هر چند احوط غسل نمودن بمسّ او هم باشد و با وجود حدث [illegible]
داخل مسجد شود و روزه بدارد و سوره عزائم بخواند پس حکم این حدث اگر چه حکم حدث اصغر است [illegible]

فصل پنجم در بیان غسل مس میت است

حدث محتاج بغسلست و بوضو رفع نمیشود و کیفیت این غسل مثل غسل جنابت است مگر اینکه این غسل محتاج بوضو نیز
میباشد از برای نماز و قرآن خواندن و اقوی آنست که مس میت یا قصد وضو میباشد چنانچه اقوی آنست که مس میت
در حال خشکی سبب وجوب غسل مس میت نمیشود هر چند احوط است و اگر مس کند و شک کند که این مس باعث
وجوب غسل میشود یا نه بجهت احتمال آنکه بدن میت سرد نباشد یا آنکه آدمی نباشد یا مرده نباشد یا آنکه شهید باشد
یا آنکه مس عضوی از بدن میت کرده باشد که لازم نباشد غسل را بمس چیزی یا بچیزی که مس او کرده
نمیکند یا آنکه موضع مس غسل داده شده باشد یا آنکه مو یا ناخن یا دندان از بدن میت کرده باشد
مخصوص غسل میت بشود و مس بجمیع اجزا نشود یا بجهت آنکه بعد از تمام شدن غسل باشد لازم نیست غسل چنانچه
لازم نیست غسل در هر کاه شک کند در اصل مس یا آنکه مس کرده باشد یا نه هر چند ظن بمس کرده باشد یا آنکه عدل
واحد یا امینی خبر دهد بلی اگر عدلین خبر دهند بمس واجب است غسل چنانچه احوط است بجمیع صور مذکوره غسل
نمودن است خصوص در صورتیکه مس قبل از تمام غسل است یا بعد از آن و خصوص با اخبار امین یا عدل واحد و
این غسل واجب است بجهت غیر که نماز و قرآن خواندن باشد و بنفسه واجب نیست مثل سایر اغسال که بنفسه واجب نباشند و اگر
بعضی از اعضا یا اجزاء انسان بمیرد و خشک شود و لکن جدا نشده باشد مس آن عضو باعث غسل نمیشود بلی اگر آن
عضو بمیرد و جدا شود و بر همان شخص نمیشود هر چند بعد از انفصال حاصل شود غسل لازم است بلکه
اگر بریده شود بعد از بریدن مس نموده و بریده باشد هم اگر مس بعد از انفصال حاصل شود نظر بحال که او با جمله واحد
در هر حال نسبت بآنکه قبل از انفصال حاصل شده بلکه بقاء مس از حیثیت آنکه هنوز منفصل نشده بلی اگر
طفل را بر روی سینه مادر بمیرد یا کسی در دست کشیده مختصر و قبل از انفصال در دست محتضر بمیرد غسل
لازم است چنانچه اگر یکی از دو نفر که با هم چسبیده اند و قت آمدن بمیرند یا یکی بمیرد بدیگری غسل مس میت بلکه بر شخص
دیگری غیر از این دو نفر مس مرده اند و هم لزوم غسل مشکل است و احتیاط واضح است و طفلیکه سقط شده
پیش از آنکه تمام الخلقه شود و پیش از دمیدن روح از رحم بیرون آید قبل از چهار ماه احوط آنستکه بمس او
غسل کنند هر چند عدم لزوم غسل اقوی است چنانچه گذشت و اگر در اثنای صلوة مس میت حاصل شود اقوی
وجوب غسل و بطلان صلوة است و کافی نیست یک غسل از برای مس متعدد چه دریک میت و چه بیشتر و اگر در
اثنای غسل مس میت مس میت دیگر نماید غسل باطل نمیشود و لازم است اعاده غسل و اعاده وضو نیز لازم است اگر پیش از
غسل وضو گرفته باشد و اگر کسی جماع کند مثلا از روی معصیت زن مرده خود را بعد از سرد شدن و قبل
از غسل واجب است بر آنکس دو غسل یکی جنابت و یکی غسل مس میت و اجنبیه هم دو غسل احتیاطا و لکن
باید اخذ در هر دو یک غسل کافی نیست و اگر قبل از سرد شدن میت جماع کند و اجنبیه بعد از جماع کنند و یکغسل هم
میتوان کرد غسل مس میت و غسل جنابت که ...

حضرت امام رضا روحی له الفداء که فرموده اند که وجه عدم وجوب غسل بمس اموات غیر انسان از طیور و بهایم و
غیرها اینستکه اینها همه مصاحب پر و پشم و مو و کرک میباشند و انسان همه بدنش میباشند چه از مرده و چه از
زنده و اگر این علت اعنی بودن غالب ابدانشان باید که وجوب غسل از آن هم مرتفع باشد بسبب بلا مانع و این تمام نیست بجهة انکه
جسد سایر حیوانات نیز نجس است و غسل واجب نیست و بدن معصوم طاهر است و مع ذلک غسل واجب است
دیگر بتحقیق از همین بزرگوار روایت شده در غسل میت و مس میت که از جمله مصلحت بجهة اینستکه چون روح از بدن خارج
شود بیشتر از آفات بدن باقی میماند پس غسل میت مینمایند بجهة انکه تطهیر بدن از آن شود و غسل میکنند از
جهة مس بدن او بجهة انچه مس کننده رسیده از آفت که یا مراد اینستکه بدن میت بجهة خروج روح بالمره
و سری بدن بهیمتی و زهری حاصل میشود که غسل رافع آن میشود والله العالم فصل ششم در بیان
غسل است و لابد است از ذکر آداب مرض و عیادت کردن و احتضار … و وجوب غسل میت و کیفیت غسل میت
و غیران در ضمن چند مطلب مطلب اول در بیان انچه متعلق بمرض و مریض است بدانکه اجر و ثواب
ناخوشی و صبر بر آن بسیار است و منقول است که تب یک شب برابر است با عبادت یک سال اینکه شرط صبر و شکایت نکردن
خصوصا نزد غیر مؤمن و شکایت آنستکه بگوید مبتلا شدم ببلائی که هیچکس بان بلا مبتلا نشده یا
و اگر اظهار بکند و بگوید که دیشب بیداری کشیدم یا تب داشتم و دارم شکایت نیست و همچنین نگفتن این هم
بهتر است و در بعضی از اخبار وارد است که تب یک شب کفاره گناهان گذشته و آینده است و وارد شده است که سعی
در حاجت مریض بنماید و سعی کننده از گناهان بیرون رود مثل روزی که از مادر متولد شده است اگرچه حاجت مریض برآورده
نشود و اخبار بسیار در استحباب عیادت وارد است حتی انکه وارد شده است که روز قیامت ملائکه میکنند خداوند
جل و علی بنده خود را که ای بنده من مریض شده است در وقت ناخوشی من عیادت نکردی و آب ندادی و طعام
ندادی بنده عرض میکند خداوندا تو منزهی از ناخوشی و تشنگی و گرسنگی خداوند کریم مهربان میفرماید
که برادر مؤمن تو مریض بود بعزت و جلال خودم قسم که اگر عیادت او میکردی یا آب یا طعام باو میدادی
نزد او میدیدی و خود بجا آورده بودی حاجات تو میشدم و عیادت از برای هر مرضی تاکید دارد مگر برای درد دندان
و درد چشم و دمل که تاکید ندارد و همچنین از برای زنان تاکید ندارد و همچنین عیادت کردن دو روز متوالی
و عیادت مریضیکه مرضش طول کشیده باشد تاکید ندارد اگرچه استحباب هم … وارد شده
است و نیز وارد است برای مریض در حال مرض چند چیز اول انکه بر ناخوشی صابر و شاکر باشد دوم انکه
شکایت نزد کسی نکند خصوصا نزد غیر مؤمن سیم انکه تا سه روز درد خود را بکسی نگوید چهارم انکه تعجیل نکند
رجوع باطباء و اگر مرضی نباشد رجوع بحکیم بجهة حفظ صحة و نحو آن خالی از مدقه نیست و تنقیه در حال
صحة در فصل بهار و آبله کوبیدن اطفال که متعارف است هم اشکال دارد بجهة اینکه طفل را بالفعل آبله

فصل ششم در بیان غسل میت

مطلب اول در بیان امور متعلقه بمرض و مریض

استحباب عیادت

مطلب اول در بیان امور متعلقه بمرض و مریض است

و بعضی از آنها اصلح میکنند آنکه بر بیمار نادر و ابله بیشتر مبتلا نشود یا آنکه اصلا مبتلا نشود بلی اگر ولی اطفال
و صبا اخبارش مطمئن باشد که این تجربه در ابله باعث هلاک یا مرض دیگر نمیشود این وقت بد نیست
که چنین باشد و هم چنین باید که مریض بلکه غیر مریض پرهیز کند از هر چیزی که مظنه سلامتی در او نباشد
باشد چنانچه در حدیث است که چیزی نفع دارنده تر برای بدن نیست از پرهیز و ترک کردن چیزی که حاجت بان نباشد
[illegible] است که جایز است فرار کردن از مکان وبا و طاعون و ناخوشیهای دیگر که خوف هلاک باشد و مثل
[illegible] دیوار شکسته و شتر مست بلکه در حدیث فرار راست از موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
که [illegible] افتاده بعضی از اهل بلد میروند به بلد دیگر آیا بروم فرمودند بلی عرض کردم که در ده
[illegible] فرمودند بلی عرض کردم که در خانه میافتد من از آنخانه بجای دیگر بروم فرمودند بلی عرض کردم
[illegible] رسول خدا صلوات الله علیه و آله که فرار از طاعون مثل فرار از جنگ است حضرت فرمودند که
[illegible] بود که اهل سرحد در مقابل دشمن بودند و فرار میکردند از آن مکان
[illegible] فرمودند بلکه از این حدیث مستفاد میشود که فرار اهل سرحد نیز جایز
بود [illegible] هجوم دشمن نباشد بلکه در خوف بعضی از اشخاص فرار از وبا و طاعون و امثال آن [illegible]
واجب باشد بلی در حدیث وارد است که اگر طاعون در اهل مسجدی افتد فرار از آن شایسته نیست و [illegible]
که این وجه [illegible] اعتبار و مشاهد مشرفه بلکه هر مکان شریفی باشد که فرار از آنها نیست پنجم آنکه
در حال مرض توبه کند و وصیت باعمال خیر و واجبات کند ششم آنکه ترک کند راه رفتن را حتی رفتن بیت
الخلا را [illegible] باعث طول مرض میشود هفتم آنکه اعلام کند بعد از سه روز [illegible]
که [illegible] دعا کنند هشتم آنکه اذن دهد بعد از سه روز ایشان را بالعباده و لکن عیادت کننده نشستن
نزد مریض را طول ندهد مگر اینکه مریض دوست داشته باشد طول دادن او و نشستن نزد مریض و احوال
پرسیدن از شرط عیادت نیست و مستحبست که عیادت کننده دست خود را بگذارد بر ناخوش یا بر سر مریض یا آنکه
[illegible] ناخوشی او بگیرد و دعا کند و مستحب است که عیادت کننده ببرد با خود تحفه از میوه های خوش بوی
برای مریض و نزد مریض چیزی نخورد که اگر بخورد حبط اجر عیادتش میشود و دعا کند او را بهر لفظی که
باشد و بهتر اینست که بگوید اللهم اشفه بشفائک و داوه بدوائک و عافه من بلائک و اگر در صبح عیادت
کند [illegible] شام [illegible] عیادت کند زیرا که وارد شده است که کسی که در صبح عیادت کند هفتاد هزار ملک
تا شام از برای او طلب رحمت میکنند و اگر در وقت شام عیادت کند تا صبح هفتاد هزار ملک از برای او
طلب رحمت میکنند و هفتاد دفعه یا هفت دفعه یا یک دفعه بنیت شفای او بخوانند زیرا که وارد شده است که
فاتحه شفای هر مرضی است مگر اجل حتمی و بعد از فاتحه لباس او را بتکانند [illegible] طلب [illegible] بیان امور [illegible]

مطلب دوم در امور متعلقه بمحتضر است که پیش از غسل است

متعلق است بمحتضر آنچه کنند تا زمان غسل دادن و آنچه خر است اول آنکه مریض را بر پشت بخوابانند
داشته باشد و از زندگی او مأیوس نباشد بلکه در غیر این حالت باید چنین باشد و بعضی بوجوب قائل اند
در جمیع احوال و این احوط است دوم آنکه روی بقبله بخواباند یا بخوابانند بطوریکه اگر بنشیند رو بقبله
شود و وجوب این خالی از قوت نیست بلکه احوط است و اگر قبله مشتبه باشد لعلم بمشرق و مغرب داشته باشد ما
بین مشرق و مغرب را قبله قرار بدهد و اگر علم بمشرق و مغرب نداشته باشد و مشتبه باشد در چهار جهت یا سه جهت
و مظنه نباشد اختیار یکی از جهات مشتبه را نماید نه جهت دیگر را که قطع دارد که قبله نیست و اگر در همه جهات
مشتبه باشد و مظنه نباشد ساقط میشود و اگر مظنه باشد عمل بمظنه نماید هر چند ضعیف باشد و اگر
ممکن نباشد رو بقبله نمودن به پهلوی راست و الا به پهلوی چپ بخوابانند و اگر هیچ یک امکان نداشته باشد
رو بقبله بنشانند و اگر مشقت شدیده باشد ساقط است و بنا بر آنکه این امر را اقربا و اولیاء محتضر مباشر شوند
یا امر ایشان لکن باذن ایشان و باید که قبل از مردن باشد نه بعد از آن بشرط آنکه مریض مسلم یا در حکم
باشد چه صغیر باشد چه کبیر بشرط آنکه محتضر معتقد باشد وجوب یا استحباب استقبال را و الا بر کسی واجب نیست
که او را رو بقبله کنند سیم آنکه تلقین کنند محتضر را شهادتین و باقرار بائمه اثنی عشر و بکلمات فرج
تا شیطان او را فریب ندهد و بدعاهای وارده خصوصا عدیله و بدعای یا من یقبل الیسیر و یعفو
عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر و به اللهم ارحمنی فانک رحیم چهارم آنکه سوره یس و
الصافات و آیة الکرسی و سوره احزاب و آیه سخره و سه آیه از آخر سوره بقره را بالین او بخوانند پنجم آنکه
او را نقل کنند بجائیکه همیشه در آنجا نماز میکرده تا جان کندن بر او آسان شود بشرط آنکه باعث اذیت
محتضر نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشم و دهان او را برهم آورند و تحت الحنک و غیر آن ببندند
هفتم آنکه دستهای او را به پهلوی او بکشند هشتم آنکه او را بجامه یا بچیزی بپوشند نهم آنکه
اگر در شب مرده است چراغی نزد او روشن کنند که در تاریکی نماند بلکه چراغی هم در منزل او و همچنین
اکرام او و روشن کنند دهم آنکه اعلام کنند مؤمنین را از برای تشییع او یازدهم آنکه بعد از مردن
تعجیل کنند در دفن او اگر چه شب مرده باشد مگر بجهت انتظار رسیدن ولی او یا جمعی از مؤمنین از برای
تشییع یا آنکه مردن او محقق نباشد یا آنکه برق او را کشته باشد و هنوز ... یا آنکه غرق شده باشد یا آنکه
زن حامله است و بچه اش در شکمش زنده است که باید تأخیر شود تا آنکه شکمش را از جانب چپ شکافته بچه را
زنده بیرون آورند و شکمش را بدوزند دوازدهم آنکه تشییع کنندها مشغول بذکر لا اله الا الله
و قرآن و دعا باشند و مکروهست حاضر شدن جنب و حایض و نفسا نزد محتضر و میت و اهل بلکه مطلق
چیزی که ... محتضر و میت گذاردن و تنها گذاشتن میت زیرا که باعث میشود که شیطان در ... بازی

داخل میشوند و باو ... میکنند مکروه هست و با حرف زدن نزد محتضر و گریه کردن نزد او و دیگر
ما البیتین و واگذاشتن محتضر را با زن تنها بدون مرد و حاضر بودن جنب و حایض در حال احتضار نزد او که مورث
بدحالی و خوف محتضر و باعث اهل و عیال او میشود مطلب سیم در ثواب غسل میت است بدانکه ثواب
غسل دهنده میت بسیار است و در خبر است که خداوند میشوید گناهان او را مثل روزیکه از مادر متولد
شده است و بعدد هر موئی از میت ثواب آزاد کردن یک بنده در نامه عملش ثبت میکنند و صد درجه در بهشت
از برای او بلند میکنند بشرط اینکه اگر عیبی در بدن میت ببیند مستور کند و بکسی نگوید که این خیانت است
و اجر او ضایع میشود و خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا میکند مطلب چهارم در غسل میت بدانکه
غسل میت واجبست و صحیح است بچند شرط اول آنکه سرد شده باشد بنابر احوط هرچند اقوی جواز غسل
پیش از سرد شدن است دوم آنکه مسلمان باشد و غسل کافر و غالی و ناصبی و خارجی لازم نیست بلکه باید مؤمن
باشد و بچه مسلم در حکم مسلم است اگرچه احد ابوین او کافر باشد و بچه گم شده که در بلد مسلمانان او را جسته
باشند نیز در حکم مسلمست و همچنین بچه اینکه در دار الکفر پیدا شود در حکم مسلمست بشرط آنکه در دار الکفر
مسلم هم باشد و احتمال تولد او از مسلم نیز برود و کافر هم ادعا نکند که این طفل از من است و طفل صغیری که اسیر
شود از کفار تابع اسیر کننده است در اسلام اگر اسیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بی پدر و مادر بلکه بی جد و جده
اسیر شده باشد و ولد الزنا مادامیکه صغیر است در حکم مسلمست هرچند از کافر باشد علی الاقوی و بعد از بلوغ
اگر اظهار اسلام کرد مسلم است والا کافر است و شیعه و غیره در حکم کافر است و مخالف تا زنده است در حکم مسلمست سیم
آنکه شهید نباشد پس شهیدیکه در جهاد با کفار با اذن امام یا نائب خاص امام عم در جائیکه اذن امام شرط
است شهید شود غسل و کفن او واجب نیست بشرط اینکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از لشکر مسلمین و مؤمنین و در جاییکه
شود و در حال جنگ یا مهیا شدن بجنگ یا در جنگگاه کشته شود و اگر شهید را برهنه کرده باشند کفن ساقط نیست
و آنچه واجبست دفن شهید است بهمان لباسیکه در آن لباس شهید شده با همان خون و وجوب کفن از شهید ساقط است
و آنچه حرام است کندن لباس شهید و تبدیل بکفن است و اما پوشانیدن کفن بالباس شهادت پس ضرر ندارد و شهید را
بالباس عاریه دفن نکنند مگر اینکه صاحبش راضی شود و گره های لباسش را بگشایند مانند کفن در وقت دفن
چهارم آنکه کشتن او بجهة قصاص و بحق واجب نشده باشد پس کسیرا که میخواهند بکشند و حد شرعی
او جاری کنند باید وضو بسازد و غسل میت کند با سدر و با کافور و با آب خالص و حنوط کند و کفن بپوشد
و بعد او را بکشند و دیگر غسل میت از او ساقط است و بموت نجس نمیشود و اگر بعد از غسل و قبل از
حدث اصغر از او صادر شود همان غسل کافیست و اعاده اش لازم نیست بنابر اقوی و اگر غسل و حنوط و کفن
بعمل نیاورده او را بکشند امور مذکوره ساقط نمیشود پنجم آنکه بغسل بدنش مثلا اشتی نشود که اگر بدن

مطلب پنجم مواضعیکه جایز است مرد زن را و زن مرد را غسل

نفساء مثلا انثی شود در این صورت غسل نفاس فوت شده و بسبب تیمم بدل از غسل داده میشود ششم آنکه طفل سقط
شده کمتر از چهار ماهه نباشد پس اگر سقط کمتر از چهار ماهه غسلش واجب نیست بلکه بکهنه پیچیده و دفنش
میکنند هفتم آنکه غسل دهنده که شرعاً غسل دادن او صحیح باشد یافت شود پس باید منتظر شد تا یافت شود و جون باشد
همان ماثل نیز پیش از غسل شود پس مرد را مرد غسل دهد و زن زن را مگر در مواضعیکه خواهد آمد و اگر یافت
نشود و بدن مستحق باشد و جون غسلش ثابت نیست و تیمم هم وجوبش معلوم نیست مثل آنکه زنی در صحرائی بمیرد و زن
یا مردی از محارمش یافت نشود که او را غسل دهد یا آنکه مردی در صحرائی بمیرد که مردی یا زنی از محارمش یافت نشود که در
این وقت غسلش ساقط است هشتم آنکه همه بدن میت یا آنچه در حکم آن باشد مثل سینه میت یا تمام استخوان میت یا قطعه از
میت که در او گوشت و استخوان باشد پس گوشت تنها یا استخوان تنها یا دل تنها از میت باشد یا اینکه این مذکورات
از زنده جدا شده باشد غسلش واجب نیست اگر چه احوط است خصوص در مثل دست جدا شده از زنده و اما
دندان جدا شده یا گوشت یا پیه گوشت بی غسل برای هیچکدام لازم نیست مطلب پنجم در بیان مواضعیکه
میتوانند زن مرد را یا مرد زن را غسل دهد و آن چند موضع است اول زن و شوهر که جایز است که هر یک دیگری را
غسل دهد خواه زن آزاد باشد یا کنیز و خواه معقوده بعقد دوام باشد یا منقطع اگر چه بهتر آنستکه یکدیگر را
غسل ندهند در حال اختیار و در حال اضطرار غسل بدهند و لکن ترک کنند نظر بعورت یکدیگر را و مطلقه رجعیه
در حکم زوجه است که میتواند او شوهرش را یا شوهرش او را غسل دهد بلکه بعضی گفته اند که زن بعد از عده وفات
میتواند شوهرش را غسل دهد بفرضیکه بدنش مثلا متغیر نشده و بی غسل مانده باشد اگر چه شوهر کرده باشد
دوم آقا و کنیز که جایز است که آقا کنیز خود را غسل دهد و همچنین کنیز آقای خود را غسل دهد علی الاقوی
بشرط اینکه کنیز بشوهر نباشد و در عده کسی نباشد و بعضی از آن آزاد نشده باشد و از دین اسلام خارج
نشده باشد و خود را از آقا نخریده باشد که در این وقت جایز است یا نه و از سیم آنکه غسل دهنده محرم باشد پس
محرم از مرد و زن میتوانند یکدیگر را غسل دهند چه محرمیت نسبی باشد یا رضاعی چهارم دختر سه ساله و پسر سه
ساله که جایز است مرد بیگانه دختر سه ساله را و زن بیگانه پسر سه ساله را غسل دهد اگر چه دختر یا پسر مکشوف العوره
باشند و بعضی پنج ساله و کمتر از پنج ساله را نیز تجویز کرده اند لکن احوط ترک است بلکه احوط آنستکه دختر و پسر
کمتر از سه ساله باشند و خنثی مشکل اگر کمتر از سه ساله باشد محرمی دارد غسلش میدهد و الا غسلش ساقط است و فیه تامل
اگر پاره از بدن میت یا باشد که معلوم نباشد مرد است یا زن مطلب ششم در غسلهای میت و کیفیت آن است
بدانکه میت را باید سه غسل داد یکی با آب سدر و یکی با آب کافور و یکی با آب خالص و ترتیب بین اغسال را مراعات نماید
و بدانکه واجبات غسل میت چند چیز است اول ازاله نجاسه از بدن میت پس اگر پیش از ازاله نجاسه غسلش دهند
باطل است اگر چه جهلاً یا سهواً یا اضطراراً باشد بلکه احوط آنستکه بخشکانند بدن میت را بعد از ازاله

نجاسه

مطلب ششم در اغسال میت است

نجاست پیش از غسل باید بجهت ازاله غسالة وقطرات باقیه اگرچه اقوی اینستکه واجب نیست وبهتر آنستکه نجاستی بالمرة
از بدن وموی میت زایل کنند وبعد شروع بغسل کنند هرچند اقوی اینستکه شرط نیست ازاله نجاسات از
جمیع اعضای میت از برای شروع بغسل بلکه آنچه شرط است ازاله نجاسات است از هر عضوی پیش از غسل همان
عضو واین کافیست بقصد رفع نجاست بقدر بنحویکه در وضوء ودر سایر اغسال مفصلا ذکر شد پس اگر قصد رفع یا
با قصد اجزاء کنند باطلست واگر ازاله نجاست سایر جزءها بآنکه خارج است از غسل آنها را بقصد اجزاء بعمل آورد
ضرر ندارد ودر هر سه غسل یکنیت کافیست که نیت کنند که غسل میدهم این میت را بآب سدر وآب کافور وآب خالص قربة
الی الله اگرچه بهتر اینستکه از برای هر غسل نیتی علیحده کند وهم چنین متعرض استقلال این اغسال نشود
وجایز است که غسل دهنده یکنفر یا متعدد باشند که در جمیع اغسال واجزاء شریک باشند یا هر یک از سه
غسل یا از عضو یک نفر غسل دهد که هر یک در یکغسل یا یکعضو مستقل باشند پس در صورت شرکت باید همه
نیت کنند باینطور که غسل میدهیم این میت را قربة الی الله ودر صورت استقلال هر یک باید مستقلا نیت
کنند واگر غسل دهنده یکی باشد ودیگری معین باشد نیت کردن معین لازم نیست اگرچه احوط است سیم
آنکه مقارن باشد نیت بشروع شستن پس چهارم ترتیب در اعضا است که واجبست مثل ترتیب در اغسال یعنی
اول غسل بآب سدر دهند وبعد غسل بآب کافور وبعد بآب قراح واگر اخلال بترتیب کنند باید تلافی نمایند والا غسل
باطلست پنجم جاری کردن آب بنحویکه شستن بگویند نه مسح کردن ششم مضاف نبودن آب به سبب سدر ویا کافور نه
هفتم نبودن سدر وکافور بقدریکه بگویند که با آب سدر وآب کافور غسل داده پس باید اندکی از برگ
سدر یا کافور در آب بریزند که صدق عرفی داشته باشد واستهلاک برگهای سدر ضرر ندارد ونیست
اگر باقی بمانند در آب ضرر ندارد هشتم طهارت آب وطهارت سدر وکافور است نهم مباح بودن آب و
سدر وکافور ومکان وآلاتی که در غسل استعمال میشود پس هر یک از آنها اگر مغصوب باشند عالما
بالغصب وعامدا استعمال کرده باشند غسل باطلست واگر جهلا باشد غسل صحیح است ولکن قیمة المثل یا اجرة
المثل را باید بصاحبش بدهد دهم آنکه در حال اختیار بین خصی اولیاء وصبی اختیار اولیاء میت نباشد والا
غسلش باطلست یازدهم ترک نظر بعورت میت نمایند غسل اگر نظر حرام است ولکن غسل صحیح است مگر زن
وشوهر وکنیز ومولا وطفل سه ساله یا پنجساله واز دهم مماثلت که زن از زن ومرد را مرد غسل دهد مگر
انجاهائیکه ذکر شد سیزدهم آنکه غسل دهنده عاقل ومسلم ومؤمن وممیز باشد واگر بالغ باشد احوط است
چهاردهم آنکه غسل دهنده کسی باشد که عملش مملوک او باشد پس بنده واجیر خاص نمیتوانند بی اذن
مولا ومستاجر خود غسل دهند واگر بی اذن غسل دهند باطلست مطلب هفتم اینکه وارد شده است از
حضرت ابی عبدالله ع که هرگاه مرد مسلمان بمیرد ویافت نشود مرد مسلمان وزنیکه محرم او باشد از مسلما

مطلب هفتم در بیان [illegible] غسل [illegible] مسلمان

ولکن

ولکن مرد نصاری و زن نامحرم از مسلمان موجود است حضرت فرمودند که غسل کند مرد نصاری و بعد از آن
غسل بدهد میت را و هم چنین سؤال کردند که زن مسلمه مرده است و یافت نمیشود زن مسلمه و مرد محرمی
از مسلمان و لکن یافت میشود زن نصرانیه و مرد نامحرم از مسلمان باز حضرت در جواب فرمودند که
غسل کند زن نصرانیه و بعد از آن غسل بدهد زن مسلمان او را و قریب بهمین مضمون خبر نبوی نیز وارد شده
است در جواز غسل دادن اهل کتاب بدن اموات و عمل باین اخبار ضرر ندارد بلکه منسوب است بمشهور
و لکن بهتر آنست که مسلم اینکه حاضر است نیت غسل کند و غسل کننده دست کافر در حال رطوبت باب و بدن میت
برسد و بعد احتیاطاً میت را تیمم بدهند و بعد اگر مسلمان مماثلی پیدا شود غسل را اعاده کنند و اگر
مؤمنی که مثل میت باشد یافت نشود لکن از مخالفین موجود باشد در این وقت همان مخالف غسل میدهد
دیگر حاجت بغسل کردن مخالف پیش از غسل میت نیست و اما شرایط دیگر مثل تعرض وجوب نیت و قصد قربت
قطع وضع [illegible] مباشر و راجح و شستن عورت در طرفین و ازاله نجاست و سایر موانع پس همه را باید مراعات نمایند
مانند غسل جنابت و حاجت بذکر آنها علیحده نیست مطلب بیست و ششم در آداب متعلقه بغسل میت است بدانکه
آداب و مستحبات آن بسیار است اول آنکه در وقت کندن پیراهن میت را به پهلو نگردانند بلکه همان حالتیکه بر پشت
خوابیده از طرف پا بیرون آورند اگرچه موقوف بپاره کردن جامه باشد لکن اگر میت مدیون باشد یا وارث
بالغ و عاقل داشته باشد یا کسی بوصیت میت مالک جامه شده باشد احوط اینست که باذن ایشان
جامه را پاره کنند دوم اینست که همین جامه را ساتر عورت میت کنند در حال غسل سیم اینکه انگشتان و مفاصل
او را ملایم کنند و نرم کنند چهارم اینکه میت را در حال غسل مثل حال احتضار رو بقبله بخوابانند پنجم
اینکه میت را وضو دهند پیش از غسل یا بعد از آن بدون مضمضه و استنشاق و نیت رفع حدث و مباح
بودن کفن و نماز میت و دفن [illegible] و دست میت را بشویند و سر و پای میت را مسح
نمایند و احوط ترک [illegible] آوردن این مستحب است [illegible] آنکه از برای غسل اول کوزه آلی علیحده بکنند که غسالها
غسل در آن جمع شود ششم آنکه در وقت غسل حائلی میان میت و آسمان قرار دهند مثل سقف یا خیمه و شبه آن
هفتم اینکه غسل دهنده در پهلوی میت بلکه در پهلوی راست میت بایستد هشتم اینکه دو دست خود را
پیش از غسل تا مرفق بشویند نهم اینکه بدست چپ خود عورتین میت را [illegible] باشنان و سدر یا بکف
سدر بشویند و در غسل با آب کافور و در غسل با آب خالص نیز عورتین را [illegible] پیش از غسل بشویند و هم چنین
دو دست میت را پیش از هر یک از سه غسل از سر انگشتان تا نصف ذراع سه مرتبه بشویند [illegible] اینکه سر
میت را بکف سدر یا خطمی پیش از غسل خوب بشویند و مبالغه نمایند در شستن و لکن بنحوی که آب بگوش
و دماغ میت نرود [illegible] اینکه در غسل اول و دوم دست شکم میت را [illegible] بکشد مگر

در مستحبات و مکروهات و محرمات غسل میت است

اینکه میت زن حامله باشد که خوف سقط ولدش باشد سیزدهم اینکه میت را بر روی بلندی یا تخته از زمین
دور(؟) غسل دهند و بعضی گفته‌اند که جای تخته ایستد در دو چهار گوشه که از درخت بزرگی باشد که در دین(؟)
روئیده میشود و بعضی گفته‌اند که شاید از آبنوس اولی باشد که از هند میاورند سیزدهم اینکه
جانب پای میت پستتر باشد که غسالها آسانی جدا شود چهاردهم آنکه بعد از غسل بدن میت را
بخشکانند که کفن تر نشود و پوسیده نشود پانزدهم اینکه غسل دهنده در وقت ازاله نجاست فرج(؟) در وقت شستن
عورتین میت خرقه در دست کند و بسا میشود که بسبب حرمت مس عورتین واحتیاج بستن رسانیدن
بعورتین از جهة غسل واجب میشود که خرقه در دست نماید شانزدهم اینکه بعد غسل دادن بگوید
ربّ عفوک عفوک یا بگوید اللّهمّ انّ هذا بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت روحه من بدنه وفرقت
بینهما فعفوک عفوک هفدهم اینکه چون بشستن کرد میت برسد ابرازا دو بر یزند هیجدهم
انکه قطع آب نکنند تا بدن آب تمام شود نوزدهم اینکه یکی بشوید و یکی آب بریزد بیستم انکه بنرمی و
آهستگی بشوید بیست و یکم اینکه دست بهیچ اعضا میت نمالد مگر اینکه بترسد که چیزی از بدن میت
ساقط شود پس بدان صورة استحباب ندارد بیست و دوم انکه عورة میت را بپوشانند چه نظر کردنش
حرام باشد یا حلال بیست و سوم اینکه غسل دهنده دو دست خود را تا مرفق بلکه تا دو شریعه از هر غسل
دفعه بشوید بیست و چهارم اینکه آب غسل بقدر شش خیک باشد بیست و پنجم اینکه عیبهای بدن میت را
بپوشانند و بکسی خبر ندهند بیست و ششم اینکه میت را عریان کنند و پوشیده عورة باشد بیست و هفتم اینکه
در هر سه غسل از جانب راست سر میت شروع نماید بیست و هشتم انکه در هر غسلی از آن سه غسل بدن
هریک از جانب سر و راست و چپ را سه نوبت بشوید اما مکروهات غسل پس انها هم بسیار است اول نشانیدن
میت در حال غسل دوم او را در میان دو پای خود گرفتن سوم سر شرا و پشت نهادن شرا تراشیدن چهارم
موی زیر بغلش را کندن پنجم شارب و سایر موهایش را چیدن ششم ناخن او را گرفتن هفتم پاک کردن
زیر ناخنهای او را با خلال بلکه سزاوار انستکه از الحرک زیر ناخنها را با چوب نرم نماید بلکه اگر پنبه
رو کش کنند و بعد از آن از الحرک نمایند بهتر است هشتم ریش یا موی سر را شانه کردن نهم گرم کردن
آب غسل را باتش و بغیر آنکه بدن میت را گرم سست میشود و هر چه باعث سخت شدن بدن میت میشود
بهتر است از چیزیکه باعث سست شدن آن میشود مگر در زمان ضرورة مثل سرمای شدید
دهم کام زدن بر میت خصوصا در حال غسل یازدهم ریختن آب غسل را در کنیف الخلاء و بدبالوعه
خصوصا اگر بالوعه نجس باشد دوازدهم دست مالیدن بر شکم زن حامله هر چند بنرمی باشد
و اما چیزهائیکه حرام است پس سه چیز است اول ختنه کردن میت ختنه نکرده را دوم غسل دادن بجا فوق کسرا

مطلب نهم حنوط و جریدتین است

اگر در احرام حج یا عمره مرده باشد سیم حنوط کردن محرم مذکور را بکافور **مطلب نهم در حنوط**
بدانکه واجبست بعد از غسل حنوط کردن میت تمام البدن کافور را بر پیشانی و کف دستها
و زانوها و دو انگشت بزرگ پاها و در غیر این هفت موضع که مواضع سجود است واجب نیست
و شرط است در وجوب حنوط چند چیز اول که میت مؤمن باشد یا در حکم او باشد مثل اطفال و مجانین از مؤمنین
دویم اینکه محرم نباشد سیم اینکه محل حنوط باقی باشد چهارم اینکه کافور بوی دار موجود باشد
نه اینکه اصلا نباشد یا اینکه فاسد و بی بو باشد پنجم اینکه میت مالک کافور یا مال الثمن باشد
که خریدن آن ممکن باشد یا اینکه متبرعی بهم رساند و الا وجوب حنوط ساقط است و صحت حنوط
مشروط است بچند شرط اول آنکه محرم نباشد دویم اینکه با امکان باذن ولی باشد و اگر اذن ولی
ممکن نباشد اذن گرفتن ساقط است سیم اینکه بعد از غسل باشد بلی اگر غسل یا تیمم ممکن نباشد
حنوط را ترک نکنند چهارم اینکه بکافور باشد نه بغیر آن پنجم اینکه کافور بقدری باشد که بمالند
بدست نمناک شود و اگر نم نشود کفایت نمیکند ششم اینکه نجس نباشد بلی نجس شدن بسبب محل ضرر ندارد
هفتم اینکه غصبی نباشد پس اگر کافور بهم نرسد مگر غصبی حنوط ساقط است هشتم اینکه بسبب کهنه
نباشد که بی بو شده باشد و در حنوط نیت قربت شرط نیست و بلوغ نیز شرط نیست در مباشر و مسما
کافور کافی است و مستحب است که کافور حنوط کمتر از یک مثقال شرعی نباشد و بقدر هفت مثقال صیرفی
افضل است و اینکه کافور را بکف دست نرم کنند نه بهاون و غیر آن و اینکه سر بینی و سینه و کف پاها
و سر و گردن و دوش و ریش و جمیع مفاصل و محل بند بغلین و جاهای بدبو و فرج را حنوط نمایند
لکن غیر زن و شوهر حنوط بر فرج نمی باشند و ایشان نمالند و اینکه ابتدا بحنوط پیشانی کنند و اگر
کافور کم باشد که کفایت غسل و حنوط هر دو را نکند غسل بکافور مقدم است و حنوط ساقط
و اگر کافور حنوط همه مواضع را کفایت نکند جبهه را مقدم بدارد و در تقدیم و تاخیر باقی مخیر است
و حنوط کردن بعد از کفن ضرر ندارد و لکن قبل از کفن بهتر است و اینکه مخلوط کنند بکافور حنوط
قدری از تربت جناب سید الشهدا روحی له الفداء را و لکن باید در محلیکه منافی احترام باشد نگذارند
مثل فرج و انگشتان پاها و غیر آن و مخلوط کردن حنوط را بمشک و عنبر و غیر اینها از بوی خوش مکروه است
و مستحب است جریدتین یعنی دو چوب سبز بقدر یک ذراع از درخت خرما یا سدر یا بید یا انار یا درخت سبز
با میت بگذارند چه میت مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر یکی را بطرف راست میان پیراهن و بدن میت
و دیگری را در طرف چپ میان پیراهن و لفافه بگذارند و افضل اینست که مانند کفن
و اقوال ائمه علیهم السلام تفصیلاً یا اجمالاً بر جریدتین با تربت بنویسند تتمه در بیان چند امر است اول

جایز است که میت را غسل ارتماسی بدهند باینحو که اول فرو برند در آب سدر آب کثیر بیرون آرند و میت را
و بعد کافور را در آب کثیر که آب سدر در آن نباشد فرو برند بغسل با آب کافور دهند و بعد
کثیر که آب کافور در آن نباشد با آب خالص غسلش بدهند اگرچه این غسل ارتماسی جایز است ولکن ترتیبی
احوط و افضل است مسئله آنکه اگر سدر و کافور ممکن باشد و لکن آب ممکن نشود مگر برای یک غسل
پس غسل واجب است علی الاحوط ترتیب را مراعات نمایند یعنی اول صرف نمایند در غسل با آب سدر در فرض اول
یا با آب سدر و کافور در فرض ثانی و اگر چیزی باقی ماند در غسل با آب کافور و با آب خالص در فرض اول یا با آب
خالص در فرض ثانی تیمم بدهند پس اگر در غسل باقی نماند بدل تیمم بدهند و اگر یکی باقی نماند بدل تیمم بدهند
و اگر سدر ممکن نشود و کافور ممکن باشد و آب غسل هم نباشد مگر بقدر یک غسل مرتبه اولی آنست که آب را بعوض
غسل سدر بنابر اقوی و برای غسل کافور و آب خالص تیمم بدهند و اگر سدر و کافور ممکن نشود و آب
نباشد مگر بقدر یک غسل مرتبه اولی آنست که آب را بعوض غسل سدر و کافور و برای غسل با آب خالص تیمم
بدهند و اگر ترتیب در این غسل واجب است و لکن بهتر آنست که بعد از این سه تیمم دیگر هم بدل از هر سه
غسل بدهند و اگر بعد از این آب یافت شود پس اگر پیش از دفن است غسل لازم است و الا ساقط است و اگر بعد از
دفن و بعد از نماز آب یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند علی الاحوط مسئله آنکه شرط است که سدر
تازه و بوی آن باقی باشد و قدر وزن و مخلوط شدن آن لفظاً معتبر نیست و لکن اگر بقدر یک ... اقلی که
شش درهم و ربع مثقال ... باشد بلکه اگر کمتر از آن هم باشد ... بعضی گفته‌اند ضرر ندارد
اگر آب مضاف نشود چهارم آنکه اگر سدر و کافور بسیار کم باشد که صدق عرفی نداشته باشد باطل
کرد ... آن غسل واجب نیست لکن احوط است ... پنجم آنکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد بجهت نبودن
آب یا بجهت خوف پاشیده شدن بدن میت ... تیمم دادن میت واجب است سه تیمم بدل از آب سدر و آب کافور و آب
خالص و بهتر آنست که تیمم دیگر هم بدل از هر سه مجموع بدهند و باید که تیمم دهنده دست خود را بخاک
بزند و به پیشانی میت بمالد و پشت دست‌های میت و بعد پشت دست‌های میت مسح کند و بهتر آنست که
از برای مسح دست‌ها ضربه دیگر بزند و در جمیع این احوال ... آنکه غسل دهنده رو به قبله باشد ششم
آنکه اگر بدن میت نجس شود در اثنای غسل یا بعد از غسل و قبل از دفن نجس شود ازاله اش واجب است بلی
اگر در اثنای غسل بول یا غائط یا منی یا خون حیض و استحاضه بیرون آید غسلش باطل نمیشود و اعاده اش لازم
نیست اگرچه احوط بعد از ازاله اعاده غسل است نه اعاده وضو پیش از غسل و اگر بعد از گذاردن میت
در قبر بدن نجس شود ازاله اش واجب است مگر اینکه ممکن نباشد ... با آنکه قبر را پر کرده
باشند که قطعاً ... و اظهار ... شود ... محتاج باخراج بدن میت نشود با آنکه مستلزم

مطلب دهم در کفن میت است

هتک حرمت میت شود یعنی علم یا امکان ظهور بی آنکه میت را از قبر بیرون آورند یا آنکه از پهلوی قبر
دیگر بدر آرند یا بو بدهد از بدن و بسبب آن هتک حرمت شود هر چند قبر را مکرر بشکافند پس از اله
اش در این چهار صورت واجب نیست هفتم آنکه اگر میت مسلمان مشتبه شود بمیت کافر یکی را بنبش نحو شبهه
محصوره و غیر محصوره لازم است از جهت احترام مسلم همه را غسل دهند و کفن کنند و نماز کنند و در مقبره مسلمانان
دفن کنند بلی اگر ممکن باشد تمیز کردن میت واجب است و اکتفا بجمیع نمودن از غسلها و اذکار که حیض
نفس نشود نمی باید ذکر آنکه بعضی از اهل کتاب نیز خدمه نمایند بلی بخصوص نبش قبر بعد از دفن شده است در جاهای
که هر یک ذکر شد و هیچ یک نفس نمی باید مطلب دهم در کفن میت است بدانکه کفن کردن میت واجب است بر همه
مکلفین و اگر یکی بعمل آورد از دیگران ساقط میشود مثل غسل میت و اجزای کفن سه است اول لنگ
و حد آن از ناف است تا زانو از همه اطراف و بهتر اینستکه سینه هر دو ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند و
واجب آن قدری است که صدق عرفی داشته باشد که لنگ پوشانیده اند و زیاده را بر فرض عدم وصیت نافذه
باید از ورثه کبار یا از حصه کبار و طلبکاران اذن گرفت دوم پیراهن و قدر واجب آن بقدر صدق
عرفی است و لکن بهتر اینستکه از سر شانه تا نصف ساق بلکه هر دو پا را بپوشاند از همه اطراف و زاید از قدر واجب
بر عدم وصیت نافذه مثل قدر زاید از لنگ میباشد در اذن از ورثه کبار و طلبکاران سیم سر تا سری که لفافه است
باید همه بدن میت را بپوشاند از طول و عرض و احوط اینستکه بحدی باشد که از طرف سر و پای میت بتوانند گره زد
و عرض بحدی باشد که دو جانب آن بر روی هم بیفتد و بهتر پوشانیدن زانو و سر است هر چند خواسته اند بکو
شد و اگر یافت نشود مگر چیزی که کفایه یکی را کند لفافه بر همه مقدم میدارد و اگر کفایه نمیکند مگر لنگ یا پیراهن
پیراهن مقدم است هر چند تقدیم لنگ خالی از قوه نیست و اگر بعد در ستر تمام عورتین یافت نشود پس قبل مقدم
بر دبر و در این سه پارچه چند چیز شرط است اول آنکه نازک نباشد که بدن نما باشد و اگر پارچه کلفت تر یافت نشود
پارچه نازک را دولا و سه لا کنند تا ساتر بدن شود و اکتفا بستر حاصل از مجموع خالی از قوه نیست دوم آنکه
مباح باشد نه غصبی سیم آنکه حریر محض نباشد هر چند میت زن باشد چهارم آنکه طلا باف نباشد اگر چه میت زن
باشد پنجم آنکه پاک باشد ششم آنکه از پوست و سایر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم نباشد هفتم آنکه از
نباتات مثل زنبیل و حصیر نباشد مگر در حال ضرورت هشتم آنکه از پشم و مو و کرک حیوان مذکی ماکول اللحم
نیز علی الاحوط نباشد پس در حال اختیار مثل ابریشم و شال الوان و غیره و نحو اینها کفن کردن خلاف احتیاط
است و مناسب در این مقام ذکر چند چیز است اول آنکه در حال ضرورت و اختیار جایز است کفن کردن میت به پوست
بشرط آنکه از مذکی باشد و پوست ماکول اللحم باشد بلکه غیر ماکول اللحم که تذکیه شده باشد و همچنین
در حال ضرورت و اختیار کفن حریر محض خصوص مرد و زن و طفل و همچنین جایز در حال ضرورت و اختیار کفن

در عدد اجزاء کفن
۱
۲
۳
در شرایط کفن
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸
بجامه

مطلب هفدهم در کفن میت است

بنجاست مخصوص اگر نجاستی که معفو باشد و ببدن سرایت نکند و پوست ماکول اللحم فقط است بحریر و طلا بافت و حریر
و طلا بافت فقط مناسب پوست غیر ماکول اللحم و متنجس فقط است بحریر و طلا بافت و موی غیر ماکول اللحم
فقط است پوستها دوم آنکه کفن واجب از اصل ترکه است و مقدم است بر وصیت و دین و حق رهن پس اگر
میت نداشته باشد مگر یک کفن لا بد بجا آن شود اگر در رهن باشد و چیزی نداشته باشد که از رهن بیرون آورد و رنده
همان کفن باید کفنش کنند اگر چه مرتهن راضی نباشد بلی با رضای مرتهن بهتر است و اگر زاید باشد از حال میت بدون
رضای همه ورثه بیرون زیاد نبایده هانی نیست و در کفن مراعات حال میت میشود در بلندی و پستی پس اقتصار نکنند بر کفن
بجنس پستی که باعث ذلت و خواری میت باشد مگر اینکه شخص غنی خودش بکفن پست وصیت کرده باشد و قدر
کفن است آب غسل و سدر و کافور و قیمه مکان دفن و اجره مکان دفن که قدر واجب آنها باید از اصل ترکه اخراج
شود و بر سایر حقوق مقدم است مثل کفن بلکه هم چنین است پولیکه ظالم بجهة دفن میگیرند ظلما اگر در اماکن
مشرفه متعارف که از برای هر مکانی مقداری معین کرده اند ینفا و ه پس اگر دفن در مکان اعلا قیمه مناسب حال میت
است بخصوصه اگر در غیر آن مکان مناسب دفن کنند ذلت و خواری میت باشد همانجا دفن میکنند و از اصل ترکه بر میدارند
مگر اینکه خودش بمکان اقل قیمه وصیت کرده باشد و اگر مکانیکه اعلا قیمه باشد مناسبتر بحال میت باشد و لکن دفن
در غیر آن مکان هم مناسب است و ذلت و خواری ندارد در این وقت اگر زمین مناسب را سبیل کرده اند یا وقف نموده اند
دفن آنها نموده اند که پول نمیگیرند دفن در آن زمین کنند و اگر دفن در زمین مناسبتر بخواهند بکنند که محتاج بصرف
مصرف خواهی در این وقت همه آن مصرف را از ثلث باید داد و اگر زمین مناسب هم محتاج بصرف مبلغی باشد و مناسبتر محتاج
بمصرف زیادتر باشد در این وقت اگر اختیار زمین مناسبتر را کرده اند زیاده بر آن را از ثلث حساب کنند اگر وصیت
بثلث کرده باشد و مصرف خواهی معین نکرده باشد سیم آنکه مستحب است که هر کسی کفن خود را در حال حیات
مهیا کند و همچنین سدر و کافور را چهارم آنکه واجب نیست در کفن کردن نیت قربت بلکه بلوغ و عقل و اسلام و
ایمان هم شرط نیست اگرچه بهتر است پنجم آنکه مستحب است که مرد عمامه و در این پیچ و زن مقنعه و پستان بند
خود زیاد کنند ششم آنکه کفن زن و جمیع ما یحتاج از سدر و کافور و غیر آن بر شوهر واجب است هر چند
زن جمیع مال باشد و هر چند شوهر صغیر یا مجنون یا غایب یا سفیه باشد چه زن صغیره باشد یا کبیره کنیز باشد
یا آزاد مطیعه باشد یا ناشزه دائمه باشد یا منقطعه یا معتده رجعیه و لکن وجوب کفن بر شوهر مشروط
باین است که شوهر زاید بر قوت شبانه روز خود و عیال واجب النفقه و مستثنیات دین چیزی از مال داشته
باشد که متعلق حق غیر از قبیل رهانت و حق جنایت و مخوان نباشد و اینکه زن پیش از شوهر مرده باشد و وصیت
بکفن نکرده باشد و اگر بعد از کفن کردن جنازه زن غرق شود یا حیوانی او را بخورد یا سیل او را ببرد کفن
بانکه کفن بشوهر برمیگردد و بکفن کردن از ملکش بیرون نمیرود و همچنین اگر دیگری کفن کند میت را و بعد

مطلب دهم در کفن میت است

کفن میت را آب ببرد مثلاً گو کفن نماند بقدر آنچه کفن نمی‌گردد و اگر بکار رفته کفن کرده اند میت را و اگر کفن نشود باید جستجو کند
بجوید که میت محتاج بکفن دیگر شد اقوی اینست که دوباره لازم نیست بر شوهر بالنسبه بزن و بر وارث بالنسبه
دوباره کفن بپوشانند خصوصاً اگر بعد از دفن باشد هر چند احتیاط در کفن دوباره و سه باره است تا هر چه حاضر
شود بلکه خالی از قوت نیست نظیر دفن که اگر بکر نبش قبر شده و بواسطه سیل و نحو آن میت بیرون آید دوباره نیز
دفن لازم است هفتم آنکه اگر کفن میت نجس شود پیش از دفن ازاله اش واجب است اگر چه بشستن باشد و اگر بعد از
گذاشتن در قبر نجس شود با امکان ازاله بشستن یا بمقراض کردن یا به تبدیل آگر دن نیز واجب است لکن با بدن
باشد که بمقراض کردن از کفن عرفی بیرون نرود و به تبدیل اهانتی بمیت نشود هشتم آنکه تکفین کسی که در
احرام مرده است مثل تکفین دیگران است حتی در پوشیدن سر و رو و مستحبات کفن بسیار است اول آنکه کفن میت
باشد و موسی بن جعفر روحی له الفداء را کفن نموده اند بکفنی که دو هزار و پانصد اشرفی تمام شده بود و تمام
قرآن بر او نوشته بود دوم آنکه بنویسند بر حاشیه یا چهار ... و مستحب است نوشتن اسم میت و بلی
شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر تفصیلاً یا اجمالاً و اقرار بحقیت بعث و صراط و میزان و ثواب و عقاب و جنت و نار
بلکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعضی از آن و حدیثی را که حضرت رضا علیه السلام برای اهل نیشابور خوانده
روایت کرده اند با اسانید که حضرت فرموده اند در آن بنویسند و هم چنین دعائی را که حضرت امیر علیه السلام در کفن
نوشتند و جوشن کبیر و بعضی از دعوات جلیله را بنویسند سوم آنکه زیره بر کفن و پنبه باشند چهارم
آنکه کفن از پنبه سفید باشد پنجم آنکه در ریسمان که کفن را با آن میدوزند از کفن بیرون آورند ششم آنکه
بر عود ... میت بگذارند هفتم آنکه کهنه و چرکین و شبه آن نباشد هشتم آنکه کفن از ثوب احرام باشد
بلکه بضرایح مقدسه و بیت‌های متبرکه و بآب زمزم و فرات تبرک شده باشد نهم آنکه بتربت جناب سید الشهداء
نوشته شده باشد بجوی که نوشته در آن ظاهر باشد دهم آنکه در قیمت کفن امثال آنکه ... سهل انگارند
نمایند و مکروهات کفن چند چیز است اول بریدن کفن با آهن یا فولاد دوم آنکه در آن پود کرده باشند
باشد تکمه اش سوم آنکه آستین دار باشد بلی اگر میت با پیراهن خود شود کفن کنند ضرر ندارد چهارم
بریسمان آنکه کفن را میدوزند با آب دهن تر نمایند پنجم بخور دادن کفن را بعود و نحو آن ششم بکار زدن خالص
با ممزوج کفن کردن هفتم نوشتن کفن را بسیاه در حال اختیار هشتم خوشبو کردن آن نهم بیا ... حریر
غیر نظیف کفن کردن دهم بحریر مخلوط بغیر حریر کفن کردن یازدهم دوختن پارچه‌های کفن بلکه باید بیک پارچه
رود یازدهم زیاد نمودن عدد پارچه‌ها از مقدار یک واجب یا مستحب است سیزدهم تقیه نمودن در قیمت
وجد و جهد کردن در درازی آن چهارم عمامه را تحت الحنک نگذاشتن و بدون تحت الحنک بر سر میت
که عمامه بی تحت الحنک عمامه اعرابی و شیطان است مطلب یازدهم در تشییع جنازه است و اجر مشایعت کنند

مطلب یازدهم در تشییع جنازه و اجر مشایعت کننده آن

در اخبار معتبره بسیار ذکر شده است و اقلش اینست که از برای او ثبت میشود بهر گامی صد هزار حسنه و محو میشود صد هزار گناه و بلند میشود صد هزار درجه و اگر نماز بر او کرد صد هزار ملائکه از برای او استغفار نمایند و اگر وقت دفن حاضر باشد صد هزار ملائکه مشغول باستغفار از برای او باشند تا وقتیکه از قبر مبعوث شود و آداب آن بسیار است اول آنکه چون جنازه را ببیند بگوید انا لله و انا الیه راجعون الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت و بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم دوم آنکه بردارنده جنازه بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات سیم آنکه جنازه را بدوش بردارند نه بر حیوان بار کنند مگر در حال ضرورة و حصول مشقة چهارم آنکه مشایعت کننده پیاده مشایعت کند نه سواره مگر با عذر پنجم آنکه جنازه را از چهار جانب بردارند و تربیع نماید باین طریق که ابتدا کند بدست راست میت و بعد بپای راست و بعد بپای چپ و بعد بدست چپ که تربیع جنازه باعث آمرزش چهل گناه کبیره میباشد بلکه آمرزیده شود مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد ششم آنکه تعجیل نمایند در رفتن بر تشییع هفتم آنکه پشت سر جنازه یا از دو جانب آن راه بروند هشتم آنکه جنازه را بشوید درنگ و بسیار اقامت ننمایند نهم آنکه طواف دهند جنازه را بقبور انبیاء و ائمه علیهم السلام یا بقبور علما و صلحا دهم آنکه صاحب مصیبت پای برهنه یا بتغییر هیئتی که او را بشناسند راه رود یازدهم آنکه از راه نزدیک بقبر ببرند و از راه دور بازآیند دوازدهم آنکه همراه میت چراغ و آتش و مجمره نسوزانند مگر آنکه شب تاریک باشد سیزدهم آنکه حرف نزنند مگر بذکر و دعا و صلوات حتی آنکه وارد است در حدیث که ترک سلام کنند بر مشایعت کننده چهاردهم آنکه ننشینند اگر از برای نفس تعطیلی نباشد تا آنکه میت را در لحد بگذارند پانزدهم آنکه خنده و لهو و لعب را ترک کنند شانزدهم آنکه زن مشایعت نکند اگرچه میت زن باشد هفدهم آنکه ترک کنند قول ارفقوا به و ترحموا علیه و استغفروا له غفر الله لکم را زیرا که این کلمات مشعر است بکراهت و تحقیر و اهانت میت و هم چنین ترک کنند قول قفوا به را که علامت تعجیل است هیجدهم آنکه در وقتی که جنازه از جای خود بیرون برند مگر بجماعت و در وقتیکه از بالای سر تشییع عبور کنند بس نوزدهم بر جنازه از بالای سر او عبور نکنند بیستم آنکه تشییع کنند کافر و منافق و فاسق را از مشایعت مطلب دوازدهم در نماز میت بدانکه نماز میت واجب کفائی است که بر همه واجب است لکن بفعل یکنفر از دیگران ساقط میشود و اجر نماز میت بسیار است بلکه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر کس بر میتی نماز کند تا اینکه نماز تمام شود یک قیراط مثل آن ثواب از برای او نوشته شود و هرگاه بعد از نماز بایستد تا آنکه میت را بقبر رسانند و دفن کنند قیراط دیگر که ثواب از برای ایشان نوشته میشود مثل کوه احد بلکه وارد شده است از آن بزرگتر

مطلب دوازدهم در نماز میت است

که هیچ مؤمنی نماز بر جنازه نمیکنند مگر آنکه بهشت را خدا واجب کند بر او و مگر اینکه منافق باشد یا آنکه عاق والدین
باشد و فرق نیست که میت مرد باشد یا زن یا شهید یا ختنه کرده باشد یا نباشد شهید بوده باشد یا نه عادل باشد
یا فاسق و بیان آن در ضمن چند فصل است **فصل اول** در بیان کسی است که نماز بر جنازه او واجب است
و آن مشروط است بچند شرط اول و دویم و سوم اینکه میت مسلم و مؤمن و شش سالش تمام شده باشد پس نماز
بر هر طفلیکه زنده متولد شود کمتر از شش سال باشد و بمیرد مستحب است نه واجب چهارم اینکه میت تمام
باشد یا بعضی از آن بنحویکه موجب غسل شود پس قصد نماز بر همین بعض را میکنند که اگر بعضی دیگر از این
میت پیدا شود نماز از آن ساقط نیست پنجم اینکه حاضر و در دسترس باشد ششم آنکه محکوم الاسلام
والایمان بظاهر شرع باشد و اگر میت مشتبه شود بغیر اثنی عشری بهمه نماز باید کرد چنانچه در غسل گذشت
هفتم اینکه نماز کردن باقلّ واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد هشتم اینکه پیش از دفن باشد پس
اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بدنش باشد که اگر نماز نکرده دفن شده است نماز بر قبرش
مادامیکه بدنش متلاشی و خاک نشده باشد علی الاقوی **فصل دویم** در شرایط نماز کننده بر میت است
بدانکه نماز کننده باید مسلم و مؤمن اثنی عشری و بالغ و عاقل باشد و نماز اطفال هر چند صحیح است
بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعات احتیاط اولی است که اکتفا بنماز اطفال نکنند
هر چند بنحو صحیح بعمل آورده باشد و باید که نماز کننده ولی میت یا ماذون از ولی میت باشد پس
اولی است بنماز و ولایت مخصوص باو است و مقدم است بر همه ورثه و ارحام و بعد از او پدر مقدم است
ارحام حتی بر جد و احوط آنست که از جد و پدر میت هر دو رخصت حاصل نمایند بلکه احوط آنست که اگر
ولد ذکور بالغ عاقل داشته باشد از او نیز رخصت حاصل نمایند خصوص اگر ولد اکبر باشد و بعد از او
اولاد و اولاد اولاد میت است که اولی میباشند از برادر و خواهر میت و از عمو و سایر ارحام و لکن طبقه
از اولاد مقدم است بر اولاد اولاد و همچنین اگر همه ذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر اینکه پسر بزرگ
موجود باشد که در این وقت اذن اکبر معتبر است نه همه و اگر همه اناث باشند اذن همه معتبر است و اگر مختلف
در ذکوریت و انوثیت ذکور مقدم است و احوط استیذان از اناث هم میباشد و بعد از طبقه اولاد اجداد
و برادران و خواهران که طبقه ثانیه میباشند مقدم اند بر عموها و خالها که طبقه ثالثه میباشند لکن
پدر مقدم است بر جد مادری تنها و برادر پدر و مادری بر برادر پدری تنها و همچنین از این طبقات از پدر و مادر هر دو
باشند مقدم است بر پدری تنها یا مادری تنها و همچنین از اینها اگر نزدیکتر است مقدم است بر ابعد از آنکه دور تر است
و وارث مقدم است بر غیر وارث و آنکه ارثش بیشتر است مقدم است بر آنکه ارثش کمتر است و اگر چنانچه وارثی که
محروم شود از گرفتن ارث مثل اینکه پسر پدر را کشته باشد یا بعکس یا اینکه پسر میت مسلم کافر باشد یا آنکه آزاد نباشد

در بیان کیفیت نماز میت است

اینکه وقت ساقط میشود اولویت انوارث و آقای میت مقدم است بر همه طبقات وارث بلکه آقا مقدم است بر شوهر نیز
هر چند شوهر آزاد باشد بلی آزاد هر دو بهتر است پس مملوک ولایت ندارد اولویت الف اولی است و اگر وارثی از اولی الارحام
نباشد ولایت کسی است که او را آزاد کرده باشد و اگر مولای معتق نباشد ولایت ضامن جریره است و اگر
اینهم نباشد ولایت حاکم شرع است و اگر اینهم نباشد ولایت عدول مؤمنین است و چون تشخیص ولی بجهت
مشکل است احتیاط اولی است رجوع بحاکم شرع یا عدول مؤمنین و هر که احتمال اولویت او برود در نزد
فقها و اگر ولی میت صغیر یا دیوانه یا غایب باشد اختیار با ولی از آنها است و اگر میت وصیت کرده که نماز بر او فلانی
معین کند پس اگر ولی میت قبول وصیت کند لازم است علی الاحوط که آن شخص نماز کند و ولی نمیتواند خلاف
وصیت کند و اگر قبول نکرد اختیار با ولی است نه با وصی و اگر ولی خود نتواند نماز کند اذن بدهد بدیگری
نماز کند و اگر اولیاء در ذکوریت و انوثیت و در رشد و در علم و سیادت برابر باشند از همه اذن حاصل کنند و
با وجود همه اولیاء اگر امام عصر عجل الله فرجه حاضر باشد مقدم است بر همه و اگر ولی رجوع از اذن نماید
بنماز یکند یا قطع نماز کند و اگر امام ماذون از ولی در اثنای نماز بمیرد ماموم میتواند اقتداء بعادل دیگر
کنند و آن تجدید حضور نیست و اگر ولی زن باشد جایز است که خود نماز کند یا اذن بدهد بمرد یا زن
با امامت یا بانفراد و اگر زنها امامت کنند باید که زنها با او اقتداء کنند نه مردها و باید که مقدم بر زنها نشود
بلکه در صف ایشان بایستد و باید علی الاحوط که سایر شرایط جماعت مراعات شود از عدالت امام و سایر امور
امامت و از وجوب متابعت در تکبیرات و در افعال و دعا و پیش از امام نگفتن حتی آنکه بعضی گفته اند که اگر تکبیر
از تکبیرات را پیش از امام بگوید گناهکار است و اگر امام یا ماموم شک در عدد تکبیرات کنند باید که رجوع کنند
بحافظ ضابط که یقین دارد و شک ندارد مثل نماز یومیه و باید که میت را باسم یا باشاره معین کند و میان او
و میت مانع و حاجبی نباشد و مکان او و میت پست و بلند نباشد و اینکه سر میت بجانب راست نماز کننده
باشد و رو بجانب آسمان باشد و بعد از غسل میت یا تیمم و بعد از کفن و حنوط باشد و اینکه میان او و میت
بسیار دور نباشد و نماز کننده رو بقبله باشد و اینکه ایستاده و مستقر باشد و اینکه مکان و لباس نماز
کننده مباح باشد و هیچ وسط لا یافته باشد و اینکه تکبیرات را کم نکند و عربی بگوید و اولی آنست که جمیع شرایط
نماز یومیه و موانع از او در این نماز با امکان ملاحظه نمایند فصل سیم در بیان کیفیت نماز میت است و طریق
آنست که اول نیت کند که نماز بر این میت حاضر میکنم از جهت اینکه واجب است قربة الی الله و تکبیر بگوید و بگوید اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس تکبیر بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس تکبیر بگوید
و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات پس تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد تکبیر پنجم را
بگوید و جنازه را بردارند و بهتر اینست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها

فصل سیم در بیان کیفیت نماز میت است

سیم را

واحداً احداً صمداً فرداً حیاً قیوماً دائماً ابداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداً واشهد ان محمداً عبده ورسوله
ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون پس تکبیر سیم را بگوید و بگوید اللهم
صل علی محمد وآل محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وصل
علی جمیع الانبیاء والمرسلین پس تکبیر سیم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع اللهم بیننا وبینهم بالخیرات انک علی کل شیء قدیر پس تکبیر چهارم
را بگوید و بگوید اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول
به اللهم انک قد قبضت روحه الیک وقد احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم منه
الا خیراً وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عنه پس تکبیر پنجم را بگوید
که نماز بآن تمام میشود و مستحب است که بعد از تکبیر پنجم بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار و جنازه را بردارند و هرگاه میت مخالف باشد بعد از تکبیر چهارم بر او نفرین و لعن کنند و
اگر مستضعف باشد که حق و باطل را تمیز نداده باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا
واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و اگر مذهبش معلوم نباشد و مجهول الحال باشد بگوید اللهم
ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه و اگر طفل باشد و پدر و مادرش مؤمن باشند بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفاً وفرطاً واجراً و اگر پدر و مادرش مؤمن نباشند ترک این دعا
والدین کنند و اگر میت زن باشد بجای عبدک امتک بگوید و بجای ابن ابنة بگوید و جمیع ضمیرهای مذکر را مؤنث
بگوید **فصل چهارم** در بیان آداب مستحبه و مکروهه نماز میت است و آن چند امر است اول آنکه نماز کننده
با وضو یا با غسل یا با تیمم باشد دوم آنکه مقابل کمر میت بایستد اگر میت مرد باشد و محاذی سینه اش بایستد
اگر میت زن باشد سیم آنکه اگر بر جنازه های متعدده میخواهند یک نماز کنند مرد را نزدیک امام بگذارند
و بعد طفل شش ساله را و بعد از آن خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از آن پسر کمتر از شش ساله را و بعد از آن
دختر کمتر از شش ساله را بگذارند و این ترتیب مستحب است نه واجب چهارم آنکه کفش را از پا بکند بلکه قدم
خود را بخاک برساند پنجم آنکه در تکبیر اول دستها را بلند کند تا نزدیک گوشها و همچنین در سایر تکبیرات
علی الاقوی ششم آنکه نزدیک جنازه بایستد هفتم آنکه نماز را با جماعت بجا آورند هشتم آنکه از جای خود
حرکت نکنند بعد از نماز تا جنازه را بلند کنند نهم آنکه ادعیه و تکبیرات را بلند بخوانند دهم آنکه ماموم
در پشت سر امام بایستد یازدهم آنکه نماز را در روز بگذارند اگر مانعی نباشد دوازدهم آنکه بعد از
فراغ از نماز مکث کنند در جای خود بقدر میان دو تکبیر سیزدهم آنکه نماز میت را بجا آورند در موضعی
که محل اجتماع مردم باشد چهاردهم آنکه بعد از تکبیر چهارم وقت دعا خواندن از برای میت دستها را بر

در بیان کیفیت نماز میت است

بدعا یا نزد هم آنکه جلّ و جهه کنند بدعا و قصد شفاعت کنند نشان و هم آنکه منع کنند کافر و منافق را از حضور
هم فقد و هم آنکه در مساجد نماز نکنند بر میت مگر در مسجد الحرام و هم آنکه قبل از نماز سه مرتبه الصلوة بگویند و بدانکه اذان و اقامه
و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و شش تکبیر افتتاح و دعای توجه بقصد مطلوبیت
در این نماز بدعت و حرام است فصل پنجم در بیان نماز بر مصلوب است بدانکه کسی را بحکم شرع او را
بر دار کشیده اند چون بعد از سه روز او را از دار بزیر آورند بر او نماز کنند مگر اینکه از زیر آوردن پیش
مأیوس باشند و پیش از سه روز که بر دار است بر او نماز نکنند و اگر بغیر حکم شرع او را بر دار کشیده اند در وقت
مطلقا بر او نماز نگذارند تا او را بزیر آورند مگر بعد از یأس بجهة تعذر یا تعسر فصل ششم بدانکه
اگر در اثنای نماز بر میتی میت دیگر حاضر کنند مخیر است نماز کننده میان اینکه نماز بر میت اول را تمام کند و بعد
از آن نماز بر میت دوم کند و اینکه نماز بر میت اول را قطع کند و بر هر دو یکجا نماز کند در جائیکه قطع
موجب تأخیری که مستلزم فساد جنازه اول باشد نشود و اینکه نماز بر میت اول را قطع نکند بلکه شریک کند
میت دوم را در تکبیرات باقیه و لکن از برای هر میتی دعای مخصوص بتکبیر او را بخوانند پس اگر پیش از تکبیر
سیم جنازه اول جنازه دوم را حاضر نمودند تکبیر سیم را بقصد تکبیر سیم جنازه اول و تکبیر اول جنازه دوم بگوید
و دعای اللهم اغفر للمؤمنین را بقصد اول و شهادتین را بقصد میت دوم میخوانند و همچنین در تکبیر چهارم
دعای هر یک را بقصد هر یک جدا جدا بخوانند و تکبیر پنجم را بقصد تکبیر آخر میت اول و بقصد سیم میت
دوم میخوانند و بعد از آن دعای مخصوص میت دوم را میخوانند و بعد تکبیر چهارم مخصوص میت دوم را با دعا
میخوانند و بعد تکبیر پنجم مخصوص میت دوم را میگویند و جنازهها را بر میدارند و اگر در اثنای نماز امام کسی
بخواهد اقتدا کند با امام تکبیر بگوید و همان تکبیر را تکبیر اول خود حساب کند و دعای مخصوص تکبیر اول را بخواند
و همچنین در تکبیرات باقیه متابعت امام کند و دعای مخصوص تکبیر خودش را بخواند و بعد از فراغ امام باقی
تکبیرات خودش را با دعاهای مخصوص مختصر بخواند با عدم اختلال شرایط و عدم حصول منافی و با اختلال
شرایط مثل برداشتن جنازه یا دور شدن زیاد یا دور بودن صف لاحق از آن تکبیرات باقیه را بی دعا پی در پی
همان مکانیکه است بگوید و بدانکه مکروه است تکرار نماز کردن یک شخص بر میت بتنهایی یا بجماعت
مگر اینکه میت از اهل شرف و علم و تقوی باشد و کسیکه نماز نکرده است که اهمیت ندارد که بجماعت یا فرادی
نماز کند و اگر یک شبانه روز از دفنش گذشته باشد بهتر اینست که دوباره بر قبرش نماز نکنند و بدانکه ترک
نماز میت عمدا جایز نیست یعنی اینکه دفن شود بلکه باید نماز کنند پیش از دفن و بترک نماز پیش از دفن نماز
ساقط نمیشود بلکه باید بعد از دفن تا جسد متلاشی نشده است بر قبرش نماز بکنند و لکن هر قدر که مبادرت
و تعجیل کنند بهتر است فصل بدانکه نماز میت در هیچ وقت کراهتی ندارد بلکه بر فریضه و سنت مقدم است

مطلب بیستم در دفن میت است

واگر زمان فریضه مضیق باشد و نماز بر میت نیز مضیق باشد بسبب خوف فساد بدن نماز یومیه را مقدم بدارند
و میت را دفن کنند و نماز بر قبرش کنند بلی اگر با خوف فساد دفن نیز ممکن نشود الا بترک نماز یومیه در اول وقت
نماز یومیه را ترک کنند و دفن را مقدم بدارند بر نماز میت یعنی نماز یومیه هر چند با امکان اگر در حال دفن
نماز فریضه را با ایماء و اشاره بجا آورد و بعد از دفن فریضه را اعاده نماید و نماز میت را بعد از دفن بجا
آورد بهتر است فصل آنکه جایز نیست نماز بر جنازه در اثنای نماز یومیه و غیر آنها از فرایض اگر چه وقت فریضه
تنگ نشود و بدانکه جایز است تیمم برای نماز جنازه اگر چه مانعی از استعمال آب نباشد و اگر چه محدث بحدث
جنابت باشد و در این تیمم قصد بدلیت از وضو یا غسل لازم نیست ولکن بهتر این است که با خوف فوت نماز میت
نباشد یا متمکن از استعمال آب تیمم نکند چنانچه مذکور شد مطلب بیست و یکم در بیان دفن میت است که در ضمن
چند فصل بیان میشود فصل اول در کیفیت وجوب دفن و واجبات آنست بدانکه دفن میت واجب کفائی
است چنانکه سابقا ذکر شد و شرط نیست در آن نیت و بلوغ و عقل پس اگر غیر بالغ یا مجنون مباشر دفن شود
کافی است بالغ ناظر باشد که رو بقبله و با آداب شرعیه دفن شود کافیست و بدانکه واجبست که میت را
ولی میت را بعد از غسل و حنوط و کفن و نماز در زمین مباح دفن کنند پس جایز نیست دفن در زمین غصبی
در زمین وقفی غیر قبرستان مثل مسجد و مدرسه بنا بر احتیاط و یا قبری که در او دفن شده باشد میت دیگر
بطریق شرع و باید آنکه بجانب راست بطریق احتیاط رو بقبله دفن نمایند بلی اگر میسر نشود
رو بقبله نمودن بعلت اشتباه قبله و عدم تمییز مغرب از مشرق و عدم ظن بقبله یا بعلت دیگر مثل خوف فساد
در بدن میت با انتظار علم بقبله ساقط میشود رو بقبله نمودن و واجبست که در حفره در زمین دفن کنند
میت را تا بدنش از جانوران محفوظ بماند و بوی بد از قبر بیرون نیاید و اگر دفن منحصر باشد بنوعیکه جسد میت
بسبب کثرت جانوران از زمین محفوظ نماند باید قبر را با گچ و آجر محکم نمایند و باید
دفن در مکانی باشد که هتک حرمت میت نشود مثل بیت الخلاء یا بالوعه و دفن ننمایند غیر اهل ایمان
در قبرستان مؤمنین و اجزاء میت که پاره پاره شده است ... رعایت قبله و سایر واجبات ... در آن
و اگر ... بهم چسبیده باشند از همدیگر جدا ننمایند بلکه هر دو را روی بقبله دفن کنند ...
ساقط است و اگر زن ذمیه که از مسلم حامل باشد بمیرد پشت او را بجانب قبله کنند تا روی طفل بجانب
قبله شود و اگر قبله مشتبه باشد و علم بقبله در هیچ طرف نباشد و صبر و انتظار تشخیص قبله موجب ضرر
میت شود در این فرض بهر طرف که بخواهند دفن نمایند بلی ... در تحصیل قبله باید ...
اینجا در فرض سابق و اگر کسی در کشتی بمیرد بعد از غسل و کفن و حنوط و نماز اگر ممکن باشد که بخشکی برسند
که دفنش نمایند واجبست که در خشکی دفن کنند و اگر نقل بخشکی متعذر باشد بسبب خوف از ...

در بیان کیفیت دفن میت است

باید بدانی هرگاه فوت شد میت و نتوان بیرون بردن او در این صورت واجب است که در دریا اندازند یا آنکه در خمره سنگینی
بگذارند و سر خمره را محکم کنند یا آنکه سنگی یا آهنی بپایش ببندند و روی بقبله در کرده در آب بیندازند
دوم آنکه خوف آلودن بدریا نباشد یا کمتر باشد یا آنکه بدن میت محفوظ باشد بقدر امکان

فصل سیم در بیان آداب دفن است و آن بسیار است اول آنکه دفن در مقبره نزدیک نمایند مگر
آنکه ترجیحی در مقبره دور باشد مثل آنکه قبر بزرگان دین در آن باشد یا آنکه زیارت اهل قبور در آنجا
بیشتر شود دوم آنکه جنازه را بقدر دو ذراع یا سه ذراع یا بیشتر نزدیک بقبر بگذارند بقدر وقتی
بگذارند و بعد قبر سه دفعه جنازه را نقل کنند هر دفعه قدری نزدیک بقبر نمایند و لحظه صبر نمایند در دفعه
سوم آهسته داخل قبر نمایند و اگر میت زن باشد در جانب قبله بگذارند و از آنجا داخل قبر کنند و اگر مرد باشد
او را در جانب پای قبر بگذارند و از جانب پا داخل قبر کنند و مرد را از سر سه داخل قبر نمایند و زن را عرضا
داخل قبر کنند و پرده بر سر قبر میت بکشند سوم آنکه مباشر دفن با وضو و سر و پا برهنه باشد چهارم
آنکه مباشر دفن زن شوهر یا یکی از محارمش باشد و اگر محارم نباشد بیگانه ضرری ندارد لکن بهتر آنست که
از صلحا باشد و در دفن مرد بیگانه بهتر از محارم است پنجم آنکه وقت برداشتن او بگوید
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته
و ثبته بالقول الثابت وقنا و ایاه عذاب القبر و در وقت دیدن قبر بگوید اللهم اجعله روضة من ریاض
الجنة و لا تجعله حفرة من حفر النار و در وقت لحد گذاردن بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن
امتک نزل بک و انت خیر منزول به و بعد از گذاشتن در قبر بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و صاعد
عمله و لقه منک رضوانا ششم آنکه گودی قبر را چهره کردن یا بقدر قامت متعارف باشد هفتم آنکه
در زمین سخت لحدی از جانب پیش رو و پشت سر میت روی بقبله بشکافند که میت را در آن بخوابانند
و در زمین سست که خوف خراب شدن و ریختن قبر باشد در وسط مثل نهر بکنند و اگر لحد بسازند
زمین سست عوض شکافتن وسط قبر شاید بنا باشد هشتم آنکه لحد را گشاده و بلند قرار دهند
بقدری که بتوان در آن نشست نهم آنکه بعد از گذاردن میت در قبر گره کفن را از جانب سر و پا بگشایند
و روی میت را باز کنند و بر خاک بگذارند و اگر خاک کربلا باشد افضل است و اگر خوف ملوث شدن
تربت باشد در زیر سر یا مقابل رویش بگذارند مثل خشت از تربت و مانند آن و روایت شده
که زنی زنا میداد و اولاد زنا را بعد از زائیدن میسوزانید از جهت خوف از اهل خود و بر حال او
کسی مطلع نبوده مگر مادرش پس چون مرد و دفنش کردند پس قبر او را بیرون انداخت و قبول نکرد پس
نقل بجای دیگر کردند باز آن قبر او را قبول نکرد پس اهلش آمدند خدمت حضرت امام جعفر صادق

فصل سیم در آداب دفن است

در بیان کیفیت دفن میت است

روحی له الفداء و حکایت را نقل کردند پس حضرت بمادرش رسیدند که این زن در حق خود چه
میکرد مادرش قصه را نقل نموده حضرت فرمودند که زمین قبول نمیکند بجهة اینکه عذاب میکرد
خلق خدا را بعذاب خدا در قبر او از تربت حسین صلوات الله علیه بگذارید پس گذاشتند پس خدا
ستر کرد او را دوازدهم آنکه خاک زیر سرش اندکی بلند کنند یازدهم آنکه خشتی یا چوبی در پشت
بگذارند تا اینکه بر پشت نیفتند دوازدهم آنکه ولی یا مأذون از او دهان خود را نزدیک گوش
میت ببرد و شانه‌اش را بدست راست و شانه چپش بدست چپ بگیرد و حرکت بدهد و تلقین کند
او را باعتقادات حقه یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه بنحوی که در کتب معتبره مذکور است و فقیر آنرا
بعد از آن تلقین بهتر یا اینکه میت داشته نیز تلقین نماید که جمع کرده ما بین تلقین عربی و تلقین
کردن بلغه و زبان خود میت شاید اولی باشد سیزدهم آنکه لحد را بخشت و بخوابند بپوشند که
خاک بر میت نریزد و از جانب سر ابتدا بپوشانیدن لحد کنند و در وقت پوشانیدن لحد بگوید
اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة
من سواک فانما رحمتک وسعت للطالبین و اگر میت زن باشد ضمیرها را مؤنث آورد چهاردهم
آنکه در وقت بیرون آمدن از قبر از جانب پا بیرون بیاید بجهة احترام و یا بجهة آنکه برای هر چیزی
دری میباشد و در قبر طرف پا میباشد و بعد از بیرون آمدن از قبر بگوید انا لله وانا الیه
راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وعندک نحتسبه یا رب
العالمین پانزدهم آنکه حاضرین غیر اقوام میت خاک را با پشت دست در قبر بریزند شانزدهم آنکه در
وقت خاک ریختن یا وقت دست از خاک تکان دادن بگویند انا لله وانا الیه راجعون و در حدیث
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت شده که هر کس از پشت دست سه مرتبه خاک بر قبر بریزد
و بگوید اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله مینویسد خداوند بهر ذره حسنه هفدهم آنکه قبر را از زمین بلند کنند تا اینکه قبرش
معلوم باشد و قصد زیارت او بکنند و نبش نکنند هیجدهم آنکه بلندی قبر را بقدر چهار
انگشت [illegible] تا از یکدیگر دور شده قرار دهند نوزدهم آنکه بر روی قبر ریگ سرخ بریزند بیستم آنکه نشانه
بر سر قبر میت بگذارند بیست و یکم آنکه آب بر روی قبر بریزند و آبرا باین طریق بریزند که از سر قبر شروع نموده بجانب پا آیند
و از جانب پا بجانب سر باز گردند و اگر آبی بماند در وسط قبر بریزند و استحباب آب ریختن تا چهار روز بلکه تا چهل روز
نیز از احادیث بر می‌آید بیست و دوم آنکه آبرا قطع نکنند و متصلا بریزند تا آخر بیست و سوم آنکه در وقت
آب ریختن رو بقبله باشد بیست و چهارم آنکه بعد از ریختن آب حاضرین دست بلکه کف دست

در بیان کیفیت دفن میت است

بر قبر بگذارند که نشان انگشتان یا کف دست بلکه تمام دست در قبر بماند خصوص برای بنی هاشم و برای کسی که پیش از نماز
نکرده و استحباب اثر دست بر خاک ماندن در حال اول دفن ثابت است و بر غیر اینها هم محتمل است و ضرر ندارد
بیست و پنجم آنکه در وقت دست گذاشتن رو بقبله باشد بیست و ششم آنکه در آن وقت هفت مرتبه سوره
انا انزلناه بخواند و بعد از آن دعای که در پوشاندن مثل از آن بخواند بیست و هفتم آنکه ولی میت یا شخصی
از حاضران بر خصوص وصی بعد از رفتن حاضران و پر کردن قبر باواز بلند تلقین میت نماید که در خبر است که
این تلقین باعث این میشود که نکیرین داخل قبر نمیشوند و از او سؤال نمیکنند و یکی بدیگری
میگوید که تلقین میت کفایت نمود ما را از سؤال او و از بعضی ظاهر میشود که تلقین مستحب است در
چهار حالت حال احتضار و بعد از کفن قبل از دفن پیش از پر کردن و بعد از پر کردن و رفتن مردم و این ضرر ندارد
بیست و هشتم آنکه در حال تلقین رو بقبله باشد بیست و نهم آنکه ولی میت پیش از تلقین سوره حمد و قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی بخواند بلکه پیش از قرائت اینها اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بگوید و صلوات نیز بفرستد سی ام آنکه اسم میت را بالای قبر بر لوحی بنویسند و در
میان قبر یا بر محاذی سر قبر نصب کنند سی و یکم آنکه قبر را چهار گوشه نمایند سی و دوم آنکه قبر را پهن نمایند
یا از وجب قرار گیرد سی و سوم آنکه انگشتری عقیق در دهن میت بگذارند که در او نقش لا اله الا الله یا الله
الله ربی و محمد نبیی و اسماء ائمه علیهم السلام باشد فصل سیم در امور مکروهه و آنچه حرام است اول آنکه میت را
در حال اختیار در یک جنازه بگذارند و در یک قبر دفن نمایند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مرد اجنبی و زن
اجنبیه را باهم دفن کردن حرام میباشد و اگر بجهت ضرورتی دو جنازه را در یک قبر بگذارند فاصله بگذارند
افضل را مقدم بدارند دوم آنکه زمین قبر را با آجر و سنگ فرش نمایند سیم آنکه خویشان
میت خاک بر قبر بریزند که باعث قساوت دل است چنانچه مکروه است برای خویشان نزول در قبر
مجلسی علیه الرحمه مقام کراهت نزول در قبر را مخصوص والد قرار داده است چهارم آنکه خاک غیر قبر
کنده اند در آن قبر داخل کنند یا بر قبر بریزند در وقت دفن بلکه مطلقا اگر بر میت گران نیست و از بعضی ظاهر میشود که
اختصاص کراهت بریختن نه کار کردن چنانچه از بعضی اختصاص کراهت بوقت دفن ظاهر میشود
بعد از آن پنجم آنکه قبر را از ماهی بیشتر بلند کنند ششم آنکه قبر را بعد از شکستن تعمیر کنند که خدای
عالم دوست میدارد دل شکسته و قبر شکسته را الا قبور انبیا و ائمه و علما و صلحا و شهدا را تعمیر کردن
مستحب است بلکه بسا میشود که واجب میشود هفتم آنکه بنا و عمارت بر قبر درست کنند بلکه خیمه و نحو آن
نیز در حکم آنست مگر در قبور ائمه و صلحا هشتم آنکه قبر را گلکاری کنند اگرچه بخاک همان قبر باشد بلکه
کاری کنند چه در ظاهر قبر و چه در باطن مگر بجهت ضرورتی مثل لحد بستن قبر و نحو آن و مکرر در قبور انبیا

در بیان کیفیت دفن میت است

و اولیاء و ائمه هدی نیز هم آنکه در سر قبر غیر انبیا و ائمه هدی مکث نمایند مگر برای اغراض صحیحه مثل
تلاوت قرآن نیز هم آنکه بر سر قبر بنشینند که در حدیث است که اگر بالای آتش بنشینم که جامه ام بسوزد
خوشتر است مرا که بالای قبر بنشینم یازدهم آنکه قبر را مسجد قرار بدهند که نماز بالای آن بکنند
یا آنکه او را محل سجود قرار دهند یا آنکه بالای قبر و پهلوی قبر مسجد درست کنند که نماز جماعت
یا فرادی نمایند و لکن در پهلوی قبر امام و بخوان مسجد ضرر ندارد دوازدهم آنکه بالای قبر
راه بروند بدون غرض و داعی پس اگر زیارت اهل قبور موقوف باشد بگام نهادن ضرر ندارد
و در حدیث است که وقتیکه داخل قبرستان میشوی گام منه بر قبرها و بالای ایشان راه برو که هر که
مؤمن است از راه رفتن راحت می‌یابد و هر که منافق است دردناک میگردد سیزدهم آنکه پای قبر یا که
در مقبره بول و غایط بکنند چهاردهم آنکه سر قبر یا که در مقبره خنده بکنند پانزدهم آنکه از مکانی
فوت شده قبل از دفن نقل بمکان دیگر بکنند مگر بمشاهد مشرفه و امکنه متبرکه و نقل از عرفات بحرم
که در حدیث است بلکه از احادیث مرقوم و غیرها استفاده میشود جواز نقل از مشاهد بسوی مشاهد دیگر چه
بعضی از خواص و فضیلت میشود هر چند خصوص نقل از مشاهد بمشاهد دیگر خالی از اشکال نیست
و فی الجمله بی احترامی میباشد و بعضی از بزرگان علما مثل صاحب مفاتیح اعلی الله مقامه ذکر کرده اند
که دفن در نجف اشرف بهتر است از دفن در کربلا و لکن بکار بهتر آنست که بعد کربلا بهتر است از دفن در
جمیع مشاهد مشرفه و مقابر ائمه و امکنه متبرکه حتی مکه و مدینه بعد نجف اشرف فانه اعلم شانزدهم
آنکه قبر را در خانه قرار بدهند که باعث وحشت اهل خانه میشود و نزول رحمت در آن کم میباشد از
مقبره مسلمانان هفدهم آنکه قبر را آلوده بنجاسات و کثافات نمایند و اگر آلوده شده دور نمایند فصل
چهارم در احکام بعد از دفن و آنچه حرام است ارتکاب آن و آنها چند چیز است اول نبش قبر بدانکه
حرام است نبش قبر انبیا و ائمه معصومین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم بلکه نبش قبور ایشان مطلقا
جایز نیست و هم چنین نبش قبر مؤمن است هر چند طفل و دیوانه باشد و لکن حرمت نبش قبر غیر ایشان مشروط بچند
شرط است اول آنکه میت خاک نشده باشد بالمره پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه جمعی
از علما تصریح کرده اند که اگر دفن در زمین وقف مثل قبرستان مسلمانان شده باشد و میت خاک
شده باشد واجب است که قبر را خراب کنند صورت قبر را باقی نگذارند و زمین را مسطح کنند تا آنکه
هر کس که خواهد میت خود را در آنجا دفن کند و جواب خراب کردن صورت قبر را باقی نگذاشتن بحقیقت
ضعیف است خصوص در وقتیکه حاجت بآن قبر معلوم نباشد لکن جواز نبش بعید نباشد در غیر مشاهد ائمه
در غیر علما و صلحا و شهدا و اولاد ائمه ع و اما اگر جسد میت خاک شده باشد و استخوان باقی باشد

استخوان

در بیان کیفیت دفن میت است

استخوان چنان سست شده باشد که باندک صدمه ریزه و خاک شود پس آن هم جایز است و اما اگر صلب باشد
باشد خلاف است اقوی جواز است و احوط ترک آن است و حق آنکه اگر باعتقاد خاک شدن میت نبش قبر نمود
و بعد معلوم شد که خاک نشده و استخوان باقی است احوط آنستکه دوباره پر کنند قبر را و بدانکه شرط
جواز نبش در این صورت آنستکه یقین بخاک شدن حاصل شود و اما اگر ظن بخاک شدن حاصل باشد هر
چند از اهل خبره باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بظن است و بدانکه این شرط در حق قبور انبیا و ائمه
معصومین بلکه علمای کاملین محقق نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان نمی پوسد و زمین و هوا
تصرف در ابدان ایشان نمیکنند و عقل و نقل نیز مؤید میباشد در این خصوص چنانچه شهید اول اعلی الله
مقامه در ذکری نقل می نماید از طرق عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمودند زندگی
من خوبست برای شما و مردن من نیز خوبست برای شما عرض کردند یا رسول الله این چگونه میشود فرمودند
خوبی زندگی من جهت آنستکه خداوند عالم فرموده در قرآن مجید که نیست خداوند متعال که عذاب کند ایشان را
و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و اما مفارقت من از شما پس بجهت آنستکه اعمال شما عرض میشود بر من در
هر روز پس آنچه خوب است از خداوند متعال طلب زیادتی میکنم و آنچه بد است از خدا طلب مغفرت میکنم
عرض کردند چگونه میشود و حال آنکه شما خاک شده اید حضرت فرمودند حاشا و کلا بدرستیکه
خداوند جل و علی حرام نموده است گوشتهای ما را بر زمین اینکه بخورد از او چیزی را و جسد ما صحیح و قرار
در محل خود میماند بلکه معروف است که اگر کسی غسل جمعه را ترک ننماید بدن او نمی پوسد دوم آنکه
میت را بیرون آورند یا آنکه ظاهر کنند که این نبش محرم است پس اگر میت ظاهر نشود اصلاً مثل آنکه میت با
صندوق یا تابوت بیرون آورند ضرر ندارد سیم آنکه مثل سرداب و نحو آن نباشد که در مثل سرداب و نحو
آن بیرون آوردن میت حرام است نه آنکه سر سرداب را باز کنند که میت پیدا باشد و بگذارند که این نبش
محرم نیست چهارم آنکه بقصد دفن باشد پس اگر عاریه بگذارند در زمین مباح یا زمین غیر باذن مالک
یا باجاره بقصد امانت تا یکماه و نحو آن تا آنکه نقل کنند جایز است و ظاهر آنستکه در این وقت طوری
بگذارند که صدق دفن نکند پنجم آنکه زمین تمام آن یا بعض آن غصبی نباشد پس اگر در زمین غیر دفن
شود سهوا یا جهلا یا نسیانا نبش قبر هر چند منجر بهتک حرمت بشود واجب نیست مگر صاحب زمین قبول اجرت
بقا ماندن یا قیمت فروختن هر چند وارث باشد بلکه ظاهر از برای وارث بلکه از برای رحم میت بلکه برای هر
مؤمن قبول اجرت و قیمت میباشد و اگر اذن در دفن داده باشد و هنوز میت را در قبر نگذاشته باشند یا
گذاشته باشند و قبر را پر نکرده اند و آن شخص رجوع از اذن خود نموده یا آنکه مرده او بوارث او منتقل شده
یا آنکه بدیگری فروخته است پس اگر با این حال بدون اذن جدید دفن نمودند جایز است نبش قبر و اگر بعد از پر نمودن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه و رسوله محمد و آله بقیة الطاهرین المعصومین

وبعد چنین گوید احقر عباد [illegible] الی [illegible] [illegible] اصلاح حال [illegible] و [illegible] [illegible]

این چند سطریست در ضروری مسائل و در [illegible] احکام طهارة و صلوة و صوم و سایر عبادات و معاملات

بر سبیل اختصار از کتاب زینة العباد [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] مؤمنین [illegible] بهره‌مند شوند انشاء الله

وفقنی الله و جمیع المؤمنین بمنه و کرمه مسائل اجتهاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم [illegible] طهارة

و صلوة بلکه سایر عبادات و معاملات [illegible] مینمائیم در ضمن یک مقدمه و چند مقصد اما مقدمه پس در آن [illegible] فصل است

فصل اول در بیان مسائل اجتهاد و بیان [illegible] در ضمن چند امر است امر اول در بیان آنکه [illegible] تقلید [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] موجب [illegible] اول [illegible] [illegible] [illegible] مجتهد [illegible] [illegible] [illegible] و هر چند یک

دقیقه [illegible] از بلوغ [illegible] [illegible] عقل پس جایز نیست تقلید [illegible] [illegible] [illegible] مجنون [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تقلید [illegible] [illegible] هر چند [illegible] [illegible] [illegible] فاقد

[illegible] از [illegible] نیست پس [illegible] نیست [illegible] یا فاقد [illegible] اسلام پس جایز نیست تقلید [illegible] [illegible] هر چند

[illegible] [illegible] اثنی عشری [illegible] پس صحیح نیست تقلید غیر اثنی عشری [illegible] [illegible] [illegible] هر چند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] پس جایز نیست تقلید فاسق هر چند بدانیم [illegible] دروغ نمیگوید و [illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فاسق [illegible] تقلید [illegible] [illegible] [illegible]

اگر [illegible] همچنین [illegible] [illegible] عدالت او در زمان تقلید پس [illegible] تقلید [illegible] [illegible] اگر تقلید مجتهدی [illegible] [illegible]

عدالت [illegible] [illegible] فاسق [illegible] تا آن تقلید [illegible] [illegible] [illegible] مجدداً رجوع بمجتهد [illegible] [illegible] [illegible]

و همچنین [illegible] از جهت [illegible] بطلان [illegible] [illegible] [illegible] عدالت مجتهد شرط جواز تقلید [illegible]

[illegible] شرط جواز [illegible] پس مجتهد فاسق [illegible] تقصیری در مقدمات اجتهاد کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

واجب است [illegible] [illegible] [illegible] تقلید [illegible] منصب [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] غیبت [illegible] امام

روحی له الفداء [illegible] [illegible] [illegible] مجتهد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نیست [illegible]

منشعب آنکه [illegible] المولد [illegible] الاحوط

ششم آنکه مجتهد [illegible] ترجیح در استنباط [illegible] مطلق [illegible] متجزی [illegible] تقلید

متجزی [illegible] این استعداد از مجتهد جامع الشرائط امر دوم آنکه وجوب فتوی [illegible] مجتهد در مسئله [illegible]

مشروط [illegible] اول آنکه در مسئله [illegible] اعتقاد [illegible] مسئله [illegible]

[illegible] احتیاط آن مسئله را نیز نداند یا بداند [illegible] وجوب فتوی ثابت نیست [illegible]

[illegible] تحصیل مقدمات [illegible] وجوب فتوی

لازم است [illegible] مسئله [illegible] مسئله و وقت

[illegible] مسئله متعلقه [illegible] آن مسئله [illegible] مجتهد

دیگر [illegible] فتوی [illegible] مجتهد دیگر [illegible] مجتهد [illegible]

فتوی [illegible] واجب نیست [illegible] مجتهد [illegible] فتوی [illegible] نیست [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] اجتهاد [illegible] وجوب فتوی [illegible] مجتهد [illegible] مجتهد خلاف اعتقاد [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible] مجتهد [illegible] سؤال وجوب فتوی [illegible] مجتهد [illegible]

[illegible] مجتهد دیگر [illegible] در جائیکه سائل بگوید [illegible] مجتهد دیگر [illegible] اهلیت [illegible]

تلاعب بر مذهب و اغراض دیگر نباشد [illegible]

[illegible]

[illegible] وجوب فتوی [illegible] نیست [illegible]

[illegible] مقلد [illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] نیست [illegible]

[illegible] مجتهد [illegible] فتوی [illegible]

[illegible]

مجتهد [illegible] رجوع [illegible] مجتهد [illegible] نیست [illegible] مجتهد [illegible]

[illegible]

استعمال بقول رجوع نیست و اگر دو مسائل یا بیشتر سؤال کنند تدریجاً جواب از هر یک اول است اگر ثانیه اسم باشد

و اگر دفعة سؤال کنند و اسمی در بین نباشد مجتهد مخیر است هر چند اشخاص در باب نزاع کنند در تقدیم و تأخیر جواب

خصوص در جائیکه زیادتی تأخیر در جواب سؤال دیگر لازم نیاید ولی احسن اینست که مجتهد در صورت نزاع و زیادتی

تأخیر ~~در جواب سؤال دیگر لازم نیاید ولی~~ رجوع بقرعه در تقدیم و تأخیر نماید امر سیم آنکه اگر مجتهد

رجوع کند از فتوای سابق خود از عبادات و معاملات و همچنین از ~~[illegible]~~ ایقاعات و طهارات رجوع او باعث

بطلان تقلید سابق نمیشود پس مقلد میتواند که بر آثار تقلید سابق خود باقی بماند هر چند مجتهد رجوع کرده باشد بلی

در صورتیکه قطع بر خطای مجتهد پیدا کرده باشد که در آن وقت حکم او حکم مجتهد است در قطع بخطای خود که باید عدول

نماید و احکام سابقه را اعتبار نکند و اما مجتهد پس اگر قاطع باشد بخطای خود در اجتهاد و فهم لازم است تدارک

اعاده عبادات و معاملاتیکه بجا آورده لکن و اگر قاطع بخطا نباشد خود در اجتهاد سابق بلکه مظنه بخطای خود

نماید در آن وقت در اعمال لاحقه اعتماد نماید بلکن تازه خود و در احکام سابقه نه تقلید میکند و نه اعاده و در اعمال لکن

آثار سابق بر آن باقیست احوط عدم ترتیب آثار سابقه است بلکه احوط آنست که اعاده اعمال سابقه

نیز نماید و ظن بخطای خود را شرط بخطا باشد هر چند اقوی جواز اعتماد بر آن تجارت خصوص در مثل زوجیت

و ملک که اعتماد به رای سابق نهایت قوت دارد پس اگر وضو گرفت بمسح پا [illegible] دادن [illegible] خود برگشت

یا استعمال غساله مخصوصه یا اعتقاد طهارت لکن عدول نمود یا آنکه زن گرفته که ده شیر خورده لکن یا اعتقاد

آنکه پانزده شیر باعث حرمت است نه ده شیر لکن عدول نمود و از [illegible] خود برگشته یا آنکه خانه و ملک

بصیغه فارسی خریدها باعتقاد آنکه صیغه شرط صحت نیست لکن عدول نمود از [illegible] خود در جمیع این

مسائل و نظائر آن عدول از [illegible] سابق بالنسبه بآن اعمال لازم نیست بلکه گاهی از اوقات جائز نیست که

عدول نماید آنکه [illegible] یا مجنون یا مرض یا غائب [illegible] تعلق [illegible] باشد بلکه اگر از مطهرات در طهارات

غساله نجس [illegible] وضو گرفته یا غسل نمود یا استعمال مخصوصه باقی در رحمت وی [illegible] هر چند وضو یا غسل او

صحیح است

در بیان کیفیت دفن میت است

قبر رجوع نموده یا آنکه بیهوش شده یا آنکه مرده یا آنکه بدن دیگری منتقل شده در این وقت جایز نیست
برای تجهیزات نبش و لازم است که میت در آن مکان باقی باشد یا آنکه خاک شود ششم آنکه بکفن غصبی یا غیر
جایز مثل حریر علی الاقوی دفن نشده باشد که در این وقت جایز است نبش و واجب نیست قبول قیمت
ثوب چنانچه گذشت هفتم آنکه دفن در مکان نامناسبی باشد پس اگر در مقبره یهود یا در مزبله یا در مکان
غیر مناسب دفن شود یا آنکه در قبر شخص ناصبی ملاصق شود که هتک حرمت میت شود یا آنکه با او دشمن دین
خدا دفن شود یا با زن اجنبیه دفن شود یا آنکه در سر راه مسلمانان دفن شود که ضرر به ماره شود یا آنکه
هتک حرمت میت شود بکثرة مرور در این وقت نبش قبر جایز است هشتم آنکه خوف نباشد بر بدن
میت از بیرون آوردن میت را دشمن او یا حیوانی که در این وقت جایز است نبش بلکه بسا میشود که واجب
میشود نهم آنکه بجهة نقل بمشاهد مشرفه و در جوار اولیاء و صلحاء و علما و هر مکانیکه رجاء
ثواب در او بیشتر و امن از عذاب بر او زیادتر باشد نباشد و الا جایز است بلکه بعضی گفته اند که جایز است
هرچند هتک حرمت میت شود بلکه بعضی گفته اند که هرچند متلاشی و پاره پاره شده باشد میت
و این حکم خالی از قوة نیست حتی در شهید هرچند در شهید بلکه مطلقا احوط ترک است دهم
آنکه در قبر او یا در شکم او مال قیمتی مانده باشد چه از خودش باشد یا از غیر علی الاقوی حتی مثل
گوشواره و انگشتر قیمتی که وصیت بدفن با او نکرده باشد که در این وقت جایز است نبش یازدهم آنکه بجهة
اثبات حق و شهادة بر عین او نباشد پس اگر نبش کنند بجهة ارث یا بجهة عده زن یا بجهة جنایتی که بر
میت شده یا از میت شده جایز است نبش بشرط رجاء ثبوت حق به نبش پس اگر رجاء نباشد بجهة
تغییر صورة میت که نتوان شناخت جایز نیست نبش دوازدهم آنکه دفن شرعی شده باشد پس اگر در
گودی که بحد قبر نرسد دفن شده یا آنکه رو بقبله دفن نشده یا آنکه از روی جنب رو بقبله دفن نشده
یا آنکه بی غسل و بی کفن و بی حنوط یا در غیر مکانیکه وصیت نموده و اذن اولیاء در آن نبوده دفن شده
در این وقت جایز است نبش علی الاقوی و همچنین اگر فرض شود که میتی را دفن نمودند و هنوز بدن خاک
نشده یا آنکه نبش قبر او جایز نشده یا انحلال نبش قبر او نمودند و میت دیگر را در آن قبر دفن نمودند حال
بخواهند که این قبر را نبش کنند بجهة دفن میت ثالثی مثلا پس باید در جواز نبش ملاحظه میت اول را نمایند
نه دوم را که اگر استخوان جسد اول باقی است نبش مرقوم حرام است هرچند فرض شود که استخوان جسد
دوم خاک شده باشد و اگر استخوان جسد میت اول خاک شده جایز است علی الاقوی نبش مرقوم هرچند
استخوان جسد میت دوم هنوز خاک نشده باشد بلی احوط ملاحظه میت دوم نیز میباشد بجهة آنکه
هرچند حدوث دفن در حال تحریم بوده و لکن بقاء او بر وجه حرام نبوده در فرض مرقوم و شاید از این

در بیان کیفیت دفن میت است

سیم

وپنهان باشد دفن اموات شیعه کرده در مشاهد مشرفه که غالباً مستلزم نبش است وعلما منع نبش نمیکنند بجهة
این احتمال یا از جهة احتمال وجود محل صحیح دیگر یا از جهة اینکه علم به نبش در حین دفن ندارند وتعیین
مکان اینکه در بین حفار دیگر از اینکه صحیح را اشتباه شبهه محصوره نمیدانند وبر فرضیکه بدانند قاعده
شبهه محصوره معارضه با حمل فعل مسلم بر صحت میکنند یا از جهة اینکه علما قادر بر منع نیستند ملکه
جواز نبش قبر در وقتیکه خوف فساد میت یا پاره پاره شدن آن یا هتک حرمت میت نباشد برای تدارک
اصل غسل که تمام اغسال ثلثه یا بعضی از آن داده نشده باشد اصلاً هرچند بجهة عذر باشد یا بجهة
غسل فاسد یا بجهة اصل کفن یا اتمام کفن یا اوصاف کفن بلکه برای سایر واجبات دفن بلکه برای تدارک نماز خالی از
قوه نیست هرچند برای تدارک نماز غالباً حاجت به نبش نیست بجهة امکان نماز کردن بر قبر سیم آنکه بجهة
ادخال بعضی از اجزاء میت نباشد پس اگر سر میت را بعد از دفن بدنه ملحق بید نبش کنند ضرر ندارد هرچند
مشکل نبش قبر واظهار جسد میت نتوی علی الاقوی ولکن جایز است اگر در هوای میت بنحوی دفن نمایند که
ظهور جسد میت نباشد چهارم آنکه مظنه زنده شدن میت در قبر نباشد پس اگر احتمال عقلائی برود که
زنده شده در قبر در این وقت نبش جایز است یا نوزدهم آنکه نبش از روی اختیار باشد شانزدهم آنکه نبش قبور
بجهة اصلاح مشاهد یکه ائمه را در آنجا دفن کرده اند نباشد والا جایز است بلکه بعضی ذکر کرده اند که جایز است
نبش اگرچه بجهة اصلاح محل دفن ومقبره باشد بلکه گفته اند که جایز است نبش اگر در خانه دفن شود وتعمیر خانه
موقوف باشد به نبش مثل آنکه از جهة اضطرار که باید محل قبر را جاده قرار دهند یا آنکه بنیان دیوار قرار دهند یعنی
وبدانکه لازم نیست غرض نبش قبر چیز حرام باشد وجه نباشد آنکه میت را دوباره در همان قبر که نبش
کرده اند دفن کنند بلکه اولیاء میت یا دیگران با اذن اولیاء هرجا که خواهند دفن کنند وبعضی از بزرگواران
بر کسیکه عمداً میت را از قبر بیرون آورده است بوجه غیر مشروع در حق او بخصوص نه دیگران فرموده اند
که ممکن است در حق او حکم بوجوب اعاده شود واین در صورتی متجه میباشد که این شخص نداند اذن ولی را
در غیر مکان اول که دفن شده والا لزوم اعاده در همان مکان اول مشکل است پس مدار دفن بعد از نبش
در حق همه بر همان اذن اولیاء میباشد علی الاحوط حتی در جائیکه استخوان میت باقی باشد که بعد از نبش
استخوانها را در همان مکان دفن کنند یا جائیکه ولی اذن بدهد هرچند احتمال سقوط اذن ولی در مثل میت
استخوان شده یا متلاشی شده خالی از قوه نیست ولکن احتیاط اولی است دوم وسیم وچهارم از محرمات

دوم وسیم وچهارم

سیلی بر رو زدن ورو خراشیدن وگیسو بریدن بلکه جماعتی ذکر کرده اند که حرام است در بلند گریبان پاره
کردن جامه از برای غیر پدر وبرادر واما در حق پدر وبرادر جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق برادر
نیز بمقتضای بعضی از اخبار دور نیست که مستحب باشد وبر غیر این دو خارج از شعائر واین بعضی حرام دانسته اند

در بیان کیفیت دفن میت است

و نوحه که مشتمل بر دروغ و بکلمه و بار و هلاک باشد نیز حرام دانسته‌اند و اما نوحه مجوزه چه بشعر و چه بغیر
شعر ضرری ندارد بلکه جایز است که نوحه کننده مزد بگیرد بر نوحه سرائی چنانچه وقف بر نوحه کنندها
و وصیت برای ایشان نیز جایز است و بعضی نوحه در شب را مکروه دانسته‌اند نه گریه را بلکه گریه مطلقا
جایز است و کراهتی ندارد و حرمت نیز ندارد مگر آنکه مشتمل بر جزع و بی صبری و عدم رضاء بقضای
خداوند باشد که در آنوقت اگر حرام باشد از جهت دیگر است و بعضی مکروه دانسته‌اند نشستن
از برای تعزیه را زیاده بر یکروز و زیاده دو روز بلکه از بعضی حرمت استفاده می‌شود و حرمت و کراهت
هر دو ضعیف است بلی مضایقه نیست کراهت نشستن زیاده بر یکروز بالذات با قطع نظر از قصد
دیگر مثل آنکه قصد نماید در نشستن زیاده بر یکروز زیاده شدن قرائت قرآن و دعا و فاتحه برای میت را
تا اینکه از برای میت رفع شده و بخشیده شود و لکن حرمت این مذکورات و کراهتش در حق غیر اولیاء الله یا انبیا
است و لکن در حق اولیاء الله از انبیا و ائمه اطهار و فاطمه زهرا بلکه علما و شهدا حرمتش محل اشکال
است چنانچه استحبابش نیز ثابت نیست بالنسبه بخصوص اینچنان بزرگوار یعنی سید الشهداء روحی و روح
العالمین فداه نهی کرده اند اهل بیت طاهره خود را از آن مثل روضه خراشیدن و صدا بلند کردن بلکه
سیلی بر رو زدن بلکه مطلق طپانچه زدن چه بر سر و چه بر رو بلکه دست بر زانو زدن که در بعضی از
احادیث هست که مورث حبط اجر و ثواب است هر چند اینچه داخل در تعزیه داری و حرمت شعائر الله
باشد و حرمت آن معلوم نباشد ضرر ندارد انشاء الله تعالی تتمه هرگاه زنی حامله باشد و بچه اش در
شکمش مرده باشد و علم بمردنش حاصل شده باشد پس اگر خوفی در بودن طفل در شکم برای زن حامله نباشد
بودنش ضرر ندارد و اگر خوف باشد باید کاری بکنند که آن طفل از شکم بیرون بیاید بهر نحوی که ممکن باشد
و بهر علاجی که میسر شود و لکن مقدم بدارند آنچه را که بحال طفل و حامله آسانتر و ملائم‌تر است هر چند
باین طور که دست را داخل در فرج زن نمایند و طفل را پاره پاره نمایند و بیرون آورند از جهت حفظ
مادر و مباشر این امر اولا شوهر و بعد زنان شوند با امکان و با عدم امکان مردانیکه محرم باشند
از پدر و برادر و پسر و با عدم امکان مردان بیگانه و اگر حامله بمیرد و بچه زنده باشد پس اگر ممکن
باشد بیرون آوردن بچه بدون پاره کردن شکم میت همان متعین است و با عدم امکان پهلوی چپ را
بشکافند و بچه را بیرون آورند و بعد از آن بدوزند هر چند قطع نداشته باشند بزنده کانی
بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته باشند که بعد از خروج نیز بچه خواهد مرد باز لازم است
اخراج طفل بلکه کافی است در لزوم اخراج طفل اینکه اگر در شکم بماند زود دفن کنند زود تر خواهد مرد
و اگر موت و حیوة طفل معلوم نباشد شکافتن جایز نیست و هرگاه بچه زنده و حامله نیز زنده باشد

تعزیت [illegible]

تتمه در حکم [illegible] زن حامله

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

ولکن چون زن نمیدهد حق قاعده و بچه هر دو باشد در این صورت لازم است که منتظر تقدیر الهی شوند
خاتمه در بیان اغسال مستحبه بدانکه مجموع اغسال مستحبه بر چند قسم است اقسام اول غسلهائی که زمان
خاص از جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث مشروعیت و سبب استحباب آن شده و آن بسیار است اول
غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب ثابت است در حق مرد و زن هر چند تاکید
در حق مردان بیشتر است و همچنین آزاد و بنده هر چند بنده باید از مولی اذن بگیرد در بجا آوردن
مستحب از سایر مستحبات و بلوغ نیز صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق
کسیکه بجا آورد نماز جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای اطفال ممیزین مستحب است علی الاقوی و احادیث در
فضیلت این غسل بسیار است از جمله منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء که غسل
جمعه پاک کننده است از گناهان و کفاره گناهانیست که واقع میشود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام و روحی له الفداء در مقام ملامت بعضی از اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه
کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است
که تارک غسل جمعه همیشه مهموم است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغه و زیادتی تاکید در ترک غسل جمعه
نه نسیان آن وارد است که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که با ترک غسل عمداً یا نسیاناً
وقت نماز غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه بملاحظه جمله از اخبار کراهت ترک غسل جمعه نیز معلوم میشود
و وقت آن علی الاقوی از ابتدای طلوع صبح صادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضا میشود هر چند
احوط آنستکه تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقیست بلکه تا غروب بقصد ادا و قضا نماید و جایز نیست مقدم
داشتن غسل جمعه مگر آنکه در روز پنجشنبه خوف داشته باشد از نبودن آب در روز جمعه در وقت آن که
برای خود غسل نیز برای مستحبات و مقدمات آنکه در این وقت جایز است که در روز پنجشنبه مقدم بدارد
غسل جمعه را و غسل آن بدنیست تقدیم خصوصاً اگر خوف نبودن آب در وقت قضا نیز باشد بلکه جماعتی
تقدیم غسل جمعه را بهتر از قضا دانسته اند و تصریح بافضلیت تقدیم نموده اند بلکه بعضی تصریح نموده
اند که در این حکم بافضلیت تقدیم بر قضا نفی نیست بلکه بعضی شب جمعه را نیز ملحق نموده اند بروز
پنجشنبه در جواز تقدیم غسل جمعه با خوف نبودن آب بلکه بعضی مطلق خوف تعذر را از استعمال آب
باید شمرد ... باعث تقدیم غسل جمعه دانسته اند هر چند بسبب پولی باشد بلکه بعضی مطلق خوف
فوت غسل در یوم جمعه را مجوز تقدیم دانسته اند بلکه با خوف عدم تمکن از استعمال آب یا نبودن آن
در روز جمعه و در روز پنجشنبه با تمکن از آن در روز چهارشنبه تقدیم غسل در یوم چهارشنبه
و همچنین تا یوم شنبه نیز محتمل است و بهتر آنستکه اگر عدم تمکن از استعمال آب منتفع شود بخواند

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

یا قبول ننمودن تا الی نحو یکه ضرر بحال الشخص باشد او را جایز است تقدیم غسل جمعه و اگر بدهد بلی اگر متمکن
شود از استعمال آب در روز جمعه مستحب است که اعاده نماید لا بقصد الوجوب باشد از وقت قضا بعد از تقدیم جمعه در پنجشنبه روز
نیست و اگر با اعتقاد نبودن آب مقدم داشت غسل جمعه را و در اثنای غسل معلوم شد بودن آب تمام کردن
غسل بقصد امر و قوم مشروع نیست و ظاهر اینست که حائض و نفساء و جنب بلکه حایض و مانع از مشروعیت غسل
جمعه نیست چنانچه تقدیم یا تعقیب وضوء شرط صحت غسل جمعه نیست علی الاقوی چنانچه حدث بعد از غسل
جمعه یا نوم و نحو آن از مبطلات وضوء مبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی ذکر کرده اند که حدث واقع
در اثنای اغسال زمانیه مطلقا ضرر ندارد بلکه بعضی ذکر کرده اند که هر گاه کسی غسل جمعه بکند باعتقاد
اینکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بوده و آب نیز در جمعه نبوده یا آنکه شنبه بوده
با اعتقاد پنجشنبه از جهة تقدیم یا با اعتقاد شنبه از جهة قضا غسل نماید و بعد معلوم شود که جمعه
بوده در هر دو فرض غسل صحیح است و مجزی از غسل جمعه میباشد و اگر غسل دیگر از اغسال زمانیه را
قصد نمود و بعد معلوم شد که آن زمان مقصود نبوده بلکه جمعه بوده یا آنکه قصد جمعه نموده و
بعد معلوم شد که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی بوده که در آن غسل مستحب است آن وقت آن غسل فاسد است
و لکن صحت غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت قضا ممتد است از ظهر روز جمعه تا غروب
روز شنبه بلکه امتداد وقت قضا تا جمعه دیگر خالی از قوة نیست چنانچه در حدیث نیز وارد است و لکن
چون خلاف مشهور است احتیاطاً قصد ما فی الذمه نمایند در قضا بعد از روز شنبه بلکه بهتر آنست که در شب شنبه نیز قضا نکنند
که از بعضی ظاهر میشود که زمان قضا خصوص روز شنبه میباشد نه شب شنبه و بعضی شرط کرده اند
در مشروعیت قضا تمکن از ادا و ترک نمودن آن عمداً یا سهواً یا جهلاً که اگر ترک نموده از جهة عدم
تمکن از استعمال آب در وقت ادا مشروعیت قضا ثابت نیست و لکن مشروعیت قضا حتی با عدم تمکن از
ادا خالی از قوة نیست خصوص اگر نذر کرده باشند غسل جمعه را و ترک نموده عمداً یا سهواً هر چند در
عمد کفاره را باید بدهد بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهة خوف نبودن آب در وقت ادا و لکن بعد
این متمکن از ادا شد اعاده نماید غسل را در روز جمعه هر چند بعضی اعاده را مشروع ندانسته اند
بلکه اگر در روز جمعه اعاده ننموده قضا نماید بلی اگر متمکن از ادا نشده قضا ساقط است بنا بر شرط
اعاده و قضا با تقدیم غسل در پنجشنبه تمکن از ادا میباشد و اگر تمکن از قضا باشد نه از ادا اعاده بجهة قضا
مشروع نیست و لکن مع ذلک مضایقه از قضا در روز شنبه ندارم بجهة احتمال المطلوبیة بنفسه
و آخر وقت ادا افضل است از اول وقت و اول وقت قضا و هر چه نزدیکتر باشد بزوال افضل است از
آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء منقول است که هر که غسل جمعه بکند

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی
محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین پس از غسل و دعا پاک میکند اعضا را و اما جمعه دیگر
رقم دیگر از اغسال زمانیه غسل در ماه مبارک رمضان است که در لیالی طاق از جمیع آن غسل مستحب است و در عشر
آخر در جمیع شبها غسل مستحب است چنانچه در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در هر شب از دهه
آخر ماه مبارک رمضان میان مغرب و عشا غسل میکردند و در شب بیست و سوم بخصوص دو غسل مستحب است یکی در اول
و یکی در آخر شب بجهت نماز شب و وقتی از آخر شب که بعد از نماز شب میخوانند و جایز است اگر اقتصار نماید بغسل اول
چنانچه جایز است که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز است اگر بجا آورد غسل مطلق شب قدر یا لیالی افراد ماه
رمضان المبارک اگر غسل اول شب را نموده یک غسل در وسط شب و یک غسل در آخر شب نماید به نیت غسل در بعض
بسبب عدم مشروعیت غسل آخر شب بمنزله شود چنانچه مشروعیت غسل مخصوص باول شب است بسبب مشروعیت مطلق غسل
شب یکی اگر غسل مخصوص باول شب را بجا آورده ترک نماید غسل مطلق شب را بجهت قوت احتمال انه اخل
بعضی از بزرگواران تصریح نموده اند که اگر تمام شب غسل را نموده ترک نماید غسل در آخر شب بجهت احتمال
فصل مخصوص و مشروعیت غسل آخر شب و این بحث خالی از دقتی نیست چنانچه بر متأمل پوشیده نیست و در اول
غسل در شبهای مستحب است و مستحب است که وقت بیرون آمدن باعث رفع خار شدن از بدن میشود و ظاهر
نیت اینست که در وقت غسل کنند چه بار تمام و چه به ترتیب و لکن بعضی از بزرگواران تصریح کرده اند که اگر آب بیرون
برند بجای دیگر غسل کنند در جای دیگر چه بود و چه نزد بعضی عمل بحدیث کرده است و فرق نیست بوده نزد
و این مرجح عمل نماند و لکن بمجرد تفریق ایشان کافی نیست و مجزی است که این سخن را بعد از غسل بر بیرون
یا قبل از آن و ظاهر اینست که این سخن عمل مستقلی میباشد نه جزو غسل میباشد و نه شرط آن بلکه ظاهر اینست که
در اول هر یا الحصیر مجزی است این غسل مستحب میباشد چنانچه استحباب الغسل مخصوص به نیت است بلکه غسل و کفایت
بمجرد بجا آوردن مال از غسل ماه مبارک مستحب میباشد که هر سال و هر ماه میباشد بلکه مطلب اهل الله
مقامات در زاد المعاد فرموده که در جمیع شبهای ماه مبارک رمضان غسل مستحب است و لکن روایتی صحیحی که ظاهر
الدلالة باشد بنظر نرسیده بلکه بر عدم دلالت استحباب غسل در جمیع لیالی شهر مبارک رمضان بل لیالی ظاهر الدلالة
بر استحباب غسل در جمیع اجزای شب نیز نمیرسد بلکه در خصوص بین عشائین وارد شده است و لکن مجرد فرمایش
این بزرگوار کافیست در استحباب غسل و عمل در هر جزئی از اجزای شبهای ماه رمضان که باشد بنا بر این عمل غسل
لیالی شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر اختیار میشود و غسل خواهد بود و جایز است اگر غسل شبهای ماه مبارک را در حال
سقوط فرض نشده و فضل اعمال بجا آورد چنانچه در حدیث است و از جمله غسل شب عید فطر و عید قربان که در جمیع
اجزای آن و ظاهر اینست که غسل مستحب باشد هر وقت از شب که باشد و لکن نزد بعضی از روایات آنست که غسل آن

رقم غسل لیالی ماه مبارک رمضان

رقم غسل شب عید فطر

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

شب یا بعد از غروب آفتاب بجا بیاورد چنانچه بعضی از علما نقل کرده اند که روایت شده که غسل شب عید را قبل از آن
بجا آورد اگر معلوم شود که شب عید است چهارم غسل روز عید فطر و عید قربان بلکه بعضی این دو
غسل را واجب دانسته اند بلکه بحدی ثابت است که اگر کسی غسل عید را فراموش نموده و در وقت فرو گذشته
باشد و وقت باقی باشد غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه در بعضی از روایات آمده که غسل عید قربان واجب
است مگر در منی و مجهول النسب علیهم تا کد استحباب جهت کسی که با ضیق وقت و این دو غسل را از طلوع فجر بجا آورد
تا ظهر و اگر از ظهر گذشت ترک کند غسل روز عید را و لکن بجا آوردن نه بقصد قضا و نه بقصد ادا
اشهر نهاده اند و مستحبست که غسل روز عید فطر را در نهر جاری نمایند و هرگاه نهر جاری نباشد خود
بنفسه از چاه و مانند آن بکشد آب را غسل باید از روی خشوع و فروتنی و باید غسل را در زیر سقف یا بهوای
و مبالغه در پوشیدن نماید و وقت اراده غسل در روز عید فطر بگوید اللّهم ایماناً بک و تصدیقاً
بکتابک و اتباع سنة نبیک پس از آن بسم الله بگوید و غسل کند و بعد از غسل بگوید اللّهم اجعله
کفارة لذنوبی و طهر دینی اللّهم اذهب عنی الدنس خلاصه یوم عید فطر وارد آورد در روز عید اضحی نیز اگر
باین طریق عمل نماید شاید بعید نباشد پنجم غسل در روز نوروز که هشتم شهر ذی حجه باشد ششم
غسل در روز عرفه قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد هفتم غسل در روز عید غدیر که هیجدهم شهر
ذی حجه باشد پیش از زوال به نیم ساعت یا هر وقتی که بخواهد و لکن پیش از نماز روز عید بجا آورد که بهتر
است هشتم غسل روز مباهله که بنابر مشهور بیست چهارم ذی حجه میباشد بلکه اگر غسل مباهله را در بیست
یکم یا بیست پنجم یا بیست هفتم بلکه در همه این ایام نیز بنماید باحتمال آنکه روز مباهله باشد شاید بعید نباشد
و بعضی گفته اند که این غسل بجهت عمل مباهله یا هر روشن دیدن یا هر مطلب میباشد نه آنکه بجهت روز مستحب باشد
و مقتضا از این نیست هرگاه مباهله با مطلق خصم را و این اعتصام مشروع بدانیم نهم غسل شب نیمه رجب و
شب نیمه شعبان دهم غسل روز مبعث که بیست هفتم شهر رجب است یازدهم غسل روز مولود که هفدهم ربیع
الاول میباشد و اگر در دوازدهم ربیع الاول نیز این غسل را بجا آورد باحتمال آنکه روز ولادة آن بزرگوار این
روز باشد شاید بعید نباشد دوازدهم غسل نهم ربیع الاول سیزدهم غسل روز نوروز و در تعیین آن
اختلاف عظیم میباشد و لکن اگر در روز اول از سال فرس که روز اول انتقال شمس ببرج حمل باشد غسل نماید
بلکه هر روزی که احتمال بود که روز نوروز باشد نیز غسل نماید شاید بعید نباشد چهاردهم غسل روز جمعه
پانزدهم غسل روز نیمه رجب المرجب چنانچه بعضی ذکر کرده اند بلکه از بعضی روایات استفاده استحباب غسل در
روز اول رجب و روز آخر آن نیز میشود شانزدهم غسل روز دحو الارض که روز پهن شدن زمین است که روز
بیست پنجم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی علما ظاهر میشود که غسل مستحب است برای هر زمان شریف بلکه

چهارم غسل روز عید

پنجم غسل روز

ششم غسل روز عرفه

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

[دوم اغسالی که بجهة مکانیست میباشد]

هر مکان شریفی و دوم از اغسال مستحبه غسل مکانی میباشد که شرافت مکان باعث مشروعیت غسل و استحباب آن
شده است مثل دخول مکه و مدینه و دخول حرم مکه و مدینه و غسل دخول خصوص خانه کعبه و غسل دخول
مسجد الحرام و مسجد النبی صلعم و مشهور غسل برای دخول مشاهد مشرفه و تداخل اغسال اربعه از دخول حرم مکه
و دخول خود مکه و دخول مسجد الحرام و دخول بیت الله و اغسال ثلاثه در حرم مدینه و خود مدینه و
مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است بلکه بملاحظه غسل زیارت حضرت رسول الله صلعم تداخل اغسال اربعه نیز
جایز است و اگر مکرر داخل شود و غسل را مکرر کند بهتر است خصوصا اگر فاصله زیاد شده باشد سیم
از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که بعد از فعل مستحب است و آن نیز چند قسم است اول غسل بعد کشتن وزغ
که چلپاسه باشد که از زیادتی ثواب کشتن او و نقل از خروج از گناهان و شکرانه این نعمت غسل مستحب است بلکه
این غسل از برای غسل توبه میباشد بلکه در حدیث است که هر که او را بکشد مثل اینست که شیطانی را کشته باشد
و بیک ضرب کشتن ثوابش بیش از دو ضرب کشتن است و همچنین اگر کشتن بیک ضرب دلیل بر کمال ایمان است دویم

[سیم اغسالی که بجهة فعلی میباشد]

غسل کسیکه مس میت نماید بعد از آنکه غسل داده شد اما میت سیم غسل مولود که مستحب است غسل طفل
بعد از ولادت و از بعضی تحدید این غسل بیک روز یا دو روز شده است و امتداد تا روز هفتم نیز محتمل است
اولی عدم تحدید بیوم است بلکه بعضی گفته اند که غسل مولود باید انقدر طول نکشد بنحوی که غسل مولود
صادق نباشد و بعضی غسل ارتماسی را در غسل مولود جایز ندانسته اند چهارم غسل توبه از معاصی
خصوصا کبیره و خصوصا توبه از کفر اصلی یا ارتدادی پنجم غسل برای کسیکه برود برای دیدن مصلوبی که
او را بر دار کشیده اند مرده باشد یا زنده باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد از ابتدای بر دار کشیدن
نه از روز مردن و بشرط آنکه نظر نیز متحقق شود بعد از سه روز اگر بنحو بر دار کشیده باشند چون زیادتی
بر سه روز حرام است باقی گذاشتن مصلوب بر دار پس غسل نماید بجهت عقوبت بلکه بعضی گفته اند که اگر
مصلوب باطل باشد در روز اول نیز غسل نماید بلکه از بعضی علماء نقل شده است که حرام است رفتن
بسوی مصلوب از مسلمین بعد از سه روز بقصد آنکه نگاه کند او را بعد از سه روز بلکه غسل او را واجب
و واجب دانسته توبه از او را بلکه گفته که غسل شرط صحت توبه میباشد و در حدیث است که هر که برود بسوی
کسیکه بر دار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل و بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی
باید هر دو بعد از سه روز باشد که اگر هر دو در سه روز باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر بعد از
سه روز باشد غسل نیست و نیز شرط کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی و نه نظر
اجباری و شرط کرده اند که نظر برای غرض صحیح مثل ادای شهادت یا تحمل شهادت بر عین او نباشد ششم
غسل کسیکه تفریط نموده است در بجا آوردن نماز کسوف و خسوف در وقتیکه تمام قرص گرفته باشد و احتمال

خاتمه در بیان اغسال مستحبه است

دارد که این غسل برای قضاء این نماز باشد که بعد بجا میآورد هفتم غسل برای کسیکه شک کند
در اینکه موجب غسل و باعث حدث اکبر باشد از او صادر شده یا نه در این وقت بنا بر احتیاط مستحب است که بنا
را بر غسل نماید هشتم غسل برای کسیکه بر او آب مظنون النجاسه ریخته شده باشد نهم برای مجنون بعد
از دیوانگی خوب شده باشد دهم برای کسیکه غسل ناقصی بجا آورده از جهت عذر مثل جبیره و غسل دادن
دیگری او را از جهت ضرورت و عجز و نحو آنکه مستحب است که غسل را بعد از زوال العذر اعاده نماید یازدهم
غسل برای کسیکه در ثوب مشترک منی ببیند و شرعا معلوم نشود که از کیست دوازدهم غسل از برای کسیکه
قبل از مردن جنب شده بود با آنکه مطلق سبب اغسال را رفع حدث اکبر برای او حاصل شده پس غسل دهنده میت را
برای آن سبب پیش از غسل میت سیزدهم غسل از برای ظهور آثار سماویه چهاردهم غسل از برای زنیکه
خود را خوشبو کند برای غیر شوهر خود که در حدیث است که قبول نمیشود از او نماز مگر آنکه غسل کند
از طیب خود مثل غسل کردن از جنابت و شاید مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن آن
طیب باشد نه غسل کردن از جهت آن پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد شانزدهم غسل
از برای کسیکه شراب خورده باشد و بخوابد در شب که مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که نیست کسیکه در شب مست بخوابد مگر آنکه عروس شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجبست بر او
که غسل جنابت کند باعتبار آنکه شیطان با او جماع کرده است پس اگر غسل نکند قبول نمیشود از او
نه توبه او و نه کار خوبی اگر بعد از او کند و غیر شراب از سایر مسکرات نیز حکمش مثل اوست چهارم
از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که غسل برای او قبل از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول و دوم
از برای وقوف بعرفات و وقوف بمشعر سیم و چهارم از برای طواف زیارت و طواف نساء پنجم و ششم احرام حج
و عمره چنانچه انشاء الله بتفصیل میآید و از برای زیارت پیغمبر و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیا و اوصیا صلوة
الله علیهم بلکه بعضی ملحق کرده اند زیارت اموات مؤمنین را بلکه احیاء ایشان را نیز هر چند در بعضی
تامل است و استحباب غسل زیارت ائمه چنانچه ثابت است در حال ممات ایشان همچنین ثابت است در حال حیوة ایشان
بلکه زینت در آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تفسیر شده است بغسل در نزد ملاقات هر امام بلکه فرق
نیست در استحباب غسل زیارت از دور و نزدیک هفتم از برای نماز حاجت بلکه برای خود حاجت خواستن نیز
هشتم برای طلب باران نهم از برای نماز طلب خیر از خدا یا استخاره دعائیه یا تفائلیه بلکه برای خود استخاره
مستحب است چه تفائلیه و چه دعائیه دهم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجا میآورند و در دلیل العامل مفصل
مرقوم است یازدهم از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع و اراده عود بجماع داشته باشد و بعضی از
رساله ذهبیه نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون ولد میشود

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

دوازدهم و سیزدهم غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چهاردهم غسل برای
نماز شکر پانزدهم غسل برای اخذ تربت طاهره سید الشهداء روحی له الفداء بتفصیلیکه در کتب مزار
و تحفه و غیر آنها مذکور است شانزدهم غسل برای کسیکه اراده سفر دارد بخصوص سفر زیارت سید الشهداء
روحی له الفداء هفدهم غسل از برای کسیکه بخواهد ائمه هدی صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که در
حدیث است که هر کرا حاجتی باشد بخدا و اراده داشته باشد که ائمه را ببیند و بشناسد قدر و مقدار
خود را در پیش ایشان و محتمل است که مراد این باشد که بشناسد موضع حاجت را سه شب غسل نماید که در این
شب مناجات نماید تا ببیند کسیکه خواهد دید بهار او آمرزیده خواهد شد بواسطه ما هیجدهم
اعاده غسل احرام از برای کسیکه بخورد یا بپوشد چیزیرا که جایز نیست از برای محرم نوزدهم اعاده غسل
احرام از برای نائم و محدث بیستم اعاده غسل بلد از دخول حرمین و مسجدین و زیارت از برای محدث بعد
غسل بیست و یکم غسل برای نماز شب بیست و دوم غسل مظلوم که ظلم کنند یعنی مظلوم کسیکه بخواهد
بدرگاه خداوند متعال شکایت کند از ظالم و نماز کند پس غسل میکند و دو رکعت نماز میکند در زیر آسمان
پس دعائیکه در حدیث است بخواند و آن اینست اللهم ان فلان بن فلان ظلمنی ولیس لی احد اصول به علیه غیرک
فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی اذا سئلک به المضطر اجبته فکشفت ما به من ضر و مکنت له فی
الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة
و بجای فلان بن فلان اسم ظالم و پدر او را ذکر میکند و اگر بزبان خود هم تظلم نماید خوب است خصوص
اگر بمضمون دعا باشد که بهتر است بیست و سیم غسل نماز برای کسیکه خوف از ظالم داشته باشد پس غسل
میکند و دو رکعت نماز بجا میاورد و دو زانوی خود را برهنه میکند و نزدیک مصلای خود قرار
میدهد پس صد مرتبه میگوید یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی لا اله الا انت برحمتک استغیث فصل علی
محمد و آل محمد و ان تلطف لی و ان تغلب لی و ان تمکر لی و ان تخدع لی و ان تکید لی و ان تکفینی مؤنة و در جای فلان
ابن فلان اسم شخص و پدرش را میبرد و ظاهر اینستکه دعای بعد از نماز و غسل شرط صحتش نباشد بیست و
چهارم غسل از برای رفع و دفع نازله از بلا بانحویکه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد و
در وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید بیست و پنجم اعاده غسل بقصد تجدید بعد از خوردن حنا بجهت از
بعضی ظاهر میشود هرچند خالی از اشکال نیست بیست و ششم برای فعلیکه تقرب جویند بخدا استحباب فعل
بیست و هفتم غسل از برای حجامت هرچند بعضی روایت وارده را بلفظ جمعه خوانده اند نه حجامت بیست
و بیست هشتم و منی مرویست بکیم از برای ذبح و نحر و حلق و رمی جمار بیست و نهم غسل از برای نماز طلب باران
هرچند ظاهر بعضی آنجا غسل از برای خود طلب باران نه نماز طلب باران باید بانکه لازم است نیست بر خلاف

عمر ابن فلان
سلیله موثقه

[illegible]

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

اول آنکه اگر غسل نموده برای زیارتی یا عملی در اول روز باقیست غسل او تا تمام روز چنانچه اگر غسل نمود
برای زیارت مثلاً در اول شب باقی است غسل او تا تمام شب بلکه اگر در اول روز غسل نموده باقیست غسل او
تا آخر شب بعد از آن روز چنانچه اگر در اول شب نموده باقیست غسل او تا آخر روز بعد بلکه اگر در روز
روز یا شب مثلاً غسل نموده باقیست تا وسط روز دیگر یا شب دیگر پس غرض اغسال فعلیه که قبل از فعل بجا
میاورند یکروز یا یکشب بلکه یکروز و شب بلکه بقدر بیست چهار ساعت باقی میباشد دوم
آنکه نواقض وضو حتی نوم مبطل اغسال فعلیه نمیشود پس غسل مزبور باقی است برای فعلیکه برای
او غسل نموده اگرچه خوابیده باشد یا حدثی از او صادر شده باشد و همچنین در غسل احرام و بسا
افعالیکه غسل برای او مستحب میباشد بلی اعاده مستحب است هرگاه صادر شود یکی از نواقض وضو خصوص
خواب و خصوص اگر نواقض وضو در اثنای اغسال مستحبه صادر شود سیم آنکه اغسال زمانیه از قبیل
غسل روز عید فطر و لیالی رمضان و نحو آن از چیزهائیکه مخصوص صریح قضا برای آن وارد نشده جایز است قضا
نمودن خصوص اگر باحتمال مطلوبیه باشد هر چند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه و در غیر
غسل در شبهای قدر چهارم آنکه بعضی تقدیم غسل زمانیه را بجهت ظاهر ادله یا اخبار مشروع ندانسته‌اند
الا در غسل جمعه از برای کسیکه خوف نبودن آب داشته باشد و محتمل است که این حکم را جاری بدانیم در
سایر اغسال زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال آب را در آن زمان مجوز تقدیم بدانیم و عملی از روی
مزبور یا احتمال مشروعیه تقدیم میشود که مشروع بدانیم پنجم آنکه از بعضی از علما ظاهر میشود که هرگاه
با قطع نظر از اسباب و غایات فی نفسه طاعت و خیر میباشد مثل نماز و روزه و این محل تامل میباشد هر چند
رعایت این قول ضرر ندارد ششم آنکه اغسال فعلیه که گذشت که بر دو قسمند یک قسم آنکه فعل یا امری
سبب مشروعیت غسل شده که استحباب غسل بعد از حصول آن امر میباشد مثل تقصیر در بجا آوردن نماز
کسوف یا خسوف یا سعی بجهت دیدن بردار کشیده یا بجهت کشتن چلپاسه و قسم دیگر آنکه غرض و غایت آن فعل
باشد اما اغسالیکه فعل سبب مشروعیت آن شود غسل آن موخر میباشد و ممتد است وقت آن تا مدت عمر یا
آنکه موقت بوقت خاصی باشد هر چند فوری میباشد چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند و اما غسلیکه غایت
آن فعل باشد مقدم میدارند غسل او را ولکن با فاصله زیاد مثل یک روز و دو روز تاخیر نیندازند از آن عملی که
برای او غسل کرده هر چند تعجیل و مقارنه شرط نیست هفتم آنکه اغسال مستحبه مکانیه و زمانیه و
فعلیه هیچیک رافع حدث نیست پس محتاج میباشند در رفع حدث اصغر بوضو چه قبل از آن و چه بعد
از آن و چه در اثنای آن هشتم آنکه اگر اغسال واجبه و سبب وجوب آن محقق نشود مثل دخول وقت نماز یا
نماز قضا یا نحو آن ولکن سبب مستحبیش موجود شده باشد مستحب است بجا آوردن آن باستحباب نفسی چنانچه

دوم نواقض وضو نواقض اغسال فعلیه نمیشود

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

بدانکه مشهور آنکه مستحب نیز میشود [illegible] غسل برای مثل زیارت و خواندن دعا و تلاوت قرآن نه همه

آنکه اغسال زمانیه را با اختیار هم این نیست که مقید باشند بدان زمان مگر غسل لیالی قدر را بلکه

غسل شبهای ماه مبارک رمضان از اخبار چنین ظاهر میشود بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه بعضی از

علما روایت کرده اند چنانچه گذشت [illegible] اغسال زمانیه است مطلقا و اما غسل

مکانی پس باید که پیش از [illegible] باشد هر چند جواز غسل بعد از دخول در آن مکان [illegible]

از قوه نیست [illegible] و هم آنکه [illegible] واجب کند حاجت به غسل مستحب نمودن ندارد هر چند التفات

بغسل مستحب نداشته باشد [illegible] اگر التفات داشته باشد و قصد آن نکند بلکه قصد عدم نیز بکند کفایت

واجب از غسل مستحب نیز خالی [illegible] قوه احتمال حصول غرض از غسل مستحب به غسل واجب [illegible]

و اگر پس اگر جنب غسل جنابت [illegible] مثل حاجت با عادت غسل از برای یوم جمعه و زیارت

و سایر اغسال مستحبه ندارد [illegible] اغسال را در واجب و مستحب [illegible] یا آنکه بر فرض جواز

تداخل وقوع تداخل [illegible] باید نمی [illegible] اگر [illegible] احتیاط و احتمال [illegible]

کمال بعد از غسل واجب [illegible] باشد و از جمله آنکه مقصود از اغسال

فعلیه غالبا دو چیز است یا کمال فعلی میباشد بعد از آن بجا میآورد که غسل رفع منقصت [illegible] میباشد

یا جبران عمل مرجوحی میباشد که از او صادر شده و غسل مولود با جهت حصول [illegible] معنوی است [illegible]

یا بجهت رفع مس شیاطین [illegible] و از جمله آنکه بعضی از اجلاء علما ضبط اغسال [illegible]

نموده اند بلکه بعد نیز [illegible] به سه قسم نموده اند زمانیه و فعلیه و مکانیه را

داخل در فعلیه نموده که دخول در مکان فی الحقیقه سبب مشروعیت غسل است فعلیه را دو قسم نموده

غائیه که فعل متاخر غایت غسل است [illegible] فعل سابق سبب مشروعیت غسل شده است و این تقسیم [illegible]

ندارد چنانچه تقسیم ما [illegible] هر چند ضبط عدد بعضی یا کمتر باشد و ارجاع همه اغسال

ثلاثه یا اربعه و اندراج بعضی [illegible] در بعضی از اقسام نیز محل مناقشه است والله العالم مقصد سیم

در تیمم است بدانکه تیمم واجب است [illegible] صورت ممکن نشدن وضو و غسل بجهت اعذار اول نداشتن آب بجهت

نبودن آن در وقت نماز هر چند [illegible] تا آخر وقت [illegible] نبودن آب در حضر باشد یا در سفر سفر

معصیت باشد یا طاعت [illegible] نرسد [illegible] بجهت ترس دزد و درنده و [illegible] ترسیدن و غلام امرد و [illegible]

طلب آن حبس بغیر حق یا اهانت [illegible] یا خوف جان و ناموس یا مال اگر [illegible] باشد مثل آنکه [illegible]

[illegible] خوف [illegible] مومنی باشد [illegible] خوف [illegible] میباشد [illegible] جان و شجاع [illegible]

[illegible] و سایه ببینند که آن دشمن یا شیر درنده باشد و تیمم کند و خلاف آن معلوم شود تیمم صحیح است

چنانچه اگر جنب شود و فرط سرما باعث مرض او گردد یا خوف آن باشد یا جنون شود باید که تیمم کند بدل از غسل و هرگاه تیمم نرسد
بسبب زمین گیر بودن که نتواند خود را به آب برساند یا آنکه نا خوش است و کسی نیست که او را به آب برساند
بنودن دلو و ریسمان یا بنودن آلات آب کشیدن هرچند به بنودن جامه و شال کمر و عمامه و بخوان
بیکدیگر ببندند و هرچند به پاره کردن عمامه باشد یا برسانیدن جامه به آب که چنین آب کنند و از آن وضو
بسازند مادام که متضرر نشود به پاره کردن بلکه بخرید آن میباید یا آنکه باعث تشنیع عقلا گردد
چهارم آنکه خوف ضرر در استعمال آب باشد به حادث شدن مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن
مرض هرچند شک داشته باشد بلکه باعث ضعف و خوف شود اگر بشکند از وسواس نباشد
و قول طبیب اگر باعث مظنه باشد شود معتبر است والا مراعات مظنه خود نماید از روی تجربه حاصل شود
یا آنکه بحسب غالب احوال خود و تجربه سابقه بفهمد و اگر مرض جزئی و سبک باشد که عقلا اعتنا بآن
نمیکنند باعث تیمم نمیشود و اگر مرض در محلی باشد که شستن آن از باب المقدمه واجب باشد احوط آنست که جمع
کند میان وضو یا غسل مقدمه علمیه و تیمم چنانچه اگر دو مرض متضاد داشته باشد که علاج یکی منحصر
باستعمال آب باشد و علاج دیگری منحصر باستعمال آب باشد و محتمل یکی از آنها اصعب بالخوف یا اطول
از دیگری باشد یا آنکه هر دو مرض از جمیع جهات مساوی باشند جمع نماید میان تیمم و وضو یا غسل هرچند
هر دو فرض طهارت مائیه اقوی میباشد و اگر تیمم نمود باعتقاد آنکه وضو یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف
آن معلوم شود ضرر نداشته چنانچه اگر استعمال آب کند بعد از آنکه ضرر نداشته و خلاف آن معلوم شود ضرر وضو
یا غسل ندارد علی الاقوی و اگر چنانچه جنب شود عمدا با وجود آنکه بداند غسل ممکن نیست یا آنکه متضرر
بغسل میشود جایز است جنب شدن یا حلال خود و صحیح است تیمم و حرام است غسل یا فرض تضرر و نماز با آن صحیح
است و قول بوجوب غسل یا فرض ضرر ضعیف است پنجم میسر نبودن آب بجهت آنکه آب بدست کسی است که
نمیدهد بکسی و نمیفروشد یا آنکه میفروشد بچیزی که نیست اصلا یا آنکه بقیمتی میگیرد که میسر نیست قیمه آن
هرچند بجهت آن باشد که صاحب آب زیاده روی در قیمه مینماید بجهت یکی از آنکه قیمه ضرر بحال او داشته باشد
بالفعل یا بالمآل مثل مسافری که بترسد بسبب خرید آب که نفقه خود را در سفر بتوقع وصول مال در
سفر نیز نباشد و خصوص اگر ضرری باشد که باعث هلاک یا فقر و فاقه او شود یا آنکه باعث عیال
یا بیلباسی او و عیال او شود پس بخرد زیاده از ثمن مثل که معتاد امکان و زمان باشد و اگر نه تیمم نماید
یا اضعاف مضاعف زیاده بر متعارف باشد و بمقدار هزار اشرفی یا زیاده باشد و بعضی از اشیاء
بلی اگر بدل قیمه مضر بحال او داشته باشد در این وقت لازم نیست اگر چه حجتی باشد که
یا آنکه مثلا او را از اعتبار و ما بینه اندازد و از بعضی ظاهر میشود که بعضی وجا نیز اقوی

مقصد ششم در بیان تیمم است

ضرر نباشد و ضرورت باعث جواز تیمم است مثل اینکه هرگاه مرکبش یا قاصد یا مصاحبی باشد که بجهة تجارت یا بجهة
لهو و لعب اگر برگردد بجهة تحصیل آب یا طلوعش از دست میرود و این هر چند خالی از قوت نیست ولکن احوط
با امکان رجوع هرگاه مرکبش برگشتن است مگر اینکه برگشتن سبب فوت رفقا شود ششم خوف تشنگی

ششم

بر خود یا غیر خود از انسان یا حیوان از خود یا غیر خود داشته باشد خواه ماکول اللحم باشد یا نه و معنا
باشد کشتن آن حیوان ولکن اراده کشتن نداشته باشد یا اینکه معنا نباشد کشتن او هر چند احوط
در حیوان مملوک که در دست او ضرری یا بر نفس ذبح نمودن است بلی شرط است که حیوان یا انسان محترم
باشد و خون او هدر نباشد مثل انسانی که بجهة کفر یا غیر آن خونش مباح شود و مثل سگ گیرنده
که سگ خانه و باغ و گله و نحو آن نباشد و از نبودنش متضرر نشود و عطش بنحوی بوده باشد که خوف
هلاک یا عروض مرض یا مشقت شدیده یا ضعف پیدا شود و انقدر از آب داشته باشد که کفایه
ضرورت او بکند از خوردن بقدر ضرورت و طبخ بقدر ضرورت اما زیادتر از قدر ضرورت چه ضرورت
بالفعل باشد یا بالمآل و یا خوف تشنگی اگر وضو بسازد یا غسل کند اقوی صحت وضو و غسل است

هفتم

هفتم آنکه در استعمال آب درد شدیدی عارض شود که بحسب عادت نتوان متحمل آن شد یا آنکه سرمای مفرط
یا سردی مفرطی باشد که چاره در آن نباشد که معتدل شود یا آنکه خائف باشد از سردی و گرمی زیاده
از حصول مرض و حکم مرض بلی مجرد درد شدید بالفعل اگر خوف سوء عاقبت نداشته و عادة متحمل او ممکن
باشد باعث تیمم نمیشود چنانچه مجرد سردی و گرمی نیز چنین است که باعث تیمم نمیشود مگر با خوف سوء
عاقبت یا عدم تحمل او عادة و همچنین لازم است تیمم اگر استعمال آب سبب شکستن پوست بدن یا خارج شدن
خون شود یا سبب درد شدید آن شود بنحویکه قبیح المنظر شود که بدین جهت از دیدن آن ... هشتم آنکه

هشتم

پیدا کردن آب محتاج باشد ببذل فرزی که مناسب حال شخص نباشد پس بنا میشود که خواستن آب سوال
یا قبول کردن هبه آن یا قرض آن یا هبه و قرض ثمن و مقدمات تحصیل آب از ریسمان و دلو و نحو آن بعاریه و غیر
آن واجب نمیشود بلکه قبول امور مرقومه مطلقا در منت بی تحمل آنها است هر چند احوط قبول است مطلقا
مادامیکه ذلت و خواری عظیمی در قبول نباشد علاوه بر امتنان نفس قبول بلکه احتیاط آنست که
مادامیکه آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم ننماید حتی در فرض استکراه و قبول ذلت
و خواری بلکه صبر نماید تا آنکه وقت مضیق شود از استعمال آب نهم آنکه وقت تنگ باشد و وضو یا غسل

نهم

نداشته باشد هر چند بقدر یک رکعت باشد بجهة دور بودن آب یا مسافتی که اگر تا آنجا برود بجهة آب
وقت نماز خارج شود و بقدر یک رکعت از وقت ادراک ننماید خواه عمدا تاخیر نماید تحصیل آب را تا آن وقت
یا اضطرارا و همچنین اگر آب موجود باشد ولکن وقت وسعت وضو یا غسل نداشته باشد مثل اینکه

مقصد سیم در بیان تیمم است

از خواب بیدار شود در وقتیکه اگر وضو بگیرد یا غسل بکند آفتاب طلوع میکند یا آنکه خوف طلوع آن داشته
باشد که در اینوقت تیمم میکند علی الاقوی نه آنکه غسل کند و نماز را قضا کند بلی احوط جمع است ما
بین اداء با تیمم و قضا با وضو یا غسل و اگر ترک تیمم نماید و مرتکب وضو و غسل شود به نیت همین نماز
یا غیر آن از غایات دیگر احوط حکم ببطلان میباشد خصوص در وقتیکه از برای همین نماز وضو یا غسل
بعمل آورد هر چند صحت وضو و غسل خالی از قوت نیست خصوص اگر وضو یا غسل را برای غیر این نماز
از غایات دیگر بعمل آورد و اگر کسی برای نماز جمعه حاضر شده باشد و حدثی از او صادر شود و ازدحام
ناس برای جمعه زیاد باشد که اگر بیرون رود و وضو بسازد نماز جمعه از او فوت میشود تیمم کند
و نماز جمعه را بجا آورد و احوط اینست که نماز ظهر را نیز بکند با وضو هفتم آنکه بدن یا جامه نجس شود
بنجاستیکه معفو نیست و آب کفایت از غسل یا وضو و ازاله نجاسة هر دو را نکند هر چند بجمع قطرات
غسالة وضو و غسل باشد و لکن کفایت ازالة تنها را بکند و چیزی داشته باشد که تیمم بآن نماید در اینوقت
لازم است که نجاسة را بشوید و برای وضو یا غسل تیمم نماید و اگر چیزی نداشته باشد که تیمم بآن نماید
آب را در وضو یا غسل نماید و نماز را با نجاسة نماید چه نجاسة در بدن باشد یا لباس و اگر آب کفایت وضو
فقط را بکند نه ازاله یا عکس آن پس مقدم بدارد آنچه را که بتمامه کفایت او را میکند و اگر هیچ کدام را بتمامه
کفایت نکند بتخفیف نجاسة بنا بر احوط است و هشتم آنکه آب موجود است و لکن قاهر و جابری یا غیر آن مانع
شود از استعمال آب و نگذارد که وضو یا غسل کند هر چند بعنوان قهر و غلبه نباشد و نهم
آنکه محتاج شود یا خوف احتیاج داشته باشد بمثل شرب بول و سایر چیزهائیکه شرب آن حرام است اگر
صرف کند آب را در طهارة پس در اینوقت تیمم کند پس اگر آب کمی داشته باشد که اگر صرف کند در طهارة
خوف مبتلا شدن بشرب حرام داشته باشد وجوب طهارة با آب ساقط است و اگر کسی در مواضع غسل یا وضو
اسم خدا اصلاً یا قرآن نقش کرده باشند معین میباشد در حق او اینکه وضوئی بگیرد یا غسلی نماید که تحلیل
بمسح آن نقش شود هر چند بعضو او تماسی یا غسل ارتماسی باشد یا آنکه محو آن نقش نماید با امکان و اگر هیچ
ممکن نباشد مثل اینکه آب کمی داشته باشد که محتاج بمعاون باشد در اجراء آب بآن نقش و چیزی که
غیر از دست نباشد که با او استعانت در اجراء و ایصال آب بآن نقش نماید یا اینکه آن نقش در موضع مسح وضو یا
بنحو استیعاب در اینوقت تیمم نماید چنانچه بعضی تصریح کرده اند که اگر وضو یا غسل موقوف بمس بعضی
محرم باشد تیمم نماید بنا بر این اگر آن نقش در مواضع تیمم باشد تیمم نیز ساقط میشود و فاقد الطهورین
میشود و لکن احوط آنستکه با تیمم وضو نیز بسازد یا غسل کند و لکن با استعانت منتظر در ایصال آب
نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد یا بمسح آن عضو اگر آن نقش در مواضع مسح وضو یا تیمم باشد

مقصد سیم در بیان احکام تیمم

و مع ذلک الضعف وضو یا غسل یا تیمم هر چیز که مانع باشد مثل انگشتر و بالای آن نقش بکند و مسح نماید و یا غسل
و صحیح و مسح آن اقتصار کند بر جبیره اما مسح بر غیر ما عدای آن نقش بر طهارة مائیه یا اقتصار
کند بر مسح ما عدا آن نقش بر طهارة ترابیه و اگر مع ذلک تیمم وضو بسازد یا غسل نماید یا تیمم نماید
یا مسح آن عضو که این اضطرار واقع شود تیمم بیاید و تیمم چنانچه از شهید و غیر او ظاهر میشود بر جای
امر آن شود بما از طهارة مائیه و شرح بجبیره باید بنا باشد و اگر آب کفایت تمام وضو نکند
بجمع غسل و قطرات باید آنچه ممکن است علی الاحوط که باعث سلب اطلاق نشود بایستی بر زمین
نمناک باید ترکردن اعضا و وضو بعضا و بخوان از تیمم اگر باعث کفایت آب کند لازم است تیمم و اگر
کسی آب داشته باشد و عمداً آن را پیش از وقت یا بعد از وقت تلف کند یا ببخشد بدیگری یا صرف کند
بغیر آنکه باید بداند که در وقت نماز آب نخواهد داشت یا آنکه با طهارة بوده و عمداً طهارة خود را
باطل کرده یا آنکه با وجود آب عمداً وضو نگرفته تا از آب با اسباب تحصیل آن آخر وقت تیمم بعد از آن باید
صحیح است همچنانکه بعضی تصریح بآن نموده اند کرده باشد و اگر با طهارة باشد و بداند که اگر وضو را
بشکند ممکن نیست وضو برای نماز در وقت نخواهد شد البته نشکند وضوی خود را اما اینکه ممکن است
ضرر بحبس بول و غایط بنا باشد بلکه غالباً زیادتی باشد چیزی که محتاج تجدید وضو شود
اگر وضو و غسل هر دو واجب شود بر مکلف و کفایت وضو تنها یا غسل تنها کند باید همان مقدار
و عوض دیگری تیمم نماید و اگر آب هیچ یک از آنها باشد که یا وضو یا غسل تنها کند مخیر است
ما بین وضو ساختن یا غسل کردن هر چند اولی آن است غسل اولی است خصوص بالنسبه مخیر که محتاج بغسل
تنها باشد چون مکث در مساجد و قرائت سوره عزائم و اگر از برای هیچکدام آب نباشد اصلاً باید
هر یکی را بدل از آن تیمم کند علی الاحوط و اظهر آن است که یک تیمم کافی برای وضو و غسل متعدد
یا برای غسلهای متعدد کافی است تیمم برای هر چیز که محتاج بوضو و غسل هر دو میباشد
محل اشکال است هر چند اکتفا بیک تیمم بقصد بدل از وضو و بدل از غسل خالی از قوت نیست ...
اگر کسی آب نداشته باشد یا آنکه علم داشته باشد که در وقت نماز آب بهم رسد باید هر چند تفحص کند
آن وقت و جوب تفحص ساقط است و اگر آب نداشته باشد و نداند که در فلان مکان آب هست باید برود
و آب بیاورد بشرط بقاء وقت نماز و عدم خوف و عدم ضرر بسیار و عدم مشقت بسیار اگر چه مسافت بسیار
باشد تا موضع آب و زیاده بر مقدار مسافت غلوه تیر لازم نباشد و اگر نداند که آب در فلان موضع است و احتمال
بدهد در هر چهار سمت که اگر تفحص کند آب بهم رسد باید با بقاء وقت باید که در زمین هموار بلند
و پست و بی اشجار از چهار جانب بقدر مسافت دو تیر پرتاب و در زمین ناهموار از هر جهت بقدر انداختن یک تیر و هوا و سیاه

جهاتی که مدخلیت بی‌اندازی دارد و بقدر یک تیر پرتاب در زمین سنگلاخ ناهموار و یا بلندی
و بلندیها و یا اشجار طلب آب نماید و اگر مجاز رفتن خود را مشار کرد دائره قرار بدهد و از چهار سمت تفحص
تفحص نماید ضرر ندارد بلکه شاید بهتر باشد و اگر بعضی از یک سمت هموار و بعضی ناهموار باشد
احتیاط آنست که ملحوظ نماید هر مقدار از زمین هموار را و از ناهموار بقدر مثل قلعه و شهر نسبت بلکه در مثل بیابانها از
و اندازه برای طلب آب در غیر بیابان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد وجود آب را در او باید تفحص نماید
هر چند در میان محله و قافله و جماعت باشد چنانچه از برای طلب خاک و غیر آن برای تیمم اندازه نیست
بلکه باید با بقاء وقت و عدم خوف انقضای وقت این قدر طلب کند تا آنکه مأیوس شود یا آنکه خوف
فوت وقت حاصل شود و با یأس از وجود آب یا تحصیل آن طلب ساقط است پس اگر از همه جهات
داشته باشد یا از بعضی از جهات بلکه احوط آنست که با عدم یأس تفحص نماید هر چند عدلین خبر دهند
که آب نیست اگر از خبر عدلین یأس حاصل نشود بلکه اقوی سقوط وجوب تفحص می‌باشد در خبر عدلین به
نبودن آب یا عدم امکان تحصیل آن چنانچه احوط بلکه اقوی عدم سقوط وجوب تفحص است با اخبار عدل
واحد اگر باعث یأس نشود و اگر ممکن نشود که خود طلب آب نماید واجب است که من باب المقدمه نائب بگیرد با اجرت
یا تبرع بشرط آنکه بذل اجرة بنحوی باشد که در سابق ذکر شده و احوط آنست که نائب محل اعتماد باشد
بطوریکه از خبر او علم حاصل شود اگر ممکن شود و الا دو عادل را نائب بگیرد و الا یک عادل را و الا اقرب
و الا هر که ممکن باشد بشرط آنکه مفید ظن باشد و اکتفا بمظنه اگر اطمینان باو بیشتر حاصل باشد و وقت طلب آب
بعد از دخول وقت نماز است و اگر پیش از وقت یا بعد از وقت قبل از شروع نماز یا بعد از یک نماز تفحص نموده
دوباره تفحص نمودن لازم نیست مجدداً خصوص از برای نماز ثانی مگر آنکه احتمال تجدد پیدا آب بدهد
علی الاحوط و اگر با وسعت وقت و احتمال تحصیل آب طلب آب ننماید و تیمم کند تیممش باطل است هر چند
بعد ظاهر شود که آب نبوده یا آنکه تحصیل آب ممکن نبوده و بدانکه اگر جنب شود میت و کسیکه محتاج بوضو
باشد و کسیکه جنب باشد و آبی که کافی هر سه را باشد نکند هر چند بجهت غسل او وضو برای غسل جنب و غیر جنب
برای غسل میت بجهت آنکه غسل او غسل طاهر و مطهر است علی الاقوی پس اگر آب ملک یکی از ایشان باشد
لازم است که صرف در مصرف همان کس شود و اما اگر آب مال غیر باشد اختیار با مالک است که بجهت هر
میدهد الا اینکه ظاهر آنست که مالک اختیار جنب نماید و باو بخشد چنانچه در بعضی از اخبارات است
نظر با آنکه غسل جنابت فرض است که در قرآن ذکر شده است فلم تجدوا ماء فتیمموا [illegible] است از سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب شده است و در قرآن ذکر نشده است و در بعضی از اخبار است [illegible]
غسل دهند و بدانکه تیمم بدل میشود از برای هر غسل و وضوئی که رفع حدث کند یا مبیح [illegible]

مقصد سیم در واجبات تیمم است

مستحاضه و غسل او و سلس البول و المبطون و غسل جنب برای داخل شدن در مسجد و مکث در آن و دست گذاردن
بر خط قرآن و بخواندن از چیزهائیکه وضو و غسل شرط جواز ارتکاب او میباشد پس جایز است با نبودن
آب مثلا تیمم برای داخل شدن در مسجد و مکث در آن و دست گذاردن بر خط قرآن و غیر آن هر چند ضرورت
در ارتکاب این امور نباشد پس واجب میشود برای هر چه که وضو و غسل برای او واجب است و مستحب است
برای هر چه که وضو و غسل سنت بوده برای رفع حدث حتی وضوی تجدیدی بنا بر آنکه رفع حدث میکند حتی
چنانکه گذشت که اقوی اینستکه وضوی بقصد تجدید بعد فرض عدم صحت وضوی اول رافع میباشد
و همچنین وضوی قبل از وقت بجهت آماده شدن برای نماز در اول وقت هر گاه فرض شود که مکلف
بداند که از اول وقت تا انقضای چهار رکعت بعد از انقضای مقدار تمکن از طهارت عذر مسقط
تکلیف حاصل میشود از جنون یا حیض و نحو آنکه در این وقت هر چند لازم نیست تحصیل طهارت
قبل از وقت بلکه اگر با طهارت هم بوده وجوب اقدام بنماز مرفوع محل تأمل است لکن ظاهر اینستکه
مشروعیت اقدام بنماز مزبور با طهارت اختیاریه یعنی وضو و غسل در حال اختیار و یا تیمم در حال
اضطرار محل کلام نباشد و اما وضو و غسلیکه رفع حدث نمیکند و صحیح صلوة هم نیست مثل
وضوی حایض و وضوی جنب و غسل جمعه و غسل احرام و غسل زیارت پس بدل شدن تیمم برای اینها
خالی از قوت نیست و انشاء الله ثمر ندارد و بدانکه هر گاه بنحوی واجب شده باشد خصوص طهارت مائیه
بنذر یا عهد یا استیجار خصوص و یا که طهارت حقیقتا باستیجار باشد و متمکن از آن نشود تیمم بدل از آن
نمیشود و همچنین اگر نذر مطلق طهارت کند ولی اگر نذر متعلق بخصوص طهارت ترابیه نماید
در مقامیکه طهارت ترابیه مشروع باشد یا آنکه نذر صلوة یا چیزیکه مشروط بطهارت مائیه
باشد با امکان در این وقت تیمم مشروع است و تیمم بدل میشود در مثل نذر و نحو آن و اما در جائیکه
صلوة و نحو آنکه مشروط بطهارت مائیه میباشد و متعذر شود پس مشروعیت تیمم در آنجا مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و واجبات تیمم چند چیز است اول اباحه مکان ضرب و مکانیکه بدان تیمم کند
و اباحه فضائیکه در انقضا دست را میزند یا مسح مینماید و خصوص اگر محل تیمم کننده و مقارن
باشد ضرب به تیمم نیست ندارد علی الاقوی دوم خاک بودن یا آنکه در حکم آن است مثل سنگ و
اقتصار بر خاک کنند چه سفید باشد چه سرخ چه زرد و هر چند اقوی در حال اختیار جواز تیمم است
بر زمین حتی زمین گچ و آهک قبل از پخته شدن چنانچه اقوی جواز تیمم بر خاک قبر و خاک مستعمل
در تیمم و رمل و سنگ نیز است بلکه جواز تیمم بر سفال و آجر و گچ و آهک پخته در حال خالی از اشکال
نیست هر چند جواز تیمم در مثل سفال و آجر بلکه گچ پخته و آهک پخته خالی از قوه نیست ولکن تیمم

که وضو تجدیدی

واجبات تیمم

اختیار

امکن استعمال آن در تیمم نماید و اگر استعمال نمود قضا را نیز ترک نماید بلی از معادن احتراز نمایند و فهم
از خاکستر از چوب سوخته و نحو آن نه از خاک سوخته بلکه از خاکستر مطلقا احتراز نمایند علی الاحوط و اگر
زمین و آنچه در حکم زمین است ممکن نشود تیمم نماید بچیزیکه صاحب غبار باشد مثل نمد و یال حیوان و
رخت و نحو آن از چیزهائیکه صاحب غبار از خاک یا از مباح باشد نه خاکستر و نحو آن و مقدم بدارد
آنچه را که غبار او بیشتر است و تیمم بغبار بدو نحو میشود اول آنستکه بدست تکان بدهد آن شیء
صاحب غبار را تا اینکه غبار او جمع شود و بر خود غبار تیمم نماید دویم آنستکه بر همان صاحب
غبار که غبار را جمع نکرده و تکان نداده دست بزند و تیمم نماید و این هر دو جایز است هر چند
اول بهتر است از دویم بلکه بعضی دویم را جایز ندانسته اند با امکان اول و در تیمم بغبار قسم سیمی
فرض میشود و آن آنستکه ثوب و نمد و نحو آنرا نفض دهد بمکانیکه بر روی او از کثرت اجتماع غبار
خاک جمع شود بنحویکه خاک بگویند نه غبار و این قسم تیمم با امکان مقدم است بر دو قسم
اول و در حال اضطرار اگر فاقد خاک نداشته باشد که تمام کف دست را بگیرد مرکب کند محل ضرب را
از خاک و سنگ یا غبار و تیمم دیگر نیز از سنگ خالص یا غبار خالص نماید و اگر چیزیکه بان تیمم
میکند قاصر باشد از احاطه تمام باطن هر دو دست مکرر کند زدن هر دو دست را او برای احاطه
سایر مواضع و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بان ضرب نماید و لکن نماز را قضا نماید چنانچه در
حال اضطرار اگر تیمم بر گچ پخته و آهک پخته و خاکستر نماید نه ضرر ندارد و لکن بعد از آن نماز را
قضا کند و در حال اضطرار اگر متمکن از گل شود تیمم بان جایز است بشرطیکه قدرة بر خشک
کردن نداشته باشد بدست آلوده کردن بهم مالیدن تا آنکه خشک شود و خاک شود و نحو آن نداشته
باشد بجهة ضیق وقت و یا از جهة دیگر چنانچه در حال اضطرار تیمم بر برف ... بعضی که ...
گل مقدم است بر خود گل چنانچه گل از خاک مقدم است بر گل از غیر خاک و تا ممکن است ... مقدم بدارد
بر دست گل داشتن و بعد از دست زدن هر دو دست را بهم بمالد و تیمم را تمام نماید هر چند ... که هر دو
دست را بهم بمالد و اما برف و یخ پس اگر ممکن است گرم کردن آن و آب تحصیل نمودن از آن بقدریکه مسمی غسل
و نام شستن صادق شود پس همان مقدم است و الا پس اگر بمالد او را بمواضع وضو یا غسل و ثانیا بمواضع
تیمم ثالثا مثل خاک بر او دست بزند شاید بهتر باشد هر چند هر یک از این افعال ... خصوص
اخیر که تیمم بر برف و یخ مثل تیمم بر کاه و چوب و نحو آن میباشد پس اعتماد بانها نکند و بعد از آن نماز را قضا
کند و لازم نیست بودن مثل خاک و نحو آن در زمین پس جایز است تیمم بر دیوار و خاک مجتمع ...
دست تمام ... و کرد سیم آنکه آن چیزیکه بر او تیمم میکنند طاهر باشد و نجس نباشد ...

مقصد سیم در واجبات تیمم

۸۶ چهارم پنجم ششم

و با عدم قدرت بر تحصیل خاک طاهر تیمم ساقط است چهارم آنکه انتقال و نحو آن مباح باشد پس اگر تیمم نماید
بر خاک غصبی عمداً و اختیاراً هرچند جاهل بمسئله باشد تیمم باطل است و اگر سهواً یا جهلاً باشد
بحرمت یا جهل یا بان معذور باشد مثل آنکه جاهل یا صبی غیر ممیز باشد یا جاهل بحکم غصب بوده که جاهل
معذور بوده پس تیمم او صحیح است و اگر قیمتی یا اجرتی فرض شود لازم است بر شخص تیمم کننده اداء
آن بمالک خاک و محبوس در مکان غصبی میتواند که تیمم کند در هوای غصبی و در فضای غصبی و بخاک
غصبی بشرط آنکه خود غاصب یا معین غاصب نباشد و اگر اذنی از مالک ظاهر نباشد و ضرری نیز بر
مالک نرسد از تیمم بر او پنجم آنکه خالص باشد عرفاً از چیزیکه تیمم بر آن جایز نیست هرچند کم باشد
علی الاحوط ما دام امکنه مستهلک نباشد ششم آنکه باطن هر دو دست و اعضای تیمم در وقت زدن و
مسح کردن همه طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفوه در نماز قبل از تیمم و نجاست سایر اعضا
ضرر ندارد در حال اضطرار و اختیار و لکن بهتر آنستکه هرگاه آب موجود باشد بقدر ازاله النجاسة
اول ازاله نجاسة از بدن نماید و بعد از آن تیمم کند و اگر باطن دست و مواضع تیمم نجس باشد و ممکن
نباشد ازاله همه یا بعض آن تیمم کند با نجاسة بشرط آنکه تعدی بخاک نکند یا آنکه نگذارد که تعدی کند و
اگر خیال نجس تعدی نماید و ممکن نباشد منع آن تیمم نماید به پشت دست و اگر این هم ممکن نباشد احوط
آنستکه تیمم بباطن دست نماید با همان نجاسة متعدیه بخاک و نماز کند و بعد از آن قضا نماید و اگر بر
ظاهر و باطن هر دو دست نجاسة متعدیه باشد یا آنکه در مواضع ممسوحه نجاسة متعدیه باشد و ممکن
نباشد تطهیر یا خشکانیدن ساقط است تیمم هفتم نیت قربة و مقارن بودن نیت بزدن هر دو
دست که زدن دست بخاک اول افعال تیمم است نه مسح پس اگر حدثی بعد از زدن دست عارض شود
باطل میشود تیمم پس لازم است مقارنه نیت بزدن با تعیین بدلیة غسل یا وضو در صورة تعدد
بلکه مطلقا علی الاحوط و نیت رفع حدث نکند بلکه نیت اباحه صلوة و نحو آن نماید و اگر تیمم کند بدل
وضو یا غسل و معلوم شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید تیمم بدل وضو را بلی اعاده نماید
تیمم بدل غسل را مثل آنکه تیمم نموده بدل غسل جنابة و بعد معلوم شده که جنب نبوده بلکه غسل
میت یا غیر آن داشته هرچند عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز قوی است چنانچه هرگاه تیمم کند برای عبادتی
نوعی و جواز و بعد خلاف آن معلوم شود و لکن مشغول الذمه بود بعبادة دیگر که تیمم برای او جایز
بوده عدم اعاده تیمم قوی است و احوط اعاده است و هرگاه تیمم نموده برای وضوهای متعدده یا
اغسال متعدده و بعد معلوم شود که بعضی از آنها نبوده تیمم صحیح است و هرگاه بداند که یک تیمم در ذمه
دارد و لکن نداند که بدل وضو میباشد یا بدل غسل جنابة یک تیمم کند بقصد واقع و اگر احتمال تعدد

مقصد سیم در واجبات تیمم

تیمم بدل از جهة اینکه غسل جنابت در تنگی وقت داشته باشد در اینوقت باید تیمم نماید و اگر فرض شود
به تیمم غیر مشروع از جهة ترس و بخواند و ان تیمم مشتمل باشد بر شروع و قتادی نیت تا جب نیت
داد از خصوص مشروع این نیت فخارج نمودن از ابتدا در مقام نیت هر چند احوط است قصد تیمم
دور کردن چیزیکه مانع باشد در موضع تیمم مثل انگشتر و بخواند علی الاقوی و اگر حایل غیر از چیز
میان مسح کننده و خاک یا ممسوح باشد و ممکن نباشد رفع آن احوط آنستکه تیمم نماید با آن و
نماز کند و قضا هم بکند و جبیره و موی در مواضع مسح مانع نیست بلکه اگر مسح بجبیره یا موی جبهه
یا پشت دست نماید و در اثنای تیمم جبیره بر داشته شود یا آنکه موی برداشته شود ضرر بتیمم نرساند اگر چه
چند احوط اعاده است اگر چه احتیاط نماید در تیمم خصوص تیمم بدل از غسل با اینکه باطن دو
مسح نماید شاید بهتر باشد نهم رسانیدن تیمم کننده بنفسه هر دو دست خود را بر خاک بشد
بنحوی که زدن صادق باشد عرفا نه اینکه آهسته فقط هموار بگذارد که اسم زدن صادق نباشد یا اینکه
محل شک باشد و نه اینکه مبالغه و اغراق در زدن نماید و اگر زدن هر دو دست جمیعا محتاج بمعین
لازم است اخذ معین بتبرع یا با اجره بنحوی که در مسائل سابقه گذشت و اگر زدن هر دو دست جمیعا ممکن نباشد
حتی با معین اقتصار کند بزدن یکی و دیگر یا بر زمین بگذارد و اگر قادر بر زدن هیچکدام از دست
نباشد که خود بزند ولکن قادر بر گذاشتن هر دو دست بر خاک باشد اختیار نماید خود بگذاشتن
نه اینکه نایب هر دو دست مریض را بزند و اگر از زدن و حتی با عانت و هم چنین از گذاشتن هر دو عاجز
باشد در اینوقت نایب هر دو دست خود را بر خاک بزند و بتمام صید جبهه و تمام پشت دستها آنستکه اگر
تعارض شود ما بین مرتبه اول از واجب لکن نه بمباشرة و استقلال و مرتبه بعد از آن لکن از خود
تیمم کننده و با استقلال مرتبه بعد مقدم است و لکن احوط جمع است و یکضرب کافی است در عطف
تیمم چه بدل وضوء باشد و چه بدل غسل و احوط دو مرتبه است خصوصا در بدل وضوء و احوط از آن سه
مرتبه است یکی برای جبهه و دیگری برای دست راست و دیگری برای دست چپ فاحوط بجهة خروج از خلاف
آنستکه سه تیمم نماید حتی در بدل وضوء یکی بیک ضربه و دیگری بدو ضربه و دیگری بسه ضربه و حاجت بتعیین
ضربه برای عضو خاص نیست بهر حال مسح تمام جبهه بلکه قلیلی زیادتر از هر چهار جهة من باب المقدمه
باطن هر دو دست بکند و فعلیت بکند بعد دست و نیز بر هر دو دست متعاقبا هم از رستنگاه مو تا بالای دو ابرو از سمت زیر
بلکه با مسح تمام حاجبین من باب الاحتیاط و ابتدا با علی نماید در تیمم با مراعاة الاعلی فالاعلی نه بطوریکه
در وضو گذشت بلکه بمراعاة الاعلی فالاعلی بالنسبة بجمیع اجزاء جبهه نه بالنسبة باعلی بسمت خود
که مراعاة الاعلی فالاعلی در یکسمت کفایت میکرد در وضو چنانچه گذشت و کشیدن تا اسفل دماغ

مقصد ششم در واجبات تیمم

و بینی بهتر است و داخل کردن تمام جبینین در مسح احوط است و لکن شک که لازم نیست مسح کردن
موهائی که در حد اصل است که موی سر او بر پیشانی رسیده هر چند این تیمم بدل غسل باشد و اگر از جهت
اضطرار یا سبب دیگر [illegible] بلا [illegible] نشود یا اینکه تیمم نماید منکوسا یا آنکه جمیع اعضاء را در غسل و جمیع مواضع
وضو را در وضو مسح بخاک نماید [illegible] از تیمم صحیح است یا ذکر در تیمم مسح ظاهر تمام پشت دستها است
ابتدا از مچ دست [illegible] الاحوط [illegible] باطن [illegible] مسح ظاهر تمام دست چپ از بند
بالا و مسح ما بین انگشتان [illegible] ناخنها و زیاد [illegible] نمودن لازم نیست [illegible] انکه
استیعاب [illegible] ممسوح حاصل نشود [illegible] باقی بماند که ممسوح نشود ضرر ندارد
[illegible] انکه زدن بر خاک [illegible] باطن هر دو دست باهم باشد [illegible] با امکان و
اگر زدن باطن ممکن نشود اصلا اکتفا کند بر زدن ظاهر [illegible] باطن دیگری [illegible] اگر زدن
باطن [illegible] ممکن نشود و لکن [illegible] بعض [illegible] بعض [illegible] ممکن نشود جمیع
است [illegible] امکان [illegible] نماید [illegible] وضع نماید و لکن اکتفا بوضع قوی
است [illegible] باطن [illegible] جبیره و گذاشتن بر زمین [illegible] جمیع احوط
چنانچه اگر [illegible] زدن [illegible] پشت دست و گذاشتن باطن دست [illegible] جمیع [illegible] هر چند [illegible]
اول اقوی است [illegible] با جبیره باشد [illegible] اقوی [illegible] ثانی اقوی است که گذاشتن باطن
دست باشد [illegible] اگر زدن بباطن ممکن نشود اکتفا نماید [illegible] گذاشتن باطن و اگر آنهم ممکن نشود اکتفا
نماید [illegible] پشت دست [illegible] ممکن نشود اکتفا [illegible] گذاشتن پشت دست نماید و باید مسح بجزء
[illegible] پس اگر [illegible] نموده [illegible] مسح نماید نه آنکه مسح بباطن نماید و اگر
دستها [illegible] باشد [illegible] مفصل [illegible] دستها [illegible] خود را بر زمین بزند
و جبهه را با او مسح کند با امکان و الا [illegible] بلکه احوط آنست که خود نیز پیشانی را بخاک [illegible]
بمالد و اکتفا [illegible] چنانکه اگر [illegible] نشود پیشانی [illegible] بخاک [illegible] بمالد [illegible] الاعلی فالاعلی
الاصلی [illegible] بزند [illegible] از بالای مفصل [illegible] دست [illegible] تیمم نماید که بزند دست و ذراع را
بخاک بمالد [illegible] جبهه را بدست [illegible] ذراع علی الاحوط مسح نماید و پشت دست دیگر را بذراع مسح
نماید [illegible] که خود افعال تیمم را بجا آورد چنانچه اشاره شد و با عدم امکان نایب بگیرد هر چند
با اجرت باشد و لکن [illegible] مسائل سابقه [illegible] در تیمم ترتیب که اول دو دست را بر زمین زند
و بعد مسح جبهه نماید بعد مسح پشت دست راست و بعد مسح پشت دست چپ نماید و اگر خلاف ترتیب نماید
عمدا یا جهلا یا سهوا یا اضطرارا باید عود بمقدم نماید بر فرض عدم اخلال بموالاة یا اعاده تیمم نماید

مقصد دوم در واجبات تیمم

بر فرض اخلال بموالاة یا نه نهم موالاة هر چند تیمم بدل غسل باشد ولکن بمعنی انکه افعال
را پی هم بجا آورد که فصل عرفی حاصل نشود بلکه فاصله کم قرار ندارد ششم آنکه چیزی
که برو تیمم میکند از خاک و زمین و غبار مثلا مطلق باشد نظیر آب مطلق باشد که اسم انها
بدون التزام باضافه بر انها صادق باشد مثلا خاکه طلا و خاکه اشنان و غبار آرد و امثال ان
نباشد چنانچه اشاره شد هفتم انکه دستها را ماسح جبهه قرار دهد نه آنکه جبهه را ماسح دست
قرار دهد یا آنکه تماسح نمایند و همچنین باطن یک دست را ماسح پشت دست قرار دهد نه انکه پشت
دست را ماسح باطن دست قرار دهد و نه انکه بنحو تماسح باشد هشتم انکه مسح جبهه باید
بطول دو دست و طول جبهه باشد چنانچه در مسح پشت دست عرض ماسح باید بطول ممسوح شود
و طول ممسوح پس آخر دو کف را متصل بر اول رستنگاه موی جبهه بگذارد و بکشد تا ابرو و در مسح
دست باید نه آنکه دست دیگر را عرضا از اول بنهد بلکه قلیلا بالاتر من باب المقدمه و بکشد بطول
پشت دست دیگر و احوط انستکه چیزیکه بر او تیمم میکند از قبیل زمین و کلوخ سطح او مستوی باشد
و ناهموار نباشد و هر گاه دیوار باشد سوراخ نیز نداشته باشد و احوط انستکه مسح
بتمام کف و باطن انگشتها هر دو قرار دهد نه آنکه اقتصار کند بکف دستها و باطن انگشتها و لازم
نیست که چیزی از خاک بدست بچسبد هر چند مستحبست بلکه احوط انستکه قدری بچسبد که
بان مسح کند هر چند تکان دادن دستها نیز مستحب است که زیادتی انخاک بریزد چنانچه مستحب است که
در وقت زدن دستها بر خاک انگشتها را از یکدیگر جدا نماید چنانچه مستحب است که برای هر نماز
تیمم علیحده نماید و در اول تیمم بسم الله بگوید و مسواک نماید برای تیمم و در وقت مسح عضو بزند
تا مسح انعضو تمام شود و اگر جنب تیمم بدل غسل نماید و بعد از آن محدث بحدث اصغر شود
باید تیمم نماید بدل غسل و حاجت نیست بضم وضو اگر آب بیابد و وضو داشته باشد یا بضم تیمم بدل وضو
اگر آب نداشته باشد هر چند ضم وضو به تیمم بدل غسل با امکان آب و تیمم دیگر بدل وضو با عدم امکان
آب احوط میباشد و تیمم برای نماز پیش از دخول وقت آن نماز نمیباید مگر آنکه بداند یا مظنه داشته باشد
که بعد از دخول وقت و انقضاء چهار رکعت عذری حاصل میشود که مسقط تکلیف نماز است مثل
حیض که در ان وقت اگر تیمم نماید ضرر ندارد هر چند احوط در این فرض انستکه تیمم نماید برای چیز دیگر
و بان تیمم نماز کند در اول وقت و همچنین باید بعد از دخول وقت نیز تیمم نماید تا آنکه وقت مضیق
شود عرفا بلکه اگر باعتقاد ضیق وقت تیمم کند و نماز کند و بعد معلوم شود وسعت وقت احوط اعاده
نماز است پس احوط ترک تیمم است با وسعت وقت هر چند اقوی جواز تیمم است خصوص بعد از یأس

تا آخر

مقصد ششم در واجبات تیمم است

تا آخر وقت و در صورت رجاء زوال عذر و در سعت وقت نماز جایز است که در اول وقت نماز یا قبل از نماز برای غایات
دیگر تیمم نماید و با آن تیمم نماز کند مثل آنکه قصد کند بدل تیمم قرائت قرآن یا نماز مستحبی را بلکه نوافل یومیه را
در اول وقت با عذران از غیر هایکه برای آنها تیمم جایز است و موقت بوقتی نیست و کسیکه نماز قضا دارد
همیشه میتواند تیمم نماید بقصد وجوب هر چند قصد کردن ادا نداشته باشد و تیمم برای نماز خسوف و
کسوف در اول وقت ممکن است قبل از شروع بانجلاء علی الاحوط و اگر مطمئن باشد بوسعت وقت تاخیر نماید
تیمم را تا آنکه خوف شروع بانجلاء حاصل شود برای نماز و تیمم و احوط بدل تیمم برای نماز استسقاء آنست که وقت
شروع امام بنماز بجا آورد نه وقت اجتماع خلق در صحرا و نه وقت بیرون رفتن بصحرا و نه وقت طلوع آفتاب
روز سیم و بدانکه هر چه وضو و غسل را میشکند تیمم را نیز میشکند چنانچه علاوه بر آنها تمکن از
استعمال آب نیز تیمم را میشکند بلکه اگر جنب یا متیمم باشد و آب مباح بقدر یک وضو برای یکنفر معین حاصل
شود تیمم همه باطل میشود بلی بجهت وجود آب ناقض تیمم نیست پس اگر تیمم نمود و آب پیدا شد بقدر یکه وضو
و غسل با آن ممکن بوده و انعدام آن از زمان هم گذشت که میتوانست در آن مقدار از زمان وضو یا غسل نماید تیمم
او باطل میشود هر چند آب بعد از آن بر برود بخلاف آنکه اگر آب بر برود پیش از آنکه بگذرد زمانیکه در آن بتواند
وضو یا غسل بجا آورد تیمم شکسته نمیشود و بدانکه غالب شرائط وضو و غسل و تیمم مثل هم میباشد
و از شرائط غسل و وضو شرائط تیمم نیز معلوم میشود حتی ترتیب بدنی است و انگشت و تجدید جبهه و پشت دست
و رفع موانع بقدر مقدور از آنها و غیر از آنها از شک در تیمم بعد از فراغ باید در اصل تیمم بلی اگر شک کند در اثنای تیمم بعد از
مسح جبهه مثلا در اینکه آیا دست بر زمین زده یا نه و همچنین اگر بعد از مسح دست راست شک نموده که
آیا مسح جبهه نموده یا نه باید بعکس پس تیمم بدل از حکم ملحق بوضو میباشد هر چند بدل از غسل باشد یا آنکه
شک در اثنای غسل است از شک در اثنای وضو بدل آن تیمم مگر از جهت احتیاط و بدانکه اگر شخص با تیمم
متمکن از استعمال آب شود بجهت حضور آب پیش از شروع در فریضه باطل میشود تیمم و اگر پیش از رکوع رکعت اول
و بعد از شروع بنماز متمکن از استعمال آب شود باطل میشود تیمم و نماز و اگر بعد از رکوع باشد باطل نمیشود
تیمم ولکن احوط اعاده نماز است با وضو در وسعت وقت و قضای آن است با خروج وقت و در نافله نیز مطلقا
اعاده و قضا احوط است چنانچه احوط اعاده و قضاء است هر گاه اسباب تیمم از مرض و نحو آن بعد اثنای نماز رفع
شود هر چند در رکعت آخر باشد بلی اقوی عدم لزوم اعاده و قضا است و همچنین اگر در اثنای نماز میتی
که عوض غسل تیمم داده اند بقدر غسل میت آب پیدا شود احوط آنست که نماز میت را اعاده نمایند
بعد از غسل دادن میت چنانچه گذشت بدانکه در تیمم است که شرط طهور بودن آب نیست اما تیمم بجهت نماز
جنازه هر چند بجهت فوت نماز جنازه [illegible] باشد بلکه چنین باشد یا نه و تیمم بجهت خواب [illegible]

چه شب چه جنب باشد چه غیر جنب فراموش کرده باشد وضو را تا اینکه داخل رختخواب شده باشد یا
چه آب نزدیک رختخواب باشد یا نه چه تعجیل در خوابیدن داشته باشد یا نه چه عازم بر نوم شده باشد
یا نه هر چند حدیث شامل همه صور مزبوره نیست لکن باین تیمم سایر غایات مباح نمیشود بلی قصد بدل
وضو یا غسل هم اگر در این تیمم نکند ضرر ندارد و از بعضی از اجله ظاهر میشود که این تیمم افضل از
وضو میباشد و فایده اینکه مکروه است تیمم بر خاک راهها بلکه سنت است که تیمم کند بر خاک بلندیها و کنار
راهها و هم چنین مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشرط اینکه نمک بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست
و هم چنین مکروه است بر طلوع ریگ یا بر خصوص ریگ بیابان مرموزه اینکه اگر کسی در مسجد الحرام یا
مسجد نبی صلوات الله علیه خوابیده و محتلم شد در خواب واجب است که بعد از بیدار شدن فوراً تیمم
کند بجهة مباح شدن مرور و خروج از مسجدین و مرور نکند مگر به این تیمم و این حکم مخصوص
مسجدین میباشد نه سایر مساجد و الحاق مطلق جنب در این حکم بمحتلم بعید نیست و مثل الحاق در این
حکم و مثل الحاق حایض و نفساء بعد از پاک شدن و احوط اینست که بدل از تیمم قصد نکند مباح بودن
خروج را و این را غایت تیمم قرار دهد و احوط اینست که اختیار نماید راهی اگر نزدیکتر به بیرون رفتن باشد
بلکه بعضی تصریح بوجوب آن کرده اند چنانچه احوط اینست در افعال تیمم بلکه بهتر اینست که
محتلم تیمم را نیز ترک نکند اگر موجب ابتنی مکث باشد و بعضی گفته اند که اگر زمان در این دو مسجد
با انفاس عارض شود خارج نشود بدون تیمم و این حکم خالی از اشکال نیست بلی اگر در حین خروج که مستلزم
مکث باشد تیمم نماید بجهة خروج ضرر ندارد و لیکن احوط اینست که خروج در وقتی لازم است
که بداند که در بیرون از مسجد متمکن از استعمال آب میباشد و الا حکم بوجوب خروج مشکل است بلکه
جایز است که تیمم نماید بجهة اباحه مکث و خارج نشود بلی احوط خروج است و مقصد چهارم
در اقسام آبها است و آن نه قسم است قسم اول آب جاری و آن عبارتست از آبی که از زمین بجوشد و روان شود
اگر چه بر روی زمین باشد مثل قنات و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست هر چند کمتر از کر باشد بنابر قوی
و نجس میشود بتغیر و لیکن بعد از زوال تغیر پاک میشود و در حکم جاری است حوضهای کوچک حمام
که متصل بخزینه باشد و هم چنین حوضهای کوچک که آب حمام از سافیه نازل و بخزینه شود و هم چنین آب
باران نیز در حکم جاری است چنانچه میاید و هم چنین چشمه ایستاده اگر چه جاری نشود و کمتر از کر باشد بملا
قات نجاسة نجس نمیشود بلکه اگر نجس شود بسبب تغیر پاک میشود بزوال تغیر و واجب بکر کردن آب مثل
چاه و جوشش خوردن با آب تازه و امتزاج آب تازه باب سابق نیست هر چند احوط است بلکه احوط ملاحظه
شتراط کریت است در چشمه و هم آب ایستاده پس اگر بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر بتغیر رنگ یا بو یا

مقصد چهارم در اقسام آبها

قسم اول آب جاری

چشمه ایستاده

یا طعم

یا طعم و نیز شرط آنکه بعین نجاسة باشد نه بمتنجس مگر آنکه بعد از حلول متنجس تغیر از اوصاف نجاسة باشد مثل
آب خونی که دنبال آب سرخ شود نه مثل آب نیل و نحو که سفید شود و نیز شرط آنکه تغیر بالفعل باشد نه بتقدیر یعنی
نحوی که اگر این نجاسة رنگ یا بو یا طعم میداشت یا آنکه این آب اگر گوارا میبود یا بی‌بو میبود یا شیرین میبود یا بی‌بو
هر آینه باین قدر از نجاسة یا باین متنجس متغیر میشد بلی هرگاه نجاسة متغیر میکند تغیر بالفعل هرچند بحس ظاهر معلوم
نشود و ظاهر نشود بسبب موافقه صفات آب با نجاسة و نیز شرط آنکه بدانیم که واقعا تغیر در آب حاصل شده هرچند
بحس تمیز ندهیم بلی شرط است که تغیر بملاقات باشد نه بمجاورت چنانچه شرط است که نجس مستقل در تغییر
آب باشد نه آنکه با انضمام چیز دیگر تغییر آب حاصل شود و آب نجس اگر جمع شود و بحد کر برسد پاک
نمیشود هرچند هزار کر باین قدر باشد و همچنین اگر آب نجس را که کمتر از کر باشد بواسطه ریختن
آب طاهر بقدر کر نمایند باز نجاسة خود باقی است چنانچه اگر آب طاهر کمتر از کر را بقدر کر نمایند بواسطه ریختن
بول باز کر نخواهد شد هرچند بول مستهلک در آب شود بلکه نجس میشود و اگر زوال تغیر شود پاک نمیشود
مگر آنکه مطهر دیگر از قبیل باران یا آب جاری یا کر دیگر او را پاک کند بمجرد ملاقات یا رسیدن یا متصل شدن
و شرط نیست ممتزج نمودن بلی احوط است خصوصا در باران و شرط نیست در کر ریختن بلکه وقع چنانچه شرط نیست که
زوال تغیر مخصوص از کر یا جاری یا چشمه شود بلی اگر از آب قلیل و ریختن آن زوال تغیر شود و بعد از آن متصل
شود پاک میشود بلی شرط است که مطهر متغیر نشود و مقدار کر بحسب مساحة سه وجب و نیم است در طول و عرض
و عمق بوجب متعارف که مجموع آن چهل و سه وجب الا ثمن وجب میشود و بحسب وزن بسنگ تبریزی که ششصد و چهل
و هفت مثقال صیرفی باشد صد و بیست و هشت من الا بیست مثقال صیرفی میباشد و اگر شک در کریت آب نمایند بنابر
بحالت سابقه آب نماید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد حکم قلیل را بر او جاری کند علی الاحوط و اگر قطع بحدوث
کریت و ملاقات بنجاسة هر دو حاصل باشد و زمان هر دو نیز معلوم باشد پس اگر زمان حدوث کریت مقدم
باشد و زمان ملاقات بنجاسة موخر حکمش واضح است که پاک است چنانچه در عکس حکمش واضح است که نجس
است و همچنین اگر تاریخ حدوث کریت معلوم باشد و زمان ملاقات بنجاسة مجهول آن آب پاک است چنانچه در عکس
آن آب نجس است و اگر قطع بتقارن یا شک در تقدم و تاخر یا تقارن هر دو باشد اقوی طهارة و احوط
اجتناب است این شش قسم در جائی بوده که آب مسبوق بعدم کریت بوده و اگر آب مسبوق بکریت بوده و قطع
بکم شدن آب از کریت نیز حاصل شده باشد و قطع بملاقات بنجاسة نیز حاصل شده باشد پس این نیز چند
قسم است اول آنکه معلوم باشد تقارن نقص از کریت و زمان ملاقات در این قسم آن آب محکوم بنجاست است
دوم آنکه تاریخ هیچیک معلوم نباشد در این قسم نیز احوط حکم بنجاست است هرچند حکم بطهارة نیز خالی
از قوت نیست بشرط آنکه عین نجاسة در او موجود نباشد سیم تاریخ ملاقات معلوم نباشد و تاریخ نقص

بیان کر بحسب مساحت و وزن

شش قسم

در اقسام آبها است

معلوم باشد در این قسم نیز احوط حکم بنجاست است هر چند حکم بطهارت نیز خالی از قوت نیست شرط مرتبه
چهارم عکس این فرض است در این قسم آن آب محکوم بطهارت است مگر در جائیکه عین نجاست نیز در حال
نقص موجود باشد پنجم آنکه تاریخ نقص مقدم باشد و تاریخ ملاقات مؤخر در این قسم حکم بنجاست
میشود ششم آنکه عکس این قسم میباشد در این قسم محکوم بطهارت نیست مگر آنکه عین نجاست باقی باشد حال
نقص سیم آب چاه و آن نجس نمیشود مگر آنکه رنگ یا مزه یا بوی آن بواسطه نجاست متغیر شود و رنگ یا بو
یا مزه نجاست در او حاصل شود که در این وقت نجس میشود و اگر آنقدر آب بکشند که تغیر از او زایل
شود پاک میشود و واجب نیست کشیدن مجموع آب با امکان نیست و همچنین اگر تغیر از او زایل شود بنفسه
بدون نزح یا بدون مطهر دیگر پاک میشود و واجب نیست نزح یا مطهر دیگر نیست هر چند احوط آنستکه
آنقدر آب بکشند که اگر تغیر میبود زایل میشد بلکه احوط آنستکه مراعات مقدار از نجس را نیز نمایند
اگر زوال تغیر بکمتر حاصل شود و بمجرد زوال تغیر فعلی یا تقدیری اکتفا نکنند و مستحب است کشیدن آب
چاه برای چیزهائیکه فقها در کتب خود ذکر نموده اند و چون واجب نبود ذکر آن ننمود و اگر بخواهند
که نزح آن مقدار نمایند رجوع بکتب فقها نمایند ضرر ندارد چهارم آب مضاف مثل آب غوره و آب
لیمو و گلاب که بدون اضافه اطلاق آب بر او صحیح نیست و قلیل و کثیر آن اگر چه یک دریا باشد بملاقات
نجاست نجس میشود هر چند یک سر آن در مشرق باشد و یک سر آن در مغرب و هر چند آن نجاسه بقدر
ذره باشد بلکه همان آنکه آب مضاف در سمت مغرب نجس شد در همان آن در سمت مشرق نیز نجس
میشود باتصال و لیکن نجاسه تاثیر از پائین ببالا نمیکند در غیر سراشیب مثل گلاب که بدست
میریزند یا نفطی که در ظرف نجس میریزند یا دوغ که چوپان و شبانان از خیک و نحو آن میریزند
در زمین نجس یا هنگام ریختن از سبک از آن میخورد یا آب بشنبه بریخ که در مکان نجس میریزند
پس همان جزء ملاقی نجس نجس است اما اجزاء فوق که متصل بجزء متصل بنجس است نجس نمیشود
بجهة آنکه ریختن آن مانع است از تاثیر نجاسه در بالا بلی اگر آب مضاف ایستاده باشد نجاسه
از پائین تاثیر میکند ببالا و آب مضاف و سایر اشیائیکه روان میباشند از غیر آب و غیر مضاف مثل عرق و شیر
و بول شتر و نحو آن رفع حدث و خبث نمیکند و اگر نجس شود پاک نمیشود و قابل پاکی نیست مگر آنکه از
اضافه و از اسم خارج شود و منقلب بجامد قابل تطهیر شود یا منقلب بآب شود که در این وقت قابل تطهیر
بآب میباشد پس اگر چیز روان نجس شود و او را بعد از نان کردن یا قبل از آن خشک کرده در آب جاری
و کر بگذارند تا آب در او نفوذ نماید پاک میشود و همچنین شیر نجس شده را اگر پنیر نمایند و بعد از
آن قدری خشک نمایند که آب کر و جاری در او نفوذ نماید پاک میشود و اگر آب در او نفوذ ننماید که

اصلا مثل روغن پاک نمیشود هر چند جامد شود بلی اطلاق و مس آب شده اگر نجس شوند بعد از انجماد ظاهر ش
قابل تطهیر باب بسیار باشد و آب مضاف بالذات طاهر است مگر آنکه اصلش نجس باشد که او نیز نجس است مگر
اینکه بطور عرق گرفته باشد و لکن جمیع اقسام مشتبه مطهر حدث و خبث نمیشوند در حال اختیار و نه در حال
اضطرار و اگر شک کنند در اطلاق و اضافه رجوع بحالت سابقه کنند و اگر حالت سابقه معلوم نباشد
پس در قلیل بی ماده حکم مضاف بر او جاری کنند یعنی رافع حدث نباشد و نه رافع خبث و اگر کر یا قلیل
ذی الماده باشد اقوی اینست که بملاقات نجاست نجس نشده اند و لکن مع ذلک او و این رافع حدث و خبث نشده اند و
[illegible] بالاطلاق یا اضافه اعتبار نکنند هر چند در نظر عرف باشد که اماده برای آب مطلق یا آب مضاف
باشد مگر آنکه علم عادی یا ظن حاصل شود [illegible] آب استنجا و حکم آن گذشت ششم آبیکه استعمال
در ازاله نجاست شده پس اگر غساله غیر مطهره باشد نه مطهره که تطهیر بآن حاصل نشود نجس است مثل
آبیکه ازاله عین نجاست بآن شود و لیکن طهارت حاصل نشود بجهة عدم شرط تطهیر از وارد شدن
نجاست بر آب که شرط بود [illegible] بجهة کم بودن آب [illegible] و اگر غساله غساله مطهره باشد که
طهارت بآن حاصل شود پس اگر آن آب کر یا جاری یا باران باشد چون نجاستی که در آنها [illegible]
[illegible] نیست پس اینها غساله اند و غساله که در بیت [illegible] باقی میماند از آب کر و جاری یا باران [illegible]
[illegible] و اگر از آب قلیل باشد و تطهیر حاصل شود و لکن عین نجاست در او باشد [illegible]
گرفته باشد یا متغیر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل شود و متغیر نشده باشد و عین نجاست هم
در او نباشد حکم بنجاست [illegible] قول بطهارت قوی است خصوصا [illegible]
غساله تطهیر آن ممکن نشود مگر [illegible] آفتاب مثل [illegible] و اطاق [illegible]
[illegible] عسر و حرج است لکن احتیاط اشد [illegible] اجتناب از غساله است خصوصا [illegible] مثل جامه و [illegible]
[illegible] باشد و همچنین احتیاط [illegible] از غساله نجاستی [illegible]
باشد که پیش از غسل [illegible] ازاله کنند و همچنین از غساله [illegible] خصوص غساله در غسل اول و اگر
[illegible] که در تطهیر نجاسات [illegible] احتیاط کنند [illegible] عمل کنند که در مطلق نجاسات [illegible]
اکتفا نکنند [illegible] در دفعه اول [illegible] آنکه محل [illegible] که [illegible] دادن [illegible] میشود جدا نمایند و لکن
جمیع رطوبات [illegible] موضع [illegible] آنکه [illegible] از رطوبت و [illegible] محل [illegible] در حال رطوبت نجس [illegible]
[illegible] جدا شده باشد یا [illegible] باشد و در دفعه دوم اگر [illegible] کر و جاری و چشمه و باران [illegible]
حاجت [illegible] ندارد و اگر [illegible] قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم نیز احتراز کنند از اینکه [illegible]
[illegible] جدا شده و همچنین [illegible] آنکه محل [illegible] که [illegible] دادن [illegible] میشود و از زیاده [illegible]

مقصد پنجم در مطهرات

احتراز لازم نیست که مکرر دستکاه ببد هند که هیچ رطوبت نماید که از رطوبت باقیمانده پاک است و اقوی آنست که اگر
زمین سخت و فرش سنگی و آجری و نخواهند نجس شود و بشویند از آنجا نحو بکه صدق شستن شود که
آب غساله را نخورد و آب غساله در جای دیگر جمع شود و از انجام باقیمانده با پنبه یا ظرف بگیرند زمین نجس و
موضع غساله هر دو پاک میشود بشرط وحدت مکان و محل عرفا نظیر حوض و ظرف و منصوب بلکه اقوی
آنست که اگر زمین نجس سخت کود که غساله اش بجای دیگر برود غساله اش را بگیرند هر چند بسبب اخراج
زمین باشد از زمین نیز پاک میشود بخروج غساله نظیر ظرف کردن ظرف نجس شود و غساله او
ظرف عاید و الله العالم و از آقا اعلی الله مقامه در مقامی سؤال کردند که خانه که آفتاب در آن
قلیل تطهیر میتوان نمود جواب فرمودند بعد از زوال عین نجاست هر گاه آب بریزند بجهتی که
شوید بر موضع نجس و خشک گردد پاک میشود علی الاقوی تمام شد کلام آن بزرگوار و احقر خوب
زمینیکه آب خورد اشته باشد نحوی که غساله از او جدا نشود با آنکه خاک لب لازم داشته باشد
چون در صدق غسل و شستن فی الجمله اشکال بوده لهذا احتیاطا مقید کردیم بزمین سخت و الله العالم
هفتم آبیکه از قطرات وضو یا غسل جمع شده است نیز پاک و پاک کننده است پس اگر کسی وضو بگیرد
یا غسل کند و دیگری با خودش قطرات وضو یا غسلش را جمع کند و وضو بگیرد یا غسل کند ضرر ندارد
الا آنکه در خصوص قطرات غسل احتیاطا کنند نه وضو بسازند بان و نه غسل کنند هشتم آب نیمخورده
وان پاک است از جمیع حیوانات الا نجس العین مثل سگ و خوک و کافر و هم آب مشتبه بغصب یا نجس
یا مضاف اقا او نیز جایز نیست استعمال آن و لهذا اگر ازاله نجاست بآن نموده پاک نمیشود و اگر قیمی
داشته باشد قیمتش را باید بدهد و اگر وضو و غسل نموده وضو و غسل باطل است اگر عمدا و
عالما باشد و علما را قسم دیگر پس اجتناب از هر دو لازم است و اگر قطره یکی از آنها بلباس یا بدن بچکد
باقی باشد با قطع نماز نکند و انقطاع نیز بنا شامد و لکن بعد از خشک شد ضرر ندارد نماز گردد
بان لباس و بدن و ملاقی به هر دو نجس است بخلاف ملاقی بیکی از آنها و همچنین است حالت مشتبه
محصور و وضو و غسل نیز بآن جایز نیست لکن ازاله نجاست جایز است بشرطیکه بهر دو باشد بیکی
پس اگر نجس را بهر دو بشویند پاک میشود و اگر طاهر را بهر دو بشویند نجس میشود و اما شستن بیکی
استعمال این ضرر ندارد و لکن در وضو و غسل و ازاله نجاسته مشروط است باینکه از هر دو باشد و
استعمال یکی در وضو و غسل و ازاله نجاسته کافی نیست مقصد پنجم در مطهرات است و آن بیست
چیزهاست اول آب و آن پاک میکند حتی خود شرا اگر نجس شود پس اگر آب نجس شده باشد پاک میشود
بان بشرطیکه آب غیر قلیل بلکه با آبیکه بمحض ملاقات نجاسته نجس نشود مثل کر و جاری و چشمه و چاه و

بشرط حصول ممازجه و اتحاد علی الاحوط حتی در تطهیر با باران که چنان نمایند که آب باران و نحو ان آب
متنجس ممزوج شود هر چند اقوی عدم اشتراط ممازجه میباشد بلکه بمجرد باریدن باران یا اتصال بکر
و جاری و چشمه و غیر ان پاک میشود چنانچه گذشت سیم آفتاب است که پاک میکند زمین و خاک
زمین و دیوار و عمارات و در و پنجره و چرخ چاه که مثل در منصوب باشد و هر چه را که در زمین فرش
نمایند از قبیل آجر و سنگها مادامیکه از زمین جدا نشده باشد و یا انکه جدا شده باشد و لکن
از توابع زمین محسوب شود مثل خاک زمین و ریگ زمین و همچنین درخت و برگ متصل بدرخت
و میوه متصل بدرخت و گیاهها و زراعتهای زمین و جمیع چیزهای غیر منقول مثل میخ (?) اشر بزی
و خمره و امثال انها که در زمین نصب باشند و پاک میکند از منقولات بخصوص بوریا بلکه حصیر را
و نحو حصیر نیز تابع است و کشتی و طراده و ظروف سفالی بزرگ داخل در غیر منقول میباشند اما خم گندم
و نحو ان پس احوط عدم الحاق انست بغیر منقول هر چند در خم سفالی بزرگ الحاق ان خالی از قوت نیست
و شرط تطهیر با آفتاب چند چیز است اول انکه عین و جرم نجاست زایل شده باشد دویم انکه محل رطوبت
داشته باشد که صدق خشک شدن حاصل شود و اگر رطوبتی نداشته باشد باید [illegible] تر نماید
هر چند بآب نجس یا به بول باشد در غیر مسجد در کمال اختیار سیم انکه بتابش و شعاع آفتاب باشد نه
بگرمی هوا و نه بوزیدن باد و اگر باد و هوا فی الجمله معین آفتاب باشند ضرر ندارد و اگر اولا بشعاع
شمس فی الجمله رطوبت کم شود و بعد از ان بباد یا بگرمی آفتاب بدون شعاع تمام خشکی حاصل شود
پاک نمیشود بخلاف عکس و اگر نجاست بباطن نیز رسیده مثل زمین پس مشروط است طهاره باطن
بوصول جفاف بباطن پس اگر بعد از تابش آفتاب جفاف بباطن نرسید همان ظاهر تنها پاک است و باطن
بنجاسه خود باقی است و اگر رسید هر دو پاک است بلکه باید که جفاف ظاهر و باطن باشراق واحد باشد
پس اگر جفاف ظاهر شد و بعد از ان باشراق دیگر یا بغیر اشراق جفاف باطن حاصل شود طهاره حاصل
نمیشود علی الاحوط هر چند اقوی کفایت وصول جفاف است بباطن مطلقا چنانچه احوط نیز در مثل میوه و حصیر و دیوار
ذی وجهین یا وجوه اشتراط اشراق بهر دو رو میباشد اگر چه شیء واحد حساب میشود چنانچه اگر دو بوریا
مثلا بر روی هم باشند و نجس شوند با پاک شدن فوقانی تحتانی پاک نمیشود پس دیوار اگر یکطرف نجس
شود بتابش ظاهر و خشک شدن ظاهر و باطن هر دو پاک میشود نه روی دیگر که تابش باو نشده علی الاحوط
و اگر باطن دیوار مستقلا نجس شود بتابش بروی که نجس نشده و خشک شدن اندرون پاک نمیشود
چنانچه اگر دیوار ذو وجهین یا وجوه هر طرف ان بنجاسه مستقله نجس شود و نجاسه نفوذ نکرده باشد از
طرفی بطرف دیگر و بهم متصل نشده باشد پس پاک شدن یکطرف باعث پاک شدن طرف دیگر نمیشود

وهرگاه چیز منقولی نجس شود بعد از آن با آن نجاست چیزی بنا کنند داخل در غیر منقول شود مثل آنکه
گچ نجس را با همان نجاست در بنا بکار برند و متصل بنا باشد یا آنکه جزو دیوار نمایند بواسطه تابش
آفتاب پاک نمیشود پس اگر گل نجس را کاه گل دیوار کنند یا گچ نجس را بر زمین و دیوار اندود نمایند یا آنکه بعد از
اندود نمودن نجس شود پاک میشود بتابش آفتاب بلکه اگر کاغذ یا مانند آن را با چیزی بدیوار
یا زمین بچسبانند که جزو آن شود و پیوسته باشد بتابش آفتاب پاک شود چنانچه گچ اگر
غیر منقول منقول شود پاک نمیشود بتابش آفتاب و هرگاه شک در اصل جفاف یا در سبب جفاف
نماید که این جفاف بواسطه تابش آفتاب شده یا بغیر آن محکوم بنجاست است سیم زمین و آن پاک
میکند ته قدم و ته کفش و نعلین را بچند شرط اول آنکه عین نجاست زایل شود هر چند بواسطه
براه رفتن حاصل شود پس اگر نجاست مثل بول باشد براه رفتن بر زمین یا مالیدن بآن هرگاه
رطوبتی باقی نماند پاک میشود دویم آنکه زمین پاک باشد نه نجس علی الاحوط سیم آنکه زمین
خشک باشد یا آنکه رطوبت متعدیه نداشته باشد چهارم آنکه موضع نجس از زمین یا سنگ
یا خاک یا مانند آنکه بخاک یا قبضه از خاک اگر موضع نجس شده علی الاحوط نجس آنکه ممسوح
حال رطوبت باشد بیان نعلین و قدم و امثال آن باشد علی الاحوط هر چند اقوی عدم اشتراط
است پنجم آنکه وصول موضع نجس بزمین از جهت راه رفتن یا مسح و مانند آن باشد پس اگر اکتفا بمجرد مسح
نمایند علی الاحوط هر چند اقوی اکتفا بمجرد مماسه میباشد و اگر چه عین نجاست زایل شده
باشد بهر قدر راه رود که اگر نجاست باقی بود هر آینه زایل میشد بلکه بعضی بر زمین
اکتفا بچند قدم نیز کرده اند که اگر ته کفش نجس شده مثلا ببول هرگاه پانزده قدم بر زمین برود
تا پاک شود مثل او و قاتلان و مانند آن پس باید که اینقدر راه برود که اگر رطوبت خشک باشد و
ته کفش خشکیده بود و این حکم خالی از اشکال نیست مثل اعتبار تقدیر بجفاف در تطهیر بشمس و بهمین سبب
معتقد است باین نوع زوال راه رود اگر چه نجاست بغیر آن زایل شده باشد و ظاهر آنست که حاشیه و اطراف
که نزدیک بباطن است حکم باطن میباشد یعنی ما بین انگشتان و نعلها آنچه بزمین نمیرسد غالبا پاک
نمیشود مگر بآب چنانچه ظاهر آنست که نه عصای اعرج و اقطع و زانوی زمین گیر یا کف دست و نه عصا و نیز
و عراده نیز پاک نمیشود هر چند احوط عدم تعدی از متعارف میباشد و احوط اقتصار است بر قدم
و نعلین و ته کفش میباشد و باطن طبقات نعل بلکه طبقات نعل بلکه ته کفش چون کفش هر آنکه کند نجاست
ظاهر یا نیز تابع ظاهر است و ظاهر میشود بشرط زوال رطوبت از ظاهر و هرگاه باقی باشد رطوبت باطن
ظاهر تنها پاک میشود نه باطن و هر چیز که در تطهیر آن محتاج بنقل نیست غسل میباشد مثل بول و

سیم زمین و شرایط تطهیر آن

تطهیر

تطهیر مسح بر زمین محتاج تکرار نیست فرض نماید زوال عین بمالیدن اجزای زمین بر ته پا و ته خف و نعل مثل پا
مانند اجزای ضعاد را استنجاء باحجار و در مثل جوراب و سایر چیزها اینکه متعارف نیست پاک کردن
از و اشکال است اوفق بان احتیاط اولی است و اما نعل دابه پس ان تابع بدن حیوانست در حصول طهارت بزوال
عین هرچند بغیر زمین باشد و نعل کفش و میخ موزه که در ته موزه واقع شده است تابع ته موزه
میباشد و ظاهر اینست که ریگ زمین و سنگ زمین و فرش آجر و گچ و ساروج و نحو آن در حکم زمین مساوی
است و احوط اینست که اقتصار کنند بر زمینی که اسم زمین بر او صادق باشد بلکه احتیاج نکنند به
زمین معدن که بواسطهٔ اشتمال بر خاصیت زاید از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل طلا و نقره
و قیر و کبریت و فیروزه و عقیق و مرجان مطهر نخواهد بود و چنانچه تابع زمین که از اسم زمین خارج
باشد مثل علف و گیاه زمین و چوب و تخته که بر زمین فرش باشد نیز مطهر نخواهد بود هرچند
اکتفا بهمه اینها خالی از وجه نیست چهارم و پنجم و ششم استحاله و انقلاب و انتقال است و مرجع
همه در حقیقت باینست که حقیقت نجس العین مبدل میشود بحقیقت طاهر العین مثل نطفه که حیوان
شود و نجاسته که خاکستر یا دود شود بشرط آنکه علم بخلط اجزای دهنیه عرفیه با دود نباشد و نجس
العین که در نمکزار افتد و نمک شود یا آنکه نجاسته کرم یا خاک شود و آب نجسی که حیوان ماکول اللحم
بخورد و بول شود یا آنکه خمر نجس یا خمیر که شیرا سرکه یا او شود و همچنین است بخار و عرق
حاصل از نجس یا متنجس هرگاه متصاعد عین نجس یا متنجس بر بخار و عرق حاصل نشود و همچنین
اگر شراب یا عصیر نجس منقلب بسرکه شود هرچند عصیر انگور ترش باشد بعد از آنکه علم حاصل
شود یا بر شیئ سابق او یا آنکه منقلب بسرکه شده و بعضی گفته اند که اگر عصیر نجس قبل از ذهاب ثلثین
سرکه شود نیز پاک میشود و حصول انقلاب باین قسم مشکل است و مثل آنکه خون آدمی و غیره
بشکم پشه یا شپش یا غیر آن رود بشرطیکه آنخون از خون حیوان جهنده نداشته باشد و احوط اینست
در مثل خون پشه و زالو در اول مکیدن او اجتناب نمایند و اگر سفل عصیر عنبی را بعد از جوش و قوام
و قبل از ذهاب ثلثین بطرف دیگر بریزند و بمانند تا آنکه شراب شود و بعد از آن سرکه شود یا آنکه ابتدا
سرکه شود پاک میشود و انحصار بانقلاب در سفل عصیر نیز بعید نیست و لکن بنا بر احتیاط شرط حصول طهارت بانتقال
و انقلاب اینست که نجاسته دیگر عارض نشده باشد مگر در صورتیکه متنجس باین نجس باشد و حکم آن نجس منقلب
بان نجس یا حکم آن نجس شود و بعد منقلب بطاهر شود مثل آنکه انگور و نجس بشراب یا بعصیر عنبی را قبل
از ذهاب ثلثین بفشرند و عصیر شده بجوشانند و قبل از ذهاب ثلثین سرکه شود پاک میشود بخلاف آنکه
اگر ذهاب ثلثین شود که در اینصورت پاک نمیشود و ذهاب ثلثین اثر ندارد و بخلاف آنکه آن انگور نجس شراب

چهارم و پنجم و ششم استحاله و انقلاب و انتقال

حصول صح

یا بعصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین ابتداء سرکه شود یا آنکه انگور نجس به بول یا خون شراب شود و بعد سرکه
شود یا آنکه عصیر شود و ذهاب ثلثین نشده سرکه شود یا ذهاب ثلثین شود پاک نمیشود و نجاسته عرضیه
محل نجس از همان نجس مانع طهارة بالاستحاله نیست و الاسدّ در عدم فرق که نمک میشود و شراب یکی سرکه میشود
باید پاک نشود بجهه نجاسته محل و اما هر گاه هیزم نجس آتش یا زغال شود و شیر نجس ماست شود و گندم نجس
آرد شود یا خمیر نجس نان شود پس اینها استحاله نخواهد بود و بر نجاسته خود باقی میباشد مانند بول
با آب نجس ممزوج شود و فرقی نیست در طهارة باستحاله ما بین نجس و متنجس مگر اینکه استحاله در متنجس غالبا
متحقق نمیشود مثلا اگر چوب نجس زغال شود استحاله اش محل تأمل است بخلاف آنکه خاکستر شود چنانچه
فرقی نیست در انقلاب شراب بسرکه و طاهر شدن آن میان آنکه بنفسه منقلب بسرکه شود یا بعلاج مثل
نمک و آهن و غیر آن خواه عینی باو علاج کرده اند باقی مانده باشد بعد از علاج یا آنکه مستهلک
شده باشد و بعضی اینها را مطهر دانسته اند و حق آنستکه مطهر نیست بلکه میکه استحاله حاصل شده
باشد و بعد از استحاله فرقی نیست میان آنکه از آتش حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا زمین
یا نمک و مخوان پس هر گاه گل نجس را اجر یا سفال نمایند یا خمیر نجس اینها یا آنکه در حال پختن نجس
شود یا آنکه خمیر نجس را نان نمایند یا آنکه شور نجس را با آتش سرخ کنند پاک نمیشود هفتم اسلام و
آن پاک میکند کافر اصلی را از نجاسته کفر و همچنین کفر حاصل بارتداد را هر چند فطری باشد علی الاقوی
پس اگر مرتد توبه کند و مسلمان شود پاک میشود بدنا و علی الاقوی هر چند سایر احکام نسبه باو
باقی است مثل لزوم قتل در مرتد فطری و بینونت زوجه او و عده وفات گرفتن زوجه او و قسمت اموال
او بین ورثه او پس ساقط نمیشود حد او و مال او باو بر نمیگردد مگر بتملک جدید و زوجه او نیز
باو بر نمیگردد هر چند جائز است که زن مسلمه دیگر بگیرد یا همان زن را بعد از عده عقد جدید نماید
هشتم نقص و آن کم شدن دو ثلث از آب انگور است بعد از جوشیدن و قوام گرفتن که بکم شدن دو
ثلث آن طهارة باقی حاصل میشود هر چند بآفتاب و بخوان باشد و بهتر آنستکه ذهاب دو قسمت از او
بحسب کیل و وزن هر دو ملاحظه نمایند هر چند اقوی اکتفا بیکی از اینها میباشد و احوط الحاق مویز
و خرما با انگور میباشد در ذهاب ثلثین هر چند اقوی عدم الحاق است و اگر شک کند در اصل جوش آمدن
نماید باقی است بر طهارة و حلیت چنانچه اگر شک در ذهاب ثلثین نماید باقی است بر حرمت و نجاسته و اگر
شک نماید که این عصیر از انگور میباشد یا از غوره یا از غیر آن محکوم است بطهارة و حلیت مطلقا و تفحص
هم لازم نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشر اخبار کند بجوش آمدن یا باینکه این عصیر از عنب است یا بآنکه
ذهاب ثلثین شده اخبار شرحجت است بلکه اکل او و مباشرت او دکه مشروط بطهارة نیز دلیل بر طهارة و

اسلام هفتم

نقص هشتم

حلیت

حلال و مباح باشد و اگر بریزند در آب انگور و مویز که از ذهاب ثلثین تلخ شود یا بسوزد و مقابل آن
آب داخل کنند و بعد از آن بذهاب ثلثین پاک میشود مثلا سه من آب انگور یا مویز را شش من آب داخل
کنند و بعد از آن اگر شش من بسوزد پاک است و اگر قطره از عصیر پیش از ذهاب ثلثین بجائی بچکد و
خشک شود یا ذهاب ثلثین از آن قطره شود پاک میشود و هر چند در لباس غیر مباشر باشد و هر چند قبل از
ذهاب ثلثین از آنچه در دیگ است نشده باشد و اگر آن قطره بحال خود باقی باشد و خشک نشده یا بشود
و ذهاب ثلثین آن قطره نیز نشده باشد نیز اگر در لباس یا بدن مباشر طبخ باشد و ذهاب ثلثین اصل
نیز بشود این قطره نیز پاک میشود بتبعیت و اگر در لباس غیر مباشر باشد یا آنکه در لباس مباشر باشد
ولکن هنوز ذهاب ثلثین از اصل نشده آن قطره بنجاسه خود باقی است و اگر بعد از جوش آمدن و قبل
از ذهاب ثلثین چیزی در آن بریزند پاک میشود آنچه بتبعیت مثل نشاسته یا باسلوق و مربای و نحو آن
بشرط آنکه ذهاب ثلثین بشود و اما اگر نشود پاک نمیشود مگر آنکه قبل از جوشیدن آن نقد و نشاسته
و آرد و غیر آن در آن بریزند که اسم عصیر بیرون رود و هر چند اسم باسلوق یا حلوی یا غیر آن صادق
نباید و بدانکه شرط نیست در حرمت یا نجاسة عصیر عنبی آنکه جوشش و غلیان از آتش باشد علی الاحوط
هر چند اختصاص حرمت و نجاسه با آتش قوی نیست چنانچه احوط آنست که ثلثان نیز با آتش کم شود نه بغیر آن
و بدانکه اگر نه من آب انگور بجوشد و سه من ناقص شود و شش من باقی بماند و بعد از آن نه من دیگر
ریخته شود باید از مجموع باقی و لاحق که پانزده من باشد دو ثلث او که ده من باشد برود و پنج من
بماند تا آنکه حلال و پاک شود نه اینکه دوازده من که ثلثین پانزده من سابق و لاحق است بسوزد
و شش من از این پانزده من بماند و همچنین اگر در این فرض شش من بسوزد و سه من باقی بماند و بعد نه
من دیگر داخل کنند باید از مجموع دوازده من هشت من بسوزد و چهار من بماند نه آنکه شش من از این
دوازده من بسوزد و شش من بماند نهم الارض استنجا از بیخ و سنگ و امثال آنکه مطهر مخرج
غایط اند بنحوی که ذکر شد دهم زوال عین نجاسه و جفاف رطوبت آن از بدن حیوان و توابع
آن مثل نعل حیوانات مثل لجام و رکاب و نحو آن هر چند احتمال تطهیر آن برود و باطن دهن و چشم و بینی
و امثال آن از انسان هم پس در مثل گوسفند و بره و کره اسب و نحو آن حاجت بتطهیر آن نیست بلکه بزوال عین
نجاسه بلیسیدن مادر و نحو آن پاک میشود هر چند نجاست از خارج بحیوان رسیده باشد یا از ولادة
و خون نفاس حاصل شده باشد و همچنین پستان حیوان اگر نجس شود بمکیدن بچه و نحو آن پاک
میشود بلکه در مثل مکیدن بلکه بلیسیدن حاجت بجفاف نیست در وقتیکه رطوبت از باطن دهن
باین محل برسد که رطوبت دهن نجس نشود تا آنکه منتج نجس محل شود بلکه رطوبت سابقه از محل نجس کم شود

استنجا نهم الارض

دهم زوال عین

تبعیت یازدهم

نجاست باو فنجس باشد باید خشک شود که جفاف از شرط حصول ... یازدهم تبعیت و آن
هرچند قسم است اول تبعیت در اسلام که فی الحقیقه مرجعش مطهر بودن اسلام است چه اصلی چه تبعی
ذکر شد و چه بتبعی مثل طفل صغیر کافر که اسیر مسلم شود بی پدر و مادر و بی جد و جده و مثل طفل
صغیر متولد الزنا و کافر که بالغ نشده باشد یا آنکه بالغ شود در حال جنون که تابع پدر یا مادر یا
جد یا جده میباشد همچنانکه یکی از اینها مسلمان شود اولاد صغیر اینها نیز محکوم باسلام میشوند
و پاک میشوند فی الجمله هرچند با تمیز باشند و اظهار اسلام نکنند یا آنکه اظهار کفر کنند بلی اطفال
مرتد بطهارت خود باقی میباشند هرچند پدر ایشان نجس بارتداد باشد و مثل طفل پیدا شده در
دار الاسلام بلکه در دار الکفر نیز بشرط قطع بودن مسلم در آن و بشرط احتمال تولد آن طفل از
آن مسلم و بشرط عدم ادعای کافر که این طفل پیدا شده از من است که با این سه شرط طفل صغیر بتبعیت دار محکوم
به اسلام است قسم دویم بتبعیت در اسلام و لکن بشرط انفصال مثل پاک شدن باسلام عرق و
آب دهن و آب بینی و سایر رطوبات جسد از غیره که موجود باشد در بدن کافر حین اسلام و مثل نجاسات
دیگری که در بدن کافر موجود میباشد از فضلات او یا از سایر نجاسات بشرط زوال العین پیش از
اسلام مثل محل استنجا و نحو آن بلکه اگر کافر در دست خود آبی گرفته باشد یا آنکه در دهن خود آبی
برای مضمضه و نحو آن نگاه داشته باشد و مسلمان شود طهارت آن آب بلکه طهارت ثیابی که در بدن
کافر حین اسلام موجود باشد و ملحق بنجاست کفر شده باشد نیز خالی از قوت نیست بلی اگر عرق
جنب از حرام را نجس بدانیم و کافر بکه جنب از حرام شده باشد و عرق نیز کرده باشد در حین جنابت
یا بعد از آن و عرق نیز خشک نشده باشد و مسلمان شود آن عرق مشکل است که بتبعیت اسلام پاک
شود مثل عرق حاصل بعد از اسلام که محل منت قسم سیم تبعیت در سایر مطهرات مثل ظرفیکه شراب در آن
سرکه شود و همچنین آلاتیکه استعمال در شیره انگور شود و باقیمانده آن الات بعد از حاصل شود هرچند آلات
نبوده استعمال شود علی الاقوی هرچند احوط اقتصار بالات و ما شبیه که تطهیر آنها مشکل شود
و همچنین دست و لباس کسیکه متوجه این عمل شده بخصوص از اهل استعمال شود تا فارغ شود و همچنین
بر نو باشد و همچنین ... که در میان شراب و آب انگور بریزند مثل ... و قند و غیر آن
که بعد از انقلاب و نقص ... بتبعیت آن پاک میشوند هرگاه از قسمی باشد که عصیر داخل آن نشود
قبل از ذهاب ثلثین مثل کشمش و بادام و پسته یا آنکه از قسمی باشد که عصیر داخل آن نشود بلکه بر
عصیر چسبیده شود و بکسب رطوبت نیز پاک شود مثل نخود و کنجد و از بعضی ظاهر میشود که شرط است
در طهارت قسم اول آنکه باید علم حاصل شود که در ثلث عصیر بلکه داخل آن شده نیز که ... شده ...

شدن

شده باشد و ثلث عصیر یکی دیگر باید است کفایه نمیکنند در حلیت و طهارت آن بخلاف قسم ثانی و قسمیکه اندک حرارت
در طبخ نموده باشند که عصیر را و داخل شده که در آنند و قسم اکتفا میشود در طهارت آن بکم شدن ثلثی
عصیر یکی دیگر بلکه کافی است بنفس قص ضعیف بجهة آنکه تمام قطره چکیده بلکه بالباس میباشد طبخ عصیر و انگور آن بعد
آنکه پاک شود بتبعیت پاک شدن آنها حتی قسم اول بطریق اولی میباشد و لکن احتیاط اولی است و هم
چنین ظرف شراب پاک میشود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هر چند ظرف شراب دیر وقت سرکه شدن پر از
شراب باشد و عاجب میشود اگر در ظرف باشد از نسبت نجاسة الا آنکه ظرف که شراب نجس شده
نیز پاک میشود مثل نجاست پاک شدن که تمام آنها پاک میشود هر چند شیره باقی مانده در آن
ظرف باشد و هم و ثلثا و نقص باشد و هم چنین خون حیوان تام الخلقه که اکتفا میشود در ذبح او
انحیوان که در شکم او است نیز پاک میشود بتبعیت انحیوان ذبح و وقتیکه خون مختلف در شکم و کوشت و
عروق او پاک شود هر چند احوط اجتناب است بجهة آنکه بعضی تابع ندانسته اند و هم چنین بدن
کوسفند با آنکه غسل میدهند که بعد از غسل بتبعیت پاک میشود و هم چنین کهنه که بر عورة بابد
کذارند و هم چنین جامه که میت را در آن غسل میدهند بلکه غسال با آن خرقه و جامه نیز پاک است و هم چنین
ریزه و روغن و انکوار از لوازم عادیه که بدن میت ... بدن میت باقی مانده و هم چنین
دست ولی ابن غسال هر چند متعدد باشد و بنوبه غسل میدهند و احوط اقتصار در طهارت بنوبه الخ
میباشد و هم چنین پاک میشود محل استنجا کننده به تبعیت محل استنجا چنانچه پاک میشود حر
دندان و لب بزوال العین نجاسة از دهن بلکه بقیة غذا در بین دندان نیز پاک میشود بزوال عین
نجاسة از دهن هر چند احوط مضمضه مکرر میباشد در تطهیر آن با مضمضه بقلیل بلکه طهارت
چرانها اختیاط طهارت ... نیست و هم چنین پاک میشود دلو و ریسمان و اطراف چاه
و دست ابکش و لباس او هر چند نجاست ... باشد و لکن احوط عدم اکتفا بتبعیت است در طهارت
مطلب که در لباس خالی از منافات نیست ... غایب شدن و اعطهر ... مسلم و طفل ممیز را
که اهلیت ان داشته باشد و هم چنین ... و سایر توابع او را با علم او بنجاسة
و انقضاء زمانیکه احتمال الطهارة بالتطهیر از آن ممکن باشد هر چند احتمال تطهیر از غیر او باشد و
احوط آنستکه علم حاصل شود که مسلم آنچیز متنجس را استعمال نموده در چیزیکه مشروط بطهارة
میباشد و احوط آن آنستکه علم حاصل باشد که مسلم در آن استعمال ساهی و غافل و مجبور نبوده
بلکه استعمال در آن از روی اختیار و التفات بوده که ظاهر حال مسلم در اینجا الا آنستکه مسلم استعمال
نمیکند آنچیز را مگر بعد از پاکی آن و این فی الحقیقه مطهر نیست بلکه مقصود این است که در اینفرض باقی بود

تبعیت

در مطهرات است

مرفوعه نجاست بسیار بقدر الغسالة نکنند و احکام طهارت را جاری کنند و ظاهر اینست که مجرد غیبت با علم بنجاست
و احتمال الطهارة کافی میباشد در حکم بطهارة سیزدهم زایل شدن تغیر نجاست از آبیکه با مادّه
باشد مثل آب جاری و آب چاه و آب حوضهای کوچک حمام که متصل بحوض بزرگ یا متصل بخزانه
حمام باقیه و غیر آنها هرچند اعتبار امتزاج بماده بعد از زوال التغیر در غیر جاری احوط است چهاردهم
استبراء کردن بعد از بول که مطهر رطوبت مشتبهه است که بعد از بول میباید پانزدهم استبراء حیوان
نجاست خوار باشد که این استبراء پاک میکند بول و سرگین او را که قبل از استبراء نجس بوده و استبراء
عبارة از اینست که حیوان را علف پاک بدهند تا از این اسم و حالت بیرون رود مثل اینکه شتر را
در چهل روز حبس کنند از نجاست خوردن و گاو را به بیست روز و گوسفند را به ده روز و
مرغ آبی و اردک را به پنج روز و مرغ خانگی را به سه روز و ماهی را بیک شب و روز شانزدهم
غسل میت که مطهر بدن مرده غیر شهید و امام میباشد و مطهر بودن تیمم بدل اغسال در وقت
نبودن آب بدن میت را خالی از وجه نیست بلکه قوتی دارد مثل غسل با آب خالص در حال نبودن سدر
و کافور که این غسل هم مطهر است و لکن ظاهر اینست که تیمم میت مجوز دفن و کفن و نماز باشد نه مطهر
هفدهم نزح مقدار چاه اگر چاه را نجس بملاقات نجس بدانیم یا آنکه بدون تغیر نجس بکنیم از برای او
مقدری باشد در زوال التغیر را بدون استیفاء مقدار کافی ندانیم هیجدهم جدا شدن غسالة
که پاک میشود بسبب او رطوبت باقیه در مغسول و همچنین پاک میشود آبیکه در مغسول میماند
بعد از فشردن آن مغسول بنحو متعارف که اگر دوباره بفشارند یا بعلاج دیگر بخواهند منفصل شود
پاک است و همچنین پاک میشود اجزای طاهره مغسول بعد از نجس شدن آنها بورود آب غسالة بان بصعود
و نزول که لازمه عادی غسل است خصوص در آب قلیل بانفصال غساله و جدا شدن آن اگرچه بکرّات
باشد هرچند از نجاسة مثل بول یا ولوغ محتاج بتعدد باشد و همچنین پاک میشود اجزای مغسول
بعد از عود آب غسالة بان جزء مغسول و انفصال از الجزء بجزء دیگر هرچند غسالة از تمام مغسول
جدا نشود و انفصال غسالة از جزء طاهر ملاقی نفس الماء در حین تطهیر بنابر نجاست غسالة مطهر آن
جزء طاهر ملاقات کرده نفس آن نیز میباشد هرگاه آن جزء از اجزاء واقعیة یا عقلیة عادیة یا
جعلیة آن مغسول باشد حتی آنکه اگر اشیاء مختلفه یا اعضاء متعدده مثل اصابع یا غیر آنها
یک مغسول قرار بدهد که مرور نماید غسالة بجمیع در این هنگام نیز انفصال غسالة از مجموع
باعث طهارة مجموع میباشد پس در مثل انگشتان یا سر یا سایر اعضاء انسان هرگاه
یکی از اعضا یا یکی از انگشتان نجس شود پس اگر همه را یک مغسول قرار دهد که ضم نماید

زوال تغییر
چهار درهم استبراء
شانزدهم غسل میت
هفدهم منفعل چاه
هیجدهم جدا شدن غساله

انگشت نجس باید یا با انگشت از پاک کند آنکه نجس شده در آخر نمود تطهیر نماید غسل با نجس اعضا
دیگر بر مخرج سایر اعضا خواه متصل جدا کانه در بخلاف آنکه اگر انگشت نجس را منفصل گردانید
و یا آنکه سر را لمس کند در چنین شستن اگر غسل او بجای دیگر ملاقات نماید آن موضع محل آلکانه باید شوید
والله العالم یعنی ... خون متخلف در
مذبح یا منحر ... بشرط خروج خون معتاد و بشرط عدم رد خون بدم مسفوح تا نباشد ... یا آنکه
در زمین ... شود ... باشد و بشرط آنکه ما کول اللحم باشد و بشرط آنکه خون
باقی مانده در اعضای ... باشد مثل سپرز و امثال آن که پیدا نبود و خون متخلف در گوشت
شکم و عروق پاک است و اقوی عدم اشتراط ... و شرط اخراج ... با تمام ... بعد از صدق ... عرفا
... چنین ... بر ... در ... و خوان بشرط ... با آنکه پاک ...
نجس ... بلکه ... باید ... بملاقات نجاست
نجس ... اگر ... بر زمین نجس ... بجز ... نماید
پاک ... اگر ... بجای ... پاک بشرط علم ...
... باشد که اگر ... خوان
... اقسام نجاسات است و آن ده چیز است اول و دوم
بول و غایط هر حیوان حرام گوشت ... که صاحب خون جهنده باشد یعنی خون از رگ بیرون
آید جهنده ... پرنده باشد مثل ... یا غیر پرنده باشد یا حرام گوشت بالعرض مثل حیوان
حلال گوشت که موطوء انسان شود مثل حیوان حلال گوشت که غذای او غایط انسان
شود ... گوشت ... و حرام میشود بول و غایط او ...
مگر ... آنکه صاحب خون جهنده باشد ... حلال
گوشت باشد ... و آنکه ... باشد که خون جهنده از
او ظاهر شود خواه حلال گوشت خواه حرام گوشت ... و ...
و ... خون جهنده ... و احوط اجتناب از خون ما ... و اما خون و فضله
... بلکه ... نجس ... باید ... ایشان ... و امثال ... ایشان مثل ... و ... بعد از
... ایشان ... ایشان ... ظاهر ... بعد از ...
ظاهر ... بعد از ...

مطلب ششم در نجاسات

اول و دوم بول و غایط

سوم منی

چهارم خون

نداد فرمودند که این خطا از بوده و شوکه چون ان حضرت رسید فی صورته که او اغسل ذکرهم پس لازم است
بجهة اینکه چون ایشان می‌نشستند و او می‌نشست هیچ وقت ابتدا بالتطهیر ادا اینکه حاجت نشستن نمیشد
نکرده اند یعنی اینکه از ابو بصیر که بی چشم بود منقول است که روزی داخل شد ابو بصیر بر مولای خود امام
محمد باقر ع و آن بزرگوار مشغول نماز بوده تا بعد از صلاة آن حضرت گفت که جامه حضرت خون نمیشد ابتدا
پس چون آن بزرگوار از نماز فارغ شدند عرض کردم بعد از صلاة گفتم که جامه شما خون آلوده
حضرت در جواب فرمودند که خون ما اهل بیت پاک است و حاجت بشستن ندارد با اینکه ما نقی
ظاهر نبوده بلکه عذر گفت که من بقلیل بول بهم رسید اینکه خوب بشود و چرک
و ریم که از زخم ظاهر میشود نجس نیست هر چند اصلش خون بوده مگر اینکه با خون مخلوط باشد
شد و اما خونی که ظاهر میشود از درخت و خونی که ظاهر میشود در زیر سنگ و کلوخ بر
مصیبت ائمه ظاهر در عم و امثال آن لیس پاک است و خونیکه در تخم مرغ ظاهر میشود اگر قطع
کند که این خون علقه است یعنی خون پارچه است که ابتدای خلقت است چون نطفه بعد از اخر است
خون پارچه میشود در آن وقت نجس است احتیاط آنکه اما مادامیکه باقی است بصورت علقه بلکه
اگر صغیره شود نیز احتیاط نماید چنانچه میباید دانست که از مطلق صغیره چه از انسان چه از حیوان
احتیاط اولی است و اگر ندانیم که علقه است نیز احتیاط اولی است و اما خون سفید چنانچه ذکر
بعضی اخبار است که حضرت فاطمه ع نویسنده که طشت خون سفید ظاهر شد پس اگر یا این زمان
معلوم شد که خون است فی مع ذلک سفید است احتیاط نماید بنجس شمرد و خون بحرا
هر چند ناخن و موی انها باشد و اما سگ و خوک دریایی پس پاک است یعنی میته
خون جهنده باشد مگر نبی و امام و شهید و معصوم اما نبی در حکم امام است پس خون اینکه
خون جهنده ندارد مانند مگس و ماهی و عقرب و مار و خرچنگ و سنک پشت و مورچه و امثال آن
است هر چند بهتر اینست که از مرده مار احتیاط کنند و همچنین از مرده و اما اجزای میته نجس
پس نجس است اگر اجزایی باشد که روح در او حلول کرده باشد و اگر از اجزایی باشد که روح در
او حلول نکرده باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم و دندان پس پاک است و تخمیکه در شکم
مرغ مرده باشد پاک است بشرطیکه پوست سخت و ظاهر باشد و لکن بشویند پوست او را
و اگر نازک شده باشد و سفت نشده باشد احتیاط نمایند و اگر از شکم بره و بزغاله
مرده بیرون نمایند پیش از آنکه علف خور بشود پاک است چنانچه شیر آن نیز پاک است علی
الاقوی هر چند احوط اجتناب از شیر آن میباشد بلکه بعضی گفته اند که شیر که از پستان مرده

و اما العین [illegible] پس به یقین پاکست اگرچه حرام گوشت باشد و حدیث هم وارد شده است بر
[illegible] لکن احتیاط اولی است و نافه مشک نیز پاکست و خون نیز او که مستحیل بمشک شده
نیز پاکست [illegible] بریده شود یا از کافری خریده باشد که بدانیم که آنکافر نافه را از مسلم گرفته بلکه
اقوی اینست [illegible] مطلقا پاکست هر چند از دست کافر گرفته باشد که نافه از میته و زنده هر دو مستثنی است
و ما [illegible] نماید هر چند احوط اجتناب از نافه است مطلقا چه از مرده جدا کنند یا از زنده بجهة
خلاف فاضل [illegible] مگر در صورتیکه ثابت شود شرعا که از آهوی مذکی آن نافه بریده شده یا از مسلم
خریده شده و اگر از زنده جدا کنند احتیاطش کمتر است بجهة خلاف علامه که فرق گذاشته مابین
جدا شده از آهوی مرده که نجس دانسته و جدا شده از آهوی زنده که پاک دانسته هر چند اقوی طهارة
است مطلقا چنانچه گذشت هم از جهة جلد نافه و هم از جهة خون نیز او که مشک شده و تفصیل آطبا
اصطلاح [illegible] نمیکنند نجاسته مرده چه آدمی و چه غیر آن مگر برطوبت پس با خشکی نجاسته تعدی
نمیکند و [illegible] پوستهای صغار که از بدن انسان جدا میشود اگرچه بکندن آن متاذی شود طاهرست
و اجزائی که از زنده بریده شود چه از انسان و چه از حیوان نجس است بچند شرط اول آنکه حیوة در او حلول
کرده باشد دوم آنکه جدا شود نه آنکه متصل باشد به پوست و بخوان هر چند او بزان باشد
انفصال [illegible] باشد سیم آنکه از قبیل پوستی باشد یا باشد که از اجزاء شمرده نشود چهارم
آنکه [illegible] باشد مثل پوست لب و بدنکه از قطعه خارج باشد پنجم آنکه معتاد الانفصال نباشد
چنانچه در نافه آهو نقل شده و هم چنین پوست [illegible] هر چند مرده ما در آن نجس بدانیم ششم آنکه بقطع و
انفصال مرده شود پس اگر در حال اتصال خشک شده و مرده بود و بعد از آن منفصل شد نجاستش از اخلال
ظاهر از اخبار است و خالی از اشکال نیست بلکه طهارة آن خالی از وجه نیست و آن طفل سقط شده که مرده
بیرون آمده و هم چنین جوجه مرده هر چند روح با نها متعلق نشده باشد و نقاب بچه که پرده
نازکیست که بر روی بچه کشیده شده و گوشتها ئیکه با بچه خارج میشود و هم چنین از مضغه اجتناب
کنند هشتم کافر چه حربی باشد و چه نباشد و اولاد کفار پیش از بلوغ در حکم والدین خود میباشند
پس ایشان نیز نجسند اگر هر دو کافر باشند و اگر یکی از والدین مسلمان باشد بچه تابع آن میباشد
چنانچه گذشت و لباس و فرش و ظرف کفار پاکست مادامیکه علم بمباشرت برطوبت حاصل نشود
است [illegible] و ماست و پنیر و روغن و شیره و غیر آن از کفار گرفتن مادامیکه علم بمباشرت حاصل نشود
بلی چیزیکه محتاج بتذکیه میباشد مثل گوشت و پیه و جلد مثل پوستین و کفش و کمربند و جلد ساعت و
بخوان نمیتوان آنرا از کفار گرفت و شیء مادامیکه علم حاصل نشود که از ذبیحه میباشد گرفتن آن از کفار حرام

و نخوان

هشتم کافر

در نجاسات

ندارد هشتم شراب و هر مسکر که بالاصاله روان باشد و آب انگور علی الاحوط در حکم آنست [illegible]
و قوام آید و ذهاب ثلثین نشود و اما آب مویز و کشمش و خود مویز و کشمش [illegible]
پس پاک و حلال است و هم چنین خرما بلکه احتیاط اولی است پس حرمت بلکه نجاست بنابر الاحوط
مخصوص آب انگور است هرگاه بجوش شد و قوام بهم رساند هرچند نجاستش [illegible]
و انچه ظاهر است حرمت عصیر عنبی است قبل از ذهاب ثلثین بعد از انکه بجوش شد [illegible]
بیاید نهم فقاع است و [illegible] دهم عرق جنب از حرام [illegible]
طهاره هر دو اظهر هرچند احوط اجتناب است خصوص در عرق جنب [illegible]
نو است بدانکه شرط نجس شدن انیستکه علم بملاقات در حال [illegible]
ملاقات داشته باشد ضرر ندارد و اگر سوزن یا [illegible] فرو رود [illegible]
سوزن [illegible] و پاکست و همچنین [illegible] مگر اینکه انسوزن و چاقو [illegible]
نجاسته در باطن ضرر ندارد پس آب دهان اگر [illegible] باشد اگرچه بنجاسته [illegible]
بجهة اینکه او گاه علم بملاقات نجاسته حاصل نیست و ثانیا انکه [illegible]
نجاسته نمیشود بلکه اگر از خارج چیزی ملاقات بنجاسته نماید در باطن [illegible]
چشم و باطن بینی پس از او احتیاط نماید هرچند بعد از بیرون آوردن [illegible]
نباشد و هم چنین شرط است که نجس تاثیر در ملاقی نماید و علم باین حاصل شود پس ملاقات
خشک طاهر بخشک نجس باعث نجاسته نمیشود اگرچه رطوبة فی الجمله داشته باشد بشرط انکه
علم بتاثیر حاصل نشود پس چوب و مس که داخته و طلا و نقره که داخته در حال [illegible] نجس
انبود نجس و دست کافر نجس نمیشود و لکن احتیاط اولی است و ثابت نمیشود نجاسته بمظنه هرچند
در صحن حمام و غساله حمام و طین طریق باشد بلکه نجاسته ثابت میشود بشهادة دو عادل و بحکم
حاکم و باخبار کسی بنجاسته چیزی که در دست او باشد حتی طباخ بالنسبه بطبخ و دایه بالنسبه بطفل
چه عادل باشد چه فاسق حتی اگر دزد بعد از سرقه و غاصب بعد از غصب خبر بدهد بنجاسته چیزی
در حین رد کردن یا پیش از رد کردن بشنوند او را بلی اگر ذو الید و متصرف در چیزی خبر بدهد
بنجاسته آنچیز بعد از انکه از دست او بیرون رفت اینوقت قولش معتبر نیست در نجاسته هرچند احوط
اعتبار است بدانکه طهاره از خبث شرط صحت صلوه و طواف است چه واجب [illegible] و شرط
جواز اکل و شرب میباشد و مانع بودن نجاسته از صحت صلوه مختص بحال اختیار و علم [illegible]
قادر بر ازاله و جاهل بموضوع نجاسته و اصل از معذور است اگر جهل مستمر باشد الی اول

نماز

مقصد هفتم در کیفیت تطهیر نجاسات

نماز ان و جاهل بنفس نجاسة و بحکم نجاست از بطلان نماز و وجوب ازاله ان معذور نیست
چنانچه ناسی اصل نجاست و ناسی وجوب ازاله ان معذور نیست چنانچه مذکور شود بلکه بعد از نماز
مانند اثنای نماز و حرام است نجس کردن محرمات اسلامیه که در دین اسلام محترم میباشد مثل
مسجد و قران و اسم خدا و کعبه و روضه نبی صلوات الله علیه و اله و هم چنین محرمات با ائمه
مثل مشاهد مشرفه و صحیفه سجادیه و تربت مقدسه حسینیه و هم چنین است ازاله کردن نجاست
ازانها و لکن ادخال نجاسه یا متنجسی که خشک باشد و سرایت بمسجد یا بقران و نحو ان نکند ضرر
ندارد مگر انکه موجب هتک حرمت شود مثل گذاشتن نجاسة خشک بالای قران و اگر کسی ترک
ازاله نجاسة از مسجد و سایر محرمات نموده با التفات بنجاسة و قدرة بر ازاله نماز یا سایر عبادات را بجا اورد
اقوی صحیح است و هم چنین است ترک هر واجب فوری مثل امر بمعروف و نهی از منکر و تعلیم جاهل
و اداء خمس و زکوة و رد مظالم علی الاحوط و هم چنین اداء دین با قدرة بر اداء و مطالبه صاحب دین هر چند
احوط ترک نماز و سایر عبادات است مگر در ضیق وقت خصوص در ترک اداء دین و بدانکه جایز نیست
منتفع شدن با عیان نجسه مگر در بعضی از موارد مثل گرم کردن حمام بسوزانیدن ان و نجس
اند و زبل بوته خرزه و نحو ان و هم چنین جایز نیست انتفاع بمتنجس اگر قابل تطهیر باشد مگر دو
نجس بجهة سوزانیدن نان در زیر اسمان علی الاحوط بلکه مط علی الاقوی و مگر اب یا صباغ که
نجس شود که جایز است انتفاع بان و هم چنین سایر چیزهائیکه سیره مستمره بجواز انتفاع بان
باشد مقصد هفتم در بیان کیفیت تطهیر است بدانکه اگر دست یا چیز دیگر از قبیل رخت و غیره نجس
شود و بخواهد ظرف یا اب قلیل بخواهند بشویند که ظرف و دست غسل و رخت و غیره پاک شود و
نحو ان بشوید اول انکه جامه نجس را در ظرف بگذارند و بعد از ان اب بر او بریزند و بشویند و فشار دهند
اگر بول باشد باید دو مرتبه و لکن دست خود را قبل از دو مرتبه بجای دیگر نرسانند و اگر غیر بول باشد
یکمرتبه بشویند و فشار دهند علی الاقوی و دو مرتبه بشویند و فشار دهند علی الاحوط دوم
انکه اب بریزند در ظرف و بعد از ان رخت نجس را در ان بگذارند و بیفشرند و غساله را بریزند دو
مرتبه در بول و یکمرتبه در غیر بول علی الاقوی و اجتناب از نشستن بقسم ثانی اولی است و ظرف نیز
بر تبعیت نجس در ظرف است بیک دفعه یا دو دفعه پاک میشود هر چند در ظرف سه مرتبه شستن لازم
بدانیم پس اگر گوشت نجس بغیر بول یا برنج نجس بغیر بول را در ظرف اب بکشند و یک دفعه اکتفا کنند
و در بول باید دو مرتبه اکتفا کنند جایز است هر چند احوط سه مرتبه است بلکه اگر برنج نجس یا گوشت
نجس را در کیسه یا سبد تطهیر کنند حاجت بفشردن از کیسه و سبد نیست بلکه ...

مقصد هفتم کیفیت تطهیر

در کیفیت تطهیر است

۱۰۹

نیز به تبعیت پاک میشود اما کیفیت تطهیر ظروف پس در ولوغ کلب پس باید آنکه اگر ظرفی را سگ بلیسد یا از آن آب خورده
باشد و بخواهند به آب قلیل تطهیر دهند باید اول مرتبه در آن ظرف خاک پاک بریزند و بمالند
و بهتر آنستکه بخاک ممزوج با آب بشویند و بعد از آن دو نوبت به آب بشویند و بهتر آنستکه اگر
خوک نیز در ظرفی آب خورده باشد همین عمل را بنمایند بلکه بهتر آنستکه اگر ظرفی نجس شود بلیسیدن
سگ یا رسیدن سایر اجزای سگ یا بعضو سگ همین عمل را بنمایند هر چند اکتفا به سه مرتبه شستن
بدون خاک قوی است و در ولوغ خوک و شراب بلکه هر مسکری که روان باشد مثل آب اگر هفت مرتبه
آن ظرف شسته شود بهتر است هر چند اقوی اکتفا به سه مرتبه است و در نجاست مرده موش صحرائی بزرگ
خصوص نیز در ظرف هفت دفعه با سه دفعه بهتر است اگر به آب قلیل بشویند و اما در آب کثیر یک مرتبه
فرو بردن کافی است بهر نجاستی که نجس شود حتی از بول و ولوغ سگ و خوک هر چند احتیاط
شدید آنستکه خاک مالی را ترک نکنند در ولوغ کلب هر چند در کثیر یا جاری یا باران باشد و کافی
است در تطهیر حوض و ظرفی که نصب شده باشد در زمین مثل خم و تغار بزرگ و نحو آن یا آنکه
نشده باشد آنکه در اطراف آن ظرف آب بریزند و آبی که در ته آن جمع شده است از خرقه و پنبه پاک
و امثال آن بردارند و مرتبه دوم و سیم نیز چنین کنند که در این وقت آن ظرف پاک میشود لکن باید
که خرقه و پنبه که آب جمع شده ته ظرف را برداشتند در مرتبه دوم و سیم نیز آلوده مگر آنکه آن خرقه و پنبه
در هر مرتبه از مراتب ثلث پاک کنند نیز در هر مرتبه از مراتب بعد از غسلات ثلاثه که تطهیر آن
حاجت نیست هر چند احوط است و فرق نیست در تطهیر مذکور به آب قلیل که ابتدا بالای ظرف یا
حوض نمایند و ختم کنند یا بر عکس یا آنکه به همان آب یا به آب دیگر بلکه اگر آب کمی بریزند و در ته ظرف بجنبانند
و مثل آن حرکت دور دهند آن آب را که بهمه جای ظرف برسد و آن آب را بریزند آن ظرف پاک میشود اگر سه دفعه
آب بریزند و این عمل را بنمایند چنانچه جایز است برای تطهیر سه دفعه ظرف بجنبانند آب پر کنند و بریزند
بلکه اقوی اکتفا به یک دفعه میباشد هر چند احتیاط شدید به سه دفعه میباشد بلکه اقوی آنستکه زمین
سخت و فرش سنگی و آجری و نحو آن اگر نجس شود و بشویند آن را بنحوی که صدق شستن شود که آب
غساله را نخورد و آب غساله در جای دیگر که از لوازم عادیه غسل آن مکان باشد جمع شود و آن غساله را
بجامه یا کهنه یا پنبه یا ظرفی بگیرند زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک میشود مثل حوض و ظروف منصوبه
چنانچه گذشت در تطهیر به آب قلیل در اقسام آبها بلکه اقوی آنستکه اگر غساله زمین سخت گود که بجای
دیگر نرود و غساله را نخورد یا بخورد و لکن بنحوی باشد که صدق شستن کند انفصال غساله از آن
هر چند بسوراخ کردن زمین باشد باید شست و کهنه بردارند از زمین نیز پاک میشود بخروج غساله

در کیفیت تطهیر است

نظیر تنور و ظرف و شیشه اگر کرده از نجس باشد بلکه بنابر اقوی رحمه الله و جمعی دیگر گفته اند که هرگاه زمینی نجس شود
پاک نمیشود ظاهر آن بجاری ساختن آب قلیل بر آن تا ازاله عین نجاسه نشود و غساله آن نیز پاک نیست بلکه
اقوی اینست که دهن هم در حکم ظرف است که اگر چیزی در او نجس شده باشد و با آب پاک مضمضه کنند پاک
نمیگردد دهن است پاک میشود بشرط آنکه نجاسه بباطن او نرسیده باشد یعنی خود دهن و همچنین
آب دهن بمحض زوال عین نجاسه پاک میشود و بهتر سه مرتبه مضمضه کردنست و اگر نجاست بباطن
ظرف نرسیده باشد ظاهر پاک میشود و نجاسه باطن سرایت بظاهر نمیکند و اگر بخواهند که باطن
هم پاک شود باید ظرف را خشک کنند و بعد آب کر یا جاری بگذارند تا آب کر و جاری بهمه اجزای ظرف برسد پاک
شود بدانکه غیر آب کر و جاری بهر کدام نجس شود پاک میشود با آب قلیل و لکن بچند شرط اول زوال عین
نجاسه پس اگر بغسل واحد ازاله و تطهیر هر دو حاصل شود کافیست لکن بشرط آنکه آب باطلاق خود
باقی بماند و بشرط آنکه متغیر نشود قبل از خروج پس اگر اصلا متغیر نشود یا آنکه متغیر شود بعد از خروج
و انفصال آنها یکدفعه کافیست اگر محل بول نباشد و اگر پیش از خروج غساله متغیر شود یا مضاف شود
لازمست یکدفعه دیگر بشوید که غساله اولی مزیله میشود و غسله دیگر مطهره میشود دوم نفوذ و
وصول آب بموضع نجس سیم انفصال آب غساله از نجس بر غالب موارد مثل ظرف و نحو آن پس اگر آن
متنجس آب غساله را بخورد و آب غساله از او جدا نشود نحو منفذ از نفسه بفشار پاک نمیشود و اکتفا کنند
بر ریختن آب بر نجس نحو بدن که آب غساله را بیرون برد که هرچه بریزند بقدر آنکه از آب قلیل همه بصورت آب معلوم
در اینجا منتشر بر بدن اگر غساله قلیل را پاک بدانیم و انفصال غساله را شرط ندانیم در غسل آن نیز حاجت
بانفصال آب غساله نیست چهارم ورود آب بر نجس نه ورود نجس بر آب و نه بنحو توارد بر یکدیگر هر چند
در مثل ثوب و نحو آن که تطهیر کنند در طشت و نحو آن اقوی اینست که شرط نیست ورود آب بر نجس چنانچه
گذشت هر چند احوط اشتراط ورود است مطلقا و بدانکه اگر کسی تمام دستش یا سر فرق نجس باشد بجهة
اراده طعام خوردن یا نحو آن میتواند تا بند دست را بشوید حتی با آب قلیل و ما بقی بر نجاسه خود
باقی باشد و سرایت نمیکند نجاسه موضع نجس بموضع پاک و اگر لباس و نحو آن ببول طفل شیرخوار نجس شود
بمجرد ریختن آب کر بر محل نجس پاک میشود و حاجت بشستن و فشار ندارد بلکه اگر اتفاقا از آب اگر
از محل نجس بجای دیگر برود آن نیز پاک است پس غساله بول طفل شیرخوار مزبور پاک است چنانچه غساله خرقه
بعموره میت نیز پاک است علی الاقوی هر چند احوط اجتناب از جمیع است چنانچه گذشت
و لکن این حکم در بول طفل مشروط است بآنکه آن طفل پسر باشد نه دختر و نه خنثی مشکل که ندانیم دختر است
یا پسر و مشروط است بآنکه کمتر از دو سال باشد و غذا خور نشود و دیگر بول غیر طفل مذکور در ولوغ

مثلا

در کیفیت تطهیر است

شستن آن از آب قلیل لازم است بدو مرتبه در بدن و همچنین در جامه و بدن و هر دو بار فشار دادن
و دیگر غیر بول یک مرتبه شستن با فشار کافیست اما در آب کر و جاری یک بار اگر چه نجاست بول باشد
غیر آن یک مرتبه کفایت میکند و فشردن لازم نیست اگر بخواهند که در تطهیر نجاسات از غسالات
مطلقا اجتناب کنند که شک که باین نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات بیک دفعه اکتفا نکنند بلکه در غیر
ظرف هم دو دفعه بشویند و در دفعه اول از جمیع رطوبات موضع اجتناب نمایند چه رطوبات حاصل شده
و یا باقی مانده هر چند لازم نیست مبالغه در اخراج رطوبت و انفصال آن و لکن اگر اتفاقا چیزی ملاقی
آن رطوبت باقیه نموده آنچیز را بشویند چنانچه آن رطوبت باقی مانده اگر احیانا منفصل شده از آن نجس
بدانند مثل محل و در دفعه دوم اگر بقلیل کر و جاری و چشمه و باران تطهیر کنند احتیاج بغسالات آن ندارد
و اگر باب قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم احتراز کنند از اینکه بفشردن یا خود بخود جدا شده و همچنین
از قطرات اینکه بمحل چسبیده که بیک تکان دادن زایل میشود و از زیاده برای احتراز لازم نیست که مکرر آن
تکان دهند که هیچ رطوبت در محل نماند که منجر بوسواس میشود و اگر آنچیز نجس محتاج بفشار باشد
دو مرتبه فشار دهند در زیر آب که غساله اثر نجس نباشد و بعد از اخراج از آب نیز فشار دهند
احتیاط و اگر باب قلیل تطهیر کنند با آنکه فشار بدهند بالای آب بدهند از غساله اثر احتراز نمایند و دست
مالیدن بدن در هیچ نجاستی واجب نیست مگر آنکه نجاسة عینیه باشد که زایل نشود الا بدست مالیدن
پس در مثل آب متنجس که خشک شده باشد در بدن و در غالب افراد بول بچه و مذی و بخوان خاصه
بدست مالیدن نیست هر چند خشک شده باشد و اگر شک کرده که نجاست را زایل نموده یا نه باید
زایل نماید تا یقین بزوال حاصل شود بشرط اینکه وسواس نباشد که یقین در حق وسواسی شرط
نیست بعد از آنکه بنحو متعارف ناس بشویند و در ازاله نجاست زوال عین عرفا کافیست و در حکم عین است
لون جرم و غلظت و اگر رنگ یا طعم یا بو باقی بماند ضرر ندارد در حصول طهارة هر چند بجای بی
اثر کند بمجاوره و اما سایر آثار نجس مثل چربی و بخوان پس لازم نیست ازاله آن بشرط آنکه ذات آن
نجس چرب نباشد مثل روغن و پیه سگ و خوک و میته و منی پیش از غسل که بدان ثوب و ازاله آن چربی
نمایند که احتیاط شدید در ازاله آنست اما اگر محل نجس چرب باشد یا آنکه جسم چرب نجس شده پس
پاک میشود مثل گوشت و دنبه که نجس شود و چربی که نجس شود مگر آنکه چربی زیاد باشد که به
بند در دست و مانع رسیدن آب شود بلی احتیاط بازاله مطلق چربی مطلوبست و جامه که رنگ
اگر رنگ با آب متنجس کرده باشند یا آنکه با عین نجس رنگ کرده باشند یا آنکه رنگ داشته باشد و نجس
شود بفرو بردن باب کثیر پاک میشود اما اگر در آب قلیل بخواهند تطهیر کنند پس اگر غساله با تغیر

در کیفیت تطهیر است

بیرون نیاید و آب غیر مضاف نشود پاک نمیشود و کمال اگر بعد از انفصال آب مضاف شود ضرر ندارد و اگر
بعضی بخشکاند آب باید بعد العصر و گرفتن آب باید بعد الفشار دادن از آب مضاف شود مثل لیقه قلمدان
نمیتوان پاک نمیشود و اگر غساله بعد التغیر نیفتد ولکن آب بحیثیتی ورود یابد بعد الاستیلا
باید بعد الفشار مضاف شود احوط اجتناب آن است خصوص اگر متغیر بعین نجس باشد نه
متنجس ولکن اقوی آن است که بعد الانفصال آب مضاف شدن کافی نیست در تطهیر و خروج غساله متعین
بعد الانفصال ضرر ندارد و بنا بر این پاک میشود یکی اگر آب بعضی وارد باید بعد الفرو گرفتن آب
بعد الفشار و متغیر شود بعضی اقوی اجتناب بلکه اگر بسبب فشردن متغیر شود ضرر ندارد
اگر شک کنند در اصل اضافه یا زمان اضافه و همچنین در اصل تغیر یا زمان تغیر اعتبار بشک نمی
کنند و حکم بپاکی باید کرد و همچنین است اگر شک در اعتبار هر یک شروط و اگر جامه رنگ دار
نجس شد اگر نمیتوان بجز آب منبع تطهیر کنند و نمی خواهند فشار دهند بهتر است که بدون آب
دهند که مانع شک در اضافه و تغیر میشود غالباً بدانکه استعمال ظرف طلا و نقره در اکل و شرب
مطلق حرام است و نگاه داشتن و ساختن هم برای زینت هم حرام است بقصد استعمال احتیاط
هر چند مثل قوری و فنجان و سینی و قلیان و مجمع و حقه و سرپوش و سماور
و سرشلوار و قاب ساعت باشد بشرط آنکه قاب ساعت جدا باشد نه متصل و همچنین قلمدان و
غاشیه قلمدان و دوات مرکب و مانند آن هر چیز که ظرف بآن صادق آید بنا بر اقوی و احوط مکروه
نقره بجهت جلو اسب یا بجهت طوق و دعا یا غیر آن چنانچه از بعضی ظاهر میشود خالی از وجه نیست
و بآنکه ظرف نباشد و چیزی باشد بلکه احوط اجتناب است از مثل کجاوه و گهواره
و کشتی و حوض نقره و اما ظرف طلا و نقره برای بجز نگاه داشتن بجهت تجارت و زینت
استعمال آن بجز حرام است احوط اولی اجتناب است از بیع و شری و اخذ اجرت در ساختن
بجز نگاه داشتن بجهت زینت احوط اولی است هر چند بنا میشود که ابتدا جایز میشود
بجهت ضرورت یا معالجه یا اوزان و گرفتن آنکه بجهت قصد میسازند یا مخزن ممکن است حمل بر صحت
شکستن آن نیز بدون آن که بعضی از موارد احتیاط اولی و اگر ظرفی مشتبه باشد که از
نقره یا طلا یا غیر آن میباشد احتراز لازم نیست مگر باخبار عدلین یا اخبار مالک یا اخبار عدل
واحد یا اخبار اهل خبره مورد بلکه غیر عدل علی الاحوط و اگر ظرف مرکب از طلا و نقره اجتناب نماید
بخلاف مرکب از نقره یا طلا و مس که بعضی از ظرف نقره یا طلا باشد و بعضی دیگر مس یا چیز دیگر و اگر
ظرف مس و مثل آن را طلا کوب کنند نماید یا نقره طلا الصاق یکی بطریق طلا باشد آب طلا
ظرف مس مثل آن را طلا کوب کنند باید نقره یا طلا الصاق نکنند بیک ظرف بجا باشد ضرر ندارد

على الاقوى هرچند احتياط اولى است بجهة خلاف بعضى از اعاظم خصوصا اگر بنحوى باشد كه از آن

ظرفى بعد از انقضا ظرف مستقل بهم رسانيده باشد و استعمال مجموع طلا و نقره خالص از بابت

بجا خر ... مستعمل سوزانده ... حرام است

و سماور و غيره ... اهل مجلس ... امكان ...

مجلس معين ... آنكه در خوانها نيز استعمال احتياط مى شود بجهة آنكه استعمال

است و هم چنين احتياط نمايد از تزيين حمام است و خوان بطلا و نقره و در حديث نهى

آن وارد است اگر بنحوى باشد كه قدره بر كنند زان داشته باشد و قليان اگر سر طلا يا نقره

خالص باشد و اما بحيثيتى كه جاى آتش و تنباكو هم طلا يا نقره خالص باشد اجتناب كنند و هم

اگر قليان اگر تماما طلا يا نقره باشد نيز اجتناب كنند اما اگر ميانه قليان و نى قليان طلا

باشد ضرر ندارد و هم چنين باد گيران و اگر طلا و نقره ممزوج باشد بغير خود و ضرر ندارد

تشخيص و نجح بنظر اهل خبره باشد مثل چيز ممزوج مادامى كه مستهلك نباشد و اگر ...

قليان نقره نما يا ظرف نقره نما داشته باشد بايد در مجلس آورده باشد رد نكنند و حمل بر صحت

مگر آنكه يقين نمايد كه از نقره خالص است و هر سفيد و زرد را طلا و نقره خالص ...

نقره كوب و طلا كوب بيع عيب ندارد و هم چنين مفضض و مطلا مگر اينكه احوط ...

بموضع نقره بلكه طلا نيز رسانند و اما فرش طلا و انگشتانه طلا براى خياط و آينه طلا يا

نقره و حلقه طلا و نقره يا آينه با ظروف غير از طلا و نقره و بست طلا يا نقره و تفنگ و غلاف

شمشير و بندان و هم چنين تزيين سقف بطلا و نقره و تزيين قبر و مشاهد مشرفه ...

بطلا و نقره و قنديل از طلا و نقره نيز ضرر ندارد و آنچه حرام است تزيين مرد است

بطلاى خالص و نقره خالص نه زن و نه طفل و نه خنثى و نه تزيين مرد بغير لباس و بدن بطلا ...

مثل زنجير طلا براى ساعت و لباس مرد و مثل كمربند طلا و تكمه طلا و نعل طلا احتياط نمايند و ...

ضرر ندارد بلى مثل دندان از طلا يا چيزى كه دندان را به بندند از طلا يا آنكه بجاى عضو ...

و انگشت و مجوان از طلا درست كنند ايشان نيز ضرر ندارد كتاب الصلوة و در آن ... چند مقصد است مقصد اول در عدد نمازهاى واجب است بدانكه نماز واجب شش قسم است ...

يوميه كه از جمله آن نماز جمعه است دوم نماز عيدين سيم نماز آيات چهارم نماز طواف ...

واجب شود يا خارج مثل نذر و عهد و استيجار و غير آن و نماز احتياط بجهة شك ...

مقصد اول بدانكه نماز يوميه هفده ركعت است در حضر بدون خوف ظهر و عصر و عشا هر يك چهار ركعت ...

مقصد اول در اوقات صلوة یومیه

و مغرب سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حال الخوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط میشود

مقصد اول در اوقات نماز یومیه است بدانکه ابتداء وقت نماز ظهر زوال آفتاب است از دایره
نصف النهار و وقتش ممتد است تا آنکه باقی بماند بغروب بمقدار ادا کردن نماز عصر و اول وقت
تا بمقدار ادای نماز ظهر بحسب حال خود مختص بظهر است همچنانکه از آخر وقت بمقدار ادا کردن نماز
عصر بحسب حال خود مختص بنماز عصر و باقی اوقات مشترک است میانه ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت
باقی نمانده باشد مگر بمقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکند و نماز ظهر قضا است و اگر پنج رکعت
از آخر وقت نه اول وقت را درک کنندگان نماز ادا میباشد چنانچه اگر بالنسبه بشخص حاضر از آخر وقت
بقدر ادای پنج رکعت وقت باقی مانده باشد هر دو نماز را بقصد ادا بجا آورد و اگر شخص مسافر
بقدر سه رکعت از آخر وقت را دریابد هر دو نماز را بجا آورد بقصد ادا و هرگاه باعتقاد بقاء
پنج رکعت از وقت هر دو نماز را از ظهر و عصر یا مغرب و عشا اگر بجا آورد بعد معلوم شد که وقت
نداشته مگر برای نماز دوم هر دو نماز را باید قضا کند علی الاحوط و هرگاه باعتقاد اختصاص
وقت بنماز دوم شروع بنماز دوم کرده و در اثنای نماز معلوم شد که وقت مختص بنماز سابق است عدول کند
بنماز سابق و اگر بعد از نماز معلوم شد عدم اختصاص وقت و اینکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر
یا مغرب را در وقت مختص کند و متعرض اداء و قضا نشود هرچند ادا بودن خالی از قوة نیست و اگر
باعتقاد دخول وقت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شده که در اول شروع بنماز وقت
داخل نشده بود و لکن بعد از شروع وقت داخل شده نمازش صحیح است و همچنین نمازش صحیح است
اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شد که وقت داخل شده بود پیش از تمام نماز هرچند دخول وقت در
جزو سلام واجب باشد و ابتدای وقت نماز مغرب بعد از غروب واقعی آفتاب است و شناخته میشود
غروب واقعی بزوال حمره از سمت مشرق تا حدی که از سر بگذرد بعد از شدن آن حمره از آن سمت و بلکه در آن وقت
یقین بغروب واقعی حاصل میشود و اگر پیش از آن هم یقین بغروب واقعی حاصل شد کافی است نظیر
طلوع آفتاب که بعد از آن بر حد یقین است و آخر آن است که باقی بماند به نصف شب بمقدار ادا کردن
نماز عشا و وقت نماز عشا بعد از مقدار ادای نماز مغرب میباشد تا نصف شب و مختار هرگاه
بجهت خواب یا فراموشی یا عذر دیگر پیش از نصف شب بجا نیاورده باشد احوط نیت قضا است و لکن بهتر
آنستکه متعرض ادا و قضا بعد از نصف شب نشود اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدای وقت نماز
صبح از وقت ظاهر شدن سفیدی است مثل نهر در افق آسمان از جانب مشرق و انتهای آن طلوع
آفتاب است و فضیلت ... داخل شدن وقت کفایت میکند ... و شهادة دو عادل کفایت

میکند

کتاب الصلوة

میکند در دخول وقت عادل واحد بلکه مطلق ظن کفایت میکند در حال عدم خصوص اگر اشتها
بکفتار عادل و اذان معتمد بی باشد مثل روز ابر و محبوس و شب مهتاب و بخوان و بدن وقت فریضه
و اشتغال ذمه بان جایز است اما نافله اگر ادا بدن هر چند نافله غیر یومیه باشد مقصد اول در قبله
در قبله است بدانکه واجب است استقبال خانه کعبه و فضائیکه در آنجا خانه کعبه است از منتهای زمین
تا آسمان از برای جمیع مردم در حق کسانیکه میبینند خانه کعبه را و کسانیکه نمیبینند خانه کعبه را
قبله ایشان جهة کعبه است یعنی جانبیکه خانه کعبه در او است فهما بآنجانب بلکه مقدار از آنجانب
که اگر خطی از مصلی اخراج شود مجرای از اجزای خانه کعبه برخورد و آن شناخته میشود بعلا
مات شمارها و قبور مسلمانان و مساجد و تحصیل علم لازم است با امکان و خصوص
ستاره جدی که بخلف منکب ایمن واقع شود تا بجائی کوش راست برای اهل عراق و غرب و
بخوان بمنزله علم است و اگر ممکن نشود علم کفایت میکند در آن ظن هر چند حاصل شود بقول
فاسق و کافر و اگر بعد از نماز ظاهر شود که پشت بقبله بوده اعاده در وقت لازم است و قضا
در غیر وقت لازم نیست ولکن قضا احوط است و همچنین اگر معلوم شد که انحراف از قبله بسوی
بجانب یمین و یسار اعاده لازم است و قضا ندارد و اگر میان یمین قبله و یسار قبله واقع شود
او چیزی نیست و استقبال بقبله در نوافلیکه واجب نشده باشد بنذر و شبه آن واجب نیست
هر چند اگر در غیر حال استقرار بجا آورد و اما در حال استقرار پس احتیاط نماید و استقبال بقبله
ترک نکنند هر چند قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیت آن در نوافل مطلقا خالی از قوت نیست و قبله
بدا استقبال بقبله بایستیکه عرفا بکویند رو بقبله شده هر چند احوط اعتبار جمیع مقادیم بدن
میباشد حتی انگشتان پا بلکه در حق بیمار و خوابیده بپهلو قبله او بخوابیدن است رو بقبله مثل ... و اگر ... از او
و اگر پشت خوابیده باشد قبله او مثل قبله محتضر میباشد و اگر ممکن نباشد استقبال بقبله در جمیع
احوال اقتضا نماید بهر قدر که ممکن است و بدانکه در هشت موضع استقبال بقبله باید نمود اول
نماز فریضه چنانچه گذشت دویم نماز نافله در حال استقرار علی الاحوط چنانچه گذشت سیم سجده سهو
علی الاحوط چهارم احتضار علی الاحوط پنجم نماز جنازه ششم دفن میت هفتم ذبح حیوان
هشتم قضاء اجزای فراموش شده و بدانکه هر گاه قبله مشتبه شود بچهار طرف نماز کنند و اگر وقت
وسعت نداشته باشد اکتفا نماید بقدر یکه وقت وسعت دارد و بهتر آنستکه در دو نماز مثل
ظهر و عصر اول نماز ظهر را بسوی چهار سمت بجا آورد بعد نماز عصر را بعمل آورد هر چند که جایز است
هر سمت نماز ظهر و عصر را بر هر سمت باهم بجا آورد و دیگر جایز نیست که ظهر را در همه سمتها بجا آورد و

مقصد اول در قبله

کتاب الصلوة

در سمت دیگر و لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر در چهار سمت اینکه ابتدا کند بعصر از همان سمتی که در ظهر
ابتدا باو نموده بود بلکه مختار است که ظهر یکی از چهار سمت ابتدا کند و فوق اصل خانه بدل اصل قبله
و اقوی و بنا بر آن حجت است که ممکن نباشد علم و اگر ممکن باشد علم بدل بدن حاجت بنا بر خبر نماز از اول
وقت یا بعد [illegible] مثل اینکه چه برای مشتبه است و چه [illegible] اینکه واجب علی
الکفایه باشد میباشد هرچند جواز اکتفا در این صورت خالی از قوت نیست و محاذی بعضی که معصوم
او نماز کرده باشد معصوم و مسجدی که معصوم دیگر ظاهر شده است که مفید علم است هرچند بعد
محراب احتمال اشتباه و بنا بر [illegible] و [illegible] مسافر [illegible] الاشتباه و [illegible] بعد از
[illegible] مثل نجف و [illegible] و [illegible] که گذشت مفصل [illegible] صلی الله
[illegible] و واجب است [illegible] مکان یا [illegible] که نماز کرده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مالک بودن [illegible] مکان [illegible] مثلا یا [illegible] اجاره مثلا
یا انتفاعا از جهت عاریه مثلا یا باذن مالک هرچند برای نماز باشد [illegible] مکان غصبی نباشد
[illegible] از جهت رهن و [illegible] تعلق [illegible] باشد و اگر غصبی باشد [illegible]
اذن مالک [illegible] لازم است [illegible] اذن [illegible] مثل اینکه بگوید [illegible]
[illegible] نماز کردن [illegible] اذن [illegible] شاهد حال [illegible]
کرد [illegible] نماز کند [illegible] مثل دخول [illegible] بشر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بنماز [illegible] مثل حمام و
کاروانسرا و امثال آن [illegible] که نماز [illegible] است باذن [illegible] شاهد حال [illegible]
دخول بلکه اقوی جواز صلوة است [illegible] هرچند مالک [illegible] مجنون باشد بلکه اقوی
جواز صلوة است [illegible] مثل [illegible] اگر اجتناب [illegible] مکان [illegible]
[illegible] هرچند مالک راضی نباشد [illegible] نماز [illegible] مطهر [illegible]
معصوم [illegible] حرام [illegible] مثل اینکه [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] نماز کند [illegible] عقب [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] محاذی [illegible] سجود [illegible]
[illegible] است نماز مرد و زن با محاذات یکدیگر [illegible] هرچند [illegible] احتیاط
[illegible] باشد [illegible] بلکه احوط اجتناب از محاذات است [illegible]
[illegible] اعاده نماز [illegible] محاذات [illegible] نماز [illegible] حاصل شود [illegible]

شود از موضع نماز مرد بجو بکه موضع سجود زن نیز محاذی موضع قیام مرد نباشد بلی مخصوص است
کراهت باینکه هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند یا عکس پس نفی کراهت
زن یا محاذات آن ضرر ندارد و جماعتی اقوی آنست که کراهت و احتیاط مخصوص بمقارنت یا مؤخر است
و اما صحت نماز او صحیح است مطلقاً هر مرد باشد چه زن پس اگر زن و مرد باهم شروع بنماز کنند [illegible]
تکبیر او زودتر تمام شده است نماز او صحیح است و کراهت و احتیاط [illegible]
و احتیاط مرتفع میشود بحایل مثل پرده و دیوار و بفاصله [illegible]
محاذات به بلندی و پستی که مرد مثلاً در پشت بام نماز کند [illegible] با عکس [illegible]
بیشتر از یک ذراع باشد [illegible] خالی بودن مکان مصلی است از نجاستیکه تعدی کند بلباس یا بدن
بشرط آنکه عفو از آن نشده باشد مگر موضع سجده که طهارت آن لازم است [illegible] سجده بر مکان
نجس هر چند نجاست غیر متعدیه باشد و هر چند نجاست معفوه باشد علی الاحوط [illegible]
طهارت موضع سجود بقدریکه مسمی سجده با و حاصل شود پس اگر سجده کند بر جائیکه بعضی از آن نجس
باشد و بعضی طاهر سجده کرده باشد [illegible] هر چند محل مسمی طاهر متفرق باشد [illegible]
نجاست تعدی بجبهه نکند و لکن [illegible] طاهر متفرق و احتیاط [illegible]
[illegible] نجاستیکه عفو از آن نشده باشد [illegible] و اصحاب [illegible] نماز
[illegible] نکند [illegible] نجس باشد بنجاستیکه عفو از آن شده [illegible]
[illegible] بموضع سجده [illegible] نکند [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نجاست معفوه [illegible] بموضع سجود [illegible]
[illegible] علی الاحوط [illegible] نجاست معفوه [illegible]
[illegible] مکان مصلی غیر موضع [illegible]
پس نجاست ضرر ندارد بشرط [illegible] عفو [illegible]
[illegible] مثل آنکه [illegible] طاهر [illegible] مکان مصلی
غیر موضع سجود نجاست [illegible]
[illegible] نکند [illegible] معفوه باشد [illegible] ضرر ندارد [illegible]
[illegible] ضرر ندارد و اما موضع پیشانی و محل سجود پس نجاست [illegible]
و اما [illegible] نماز واجب [illegible] کشتی [illegible]
که مصلی [illegible] با العرض [illegible] میشود [illegible] اضطرار [illegible] نماز [illegible]

امکان خروج هرچند بجهة تنگی وقت باشد جایز است قطعاً چه کشتی ایستاده باشد یا روان و چه مضطر باشد یا نه ولکن اگر ممکن است واجب است رعایة استقبال قبله در جمیع اقوال و افعال و اگر ممکن نباشد استقبال در جمیع اقتصار کند بانقدریکه ممکن است هرچند باستقبال بتکبیرة الاحرام باشد و اما در حال الاختیار و امکان خروج و عدم اضطرار و حرکاة فاحشه و امکان استیفاء همه افعال و شرایط و باعث حرکة فضیحه مستقلاً نیز نباشد و بالجمله نماز واجب در کشتی بطوری فرض شود که نقصی در او نباشد الا اینکه باعث حرکة تبعیه مصلی شود پس احوط ترک است ولکن اقوی جواز است بلکه قوی است جواز نماز حتی در صورتیکه حرکاة فاحشه داشته باشد ولکن واجب است بر او مراعاة شرایط نماز از استقبال و قیام و طمأنینه با امکان مراعاة پس هر وقتیکه سفینه از قبله بر گردد در اثنای نماز او هم بر گردد و هر وقت حرکاة فاحشه نماید در میان نماز صبر کند اگر صبر باعث محو صورة صلوة نشود و اگر صبر کردن باعث محو صورة نماز شود بهمان حال نماز کند و اگر در میان نماز نتواند بایستد بنشیند و در حکم کشتی است محفه روان و چیزهائیکه بر روی زمین متعارف شده است مثل گاری و واپور و اما بجا آوردن نماز واجب بالای حیوان و اینکه راه رود و نتواند که شرایط صلوة را بالای او بجا آورد پس جایز نیست در حال اختیار بلکه جایز است در حال اضطرار و عدم امکان بجا آوردن نماز در زمین یا بجهة اینکه نتواند که از اسب فرود آید بجهة خوف و نحو آن چه حیوان رونده باشد یا اینکه ایستاده و مضطرب باشد ولکن واجب است استقبال قبله بقدر امکان هرچند در تکبیرة الاحرام باشد و احوط آنستکه نماز را در اینحال تاخیر بیندازد تا آخر وقت خصوصاً اگر بداند که نماز در زمین تا آخر وقت ممکن میشود و همچنین اگر امید امکان داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب در بالای حیوان اینکه ایستاده باشد و اطمینان بعدم حرکت نیز باشد یا بر چیزیکه انسان حامل آن شود و همچنین بالای چیزیکه معلق باشد [illegible] تخت و بهاره بسته اند پس جایز است با اطمینان بعدم حرکة چنانچه جایز است نافله در جمیع اینها حتی بالای حیوانیکه راه میرود

مقصد چهارم در لباس مصلی است

بدانکه واجب است بر مرد در حال الاختیار پوشانیدن ستر عورتین بنحویکه در مبحث تخلی گذشت بنحویکه پوشانیدن بر او صادق آید در جمیع نمازهای واجبه یومیه و غیر یومیه و در اجزاء نمازیکه قضا میکنند و همچنین نافله و نماز میت علی الاحوط هرچند در ظلمت و تاریکی باشد یا آنکه ناظر محترمی نباشد بلکه احوط پوشانیدن جمیع عورتین نیز میباشد و عورة زن در حال الصلوة جمیع بدن او میباشد و همچنین سر و موی خود مگر وجه و کفین و قدمین تا زندین و ساقین

مقصد چهارم در لباس

چه ظاهر آنها چه باطن آنها هر چند احوط ستر باطن قدمین است چنانچه احوط ازان ستر جمیع بدنست
غیر از موضع سجود بخصوص در حال السجود و بدانکه کنیز با آزاد فرق ندارند مگر اینکه کنیز را لازم
نیست سر خود را اگر چه سرش را بپوشانند و همچنین دختر نابالغ و اگر در اثنای نماز بالغ شود نماز از
سر گیرد و اگر کنیز در اثنای نماز آزاد شود فوراً سر را بپوشاند و کنیزیکه بعضش آزاد شده در حکم آزاد
میباشد و لازم نیست بر زن پوشانیدن آنچه از باطن جباه پیشتر مثل [illegible] و همچنین از
زینت رو و دست و ابرو و سرخاب حتی موی عاریه که بموی خود وصل کند هر چند نامحرم موجود
باشد و بدانکه اگر مصلی اخلال بستر عورت نماید عمداً یا از جهت جهل بحکم نماز او باطل است و اگر بی
اختیار از جهت باد یا از جهت غفلت یا از جهت جهل بموضوع که اعتقاد مستوره کند ستر نموده یا اینکه این
لباس ساتر است و بعد خلاف آن ظاهر شد نماز او باطل نیست و اگر در اثنای نماز کشف عورت شد و فوراً
ستر نموده ضرر ندارد و اگر فراموش نموده ستر کند تواند در اثنای نماز یا از اول امر احوط اعاده است و
بدانکه در لباس مصلی چند امر واجب است اول آنکه غصبی نباشد بطریقیکه در مکان مصلی مذکور شد
و محمول غصبی اگر بسبب ایجاد افعال و اقوال الصلوة تصرف در آن [illegible] نشود ضرر ندارد و اگر بشود
مثل اینکه بسبب خم شدن بجهت رکوع یا سجود یا در حال النهوض راست از رکوع یا سجود یا راست شدن
برای رکعت ثانیه مثلاً آن شیء غصبی نیز متحرک شود هر چند بلباس دوخته شده باشد پس اینوقت احتیاط
اولی است بلکه بعضی حکم ببطلان نماز کردند و خالی از قوت نیست و جاهل بحرمت غصب یا مبطل بودن نماز
معذور نیست چنانچه ناسی حکم غصبیت معذور نیست مگر اینکه در این جهل یا نسیان [illegible] تقصیر
نکرده باشد و معذور باشند بلی جاهل باصل غصبیت و ناسی اصل غصب هر دو معذورند دوم
آنکه حریر محض نباشد برای مرد در حال الاختیار و اما در حال الضرورة مثل سرما جایز است چنانچه برای زن
جایز است نماز در او مطلقا حتی در حال الاختیار بنابر اقوی و جاهل بحرمت حریر و ناسی بحرمت حریر معذور
نیستند مگر جاهل قاصر که در نسیان هم [illegible] معذور باشد و جاهل بحریر بودن و ناسی حریر بودن
هر دو معذور میباشند بنابر اقوی و احوط اعاده است خصوصاً اگر بحریر ستر عورت کند و
غیر حریر پوشیده باشد بدانکه پوشیدن حریر خالص برای مرد جایز نیست مگر در حال الضرورة
و دفع شپش و در حال جنگ و آنچه حرام است عنوان پوشیدن است فرش نمودن آن و لحاف حریر و پیچیدن
حریر بر خود و [illegible] چنانچه جایز است حمل حریر و دستمال حریر و اولی اجتناب است [illegible] امر و لکن
حریر و غیر [illegible] حریر و جوراب حریر و بند زیر جامه تمام حریر در غیر حالة النماز و همچنین از کمربند حریر
و شال حریر در غیر حالة النماز و در حالة النماز هم هر چند اقوی جواز است [illegible] در [illegible] حالة النماز

[illegible] لباس [illegible]

باکراهة

كتاب الصلاة

يا آنكه ... اولى اجتناب است از ... ابريشم باشد يا حرير پيچيده باشد وكاه ...
حرير پيراهن جايز است ولكن احوط آنستكه زياده بر چهار انگشت مضموم نباشد واحوط ابلغ
آنستكه زياده بر چهار انگشت مفرجه نيز نباشد هرچند اقوى جواز سجاف است مطلقا هرچند زياده
بر چهار انگشت مضموم يا مفرجه باشد بشرط آنكه از اسم سجاف بيرون نرود وداخل در آستر نشود
وجايز است استعمال حرير مخلوط بنحوى كه از اسم ... مستهلك نباشد ... مثلا
[illegible] باشد واما اكر ... باقى ماند ... بنحوى كه ...
... يا آنكه ... اكر ... باشد ... يا آنكه ... وسط ثوب ...
... پس اجتناب ... اكر ... ابريشم ...
... آنستكه جايز باشد ... واكر ... ثوب
... تمام ثوب ... مثل آستين ونحو آن وابريشم ... اجتناب
... احوط ... طلا ... نماز ... باطل است هرچند
... ونحو آن باشد ... احوط ... طلا ... باشد هرچند نباشد
... آنكه ... طلا ... هرچند ... انكشتر ... باشد ... مردان ... احوط اجتناب است
... انكشتر ... طلا ... باشد ... داشتن شمشير وخنجر مطلا ... طلا
... ونحو آن ... احوط ... طلا ... متصل باشد ونحو
... خنجر ... طلا ... باشد
... طلا يا ... اجتناب ... طلا ... ونحو آن كه ...
طلا ... آنستكه ... هرچند احوط اجتناب است
از ... ونحو ... ونحو ... در حق مردان
... آنكه ظاهر باشد ... معفو است ... خون
وجروح ... باشد ... هرچند ... اظهر
... باشد ... اين ...
... باشد ... هرچند ... معفو نباشد ...
... معفو است ... مطلقا ... آنكه معفو از خون
قروح وجروح ... معفو ... باشد
... باشد ... [illegible]

کتاب الصلوة

ادنیٰ از نسرها و امثال ان نباشد سیم بول در لباس مربیه طفل چه پسر باشد چه دختر بشرط انکه
شبانه روزی یکمرتبه طاهر کند و لباس دیگر نداشته باشد و مخیر است در غسل ثوب میان روز
و شب ولکن نشستن را اوقات نماز و پیش از نماز قرار دهد و اگر اخلال بغسل ثوب نموده همه نماز
ها را اعاده نماید خصوص از نماز آخر که غسل بران واجب معین شده چهارم خون کمتر از درهم چه از خود
و چه از غیر خود حتی انسان علی الاقوی چه از ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول اللحم
غیر انسان احتیاط اولی است و ان تحدید شده است بقدر باجقلو و بقدر گودی بالای انگشت بزرک
و بقدر گودی کف دست و اکتفا بهر یک خوبست ولکن تحدید باخیر اولی است بشرط انکه از نجس العین که سگ
و خوک و کافر است نباشد و همچنین از مردار نیز نباشد بر احوط مگر خون مرده آدمی بعد از غسل و نیز
انکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و چنانچه کمتر از درهم از خون معفو است متنجس بخون که کمتر از
درهم باشد نیز معفو است علی الاقوی پنجم حمل نجس یا متنجس هر چند ساتر عورت باشد بنابر
اقوی ولکن احوط اجتناب است در حمل نجس خصوص میته و همچنین اجزای متنجس خصوصا ما تتم به الصلوة
ششم نجاسة هر لباسیکه ساتر عورت نیز نباشد هر چند در غیر محلش باشد مثل دستمال کوچک و
جوراب و نعلین و مثل انها مگر چیزی مرده سگ و خوک که با انها نماز نکنند هر چند ما لا تتم به الصلوة
باشد و اما عمامه و شال کمر که بملاحظه شکل و هیئه ساتر عورت نیز نمیشوند پس با انها نماز نکنند کر
نجس باشند مگر انکه بنفسه هم ساتر عورت نیز نباشند هفتم انکه پوست حیوان غیر ماکول اللحم
و سایر اجزای ان نباشد چه چیزی در او حلول کرده باشد و چه نکرده باشد و چه ساتر عورت
باشد و چه نباشد و همچنین پوست میته نباشد و در موی از جایز است بشرطیکه حلال گوشت
باشد و همچنین جایز است نماز در پوست خز و سنجاب و لباس پشم مجهول الحال بشرطیکه از دست
مسلم بگیرد یا انکه خود مسلم نماز بکند در ان و یا انکه در بلد مسلم اذن در نماز بدهد و یا انکه
نماز در ان جایز است یا انکه بگوید که از ماکول اللحم میباشد و اجزای انسان ضرر ندارد بشرطیکه طاهر باشد
مثل موی و دندان و استخوان و عرق و شیر زن و همچنین ضرر ندارد موی عسل و خود عسل و خون
و کیک و امثال ان و بعض حشرات الارض نیز ضرر ندارد و اگر اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و نحو
ان ببدن یا لباس نماز گذار چسبیده نباشد ضرر ندارد مثل اینکه دسته چاقو است و در میان قلمدان
است یا در میان جیب است بشرط انکه بر روی و باید یا بیسه باشد و اجزائیکه معلوم نیست که از غیر ماکول اللحم
میباشد نیز ضرر ندارد هر چند ببدن یا لباس چسبیده باشد بلی اگر لباس بر شکنند از پوست
حیوانیکه ندانیم از ماکول اللحم است یا غیر آن در ان وقت نماز در ان لباس نکنند و اما در مثل عاهوتی و

که مسلمانان استعمال میکنند و میپوشند و نماز در آن میکنند پس احتمال غیر ماکول اللحم یا نجس بودن
آن از روی وسواس است هر چند اجتناب بهتر است هر چیزی که احتمال بطلان نماز در او میرود که منجر بوسواس
نشود چهارم جامه نماز در بیان چند امر است اول آنکه جایز است نماز در چیزی که ستر تمام پشت پا کند و لکن بهتر آن است که
باشد بعضی میگویند چیزی که از ساق را بپوشاند هر چند احوط ترک است و لکن بنابر عبارتی که از قوزک پا در قدم
آنکه نماز در صوف و مروارید جایز است علی الاقوی سیم آنکه هر گاه کسی دو جامه داشته باشد و
نداند که یکی نجس است و یکی طاهر و با هم مشتبه شوند عاریا نماز نکند بلکه در هر یک علیحده نماز
بخواند پس در مثل نماز صبح دو نماز بخواند و در مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا هر آینه که
اول باید در هر یک از دو جامه نماز نماید هر چند جایز است که ظهر را در جامه نماید و عصر را نیز در همان
جامه نماید و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را با هم نماز نماید یعنی ظهر را در جامه و عصر را در جامه
دیگر نماید و اگر یک جامه پاک مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه نجس یا زیاده باید بعدد آنها
نماز بخواند و اگر یک جامه نجس مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه پاک و زیاده کافی است نماز در
دو جامه چهارم آنکه حکم ظهور و تحصیل لباس بجهه نماز از جهه خریدن و قبول عاریه و هبه چون
لباس شمردن مثل تحصیل آب و خاک است برای وضو و غسل و تیمم و بعد که گذشت پس باید
که لباس را با اجرت بهر آنچه بتواند بخواند در حق بعضی از اشخاص پنجم آنکه ستر عورت بجهه نماز
از طرف تحت غالبا لازم نیست مگر اینکه بعضی باشد که از طرف تحت ناظر محترم باشد که ایمن از نظر کردن
او نباشد ششم آنکه اگر امر دایر شود در میان خریدن آب بجهه وضو یا غسل یا خریدن خاک و خریدن
ساتر عورت بجهه نماز تحصیل ساتر عورت مقدم است و اگر امر دایر شود در میان تحصیل خاک و تحصیل ساتر
عورت تحصیل خاک مقدم است هفتم آنکه اگر کسی برهنه باشد و متمکن از ستر بشره عورت نباشد
حتی بعلف و برگ و گل پس بخواند برهنه نماز کند و لکن اگر ناظر محترم موجود باشد نماز را نشسته بخواند
و بجهه رکوع و سجود ایماء بسر نماید و ایماء بسجود را اخفض از ایماء برکوع قرار دهد و بعضی
هم میگویند که گذاشتن دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشتان پا بر زمین لازم است در ایماء بسجده بلکه
از بعضی ظاهر میشود وجوب بلند کردن محل سجود را و گذاشتن جبهه را بر او و یا آنکه بدستهای خود
بلند کند ما یصح السجود علیه را و بگذارد بر جبهه خود را بر او بگذارد و وجوب هیچیک از اینها ثابت
نیست و اگر ناظر محترمی موجود نباشد ایستاده نماز بخواند و بجهه رکوع و سجود ایماء نماید و لکن
تشهد و سلام را نشسته بخواند هشتم آنکه ستر عورت در نماز از غیر مصلی لازم نیست بلکه
لزوم ستر نسبت بغیر لازم است هم فضلا بلکه از واجبات خود نماز است که معنای آن گویند

کتاب الصلوة

واز هوازده چیز است اوّل قیام دوم نیت سیم تکبیرة الاحرام چهارم قرائة حمد پنجم قرائة سوره ششم
رکوع هفتم سجود هشتم ذکر نهم ترتیب دهم موالاة یازدهم تشهد دوازدهم سلام
و رکن نماز پنج است اوّل تکبیرة الاحرام دوم قیام در حالت آن بلکه سایر شرایط آن از استقرار و
طمانینه وغیر آن بنابر احوط سیم قیامیکه بعد از آن رکوع کنند که قیام متصل برکوع میگویند چهارم
رکوع پنجم سجود یعنی آنکه هر دو از رکن نماز است که عمداً و سهواً اگر ترک یا زیاده کنند نماز [illegible]
آنها واجب غیر رکن پس آنست که اگر عمداً ترک کنند نماز باطل است و اگر سهواً [illegible] باطل نمیشود مثل
قرائة حمد و سوره و ذکر رکوع و ذکر سجود و یک سجده و تشهد که اینها رکن نیستند و بعضی از اینها
مفصلاً بعد از این مذکور خواهد شد و چند فصل است فصل اوّل در اذان و اقامه و فضیلت آنها بدانکه
برای نماز یومیه مطلقا علی الاقوی [illegible] در جماعت [illegible] مرد و زن چه نماز
جهری چه اخفاتی و اقامه تاکید بسیار و بیشتر است در حدیث است از حضرت امام جعفر
الصادق ع که اگر اذان و اقامه بگوئی و نماز کنی در عقب تو دو صف از ملائکه که یک سرش مشرق باشد
و سر دیگرش مغرب باشد و اگر اقامه تنها بگوئی و نماز میکنند در عقب تو یک صف از ملائکه که از صف آن
مشرق باشد تا مغرب و ثواب آن بانواع مختلفه روایت شده است مثل وجوب بهشت اگر [illegible]
شهری از شهرها اذان بگوید و مثل [illegible] عمل چهل صدیق که [illegible] نیکو و مقبول
باشد اگر تا چهل سال اذان بگوید و مثل آنکه اگر کسی اذان بگوید بقصد رضای خدا برای یک نماز از روی
ایمان و احتساب و تقرب بسوی خدا آمرزیده میشود گناهان گذشته او و منت میگذارد خداوند بر او
بعصمت در باقی از عمرش و محشور میشود با شهدا در بهشت و مثل آنکه اگر کسی [illegible] اذان مسجد
[illegible] خدا اعطا میکند خداوند ثواب چهل هزار هزار پیغمبر و مثل آنکه از حضرت رسول مرویست
که کسیکه اذان بگوید و مقصود او از اذان نباشد مگر رضای الهی عطا فرماید خدا باو ثواب چهل
هزار شهید و چهل هزار صدیق و داخل میشود به بهشت شفاعت او چهل هزار گناهکار [illegible]
و هر گاه مؤذن با معرفة بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند [illegible]
هفتاد هزار ملائکه و روز قیامت در سایه عرش الهی است تا آنکه خداوند [illegible]
شود و مینویسند چهل هزار ملائکه [illegible] عمل او ثواب [illegible]
رسول الله [illegible] هر کس [illegible] اذان مسجدی از مساجد خدا [illegible]
مقصود او از آن رضای خدا باشد عطا میکند خداوند عز و جل باو ثواب چهل هزار [illegible]
و چهل هزار هزار صدیق و چهل هزار هزار شهید و داخل میکند خداوند در شفاعت او چهل

مفصل [illegible] اذان [illegible]

كتاب الصلوة

هزار هزار امة كه در هر امتى چهل هزار هزار مرد باشد و بوده باشد از براى او در هر بهشتى از بهشتها چهل
هزار هزار مدينه كه در هر مدينه چهل هزار هزار قصر باشد كه در هر قصرى چهل هزار هزار خانه باشد
كه در هر خانه چهل هزار هزار اطاق باشد كه در هر اطاقى چهل هزار هزار تخت باشد كه در هر تختى زنى
از حور العين باشد كه وسعت هر اطاقى چهل هزار هزار مقابل دنيا باشد و پيش روى هر زنى چهل
هزار هزار غلام و چهل هزار هزار كنيز باشد و در هر اطاقى چهل هزار هزار مائده باشد و در هر ما
ئده چهل هزار هزار كاسه باشد و در هر كاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام باشد و هر گاه نازل
شود بر او همه جن و انس هر آينه ميتواند داخل كند بر پستترين اطاقى از اطاقهاى خود كه از براى ايشان
باشد در آن اطاق آنچه را كه بخواهند از طعام و شراب و بوى خوش و لباس و ميوهها و انواع و اقسام از تحف
تازه و از زيورها و لباسها كه هر اطاقى از آن اطاقها اكتفا كرده ميشود بآنچه در او است از اطاقهاى ديگر
پس وقتيكه مؤذن بگويد اشهد ان لا اله الا الله احاطه ميكنند او را چهل هزار هزار ملك كه همه
صلواة ميفرستند بر او و استغفار مينمايند براى او و در سايه عرش الهى قرار ميگيرد تا اينكه از حساب فارغ شود
و مينويسند ثواب او را چهل هزار هزار ملك پس بالا ميبرند بسوى خداوند عز و جل و در حديث است كه
بلال اول كسى است كه پيشى ميگيرد به بهشت بجهة اينكه اول كسى است كه اذان گفت و عدد فصول اذان
هجده ميباشد چهار تكبير بلفظ الله اكبر و دو شهادة بر واحديت بلفظ اشهد ان لا اله الا الله
و دو شهادة بر رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و دو حى على الصلوة و دو حى على الفلاح
و دو حى على خير العمل و دو الله اكبر و دو لا اله الا الله و اقامه مثل اذان است مگر اينكه تكبير از اولش
دو تا است و تهليل از آخرش يكى است و دو بار ميشود بعد از حى على خير العمل قد قامت الصلوة پس
عدد فصول اقامه هفده ميباشد و شهادة بر امارة و ولايت حضرت على بن ابيطالب صلواة الله عليه
جزء اذان و اقامه نيست نه جزء مفهوم و نه جزء مستحب و قصد جزئيت نيز نكنند و لكن بگويد بقصد استحباب
آن فى نفسه خصوص بعد از ذكر رسول خدا صلعم و بعضى گفته اند كه اگر يكدفعه بگويد بهتر است بجهة
آنكه شائبه جزئيت در آن كمتر است بلكه اگر در اول نيت اذان قصد گفتن اين شهادت را داشته باشد
بعنوان جزئيت بدعت و حرام است و اذانش كلا باطل است بلكه بعضى حكم ببطلان اذان نمودند
وقتيكه قصد جزئيت نمايد هر چند قصد جزئيت در وقت گفتن آن يا قبل از آن نمايد نه در اول اذان
و باكى نيست در نماز صبح بگفتن الصلوة خير من النوم و لكن نه بقصد جزئيت و خصوص استحباب
اذان و اقامه بيوميه و جمعه و براى غير يوميه و جمعه مشروع نيست چه واجب باشد و چه مستحب و لكن
مستحب است در ساير نمازهائيكه بجماعت خوانده شود يا مطلق نماز خواندن بغير اذان و خصوص نماز عيدين و آيات و

کتاب الصلوة

طلب باذان و نماز وقت اینکه یک دفعه قبل از شروع بنماز تکبیر الصلوة بگوید هر یک را بنصب هر یک
یا بوقف هر یک یا بتلفظ یا بلا لحاظ اسقاط همزه و تصغیر نماز و صرف یا اخراز وقف مجزی
و وقف مجری است و نیز انکه اذان و قامه بوجه تداخل کند اذان اعلامیکه مقصود از او
مجرد اعلام بدخول وقت نماز میباشد نه ادراک فضیلت نماز جماعت اینکه این اذان جایز نیست
قبل از دخول وقت مگر اینکه در خصوص نماز صبح رخصت داده شده در اذان در غیر ماه مبارک
رمضان یا مطلقا بجهه بیدار شدن خفتگان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح ولکن بعد از
دخول مستحبات در باره اذان که غیر مؤذن اول باهمان مؤذن و احتمال انکه این اذان صبح نباشد
خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی میباشد و بعضی این قسم اذان را از اعمال محضه عبادات انند بلکه
حکم کرده اند بجواز زیادتی و نقیصه در فقرات او و بتبدیل فقرات و بغلط خواندن و جواز اخذ اجرت
و این حکم خالی از اشکال نیست دوم اذان برای نماز یومیه که مقصود بالاصاله از اذان و تحریک
یکی اعلام بدخول وقت و دیگری ادای نماز بر وجه کمال است و در [illegible] اول علی الاحوط الا
اینکه مقصود از قسم اول حاصل است یا اذان فاسد یا غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخذ اجرت یا اذان
اعلامی علی الاحوط و شرط است در صحت اذان و اقامه و اکتفا بان در جماعت و فرادی چند چیز اول نیت و قربت
واستدامه و تعیین بر وضو لیکن بلکه تعیین نماز در جائیکه دو صنف از نماز در ذمه داشته باشد
بلکه اگر معین کرده ولکن عدول از نماز به نماز دیگر کرده یا انکه برای نمازی که قضا کرده فاسد بود یا
فاسد کرده و اراده غیر از ان نماز نموده اعاده نماید علی الاحوط و اگر در بین اذان و اقامه نماز را معین
نکرده و بعد از ان معین بکند خلاف احتیاط است و قصد اجرت در اذان برای نماز در مسجد و جماعت
و مخوان سبب بطلان اذان است و هم چنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح نیست اذان و اقامه سکران
و هر کسیکه بقصد ریا باشد و قصد ریا و سمعه در اثنای اذان و اقامه نیز باعث بطلان میشود بلکه فوت
اعاده از میشود و کفایت نمیکند اعاده همان فقره که ریا و سمعه در ان فقره نموده بخلاف مجرد قصد
قطع اذان و اقامه که ضرر بند اردمادامیکه فقرات اذان و اقامه را بقصد قطع نگفته که خالی از فصل اذان
و اقامه نگفته باشد و اگر در اثنای اذان و اقامه مرتد شود و بعد از ان رجوع کند بنا بنهد علی الاحوط است بنا
و اقوی عدم استیناف میباشد و نوم و اغماء و سکوت و تکلم در اثنای اذان ضرر بند ارد مگر از جهه
فقد موالاة و مخوان و هم چنین در اقامه مگر در نوم و اغماء بالنسبه باقامه که مخل بطهارة معتبره
در اقامه است شرط بودن طهارة در خصوص اقامه احوط است چنانچه میباید انشاء الله بلوغ شرط نیست
در اذان بلکه تمیز شرط است پس اذان ممیز صحیح است حتی برای جماعت و در عقل در حین اذان حتی در اذان اعلامی

کتاب الصلوة

سیم اسلام و نوهم شرط نبودن اسلام در اذان بجهة حصول اسلام بشهادتین ضعیف است زیرا که مجرد گفتن
شهادتین بدون قصد شهادت سبب حکم باسلام نمیشود مثل نماز و تشهد نماز با اینکه بعد از فراغ
از شهادتین حکم باسلام میشود نه بمجرد شروع چهارم ایمان حتی در اذان اعلامی علی الاحوط نیز که
اقتدا بکند از جهة خوف بکسیکه قابل اقتدا نیست بجهة فقد ایمان و بخواند با بدا اذان و اقامه را آخر
بگوید حتی اینکه اگر خوف فوت اقتدا و نرسیدن برکوع در نماز او داشته باشد اقتصار کند بدو
تکبیر و قد قامت الصلوة پنجم موالاة که فصل زیادی ما بین فقرات اذان و اقامه حاصل نشود بطوری که
باعث محو صورت اذان یا اقامه شود ششم ترتیب میان اذان و اقامه و فصول هر یک و اگر خلاف
ترتیب نماید عود نماید بنحوی که ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامه را پیش از اذان گفته باشد اقامه
تنها را اعاده نماید و همچنین در فصول اذان و اقامه مگر با فقد موالاة که منشاء اعاده همه میشود
و از بعضی ظاهر میشود که اگر کسی سهواً اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نماید و متذکر آن بشود
در اثنای اقامه حاجت بعود نیست بجهة مراعاة ترتیب و باتمام اقامه اکتفا نماید و همچنین بعد از اقامه
بطریق اولی هفتم اینکه گوینده اذان و اقامه مرد باشد پس زن اگر مرد و خنثی بجهة ایشان اذان و اقامه
کنند نه اذان و اقامه زن باعث سقوط اذان و اقامه مرد نمیشود مگر اینکه از برای محارم باشد بلی اذان
زن برای غیر محارم صحیح است اگر صوتش از اذان و اقامه مرد نامحرم نشنوند بلکه اگر هم بشنوند ضرر ندارد
علی الاقوی خصوص اگر زن علم بوجود اجنبی نداشته باشد خصوص اگر زن پیر باشد که از سماع
صوتش او لذت حاصل نشود بلکه اگر هم لذت حاصل شود بلکه اگر بقصد بشنواند با اجنبی هم بگوید علی
الاقوی که اگر بقصد شنواندن و التذاذ اجنبی بگوید پس اینقدر از اذان صحیح نیست بلکه حرام است هر چند
جماعت زنها باشد و لکن احوط عدم اکتفا باذان و اقامه زن مطلقاً است در حق مرد هشتم آنکه برای نماز یا
اعلام بدخول وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروعه مثل اذان بعد غیبت مسافر یا اذان و گفتن
و اقامه در گوش چپ مولود تازه یا در گوش کسیکه چهل روز گذشته و گوشت نخورده یا در گوش کسی
که سوء خلق پیدا کرده یا کسیکه در بیابان هولناک راه را گم کرده که در اینموارد برای نماز یومیه بآن اذان
و اقامه اکتفا نمودن مشکل است هر چند فی نفسه صحیح است نهم اینکه وقت نماز با اذان و اقامه را
داشته باشد و الا حرام است بلی اگر تعارض کند اذان و اقامه را با بعض مستحبات داخله در نماز مثل قنوت و نحو آن
بوده نیست ترجیح اذان و اقامه را دهم اینکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صبح چنانچه گذشت
و مگر بالنسبه بنماز کسیکه بشرائط وقت باعتقاد دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ از اذان وقت نماز داخل
شده باشد یازدهم آنکه برای نماز یومیه باشد حتی جمعه پس برای غیر یومیه حتی عیدین و نافله هر چند واجب شده

کتاب الصلوة

باشد بلند و بخوان حرام و باطل است و اگر در همه لکه بقرائت صحیحه موافق قواعد عربیه باشد الف الله اکبر را
قطع نماید و وصل نکنند و اطلاق این شرط محل تامل است بالنسبه بکسیکه قادر بر اداء حروف از
مخارج نباشد پس اذان غیر قادر بر اداء حروف از مخارج صحیح است و کافی است خصوص در اذان اعلامی
چنانچه در حدیث است که سین بلال عند الله شین و هم چنین محل تامل است عدم جواز حذف الف الله
در حال وصل خصوص در تکبیرات بعد از تکبیر اول بسیار و هم غنا نمودن که غناء در عبادات
است اما غناء در غیر عبادات چهارم در هم متصل ساختن اذان و اقامه را بنماز باتصال عرفی در اذان
و اقامه نماز بخلاف اذان اعلامی و شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه فرموده اند
اند در اذان اعلامی عمدا تاخیر انرا از اول وقت بخلاف اذان برای نماز که موخر میشود بتاخیر ادای نماز و
این هم محل تامل است بجهة انکه اقوی جواز تاخیر اذان اعلامی است بغرض احتیاج باعلام مثل روز ابر
با انکه همه خوابیده بودند و مطلع نشده اند بدخول وقت بالمره بلکه عمدا تاخیر انداختن اذان اعلامی
با عدم احتیاج بان بالمره و اذان گفتن بقصد اعلام محل اشکال است هر چند حکم بعدم جواز این نیز
مشکل است بجهة عدم اختصاص حکمت اذان اعلامی بخصوص اعلام و الا تعدد مؤذنین در اذان
ثانی و ثالث و رابع باید محل اشکال باشد و مجلسی طاب ثراه بعد از نقل المتقین میفرماید با وقت
نشود اذان نگوید و در وقت فضیلت اذان میتوان گفت و اگر وقت فضیلت بدر رود احوط انست
که اذان اعلامی را نگوید بلکه اذان خود را نیز نگوید و اکتفا باقامه کند و بهتر انستکه اذان را در اول
وقت بگوید تمام شد کلام ان بزرگوار انکه تمام اذان و هم چنین تمام اقامه را یکنفر
بگوید و تمام کند و جایز است که بعضی از فقرات انرا کسی بگوید و بعض دیگر را کسی دیگر بگوید حرام
علی الاحوط هر چند حکم بحرمة ان خصوص در اذان و خصوص در اعلامی محل تامل است و هر گاه
اشخاص متعدده از اهل جماعت خواسته باشند که اذان بگویند برای جماعت واحده احوط انستکه
بطریق اجتماع نگویند و بطریق تعاقب تا انکه امام حاضر شود ضرر ندارد هر چند جواز بطریق
اجتماع نیز قوتی دارد و دعوی سیره بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط انستکه هر گاه شخص واحد اذان
گفته است بجهة جماعتی باذان صحیح دوباره همان مؤذن یا غیر بعد عروض مبطل بجهة حضور امام جماعة
اذان نگوید بلکه دیگری اذان نگوید بلکه بهتر انستکه این مؤذن ثانی یا ثالث استماع فصول اذان سابق
نموده باشد بلکه بعضی از اجله علماء ساداتنا اعلی الله مقامه تصریح فرموده اند که اذان متعدد از مؤذن
واحد بدون عروض مبطل جایز نیست مثل انکه مؤذنی اذان گفت باذان صحیح و ثانیا همان مؤذن بدون
عروض امری که مبطل ان اذان بوده باشد اتیان باذان نماید مثل انکه بعد از فراغ از اذان اول اقامه خاص

کتاب الصلوة

نشده همان مؤذن شروع نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود ظاهر آنست که باید بنوده باشد بلکه هرگاه
مقتضی اعاده عارض شود اذان از محل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جماعت اذان گفت و امام
جماعت نشنیده امام جماعت اکتفا باذان او نکند بلکه باید خود امام بجهة ادراک فضیلت اذان بگوید
یا آنکه دیگری را امر کند باذان بلکه اکتفا کردن امام جماعت باذان مؤذن و اقامه او مشروط است علی
الاحوط که آن مؤذن و مقیم برای نماز در همان مکان باشد پس باید مرید جماعت نیز باشد بلکه مرید همان
جماعت باشد نه جماعت دیگر بلکه مستحب است برای مقیم جماعت آنکه در اقامه گفتن اذن از امام بگیرد و خود
سر اقامه بگوید بخلاف اذان که حاجت باذن امام ندارد و شرط است در خصوص اقامه علاوه بر مذ
کورات آنکه اقامه بعد از اذان بگوید و با طهارة از حدث باشد بلکه از خبث طاهر باشد و در حال
اقامه [illegible] باشد و ایستاده باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار آنست که جمیع شرایط و موانع نماز را
در اقامه ملاحظه نماید [illegible] است که الاقامة من الصلوة ولکن بدون ترتیب از شرایطی که مذکور
شد [illegible] اقوی است پس اگر در اثنای اقامه یا در اثنای نماز حدثی صادر شده باطل
نمیشود [illegible] اقامه را بعد از وضو یا غسل مگر آنکه موالاة بهم خورده باشد و همچنین
باطل نمیشود [illegible] بلکه مکروه است تکلم مگر بجهة اصلاح نماز یا بجهة صف و تخصیص امام و ترجیح آن
و شهید [illegible] از اقامه مثل تکلم در آنست در حکم بکراهت چنانچه ظاهر حدیث است و بدانکه تکلم بعد
از فراغ از اذان و قبل از شروع باقامه مکروه نیست مگر در نماز صبح و بدانکه کراهت تکلم بعد از اقامه
مخصوص مقیم نیست بلکه ثابت است برای هر کس که از اهل جماعت باشد و بدانکه تکلم در اذان باعث استحباب اعاده
آن نمیشود بخلاف اقامه که تکلم در اثنای آن و بعد از آن باعث استحباب اعاده آن میشود و بدانکه مستحب است اذان
[illegible] است اول [illegible] رو بقبله بودن بلکه بعضی واجب دانسته اند [illegible] بلند گفتن
[illegible] که ممکن باشد [illegible] بلکه [illegible] نفس بکشد
[illegible] باعث رفع فقر و مرض و عطای اولاد [illegible] میباشد ششم با طهارة
بودن [illegible] بلکه بعضی واجب دانسته اند هشتم بر جا بودن نهم در جای بلند ایستادن
[illegible] در هر حرف [illegible] آخر هر فصل را ساکن [illegible] در آخر هر فصل سکته
[illegible] چهاردهم [illegible] فصل اذان بود پانزدهم
[illegible] صلوات [illegible] نام بردن و شنیدن اسم پیغمبر ص و
بعضی [illegible] و اقوی استحباب آنست [illegible] اظهار نمودن حرف های [illegible] الله و اشهد
و الصلوة [illegible] مسجد [illegible] آهسته یا بلند نمودن هر چند [illegible] الخلا

باشد بگوید و نشنید باید چه علاقه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و هر چند در نماز باشد و لکن با
نشنید باید بگوید لفظ من فوقه هر چند احوط ترک حکایت است خصوص در نماز واجب و خصوص در اثنای فاتحه
و از بعضی ظاهر میشود جواز قطع نماز و قطع قرائت بجهة حکایت اذان و احوط عدم است از قطع است خصوص قطع
قطع نماز و ظاهر آنست که استحباب حکایت مشروط است باینکه اذان بر وجه مشروع باشد نه حرام و باینکه فاصله زیاد
نشود ما بین حکایت حکایت کننده و اذان مؤذن و ظاهر آنست که بعد از فراغ مؤذن نیز اگر حکایت کنند بد نباشد
هر چند ظاهر جواز هر دو میباشد چنانچه ظاهر استحباب حکایت است در اذان و حتی بر الفاظ هر چند
غلط گفته شوند و نوزدهم اعاده اذان صبح چنانچه گذشت و بیستم بعد از فراغ از هر یک حی علی
الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و بیست و یکم بعد از فراغ از حی علی خیر العمل بگوید
بگوید الحمد خیر البریه بیست و دوم بیتانی و آرام اذان گفتن بخلاف اقامه که تعجیل در آن مستحب است بدانکه
این مستحبات هر چند راجع بمؤذن میباشد و لکن مقصود وقوع اذان است بر وجه کمال و کسیکه تعیین
مؤذن مینماید نیز مراعات جمله از این مستحبات را بنماید مثل عادل و عارف به اوقات و بصیر با وفا هر چند ظاهر
کند در چون کور و کریه الصوت نیز مستحب گفتن اذان و اکتفا بآن حتی در جماعت مضر نباشد و مکروهات اذان
بسیار است اول حرف زدن در اثنای اذان دوم سکوت طویل نمودن بنحوی که موالاة بهم بخورد یا بخورد
سیم در اثنای اذان التفات براست و چپ نمودن بتمام بدن بلکه بوجه تنها نیز علی الاحوط چهارم زیاد
بر دو مرتبه گفتن شهادتین نیز بجهة تنبیه و اعلام مصلین و همچنین است بلند نمودن صدا بر قدر از آنچه
باین قصد پنجم گفتن اذان در راه رفتن ششم سواره اذان گفتن و بدانکه مستحب است که ما بین اذان
و اقامه فاصله قرار بدهد بدو رکعت نماز یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بگام برداشتن بسوی قبله یا بگفتن
سبحان الله یا الحمد لله و یا بهم و بعضی در اذان و اقامه نماز مغرب فصل بدو رکعت نماز و سجده را نسبت داده
اند بلکه مخصوص بگام برداشتن و نفس کشیدن را دانسته اند و بعضی نشستن را سنت دانسته اند و در
حدیث است که ثواب نشستن ما بین اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی است که بخون خود غلطیده شده
باشد در راه خدا و بدانکه ساقط میشود اذان تنها یا با اقامه یا هر دو در چند موضع اول آنکه
از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو را تماما یا آنکه حکایت کرده باشد چه اذان اعلامی باشد یا
آنکه اذان برای نماز باشد چه از امام شنیده باشد یا از ماموم یا از منفرد چه از یکنفر چه از متعدد به نحوی
سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند اینکه سامع اذان و اقامه عازم بر نماز اول باشد نه آنکه
تازه قصد نماز کرده باشد بلکه شرط کرده است که بهمان قصد که از اول داشته باقی بوده باشد و
عدول نکند از آن قصد مگر اینکه عدول کند از اقوی یا ضعیف که عدول کند از جماعت بفرادی بعکس آن

مکروهات اذان

در ساقط شدن اذان و اقامه

بلکه

کتاب الصلوة

۱۱ حمد و سوره تمام با بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اول از ظهر و عصر و مغرب و عشا و در یکرکعت [از]
مغرب و در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیر است که بخوانند حمد تنها بدون سوره و خوانند تسبیحات
اربعه لکن خواندن تسبیحات افضل است و احوط و تسبیحات یکمرتبه واجب است و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط
عدم ترک دو مرتبه دیگر است لکن بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب و صورت تسبیحات اربعه و الجبره این است
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ظاهر اینست که حمد و سوره را از مثل قرآن و نحو
آن نخوانند بلکه بعضی واجب دانسته‌اند که از حفظ بخوانند نماز قرآن را و از ضعف است هر چند احوط است و
واجبات قرائت نیز چند چیز است اول آنکه عربی بخوانند دوم ادای حروف از مخارج بطوریکه تمیز ما بین حروف
در عرف عرب حاصل شود و زیاده بر این لازم نیست سیم صحت الفاظ و اعراب که غلط نخوانند بحسب علم
لغت و نحو و صرف و متابعت قراء سبعه و مراعات قواعد ایشان بالمره لازم نیست مگر آنکه بحسب علوم
ثلاثه مذکور غلط باشد بلکه استحباب قواعد قراء در همه جا و همه طور معلوم نیست و لکن اگر بقواعد
قراء بخوانند جایز است چهارم ترتیب ما بین حمد و سوره و آیات و کلمات است پنجم موالاة عرفیه در
الفاظ و آیات است بمعنی که فاصله زیاد در ما بین حروف و کلمات و آیات نشود که در شمار نظم قرائت
محو گردد ششم تعیین سوره قبل از شروع به بسمله لازم نیست که کدام سوره را بخوانند و همچنین
تعیین لازم نیست بلکه در لازم بودن تعیین سوره تأمل است لکن احوط تعیین است هفتم جهر در نماز صبح و دو
رکعت اول نماز مغرب و عشا و اخفات در ما سوای اینها مگر در نماز جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر روز
جمعه که جهر در آنها واجب نیست بلکه مستحب است هر چند اخفات است چنانچه احوط اخفات است در بسم الله
در رکعت سیم مغرب و رکعت سیم و چهارم عشا و وقتیکه بخواهد عوض تسبیحات حمد بخواند و محل جهر و
اخفات حمد و سوره است و در باقی اقوال جهر و اخفات لازم نیست بلکه در خصوص بسم الله جهر مستحب است
هر چند در نماز اخفاتی باشد و در غیر یومیه مثل خسوف و کسوف و غیر آن هم حکایت جهر و اخفات لازم
نیست اگرچه حمد و سوره باشد و کمتر مرتبه جهر آنست که کسیکه گوشش کر نباشد و در پهلوی نمازگذار
باشد جوهر صدای او را بشنود بلکه حق این است که جهر و اخفات آنست که بعرف رجوع شود که بگویند آهسته یا بلند
میخواند و مخیر است در مقام جهر ما بین جهر و اخفات اگر صدای او را نامحرم نشنود و بدانکه جایز است ترک
سوره در چند موضع اول در نافله مطلقا حتی نوافل یومیه و نماز شب و غیره یکی در بعضی از نوافل که سوره
خاصه وارد شده ترک سوره نماید و بحمد اکتفا نماید دوم مریض سیم کسیکه خوف خروج وقت را
داشته باشد بشرط آنکه وجوب نماز مستقر شده باشد توضیح آنکه حال نمازگذار بالنسبه بادراک
نماز بر چند قسم است اول آنکه یقین داشته باشد که وقت آنقدر وسعت دارد که تمام اجزاء نماز و رکعات

احوط

کتاب الصلوة

از اول وقت بخواند چه عالم باشد یا نه و وقت نیز باشد یا نه در این وقت فرض نیست بر او ترک سوره اختیاراً
بدون سببی بکرد و بعد از آن شک کرد و وجوب نماز مستقر شده باشد که مکلف از اول امر بداند که از اول
وقت مقدار چهار رکعت را درک نمی‌نماید ولکن بدون سوره در رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو بعد
عذر مسقط تکلیف مثل جنون یا حیض یا موت یا اغماء عارض میشود در این وقت اداء نماز و قضای آن بعد
فوت اداء محل لازم نیست علی الاقوی بلکه شروع در نماز بقصد وجوب شرعی مشروع نیست بلکه
از اداء نماز یا قضا بقصد احتیاط و احتمال مطلوبیت بدون سیما آنکه وجوب نماز بر او مستقر نشده که مکلف
جامع الشرائط تکلیف نبوده و نشده مگر در آخر وقت و بعد از اجتماع شرائط تکلیف از وقت درک نمی‌نموده مگر
مقدار یک رکعت با کفایت یک رکعت با فاتحه بدون سوره می‌نماید در این قسم بعضی از اعیان علما حکم فرموده اند
ظاهر این است که این مقدار کفایت می‌کند در حکم ثبوت تکلیف به نماز پس لازم است که اتیان به نماز نماید با اقتصار
از حمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است ولکن ثبوت وجوب نماز با این مقدار محل تأمل می‌باشد بلکه شروع
ادا یا قضا بر فرض فوت نماز بقصد وجوب نیز محل اشکال می‌باشد بلی مضایقه نیست از اینکه ادا یا قضا بقصد
احتیاط بجا آورد چهارم مثل سیم می‌باشد مگر آنکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره دارا
در چنین حال جایز است اقتصار بحمد و احتمال تعیین وجوب قرائت سوره نیز میرود بجهة ملاحظه اینکه
درک یک رکعت از نماز نیز بدرک تمام نماز می‌باشد چنانچه احتمال تعیین سقوط قرائت سوره نیز میرود
بجهة ملاحظه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزاء نماز در خارج وقت واقع میشود و اتیان بسایر
اجزاء در وقت اهم می‌باشد از وقوع سوره در وقت ولکن اقوی جواز ترک قرائت سوره می‌باشد بنابر
حرمت قران است و بنا بر وجوب قرائت آن و همچنین اگر بداند که وقت باقی وسعت پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت
را داشته باشد بجهة آنکه وجوب نماز مستقر شده ولکن غفلت یا بسبب اعتماد بر وسعت وقت تأخیر نموده
وقتیکه ملتفت شد ظاهر شد بر مکلف که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد در این نیز
بعضی از اعیان علما این حکم را مثل قسم سیم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر باقی از وقت
کفایت یک رکعت بدون سوره نماید اتیان به نماز با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین است لکن در رکعت اولی و اما
در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است فکر وقت باقی کفایت چهار
رکعت بدون سوره نماید ظاهر آنست که اقتصار بحمد و ترک سوره در هر چهار رکعت جایز بوده باشد ولکن
مختار ما این است با ملاحظه حکم سیم و چهارم معلوم شد که بقاء وقت در سیم محل تأمل است و در چهارم حکم
بجواز ترک سوره مسلم و حکم قسم پنجم نیز جواز ترک سوره است در هر دو فرض چه وقت باقی وسعت یک رکعت
تنها را داشته باشد یا زیاده بر آن داشته باشد چه ترک سوره در رکعت اولی باشد یا در رکعت ثانیه

کتاب الصلوة

کند در ابتدای نماز و اکتفا باذان و اقامه جماعتی دیگر در غیر مسجد نیز نماید هر چند در هر دو مسافر و مستعجل که بگفتن اذان
و اقامه خود فوت شود از او امر ادا اشتباه باشد و لکن سقوط در اینها محل تأمل است اقوی آنکه هر دو را بگوید
و لکن اقتصار نماید در جمیع فصول اذان و اقامه بیکی از فصول هر دو پس در اینجا سقوط بعضی از اجزای هر دو
میباشد دوم آنکه اذان را بالمره ترک کند و اقامه را بطریق معتاد بگوید سیم عکس دوم و لکن دوم
بهتر است از اول و سیم بدانکه سقوط اذان و اقامه در حق کسیکه وارد بر جماعت شود بشرط مزبور
بنحو عزیمت میباشد که مشروع نیست بر او اذان و اقامه گفتن و قول بجواز اقوی میباشد پس سقوط
در حق مسافر و مستعجل از باب رخصت میباشد که اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما
در سایر موارد پس حرمت معلوم نیست و لکن احوط ترک است و بدانکه اگر کسی ترک نماید اذان و اقامه را
و داخل در نماز شده باشد مستحب است که نماز را قطع نماید و حاجت بعدول بنافله یا فریضه قضا ندارد
و لکن قطع مشروط است بچند شرط اول آنکه ترک هر دو نماید نه خصوص اذان و نه خصوص اقامه علی الاحوط هر چند ترک
اقامه تنها ظاهر آنست که مثل ترک هر دو میباشد دوم آنکه ترک هر دو یا اقامه تنها از روی سهو باشد
نه عمد سیم آنکه تذکر بسهو در رکعت اولی باشد نه بعد از آن چهارم آنکه برکوع نرفته باشد پنجم آنکه قطع
نماز و تدارک اذان و اقامه مستلزم ارتکاب محرم نباشد مثل فوت وقت نماز بقطع و اعاده یا مستلزم ترک [illegible] از جهة
عدم اباحه مکان نماز یا لباس باعتبار عدم رخصت در نماز بعد از اذان نماز ششم آنکه در نماز منفرد باشد نه
جماعت هفتم آنکه بعد از تذکر فورا قطع نماید و اگر چنانچه بعد از تذکر متردد شود در قطع نماز یا عازم بعدم
قطع شود و بعد پشیمان شود و بکند در زمانیکه منافی تعجیل باشد در اینوقت قطع نماید هر چند اشتراط
این دو شرط محل تأمل است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامه باشد و اما اگر سهو بعضی از اجزای اذان
و اقامه نماید یا آنکه سهو بعضی از شرایط آن نماید پس در جواز قطع نسبت بامر فوق تأمل است و بهتر آنستکه قبل
از قطع نماز بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و اما اعاده نماز برای ترک اذان و اقامه پس از
محل اشکال است و احوط ترک است هر چند جواز اعاده تنها از قوه نیست در اینمورد بلکه در هر مورد دیگر اعاده
نماز بجهة تدارک مافات و ادای آن بوجه کمال شود و الله العالم **فصل اول** در قیام [illegible] القیام ارکان
عرفی است و شرط است در حصول قیام مطلوب در صلوة چند چیز اول آنکه قیام بنحو انتصاب و اعتدال باشد
یعنی بر جانبین و پشت و سایر اعضا حاصل نشود یکی کج نبودن گردن و سر و لکن انداختن سر ضرر ندارد پس معتبر
در قیام تمام است دوم معظم اعضا عرفی سیم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکند بحیثیکه اگر بر دارند
شخص بیفتد و برای مریض عاجز واجب است قیام بالمره تکیه کردن مقدم است بر نشستن و در نشستن مقدم است بر خوابیدن
بودن در حال نشستن و اگر از مطلق نشستن عاجز باشد بخوابد بپهلوی راست و در صورت عجز از این پهلو بپهلوی

چون اگر از این هم عاجز باشد به پشت بخوابد مثل خوابیدن محتضر که کف هر دو پای او رو بقبله باشد پنجم
رو پا ایستادن بطریق متعارف نه بپاشنه پا یا بر انگشتان و بخواند یکی شرط نیست که اعتماد بر تمام باطن
قدمین نماید بلکه جایز است که اعتماد بر یک پا کند و آنچه لازم است وقوف است نه اعتماد بر هر دو پا با
ثبوت بنا علی الاختلاف هر چند احوط است چنانچه احوط از آن ثبوت هر دو پا است بالفاظ ششم سنگینی بدن
و اعتماد بالخصوص در نماز بر کسی و چیزی شرط و لازم نباشد چهارم آنکه قد مهما امکن ابسیار بلند نگذارد و کرا از
ایستادن متعارف بیرون رود پنجم استقرار که راه نرود ششم طمانینه که معظم اجزای بدن حرکت
نکند بدانکه هر گاه متعذر شود از قیام تمام در جمیع احوال نماز اکتفا کند بقیام ممکن بصورت رکوع
باشد و اگر اینهم ممکن نشود هر چند بتکیه دادن باشد در اینصورت نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد
قیام در بعضی از احوال نماز نه همه آن ترک نکند الا احتیاط آنکه اگر نشسته نماز بخواند از جهة مرض و نتوان
ولکن در خصوص قرائت سوره مثلا یا بعض آن یا قبل از رکوع قادر بر قیام شود واجب است قیام و اگر
امر دائر شود ما بین قیام در نماز با عدم استقرار در نشسته نماز خواندن با استقرار ظاهر آنست که نشسته
مقدم است **فصل دوم در نیت است** بدانکه نیت عبارتست از داعی و باعث و محرک بر عمل که او را میدارد
اتیان آن و لازم نیست بلکه گذرانیدن بزبان آوردن آن و لازم است در آن تعیین عمل
اگر مشترک باشد و لابد است قصد قربت و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در وقت و
قضاء در خارج وقت و غیر اینها از چیزها یکه تعیین فعل موقوف بآن نباشد ضرور نیست هر چند احوط
و قصد قصر یا تمام نیز ضرور نیست هر چند در جائی باشد که مخیر است میان قصر و تمام بلکه همین قدر
اگر تعیین کند که نماز ظهر میگذارم کافیست و بتشهد اول که رسید اگر میخواهد که قصر نماید سلام بگوید
و اگر میخواهد دو رکعت دیگر اضافه کند بلکه اگر قصد قصر کند میتواند که عدول کند و تمام کند یا بعکس بلکه
اگر قصد قصر کرد و سهوا تمام کرد یا بعکس ضرر ندارد بلکه همچنین است حکم در دو رکعت آخر که مخیر است ما بین تسبیحات
اربعه و حمد که اگر قصد حمد داشت و سهوا تسبیحات اربعه را خواند یا بعکس ضرر ندارد و نیت شرط است
نه جزء داخل **فصل سوم در تکبیرة الاحرام است** و آن واجب و رکن است و هشت امر در آن واجب است اول
بلفظ عربی گفتن دوم مقارن نیت گفتن سیم لفظ الله اکبر را بترتیب مذکور گفتن و موالات گفتن که در
میان حروف و کلمات فاصله قرار ندهد چهارم همزه اکبر را وصل نکردن و همچنین همزه الله
احتیاطا پنجم شنواندن اگرچه خود نشنود و هیچ نگوید که خود نیز نشنود که از تکلم خارج شود ششم
حروف را از مخارج ادا کردن هفتم خصوص الله اکبر گفتن و عوض و الله اعظم مثلا نگفتن
هشتم صحیح خواندن بنحویکه در قرائت حمد آید **فصل چهارم در قرائت است** بدانکه واجب است خواندن

کتاب الصلوة

بلکه شرط کرده اند که سامع اذان با مؤذن برای نماز متحد القصد باشند نه آنکه مثلاً اذان برای نماز ظهر را
بشنود و اکتفا بآن کند در نماز عصر بلکه شرط کرده اند که سماع اذان برای نماز قضا نبوده باشد و
مراعاة این شروط احوط است و سماع اذان زن محرم یا حکایت آن زن باعث سقوط میشود بلکه احتمال
سقوط در سماع اذان زن نامحرم و هم چنین حکایت آن نیز خالی از قوة نیست خصوص زنیکه بد صوتش
لذتی نباشد بلکه سماع و استماع حکایت اذان زن نامحرم که صوتش باعث لذت شود باعث سقوط نمیشود علی الاحوط
چنانچه سماع و استماع و حکایت اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمیشود و اگر سماع بعضی از فقرات یا حکایة
آن نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و کافی است در سقوط و شرط است علاوه بر صحت اذان و اقامه
عدم فصل عرفی ما بین سماع اذان و اقامه و نماز مستمع چنانچه شرط است که اذان مسموع برای غیر اعلام و نماز نباشد
مثل اذان در پشت سر مسافر و در گوش مولود و مخوان دویم اذان عصر در روز جمعه هرچند نماز جمعه بدل
بجای جمعه کرده و نماز ظهر را کرده باشد سیم اذان عصر در روز عرفه از برای حاجی یا مطلقا چهارم اذان عشا
از برای حاجی در مزدلفه پنجم اذان برای نماز ثانی از هر که جمع کند با استحباب جمع مثل روز عرفه و مزدلفه و جمعه و
مستحاضه و مسلوس یا بعد استحباب جمع جمع کند به دو وقت فضیلت صلوة اولی باشد و ظاهر آنست که تعقیب قصیر مثل تسبیح
زهرا علیها السلام منافی صدق جمع نیست بخلاف نافله حتی دو رکعت با آنکه منافی صدق جمع از فقرات بلکه بعضی تصریح کرده اند هرچند
خالی از تأمل نیست و ظاهر آنست که آنچه در حال جمع میگویند از برای نماز اول است اگرچه جمع در وقت فضیلت نماز اول باشد یا ثانیه
و از بعضی ظاهر میشود که اگر در وقت نماز اول باشد اذان برای نماز اول است و اگر وقت نماز ثانی باشد اذان برای نماز ثانی است
و مستند این معلوم نیست و بهتر آنست که در اذان قصد واقع نماید ششم اذان برای نماز قضا بالنسبه بکسیکه اراده
قضا نمودن نمازهای خود داشته باشد در مجلس واحد در این وقت برای نماز اول اذان و اقامه هر دو میگوید
و برای نماز بعد باقامه تنها اقتصار میکند در صورتیکه قضا از خود باشد و اگر از غیر باشد الحکم خالی از اشکال
نیست خصوص که قوه از غیر هم یقین نباشد هرچند الحاق قوی است هفتم از کسیکه وارد مکانی شده که در او نماز
جماعت اقامه شده و هم چنین از کسیکه حاضر بوده در اعتکاف ولکن اقتدا ننموده که در آنجا اذان و اقامه است
هر دو ساقط پس بجماعت بکنند یا بفرادی بچند شرط اول آنکه آن نماز و آن جماعت معلوم الفساد نباشد یکی
فی نفسه یا بوصحت نماز و جماعت در مجهول الحال و اگر امام فاسق باشد باعتقاد آن شخص که وارد بر آن جماعت شد
ولکن احتمال بعید که اهل آن جماعت باعتقاد عدالت اقتدا کرده اند ضرر ندارد در سقوط بلی اگر بدانند که با علم
بفسق اقتدا کرده اند اعتبار با آن جماعت نکنند در سقوط اذان و اقامه دویم آنکه معلوم نباشد در جماعت اولی
ترک اذان و اقامه بلکه بمجرد احتمال اکتفا از اذان و اقامه کافی است پس جماعت ثانیه بعد از تفرق جماعت اولی یا المرة
باعث سقوط اذان و اقامه با شروط اربعه مذکوره خواهد شد سیم آنکه آن جماعت در مسجد باشد و در غیر مسجد آنجا

کتاب الصلوة

ثانی نیست هر چند احوط الحاق بودن غیر مسجد است بمسجد چهارم آنکه هر دو مکان یکی باشد پس اگر یکی در مسجد باشد و دیگری در محلی
عرفا ایشان حکم جماعت اول جاری نمیشود هر چند صدای مؤذن بآن مکان برسد و همچنین مسجد هر چند یک مکان حساب میشود
عرفا و لکن اگر در پشت بام مسجد بالنسبه بصحن آن و هم چنین بسیار بزرگ مثل حرم حضرت سید الشهداء روحی له الفداء بالنسبه
ببالای سر و پایین پا و پشت سر و هم چنین مسجد بزرگی که صحن آن یا صحن آن که محاریب متعدده داشته باشد و جهة
مکان محل تامل است بجهت آنکه در آن مسجد یا مکان ائمه متعدده بوده اند بنا باشند که یکی بعد از دیگری
نماز بخوانند و الا سقوط بالنسبه بجماعت ثانیه مثلا محل اشکال است پس سقوط در این فرض مخصوص است بفرادی
یا از جماعتیکه واقع شود بر سبیل اتفاق ششم آنکه جماعت در نماز واجب شده باشد پس جماعت در [illegible]
صلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت معاده یا فرادی هر چند حکم بالحاق خالی از قوت نیست هفتم
آنکه معلوم باشد که آن نماز یومیه میباشد پس اگر معلوم باشد که آن جماعت غیر یومیه میباشد مثل کسوف و خسوف
یا آنکه مجهول الحال باشد که ندانند یومیه بوده یا نه باعث سقوط اذان و اقامه نمیشود پس مجرد ورود بر جماعت
باعث سقوط نمیشود بلکه باید علم بیومیه بودن نیز داشته باشد هشتم آنکه متحد باشند در ادا بودن پس
قضا بالنسبه بادا یا بالعکس یا قضا بقضا خصوص اگر قضا بجهة غیر باشد حکم بسقوط محل تامل است بلکه اشتراط اتحاد
در ادا خالی از قوه نیست پس در جماعت ظهر یا عصر سقوط اذان و اقامه عصر و ظهر محل تامل است نهم آنکه اذان و
[illegible] نخوانند لازم نشده باشد و الا سقوط محل تامل است دهم آنکه اهل آن جماعت متفرق نشده باشند یا
در حکم متفرق نشده باشند که نشسته باشند و لکن مشغول بکار دیگر باشند نه تعقیب یعنی اگر یک نفر هم در صف باقی
باشد و مشغول تعقیب باشد کافیست در سقوط اذان و اقامه و تفرق از مکان نماز که اقوی و شرط [illegible]
از مسجد یا از هم بقاء اهل صف نیز بنحو متعارف باشد پس اگر اهل آن جماعت یا بعض از نشینند [illegible] صلوة
نکنند بر متعارف ساقط نمیشود اذان و اقامه هر چند مشغول تعقیب باشند یازدهم آنکه شروع بنماز [illegible]
کرده باشند هر چند فارغ نشده باشند بلکه احوط آنست که بعد از تمام شدن اذان یا اقامه هر چند شروع بنماز
نکرده باشند اذان و اقامه نگویند بلکه اگر از اذان تنها فارغ شده باشند نه اقامه هم اذان را نگوید علی
الاحوط سیزدهم آنکه امام جماعت مرد باشد نه زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و اقامه [illegible]
ساقط نمیشود هر چند بفرادی بخوانند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد و ماموم [illegible] زن باشد [illegible]
نه ملحق بسقوط محل تامل است بلکه سقوط از جماعت ثانیه اگر زن باشند در جائیکه جماعت اولی [illegible]
محل تامل است چهاردهم آنکه معلوم نباشد فساد اذان و اقامه جماعت اولی یا فرادی پانزدهم آنکه فصل [illegible]
باشد در بین اذان و اقامه و جماعت بقسمیکه عرفا بگویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه [illegible]
اینست ساقط نمیشود هشتم از مواضع سقوط اذان و اقامه اقتداء کردن بامامیکه مشغول بجماعت [illegible]

کتاب الصلوة

ششم آنکه عمداً تا آخر نماز نموده تا بحد مذکور در این صورت هم این که او نیز فرموده اند که ظاهر آنست که بعد
تأخیر آثم و اقتضا بحمد و ترک سوره بدخواه و جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او بدین تأخیر
صورت قضا است تدارک آن بحمد و سوره در رکعتین بعلاوه توبه لازمست و لکن مختار آنست که اگر
عمداً تا آخر نماز نموده تا اینکه از وقت بقدر یک رکعت بی سوره را ادراک نموده در اینوقت اقوی آنست که
نماز قضا باشد و لکن احوط آنست که بقصد ما فی الذمه مطلقه بدون تعرض ادا و قضا نماز را بجا آورد و اما
اگر در یک رکعت با سوره یا دو رکعت را نموده نماز او قضا نمیشود و اگر تا آخر نماید گناهکار خواهد بود
بلکه اگر خلاف احتیاط نبود میگفتیم که تأخیر نماز عمداً تا این حد جایز است و در این تأخیر نیز اثم نیست بلکه
اگر بر این فرض کند در یک رکعت با سوره را نموده مخیر است که سوره را بخواند یا ترک کند و ترک سوره لازم
نیست هفتم آنست که وجوب نماز مستقر شده و تا آخر هم شده لکن یقین بدانسته باشد بحرج و وقت و
لکن وقت نداشته باشد که اگر قرائت سوره نماید وقت اضطراری یک رکعت باشد یا وقت اختیاری نماز که
چهار رکعت باشد از دست برود با اینمعنی که اگر بر فرض اول سوره را بخواند در رکعت اولی خود را
که وقت نماز المرة از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه یا هر دو خوف
این بار که اجزاء دیگر نماز مثل رکوع و سجود و ذکر رکوع و سجود و تشهد بیرون خارج وقت واقع
شود اقوی نیز در این قسم جواز ترک سوره است حتی در رکعت ثانیه بلکه اگر بقرائت سوره بترسد که بعض
از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود یا نه جایز باشد که ترک سوره نماید بقصد دیگر باعث خوف است و در محلیکه
باعث خوف است از رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و ظاهر آنست که ترک سوره کلاً یا بعضاً در این صورت لازم نباشد
بلکه مخیر است در ترک سوره کلاً یا بعضاً بلی جائیکه ترک سوره واجب باشد آن وقت قرائت بعض سوره حرام
میباشد چهارم از مواضع ترک سوره آنست که شخص تعجیل داشته باشد هر چند بحبس بول و غایط باشد
پنجم از مواضع ترک سوره آنست که مکلف بترسد که اگر سوره را قرائت نماید حاجت او یا حاجت برادر مؤمن او
فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از شروع بنماز ششم آنکه ماموم بترسد که اگر قرائت سوره
نماید یا قرائت سوره را تمام نماید امام رفع راس از رکوع نماید که در اینوقت جایز است ترک سوره یا قطع آن هفتم
از مواضعیکه ترک سوره جایز است آنست که مکلف کند فراگیر باشد که جایز است ترک سوره در حق کسیکه [illegible]
جایز است قرائت هر سوره در نماز مگر سوره که بسبب قرائت او فوت وقت شود یا آنکه سوره عزائم باشد یا آنکه
سوره والضحی یا الم نشرح یا الم ترکیف یا لایلاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعض آنها میباشند
بلی جایز است قرائت مجموع هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر با بسم الله وسط علی الاحوط بلکه احوط ترک
خواندن آنست مطلقاً که هیچیک را نخواند و اگر در نماز واجب یومیه قرائت کند سوره عزائم را بقصد سوره نماز

چهارم
پنجم
ششم
هفتم

کتاب الصلوة

پس اگر عمداً قرائت کند بدون سبب نمازش باطل میشود و اگر از جهت فراموشی قرائت نماید و بآیه سجده نرسیده
شد ترک نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از قرائت آیه سجده متذکر شود نماز را تمام کند بعد
فراغ نماز فوراً سجده کند و لو احتیاطاً کند در نماز برای سجود سجده تلاوت ایماء نماید و احوط اعاده اصل نماز
است و همچنین اگر استماع آیه سجده نماید در نماز که در اثنا شود بعد از فراغ نماز سجده کند و در اثنای نماز ایماء
نماید و اگر سهواً قرائت نماید سوره را که اتمام آن باعث فوت وقت صلوة شود قطع نماید آن سوره را
و بدل کند بسوره که فوت وقت باعث نشود هر چند از نصف گذشته باشد اگر وقت وسعت سوره کامله را
داشته باشد و اگر وسعت نداشته باشد ترک کند سوره قصیره را و قطع کند سوره طویله را و نماز
را تمام کند و اگر در نافله قرائت سوره عزایم نماید ضرری ندارد و لکن واجب است که فوراً سجده نماید در
نماز نه بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده باشد نباید بخواند احوط آنست که حکم فریضه را برای او جاری
کند و احوط اجتناب نمودن است از قرائت دو سوره تامه یا یک سوره تامه و بعض سوره دیگر در فریضه
نه بقصد عدول و لو کان واجب میشود عدول بسبب فراموش نمودن بعضی از سوره که شروع بآن نمود
و جایز است عدول از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بنصف آن مگر سوره قل هو الله احد و قل یا
ایها الکافرون که عدول از این دو سوره در نماز فریضه و نافله جایز نیست هر چند بنصف نرسیده باشد
بلکه بمجرد شروع لازم است که تمام کند مگر در روز جمعه که جایز است که عدول کند از این دو سوره بسوره جمعه و منافقین
بطوریکه در زبدة العباد مفصلاً ایراد کرده مرد بدانکه ادغام با غنه و بی غنه در وقت رسیدن تنوین یا نون ساکنه
بحروف یرملون هیچکدام لازم نیست و همچنین قلب و نحو آن از قواعد قراء و اقسام اربعه وقف
همه جایز است و صحیح است حتی آنکه وقف قبیح پیش ایشان صحیح است علی الاقوی که در مثل اللهم صل علی محمد
و آل محمد چهار وجه جایز است اظهار تنوین و ادغام با غنه و بی غنه و وقف نماید بقطع نفس نمودن در
کلمه متحرکه جایز است چه اینکه حرکت دهند آن کلمه را تا وقف بحرکت شود یا آنکه حرکت ندهند تا وقف بسکون
شود هر چند اجتناب از وقف بحرکت بهتر است و اگر قطع نفس نکند از او وصل نماید [illegible]
ساکن باشد بی اشکال آنچه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد [illegible]
و اما اگر کلمه بعد از او همزه وصل داشته باشد جایز است وصل بحرکت بشرط آنکه همزه وصل را حذف [illegible]
الحمد لله و اما اگر همزه وصل را حذف نماید پس اگر فاصله فی الجمله شده است باز هم [illegible]
فاصله نشده است کلمه بعد که همزه را در غلط شده است اعاده نماید و کلمه پیش از او را [illegible]
احوط اعاده است و اما اگر حرکت ندهد و تخلل فصل نشود هر دو کلمه صحیح است و اگر تخلل فصل شود [illegible]
صحیح هر دو میباشد و احوط اعاده هر دو کلمه میباشد و اگر کلمه بعد از او همزه وصل نداشته باشد [illegible]

وصل نماید بحرکتی بی اشکال ضرری ندارد و اگر وصل نماید بسکون در کلمه متحرک مثل اینکه تعجیل بگوید سبحان
سبحان الله بسکون کلمه ها در آن اشکال است اقوی جواز است و احوط ترک است **فصل پنجم در رکوع**
و واجبات رکوع چند چیز است اول خم شدن بنحویکه ممکن باشد رسیدن جزوی از باطن انگشتان بزانو در
حق مردان و احوط آنستکه کف دست برابر زانو برسد و در زنان رکوع ایشان رسیدن سر انگشتان بزانو میباشد
و دست بزانو گذاشتن واجب نیست مطلقا و غیر مستوی الخلقه که دستش بسیار دراز یا بسیار کوتاه باشد باید
شدن در رکوع بمستوی الخلقه نماید و اگر نتواند که خم شود بقدر امر بود خم شود بمقداریکه ممکن شود باید
و اگر هیچ ممکن نشود ایماء کند بسر و اگر ممکن نشود ایماء کند بچشم و ظاهر اینستکه بدل ذکر نیز در حکم رکن
در فریضه نماز پس هرگاه اخلال بایماء بسر نموده در مقام رکوع سهواً بعد از دخول در سجود باید اعاده نماید
باطل میشود و عود بعضی نتواند نماید و اگر کسی بحسب خلقت یا بجهت مرض یا بجهت پیری منحنی شده باشد پس اگر
انحناء او کمتر از حد رکوع شرعی باشد باید رکوع منحنی شود تا بحد رکوع شرعی و اگر بقدر حد رکوع شرعی باشد
و متمکن باشد از انکه خارج شود از حد رکوع شرعی که متمکن باشد از کم کردن انحناء بنحویکه از رکوع شرعی
خارج شود و میل بقیام نماید یا انکه خارج شده میل بقیام نماید بعد از انکه فی الجمله تقلیل انحنا لازم است و اگر
متمکن از این نبوده باشد و لکن متمکن از انحناء زیادتر بوده باشد لازم است که انحناء از جهت رکوع
زیادتر نماید و از رکوع قرار دهد و اما اگر متمکن از تقلیل انحناء و تکثیر انحناء آن هیچ وجه نباشد
پس اقوی اینستکه اکتفا کند بدرجه قیام و رکوع بقصد و احوط اینستکه نماز دیگر بخواند مشتمل بر ایماء
بجهت رکوع دوم ذکر و الحاصل میشود بگفتن یک تسبیح کبری که سبحان ربی العظیم باشد و احوط زیاد
نمودن و بحمده است یا سه صغری در حال اختیار و یک صغری در حال اضطرار و احوط اقتصار بسبحان
الله میباشد سیم صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از مخارج نمودن چهارم مکث نمودن و آرام گرفتن
از حین شروع بذکر تا تمام نمودن ذکر واجب پنجم سر برداشتن ششم راست ایستادن هفتم مکث نمودن
و آرام گرفتن بعد از راست شدن **فصل ششم در سجود** است بدانکه در هر رکعت دو سجده واجب
و هر دو با هم رکن میباشند نه یکی تنها و واجبات در سجده چند چیز است اول هفت اعضا بر زمین گذاردن
و آن پیشانی و دو زانو و دو کف دست و دو سر انگشت بزرگ پا میباشد بقدر مسمی و کفایت میکند مسمی
در پیشانی نیز بنابر اقوی هر چند بقدر درهم احوط و افضل است و هر طرف از دو انگشت اگر بر زمین بگذارد
کافیست هر چند گذاشتن سر انگشتان ابهام احوط است دوم سنگینی جسم را بر همه اعضا انداختن
هر چند متفاوت باشد سیم آنکه انقدر بلند نشود که مساوی نشود موضع سجود با موضع ایستادن یا آنکه زیاد
بر چهار انگشت مضموم بلندتر نباشد در زمین غیر سراشیب و همچنین در زمین سراشیب علی الاحوط

وهمچنین بی‌هبوط نه ارتفاع وبلندی وپستی مواضع پنجگانه بیکدیگر نزدیک باشد واحوط ملاحظه این
شرط نیست در اول صلوة واحوط از آن ملاحظه این شرط است بالنسبة به هر دو پا پس اکتفا نکنند بمساوی بودن
موضع سجود با یکپا چهارم ذکر کردن یکمرتبه سبحان ربی الاعلی با زیادتی وبحمده علی الاحوط یا
سه مرتبه سبحان الله در حال اختیار ویکمرتبه در حال اضطرار بنحویکه در رکوع گذشت پنجم آرام گرفتن
از حین شروع بذکر تا تمام کردن آن ششم گذاشتن پیشانی بر خاک یا چیزیکه از خاک روئیده باشد و
مستحیل بمعدن نشده باشد وخوردنی وپوشیدنی نباشد بتفصیلیکه می آید انشاء الله هفتم سر برداشتن
وراست نشستن ودرنگ کردن در نشستن در میان دو سجده هشتم صحیح گفتن ذکر واداء حروف
از مخارج نمودن بدانکه اگر کسی از درد چشم وغیره عاجز شود از وضع جبهه بر روی زمین وما یصح السجود
علیه ساقط نمیشود از او خم شدن بقدر مقدور ورو بلند کردن موضع سجود را تا آنکه پیشانی برآن
بگذارد با اعتماد وبا برآنچه واجب است در سجود از طمانینه در حال ذکر وگذاشتن باقی مساجد را بر زمین
واگر متمکن نشود از خم شدن بالمره اشاره کند بسر از جهة سجود وبهتر آنستکه بردارد آنچه را از ما یصح
السجود علیه وبر پیشانی بگذارد چنانچه بعضی گفته اند هر چند در آن تأمل است چنانچه گذشت واگر متمکن
از اشاره بسر نباشد اشاره کند بچشم وبدانکه سجده تلاوة قرآن واجبست در آخر سوره اقرا
وحم فصلت در نزد تعبدون ودر آخر سوره والنجم ودر الم تنزیل نزد لا یستکبرون ودر غیر این مواضع
واجب نیست ووجوب آن فوریست بر قاری وبر مستمع وبر سامع احوط است بشرط آنکه تمام آیه را شنیده
باشد یا قرائت تمام آیه را کرده باشد واحوط در او مراعاة شرایط سجده صلوة است هر چند اقوی عدم اشتراط
قبله وعدم اشتراط ما یصح السجود علیه میباشد بلکه اقوی آنستکه مواضع هفتگانه دیگر را نیز لازم نیست که
بر زمین بگذارد غیر جبهه واگر در اثنای نماز مستحبی آیه سجده را تلاوة نموده سهواً یا آنکه استماع نموده سجده
نماید ودر نماز واجب سجده نکند وبعد از نماز سجده نماید چنانچه گذشت واگر مکرر شود سبب سجده سجده
نیز مکرر نماید وبدانکه اگر بر پیشانی او دمل یا زخم دیگر داشته باشد که نتواند پیشانی را بر زمین بگذارد
پس اگر دمل جمیع پیشانی او را فرو نگرفته باشد زمین را گود کند ودمل را در او بگذارد تا آنکه بقیه پیشانی
بر زمین واقع شود واگر تمام پیشانی را دمل فرو گرفته باشد وممکن باشد گذاشتن تمام پیشانی بر زمین
هر چند با اعتماد وسنگینی نباشد اکتفا بمجرد وضع نماید واگر اینهم ممکن نباشد بجبین خود سجده نماید
واحوط آنستکه با امکان سجده بر جبین راست نماید وجبین راست را مقدم بدارد بر جبین چپ واگر ممکن
نشود سجده بر جبین راست بر جبین چپ سجده نماید واگر سجده بر جبین ممکن نباشد سجده بر ذقن نماید
نه بر کف ونه بر انف وبهتر آنستکه در وقت سجده موی ذقن را جدا نماید تا آنکه بشره ذقن بر زمین واقع

شود و اکر بعد از سجده بر جبین یا بر ذقن عذر شد رفع شود اکر بعد از ذکر باشد لازم نیست که تدارک نماید
سجده بر جبهه و اکر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و ظاهر آنست که نیست
تدارک لازم باشد نه برفع و اکر سجده بر ذقن نیز ممکن نباشد بعضی کفته اند که ایماء نماید و بعضی کفته اند
که خم شود تا قریب بمحل سجود نه اینکه ایماء نماید و بعضی کفته اند که خم شود و در حال خم شدن ایماء نماید و بعضی کفته اند
که ایماء نماید بشرط آنکه خم شدن تا محل سجود ممکن نباشد و الا خم شود نه آنکه ایماء نماید و قول سیم شاید که اقوی
باشد و اکر هیچ یک ممکن نشود بنشیند و بدل بکذارند سجده کردن را چنانچه هر کسیکه بالمره عاجز باشد از
افعال نماز از ارکان نماز از این با نجا آورد کند و افعال را بدل بکذارند و الله العالم بدانکه جایز نیست سجده بر غیر
زمین یا آنچه از زمین روییده از آن مثل مو و پشم و حریر و جلد بلکه جمیع اجزاء حیوان و صدف و مروارید بلکه اکر
زمین بسبب استحاله از اسم زمین بیرون رود جایز نیست سجده بر او مثل طلا و نقره و مس و نمک و عقیق و فیروزج
و الماس بلکه اکر زمین و نبات نیز بسبب آتش مستحیل بخاکستر شود احوط اجتناب از آنست بلکه احوط اجتناب است
از کچ و آهک مخصوص بعد از پختن بلکه احوط اجتناب است از کل ارمنی و قیر و موم و روغن و سنگ و زاج و نمکها
و از مثل کوزه و آجر و سفال و زغال و اکر رویندکی باشد و لکن متعارف باشد خوردن یا پوشیدن آن جایز
نیست سجده بر او مثل نان و کندم و جو و میوه ها و مثل پارچه ها و شرط نیست در ماکول و ملبوس بودن که
بالفعل ماکول و ملبوس باشند بلکه اکر بادام و زردالو و کردو و فندق و مغز آن شکوفه باشند جایز
نیست هم چنین است کندم که از نان و اردشن نرم و بر آن کرده میخورند و بر پنبه و کتان سجده نمیتوان نمود هر چند
از تخم جدا نشده باشند بلکه احوط اجتناب است از قنب هم بلکه نیز تنباکو و تنها ماکول نیستند
و اکر چیزی در یک ولایتی ماکول باشد و در ولایت دیکر ماکول نباشد اجتناب نماید از او حتی اهل بلد دیکر
در آن بلد ماکول نیست و اکر چیزی چنانچه معتاد و متعارف اکل آن نباشد بلکه نادرا خورده شود مثل زعفران و خطمی
و کیاهها که در وقت ضرورت میخورند جایز است سجده بر آن و یکی شرط نیست اینکه ماکول بالفعل یا بالقوه باشد پس
چیزیکه نه ماکول بالفعل و نه ماکول بالقوه است جایز است سجده بر او و اکر چیزی هم ماکول بالفعل باشد و لکن
میل بعضی ماکول نیست مثل پوست خربزه و پوست بادام و برگ مو و مغز آن پس قبل از رسیدن جایز نیست و بعد
جایز است و احوط اجتناب است از پوست کردو و فندق و مغز خرما و قتیکه منفصل شود بلکه پوست
پنبه و برگ آن و مفصل و کاه و ریشه کاه ضرر ندارد و اما کاغذ پس سجده بر آن جایز است حتی اکر ماخوذ از حریر
و مخوان باشد هر چند احوط اقتصار بکاغذیست که از ما یصح السجود علیه باشد بلکه احوط اجتناب از مطلق
کاغذ است بجهت آنکه خالی از آهک نیست بلکه بر مکتوب از کاغذ مکروه است اکر کتابت از چیزی باشد که ما یصح
السجود باشد و اکر ما لا یصح السجود باشد و احاطه بکاغذ نموده باشد و حایل بوده باشد پس جایز نیست

سجده بر او و بدانکه با امکان سجده بر چیزی که زمین یا روییده شده از زمین و کاغذ باشد غیر این چیزها
نیست و اما اگر از جهت زیادتی حرارت یا برودت یا خوف از جانوران زمین و نحو آن بجهت تاریکی یا نحو آن
نتواند که سجده بر زمین نماید و متمکن از رفع این موانع نیز نباشد و ما یصح السجود علیه غیر زمین نیز نباشد
باشد سجده بر زمین در اینفرض ساقط است و لکن نماز او ساقط نیست و با رجاء زوال عذر تا بقدر امکان
تاخیر بلکه بدون رجاء زوال عذر هم احتیاطاً نماز را تاخیر نماید تا آخر وقت نماز را بجا آورد که اولی و احوط
بودن در اینحال دلیل واضح بر ترتیب ما یصح السجود علیه کیفیت ترتیب نیز ندیدیم هر چند اگر با ترتیب نوعی
نماید شاید اولی باشد که مقدم بدارد با امکان سجده بر ثوب یا غیر آن از قطن و کتان یا خود قطن و کتان را
هر چند ثوب از غیر باشد که اذن داده باشد و هر چند بر پلاس سجده نماید یا آستین و هر چند ملبوس
نمازگذار نباشد و با عدم امکان آن مقدم بدارد سجده بر معدنیات از قبیل قیر و زرنیخ و آهن و قیر و نحو
اینها و با عدم امکان آن سجده نماید مثل بر پشم و جامه بافته از پشم و نحو و امثال اینها و با عدم امکان آن سجده
بر پشت دست نماید چه پشت دست راست باشد یا پشت دست چپ و بدانکه هر گاه متمکن نباشد از سجده مگر بر غیر
طاهر سجده ساقط نیست و نماز نیز ساقط نیست و لکن اگر آن غیر طاهر متنجس باشد نه نجس العین سجده بر او
علی الاقوی و شرطیت طهارة در اینحال ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که حکم میشود بفساد اینکه
قریب بمحل سجود رسانیده و رساند بجبهه بمحل سجود که لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که ایماء میکند بسجود
اگر ممکن باشد با سر و الا ایماء بچشم نماید و احوط اتیان بدو نماز بلکه سه نماز میباشد یکی با سجده
و یکی با ایماء و یکی با انحناء و اگر در حال انحناء قریب بمحل سجده ایماء نماید شاید اکمل باشد چنانچه در نظر این
میاید و گذشت و اگر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از اعیان علماء تصریح فرموده اند که سجود ساقط
و بدل سجود نماید و اولی آنستکه بگوییم که اگر آن نجس العین از نجاساتی باشد که معفو در صلوة باشد مثل خون
خشک شده کمتر از درهم در اینصورت جواز سجده بر او خالی از قوة نیست و اگر معفو نباشد در اینصورت
سقوط سجده خالی از قوة نیست و احوط آنستکه چهار نماز نماید یکی با ایماء و یکی با انحناء تا قریب بمحل سجود
بدون ایماء و یکی با انحناء قریب بمحل سجود با ایماء در حال انحناء و یکی با سجده هر چند اقوی در صورتیکه نجاست
نجس العین غیر معفو باشد اکتفا با ایماء یا انحناء میباشد و در اینحال این اقسام و احکام در جائی بود که
نجاست تعدی نماید یا آنکه تعدی نماید و لکن معفو باشد یا آنکه معفو نباشد و لکن جبهه پیش از سجود
یا پیش از شروع بنماز نجس شده باشد متمکن از تطهیر نبوده باشد و اما اگر جبهه طاهر باشد و نجاست
متعدیه باشد و معفوه نیز نباشد بعضی از سادات علماء متعین دانسته اند نماز با سجود را اگر چه موجب
نجاست جبهه بشود و فرموده اند که دلیل بر جواز عدول از سجود با ایماء در اینجا ظاهر نیست

فرموده

فرموده اند که اگر در این صورت اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید احوط
بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم بر صلوة با سجود در صورتی که متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد
و اگر متمکن از تطهیر باشد نماز با سجده را مقدم بدارد بر نماز با ایماء تمام شد کلام آن بزرگوار و مخفی نماند
در این فرض سقوط سجده و اکتفا بنماز با انحناء و ایماء در حال انحنا میباشد و احتیاط بطریقی است
که مذکور نمودیم در فرضیکه نجاست غیر متعدیه باشد و اگر متمکن نباشد مگر بر سجده متنجس یا نجس
العین سجده ببری ساقط نمیشود باید که مقدم بدارد سجده بر متنجس را هر چند آن متنجس از جمله چیزی
باشد که سجده بر او جایز نباشد بشرط آنکه هر دو از یک سنخ از نجاسه باشند و اما اگر متنجس از بول
و غایط و منی و نحو آن باشد و نجس العین از خون خشک شده کمتر از درهم باشد پس دلالت باید بر آن
ترجیح متنجس بر نجس العین مرقوم محل اشکال میباشد و اگر امر دائر شود میان سجده بر متنجس یا بر محل طاهر
که بلندتر از چهار انگشت یا بر محل پست طاهر که زیاده بر چهار انگشت گود باشد دور نیست که ترجیح بدهیم
محل طاهر را خصوص اگر گود باشد و احتیاط بدو نماز اولی میباشد و اگر امر دائر شود میان طاهر ما لا یصح
السجود علیه مثل نمد پشمی و غیر آن از جلد و حیوان و چیزیکه سجده بر او صحیح است مثل الالیاف و لکن نجس باشد
مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بدارد سجده بر طاهر را چنانچه بعضی از ساداة مشایخ ما تصریح بآن
نموده اند و لکن چون بعضی دیگر از ساداة علماء ما در ترجیح و تقدیم احدهما بر دیگری اشکال نموده
و احتمال تخییر را بغایت قوی دانسته اند در جائیکه احتمال الجمع ممکن نباشد بدو دفعه نماز کردن و با امکان
جمع بدو مرتبه نماز کردن را لازم دانسته اند احتیاط اولی میباشد و اگر امر دائر شود میان نجس ما لا یصح السجود
علیه یا نجس ما یصح السجود علیه مقدم بدارد ما یصح السجود علیه را و اگر امر منحصر شود بر سجده بر مرتفع
زیاده بر چهار انگشت یا بر منخفض زیاده بر آن ظاهر آن است که متعین است سجده بر آخر هر چند اگر نماز
دیگر نماید با ایماء بدل سجود بر مرتفع یا منخفض و یک نماز دیگر نماید با انحناء قریب یا محل سجود در فرض
بلندی و یا مساوی محل قدم در فرض پستی احوط خواهد بود و اگر غفلة یا سهواً یا جهلاً یا نسیاناً
سجده نمود بر بلندتر از مقدار خشت و قبل از شروع بذکر متذکر شد یا آنکه عالم شد یا آنکه
اضطرار رفع شد و متمکن شد از رسانیدن جبهه بموضع مساوی یا رسانیدن موضع مساوی بر الجبهه مخیر است
میان اینکه ... چنانچه مخیر است در این فرض میان آنکه رساند جبهه را بمحل یا آنکه برفع آن هر چند احوط اختیار جرّ
میباشد و قول بتخییر در این فرض اقوی میباشد بقول بتعیین جرّ جبهه و نقول بتعیین رفع جبهه بلکه بعضی از
مشایخ ما تصریح فرموده اند که اگر پیشانی را بگذارد بجائیکه سجده بر آنجا جایز نبوده باشد بواسطه
بلندی آنچه عمداً چه سهواً جایز است که سر بردارد و بموضع مساوی بگذارد بلکه اقوی و احوط اختیار جرّ جبهه

کتاب الصلوة

با امکان در غیر این فرض در جاهائیکه وضع جبهه بر او دشوار نباشد بجبهه عضوی بودن یا نجس بودن یا بجهة
مکان مساوی یا افضل یا بجهة درشتی بودن یا گرم بودن آنکه جبهه بر آن متأذی شود بلکه با امکان
اگر رفع جبهه عمداً نماید نماز باطل میشود و در حال جواز رفع اقتضا نماید بقدر قلیل از رفع
چنانچه قاعده در جر جبهه است که جبهه منفصل از محل سجده نشود هرچند بقدر یکموی باشد مگر
در جائیکه ممکن نشود و اگر بعد از فراغ از ذکر واجب یا بعد از رفع راس از سجده علم حاصل شود که
حال یا رفع اضطرار شود اکتفا بهمان سجده نماید و آن سجده صحیح خواهد بود و اگر در اثنای ذکر و
بحقیقه حال حاصل شود یا آنکه اضطرار رفع شود و بعد از وضع جبهه بما یصح السجود علیه تمام
ذکر نماید اگر موالات کلمات بهم نخورد و اگر بهم بخورد استینافاً ذکر نماید و اگر شک در بقاء موالات
کلمات نماید و بقصد احتیاط اعاده نماید ضرر ندارد چنانچه در هر واجبات قولی غیر رکن اگر از جهة احتیاط
و نحو اخلال بموالاة بجهة سرفه نمودن یا غلط گفتن کلمه اعاده نماید ضرر ندارد و اگر سجده نمود
بچیزیکه سجده بر آن صحیح نیست و متمکن نباشد از رساندن وضع جبهه بما یصح السجود علیه بجر مگر
با ارتکاب فعل منافی یا رفع جبهه که با رفع راس متمکن از ما یصح السجود علیه خواهد بود در این وقت اقوی
آنستکه لازم است که ابتدا بذکر همان حالت نماید و عود بسجود بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه
نیست و این زیادتی سجده مثل تکلم عمدی هرچند احتیاط در وسعت وقت اعاده نماز میباشد خصوص
اگر در سجده غفلت یا نسیان شده باشد و همچنین اگر جاهل باشد بنجاست موضع جبهه یا ناسی
اصل نجاست یا ناسی حکم نجاست باشد علی الاقوی اضطرار از سجده نموده و بعد از رفع راس از آن
سجده عالم یا متذکر شده اعاده نماز لازم نیست علی الاقوی و احوط اعاده میباشد و اگر جاهل
بحکم نجاست موضع جبهه یا جاهل بسایر احکام موضع جبهه بوده و بعد از رفع راس متذکر شده
اعاده نماز لازم است و بدانکه هرگاه بعد از شروع بنماز واجب و قبل از سجده ملتفت شود که فاقد
ما یصح السجود علیه میباشد پس اگر در اثنای نماز و قبل از سجده ممکن از تحصیل ما یصح السجود علیه
باشد بدون منافی لازم است تحصیل نماید و با او سجده نماید هرچند با جزء [illegible]
نحو باشد که قدر قلیلی صبر نماید که رفقش در صف ماموم [illegible] یا انفراداً و [illegible] سجده [illegible]
و بعد او سجده نماید و اینقدر تخلف از متابعت امام خصوص بجهة تحصیل امر واجب ضرر ندارد [illegible]
از ما یصح السجود علیه را دو قسمت نمایند که هر دو سجده نمایند و اگر تحصیل ما یصح السجود علیه بدون
منافی نماز در اثنای نماز ممکن نباشد پس اگر وقت مضیق است بطوریکه اگر نماز را قطع نماید تحصیل
ما یصح السجود علیه نماید وقت نماز منقضی میشود در اینصورت قطع نماز جایز نیست بلکه نماز را تمام [illegible]

و اگر

واگر بغیر آنچه مذکور شد چیزی از ثوب و غیره بدست نیاید بر پشت دست سجده را بعمل آورد احوط آنست چنانچه
اولی آنست که آنرا اعاده این نماز اگر وقت باشد خارج وقت بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه و اگر وقت موسع است نماز را
باطل کند و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه ثانیا نماز بجا آورد و باید آنکه شرط است در صحت سجود آنکه ما
یصح السجود علیه به پیشانی بچسبد باشد که اگر همچنان از سجده سجده نماید سجده برخاستن باطل کرده و این سجده صحیح
نیست علی الاقوی و اگر از جهت ضرورتی و امثال آن مکلف مضطر شود در سجده بر کل آنکه پیشانی بر
آن قرار گیرد بعضی از مشایخ رحمهم الله اعلی الله مقامهم فرموده اند که سجده نماید بر کل آنکه قرار گیرد اعضای
وقرار گرفتن پیشانی در آن وقت لازم نیست بلکه فرموده اند که اگر زمین بعضی گل باشد که اگر بخواهد
سجود متعارف نماز کند رختهای او گل آلوده میشود در چنین حالی جایز است که بعد از رکوع سجود در وقت ایستادن
و این عمل را اثبات جهت سجود بایماء نماید بلکه فرموده اند که واجب نیست در آن وقت نشستن از برای تشهد
علی الاقوی و این همه حکم خالی از تأمل نیست و اگر چیزی ما یصح السجود علیه بوده و بعد از آن شک نمود
که آیا خارج شده یا نه بنا بر عدم خروج بگذارد و در عکس بعکس این حکم نماید و اگر حالت سابقه معلوم
نباشد ملحق کند او را بما لا یصح السجود علیه و سجده بر او نکند تا آنکه معلوم شود که ما یصح السجود علیه
میباشد و اگر نجاست در موضع مخصوص نباشد سجده بر هیچ جا ممکن از آن نکند مگر آنکه پیشانی
گذاشتن شود بر نجاستی از قبیل عذر نجس میشه و اگر مضطر شود بسجده در محل مشتبه بمحصور و نتواند
که بجای دیگر رود نماز را مکرر کند تا علم بهم رساند که سجده بر زمین پاک کرده **فصل هفتم** در
تشهد است باید آنکه واجب است تشهد در نماز دو رکعتی یک مرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه
و واجب است در تشهد چند چیز اول خواندن شهادتین و اگر باین نحو بگوید که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد کافی خواهد بود
دویم خواندن تشهد در حال نشستن سیم طمأنینه و ادا میبدن در حال تشهد خواندن چهارم صحیح
خواندن و ادا حروف از مخارج عربی و ترتیب و موالاة و بترتیب مذکور خواندن **فصل**
هشتم در تسلیم است و آن واجب و جزو نماز است خارج از آن هر چند باعث خروج از نماز است و
حاصل میشود بیکی از السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
و هر کدام را که مقدم داشت از نماز خارج میشود و گفتن و رحمة الله و برکاته احتیاط است مثل و علی عباد
الله الصالحین و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس گفتن آن بعد از تشهد اول و دویم
و غیر آن از حالات نماز بدعت و ندعت نه جایز است و بگفتن او از نماز خارج نمیشود بلکه گفتن او سهوا موجب
سجده سهو نیز نمیشود و واجبات سلام مثل واجبات تشهد است با ضمیمه در بعضی از احکام و مباحث

كتاب الصلوة

نماز است و بدانچه منجّمات است مبحث اوّل در مبطلات نماز است بدانکه جایز نیست باطل کردن نماز
واجب را در حال اختیار بدون سبب و امّا نماز مستحبّ پس جایز است باطل کردن آن در حال اختیار بدون سبب
از اسباب بنا بر اقوی هر چند احوط ترک است و مبطلات نماز چند چیز است اوّل هر چیزی که باطل میکند
وضو و غسل و تیمّم را چه عمداً چه سهواً چه اختیاراً چه اضطراراً مثل حدث در هر موضع از نماز که باشد
تا اینکه فارغ از نماز نشده باشد هر چند در کلمه آخر نماز باشد که حال در نماز واقع شود دویم هر
چیزی که صورت نماز با آن ضایع شود چه عمداً چه سهواً چه اختیاراً چه اضطراراً مثل اینکه در نماز ساکت شود
بقدری که تا اینکه اگر طایفه مسلمین مطلع شوند بحال او که در نماز ساکت شده بگویند که از نماز بیرون رفته
و نماز نمیکند و مثل اینکه جستن کند در میان نماز و اقسام لهو و لعب بجا آوردن مثل طنبور و نقاره و دف و کف
زدن و خوردن و آشامیدن و امّا فرو بردن لقمه جاویده یا بلع کردن چیزی از مثل نبات و قند و امثال ذلک
در دهن گذاشتن و آب شدن و فرو بردن عیب ندارد و اگر در نماز ساکت شود یا چیزی بخواند که صورت نماز
را ضایع نکند لکن باعث فوت موالات نماز و متابعت عرفیه نماز شود اگر از روی عمد است نماز باطل است
و اگر از روی سهو و غفلت یا اضطرار باشد نماز باطل نمیشود و لکن آنقدر که نظم و ترتیب اش گسسته شده و آن اعاده
نماید و نماز صحیح است سیّم خنده قهقهه که با صدا و قهقهه باشد که مبطل نماز است در صورتیکه متذکر نماز باشد
و عمداً و اختیاراً قهقهه نماید و اگر خنده با صدا باشد و قهقهه نداشته باشد پس احوط آنستکه در حکم قهقهه
میباشد و همچنین خنده بی اختیار کردن مثل آنکه ببیند چیزی که بی اختیار خنده و قهقهه نماید بنا بر احوط و
سهواً ضرر ندارد و خنده بی صدا که حبس کند خود را از اظهار آن و لکن بر آن خنده در باطن باشد پس اقوی آنستکه
ضرر ندارد خصوص اگر بی اختیار باشد هر چند احتیاط اعاده نماز است بسبب آن بلی تبسّم ضرر ندارد چهارم
تکلّم کردن و مراد با تکلّم کلام آدمی و مخاطبه میباشد که غیر ذکر و دعا و تلاوت قرآن باشد بشرط آنکه عمداً باشد که
بداند در نماز است و حرف بزند خواه یک حرف با معنی باشد یا دو حرف هر چند بیمعنی باشد پس اگر ذکر و دعا
و قرآن را تمام بگذارد داخل در کلام بیجا نیست چنانچه اگر سهواً تکلّم کند باعث بطلان نماز نمیشود بلکه
موجب سجده سهو میباشد پنجم گریستن برای فوت امور دنیویّه یا برای فوت دوستی اگر با صدا باشد
و عمداً و اختیاراً و اگر بی صدا باشد و احوط اجتناب از گریه بی صدا نیز میباشد و همچنین اجتناب از گریه بجهت طلب
امر دنیوی احوط است چنانچه اجتناب باید از گریه بجهت فوت امور دنیوی بلکه اولی اعاده نماز است و گریه بجهت
برای فوت شخصی یا فوت امر دنیوی و گریه از جهت ترس آخرت و شوق جنت پس ضرر ندارد و امّا گریه برای
اهلبیت طهاره روحی لهم الفداء و جعلهم الله لنا شفعاء پس ضرر ندارد ششم آمین گفتن بعد از
حمد عمداً بدون آنکه در صف اهل سنّت و جماعت حاضر شده باشد و سهواً ضرر ندارد و بجهت

كتاب الصلوة

نشست در نماز فریضه ... نماز کردن بدون آنکه ... و جماعت حاضر ...
هشتم ترک واجبی از واجبات نماز کردن ... رکنی از ارکان نماز از روی عمد اگر چه سهوا و همچنین زیاد
کردن واجبی از واجبات نماز عمدا و همچنین منحرف شدن از قبله عمدا بدانکه اگر کسی در اثنای نماز بر مصلی
سلام کند واجب است بر مصلی گفتن جواب بمثل سلام او بدون زیادتی حتی بواو عطف یا بلفظ ضمیر
جمع در جواب ... صیغه سلام بلفظ مفرد باشد و اگر سلام کند بر نمازگذار و بیان زیادتی و رحمة الله
و برکاته نماید ... زیاده در جواب لازم نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم نیست
بلکه ... احوط اسقاط از زیادتی میباشد و اگر سلام کننده زن باشد جواب سلام او لازم است هرچند
زن ... باشد ... و اگر در نماز باشد ... بجواب ... با آنکه جواب ... بصیغه ...
جواب ... و اگر در نماز باشد ... با آنکه جواب ... بصیغه ... باشد بقصد ...
... سلام کردن بر نمازگذار ... بعضی ... کراهت ... هرچند
... سلام بر نمازگذار ... باشد خصوص ... که باعث اشتغال ... نمازگذار باشد
... نمازگذار ... سلام کردن ... بقصد قرآن ... بقصد دعا و اگر سلام
... سلام ... شخص ... واجب نیست ... سلام ... در نماز باشد ...
... جماعتی باشد ... و اگر اشاره کند ... سلام ... و اگر اسم ... عمدا یا ...
... اشاره ... واجب نیست ... سلام ... اشاره ... اگر ... باشد
... شخص ... اسم ... باشد ... اشاره ... جواب
لازم نیست و اگر سلام کند شخص ... مقصود ... یا بکری ... جواب
هرچند ... جماعتی باشد که بر ایشان سلام نموده یکی اگر شخصی بر جماعتی سلام نمود و یکی از اهل
آن جماعت ... قصد کرده و داخل در سلام ... داخل بوده مگر آنکه ...
... و اگر شخصی بر جماعتی سلام کند یکی از آن جماعت که داخل در سلام بودند اگر رد سلام کند
از دیگران ساقط است ... اگر یکی از آن جماعت در نماز باشد ... سلام ... رد سلام دیگران هرچند
جواب ... نماز کننده ... از قوه ... و اگر ... جماعت ... کافر ... رد سلام
نموده از دیگران ساقط نمیشود جواب سلام چنانچه اگر شخصی بیهوش یا بی شعور یا خوابیده یا صبی
... کافر سلام کند لازم نیست جواب سلام بلکه اگر سلام کننده بعد از سلام بلا فاصله کافر شود
یا ... مجنون شود لازم نیست جواب بلکه اگر سلام کننده ... واحد ... بخوانند ... شود که
قابل ... ساقط ... احوط ... جواب ... میباشد چنانچه ...

بجهت محافظت نیز شود و آداب و محفوظ بودن از طعن و از نسبت نفاق اینست که اقتصار کند در جواب سلام کافر بلفظ
علیک یا علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیک یا علیکم نماید بکسر سین تلفظ کند یا بفتح سین تلفظ کند و معنی
دیگر را قصد کند هر چند در جواب اقتصار و وجوب قصد مزبور معلوم نیست چنانچه وجوب جواب مخالفین
معلوم نیست و اگر شک شود که سلام کننده مسلم است یا کافر ملاحظه دار الاسلام و دار الکفر نماید بحکم
در غسل میت گذشت و واجبست رد سلام فورا و اتمام کلمه یا کلام یا فرو بردن لقمه یا سرایت شدن آب
مانع فوریت نیست و اگر اخلال بفوریت نموده بجهت یکه زمان زیاد گذرد واجب نیست رد سلام علی الاقوی
هر چند احوط ادا در غیر نماز بجهت خلاف بعضی از علماء که جواب سلام را واجب دانسته اند هر چند زمان زیادی
فاصله شده و اگر جواب سلام را در نماز ترک نموده نمازش صحیح است خصوص اگر زمان ترک مشغول
بواجبات یا مستحبات نماز نشده باشد و بعد از گذشتن زمان رد شروع بواجبات نماز یا مستحبات نماز نماید
احوط اعاده نماز است بالاخلال بفوریت احوط و اگر جواب سلام را داده در نماز ولکن نه بمثل اگر سهوا
باشد ضرر ندارد و اگر عمدا باشد یا جاهل بمسئله باشد اعاده نماز نماید مگر آنکه قصد دعا نماید و بعضی
از اعیان علماء تصریح نموده اند که صیغه سلام منحصر در چهار صیغه میباشد سلام علیکم و سلام
علیک السلام علیک و السلام علیکم و بعضی منع انحصار نموده اند و اول اقوی است و ثانی احوط است پس
واجب نیست جواب علیک السلام و سلام تنها خصوص در عوام [illegible] و همچنین واجب نیست جواب سلام
غلط یا سلام الله علیک یا سلام مردی مثل اینکه بگوید سلام علیکت و السلام علیک بنحوی از تغییرات
و زیادتی در وسط یا در آخر بنحوی که از صورت و هیئت سلام خارج شود یا آنکه بگوید [illegible] یا عبارت کند
سلام را بلفظ صلوة یا آنکه سلام کند آهسته بنحوی که نشنوند سلام خود را اعاده هر چند علم حاصل شود
بسلام کردن از غیر طریق شنیدن یا آنکه تلفظ بسلام نکرده باشد بلکه نوشته یا اشاره نموده باشد مگر
آنکه اخرس باشد و قصد سلام نماید باشاره و حرکت زبان بنحوی باشد که قصد سلام نماید مثل قصد سایر
مکالمات اخرس از بیع و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو اینها یا آنکه قصد کند در سلام
خود مثل اینکه زن اجنبیه سلام کند بقصد آنکه اجنبی از شنیدن صوت او متلذذ شود و از نسبت یا آنکه در
سلام قصد محبت و اکرام نداشته باشد بلکه قصد استهزاء یا طعن نماید یا آنکه بقصد ایذاء بلند سلام
کند یا آنکه غنا نماید در سلام یا آنکه قصد دعا نماید یا آنکه مکرر بکند سلام را بر یک شخص در مجلس واحد بعد
سماع جواب هر چند قصد و سلام در اشاره آخرش محل تأمل [illegible] محل تأمل میباشد و اگر قصد
جواب کند قائل شود رد بنحو اشاره نیز کافی میباشد مثل سلام [illegible] جواب سلام قولی احوط چنانچه احوط
آنستکه در سلام قصد قربت نماید و اگر صیغه سلام غلط باشد یا بصورت جواب باشد رد نماید [illegible]

كتاب الصلوة

على الاحوط بلكه در نماز هم على الاحوط ولكن بصيغه قرآنى يا بقصد دعا على الاحوط بلكه هو اقوى
كه از براى نماز كذا واشكالى در جواب سلام حاصل شود بجهة ندانستن مسئله يا بجهة تشخيص نكردن
صيغه سلام كه نداند كه سلام كننده بچه صيغه سلام نموده رد نمايد بصيغه سلام عليكم بما صبرتم
فنعم عقبى الدار يا بهمه محتملات بقصد دعا واگر بسبب تكرر صيغه رد بجهة عدم موالاة قرائة فوت شود
اعاده قرائة نمايد ومراعاة نمايد در جواب سلام بمثل خود سلام عربيت وعدم تغيير هيئة وعدم تبديل
در جواب اولى ومستحب است شنوانيدن سلام وواجب است شنوانيدن جواب سلام بنا بر اقوى ولكن
بنحو متعارف كما اگر كر بوده يا آنكه بسبب غير فتنه مثلا نمى‌شنيد وزياده بر اين لازم نيست بلكه اگر در
نماز باشد زياده بر متعارف صدا بلند نكند ولازم نيست كه نزديك سر او برود وجواب را بشنواند و
احوط در كيفيت وكر آنست كه اشاره بر دست نمايد تا آنكه بفهمد كه رد سلام او نموده واگر فرض شود كه حاصل
رد سلام با اسماع آن ساقط است واگر وقت نماز موسع باشد دور نيست كه قطع نماز جايز باشد وچون
بعضى از علماء خصوص شنوانيدن را لازم دانسته اند بلكه مجرد رسانيدن صدا يا شنوانيدن يا فهمانيدن
آنكه جواب گفته شده هر چند باشاره نيز بايست باشد هذا ترك نكند احتياط را در صورت ممكن بودن
شنوانيدن فهمانيدن جواب را باشاره ونحو آن مكرر در وقتيكه اينهم متعذر باشد واگر با امكان
رد وشنوانيدن جواب عمدا از روى تسامح تاخير نمود جواب را تا آنكه شنوانيدن موقوف بر رفتن بيشتر
سر او رفتن يا باطل نمودن نماز باشد معصيت نموده ولكن اگر جواب را بنحو متعارف نگويد احوط منافى
بقصد دعا يا بقصد واقع خصوص اگر احتمال ابله بدهد كه زبان رد باقى باشد واگر كسى بر كرى ونحو
آن سلام نموده ولكن سلام او شنيده نشد بجهة كرى يا بجهة موانع ديگر ومطلع نشد بر سلام
تا آنكه اخلال بفوريه شد لازم نيست جواب سلام هر چند بعد مطلع شود چنانچه در نظر از كتب
هر چند اينجا نيز احوط رد سلام است اگر ونحو آنكه بر او سلام كردند ومطلع نشد بجهة خلاف
بعضى از اعيان علماء حتى آنكه بدل آن فرض حكم بوجوب رد كردند بمجرد اخبار شخص يا نكر كه فلانكس
بتو سلام كرد خواه در نماز باشد يا در غير نمازى وواجب است كه شروع بجواب بعد انفراغ از سلام
باشد پس بعد از تمام شدن سلام عليكم اگر جواب بدهد كافيست هر چند سلام كننده مشغول
بگفتن ورحمة الله وبركاته بوده باشد واگر دو نفر مقارن يكديگر سلام كنند وجواب گويند كافى
است واگر يكى سلام كند بر شخصى يا مقارن سلام او جواب گويد نيز كافيست در نزد بعضى احوط اعاده
جواب است واگر دو نفر مقارن هم بر يكديگر سلام كنند جواب دادن هر يك احوط است واگر بر يك جمع
نسبت بيك نفر قصد سلام بيكى وجواب نسبت بديگرى نمايد هيچ يك جواب نميشود بخلاف آنكه اگر در

کتاب الصلوة

سلام یا جواب موافق قرآن اگر قصد سلام و دعا یا قرآن نماید ضرر ندارد و بعضی شرط کرده اند در
سقوط جواب قصد قرآنیه در جواب سلام را و اولی احوط است و واجب نیست جواب تحیت بغیر سلام از اکرام
و دیدن کردن و کتابت نوشتن و هدیه فرستادن بلی در حدیث وارد است که رد جواب کتابت واجب است
مثل رد سلام پس رد آن احوط است خصوص هدیه که گاهی میشود که عوض دادن آن لازم میشود
و اگر سلام کننده حق خود را ساقط کند جواب ساقط نمیشود و اگر جمعی سلام کنند بر جمعی یا بر یک نفر و جمعی
یا بتعاقب در مجلس واحد بعضی فرموده اند که کفایت میکند یک جواب بالنسبه بهمه و لکن بلفظ جمع بگوید
و بعضی دیگر فرموده اند که یک جواب کافی نیست و لکن تکرار جایز است مگر در وقتی که تکرار منافی فوریت
باشد بلکه بعضی تصریح کرده اند که اگر جمعی که سلام بر ایشان شد در نماز باشند نیز یک نفر از ایشان
اگر جواب دهد کفایت میکند بلکه فرموده است که اگر سلام کننده ها بصیغه مختلف سلام کرده اند کافی نیست
نماز گذار که بیک صیغه جمع اکتفا کند در جواب همه و لکن احوط در فرض تعدد سلام کننده در مجلس
واحد تعدد جواب است باشد که کفایت یک جواب از جمیع اشخاصی که سلام کرده اند محل تأمل است و اگر بعد از
سلام شک نماید که جواب سلام را داده یا نه و شنوانده یا نه واجب است که جواب را بدهد و بشنواند و اگر
مظنه باداء جواب یا شنوانیدن داشته باشد اگر کثیر الشک نباشد و زمان رد نیز باقی باشد و اگر
مکلف بداند که شخصی تلفظ بلفظی کرده و نداند که خطاب با و بوده یا نه و بر فرض خطاب با و سلام
بوده یا چیز دیگر لازم نیست جواب سلام حتی اگر بداند که این لفظ سلام بوده یا فحش یا چیز دیگر از فحش و غیر آن
حمل فعل و قول مسلم بر صحیح باعث لزوم جواب سلام نمیشود بلی بعضی فرموده اند که اگر بداند که سلام
کرده و نداند که صحیح است یا نه حمل بر صحیح نماید و رعایت آن بی عیب است هر چند خالی از مناقشه نیست خصوص
در جائیکه نداند که صیغه سلام را تمام کرده یا نه نه آنکه شک در اعراب و بنا و مخرج ادا نمودن و در یا
نمودن در سلام و معصیت نمودن در سلام و نخوان باشد و سزاوار است که سلام بر فقیر مسلم
غنی باشد بلکه بتفاوت و مخالف بعضی حرام دانسته اند و آن ضعیف است و جایز است علی الاقوی
سلام اجنبی با اجنبیه چنانچه عکس نیز جایز است پس رد سلام نیز واجب است بلی اولی ترک سلام است
بر زن جوان غیر محرم و مکروه است سلام کردن بر یهود و نصاری علی الاقوی و بر خورنده ربا و کسیکه
در بیت الخلا باشد و مشغول تخلی باشد و بر کسیکه در حمام باشد با لنگ یا بی لنگ هر چند در بعضی
اخبار اختصاص با خیر ظاهر میشود و بر کسیکه همراه جنازه میرود و کسیکه برای نماز جمعه میرود و در
بعضی از اخبار نهی شده سلام بر اهل مجلس شراب و بازی کننده نرد و شطرنج و بر کسیکه غنا میکند و
کبوتر بازی میکند بلکه بعضی از علماء حرام دانسته اند سلام بر هر کسیکه مشغول معصیت باشد

ولکن کراهت قوی میباشد و مستحب است سلام بر اطفال بلکه تمیز بدارند و سزاوار آنست که سلام کنند
بزرگ بر خورد و ایستاده بر نشسته و سواره بر پیاده و سواره اسب بر سواره استر و سواره استر بر سواره خر و
اسب بر الاغ و بر کسیکه وارد میشود بر جماعتی اینکه سلام کند بر آن جماعت چنانچه مستحب است اینکه سلام کنند
طایفه قلیل بر طایفه کثیر بلکه بعضی فرموده اند که مستحب است بر هر صاحب مرتبه فوق اینکه سلام کند
هر کسیکه پست تر از او باشد هرگاه اینکه شرف حقیقی داشته باشد نه صوری دنیوی باعث میشود که غیر شریف
ابتدا به سلام کند مثل آقا و بنده و معلم و متعلم و جاهل و عالم و عادل و فاسق و نحو اینها و اینکه
بملاحظه استحباب سلام بر اطفال خصوصا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که سنت است بلکه ما
بزرگوار سلام بر اطفال بود محل منع است و منافات با بعضی از احادیث وارده نیز ندارد و در حدیث
است که اگر در خانه کسی باشد سلام بر او کند و اگر نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و مستحب
سلام در وقت مفارقت و در حدیث است که هر وقت که کسی از مجلس برخیزد پس البته وداع کند برادران
مؤمن خود را به سلام پس هرگاه ایشان بخیر برخیزند و در خیر داخل شوند اینکس شریک ایشان میباشد
و هرگاه ایشان بشری برخیزند شر مخصوص ایشان میباشد و جایز نیست اخذ اجرة بر جواب سلام بلکه بر
کردن نیز علی الاحوط بلکه اخذ اجرة در سلام با جواب بوجود سلام و کفایة جواب هر دو محل تأمل
والله العالم مبحث ششم در بیان امور یکه سجده سهو بسبب او واجب میشود و این پنج چیز است
اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن تشهد و اجزای آن حتی صلوات بر نبی و آل طاهرین
سیم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین چهارم گفتن سلام در غیر محل بخیال سلام بجا
آوردن اذکار یا دعاها باشد نه ذکر و دعا و قرآن و در غیر اینها مثل ایستادن در موضع نشستن و نشستن
در موضع ایستادن و بجای هر زیادتی و کمی که سهوا واقع شود مستحب است و هر بجا آوردن سجده
سهو در غیر موارد خمسه بقصد قربت مطلقه و جوب و ندب و واجب است در سجده سهو نیت
و ذکر بنابر علی الاحوط که در هر سجده بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد
یا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة
و برکاته و بعد از تشهد خفیف بخواند یعنی بخواند یا بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد پس یکی از دو سلام را بگوید و معتبر است در این دو سجده
استقبال و طهارة و سایر آنچه در نماز معتبر است احتیاطا و لازم است که فورا بجا آورد
و اگر فراموش کند هر وقت که متذکر شود بجای آورد و باید اول تشهد فراموش شده را قضا
بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو را بکند و اگر اسباب سجده سهو متعدد باشد اولی تعدد

بملاحظه ترتیب آنها پس اگر اول کلام بیجا صادر شده و بعد سجده را فراموش کرده و بعد تشهد و بعد
سلام بیجا گفت و بعد شک میان چهار و پنج نمود به همین ترتیب سجده سهو بجا آورد بحث سیم
در احکام شک در رکعات نماز است بدانکه شک در نماز دو رکعتی و سه رکعتی مبطل نماز است یعنی علاجی ندارد
و همچنین اگر نداند که چند رکعت کرده است اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد و همچنین اگر شک
کند میان یک و زیاده باطل است و اما شک میان دو و زیاده پس می آید انشاء الله تعالی و شک در نافله باطل
نیست بلکه مخیر است ما بین اقل و اکثر مگر اینکه اکثر موجب فساد شود و بنا بر اقل افضل است و بدانکه بر
مجرد شک عارض شدن در فریضه اثری مترتب نمیشود بلکه ترتیب اثر بعد از استقرار شک میباشد
بلکه اقوی عدم لزوم تروی است هرچند تروی احوط است بلکه اگر از حال خود بداند که اگر نشسته باشد و
شود بهتر تروی میکند یا اینکه اگر بنشیند در حالتیکه ایستاده است تروی بهتر میکند جایز است که
شود در موضع نشستن و بنشیند در موضع ایستادن و تروی کند و اما شک در نماز چهار رکعتی بر
چند قسم است اول شک در نماز چهار رکعتی میان دو و سه پس اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است
و اگر بعد از اکمال سجدتین است بنا بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن یک رکعت نماز ایستاده یا
دو رکعت نشسته بجا آورد و اکمال سجدتین حاصل میشود بسر برداشتن از سجده ثانیه دوم شک میان
سه و چهار و این شک در همه حال صحیح است چه قبل از اکمال سجدتین باشد چه بعد بنا بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد سیم شک میان دو و چهار پس
اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا بر چهار بگذارد
و تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار و این شک نیز
قبل از اکمال سجدتین باطل است و بعد از اکمال صحیح است بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده و بعد از آن دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن
از سجده دوم باشد بنا بر چهار بگذارد و تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد
بنشیند و بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
و در غیر این دو قسم باطل است هرچند خالی از اشکال نیست ششم شک میانه سه و پنج اگر در حال ایستادن
باشد پس بنشیند شکش راجع میشود به دو و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید
و در غیر این قسم باطل است هفتم شک میانه سه و چهار و پنج در حال ایستادن پس بنشیند شکش راجع
میشود به دو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است
هشتم شک میانه پنج و شش در حال ایستادن پس بنشیند و شکش راجع میشود بچهار و پنج

۱۰

انکه شک که بعد از فراغ از سجده نیز بنا را بر چهار میگذارد و دو سجده سهو میکند و در انجا دو
سجده سهو دیگر نیز بعمل آورد که اظهر اینست که شکوک غیر معتبره بسیار است اول شک بعد از
فراغ از عمل هر چند بسبب شک مقدم باشد چه عبادات و چه معاملات بلکه اگر بعد از فراغ مظنه
بفساد عمل بکند نیز معتبر نیست علی الاقوی دوم شک بعد از تجاوز از محل و همچنین که داخل در فعل
دیگر شود که بعد از آن باشد محل فعل اول باقی نباشد هر چند انفعال او مقدم باشد و هم
چنین در اقوال نماز که اگر شک کند در اذان بعد از دخول در اقامه یا در تکبیر بعد از دخول
در حمد یا در حمد بعد از دخول در سوره یا در کلمه از اینها بعد از دخول در کلمه بعد از آن و هم
چنین شک در حرف سابق بعد از دخول در حرف لاحق بلکه بعد از دخول در لاحق شک در سابق
اعتبار ندارد هر چند شک در صحت و فساد فعل سابق باشد نه در اصل بجا آوردن و بنا آوردن
بلکه اگر چنانچه شک در بجا آوردن شفع نموده بعد از دخول در وتر شکش معتبر نیست بلکه اگر
داخل در عصر یا عشا شد و شک نمود در بجا آوردن ظهر یا مغرب شکش معتبر نیست هر چند اتیان
بظهر و مغرب میباشد بعد از اتمام عصر و عشا و عدول نکند از عصر بظهر و از عشا بمغرب هر
چند محل عدول باقی باشد که داخل در رکوع رکعت رابعه عشا نشده باشد در شک در مغرب
سیم شک بعد از خروج وقت اختیاری که اگر شک نماید در اتیان ظهر و عصر یا مغرب و عشا وقت
اختیاری باقی باشد بجا آورد هر چند مظنه باتیان داشته باشد هر چند عدل واحد خبر بدهد
بلی اعتبار قول دو عادل در اتیان یا عدم اتیان در امثال این موارد خالی از قوة نیست و اگر وقت
بالمره منقضی شده باشد اعتبار بشک خود نکنند و بنا را بر اتیان مشکوک فیه بگذارد بلکه
اگر وقت اختیاری فوت شده باشد و وقت اضطراری که یک رکعت باشد باقی باشد در این وقت نیز این شک
اعتبار ندارد و بنا را بر اتیان مشکوک فیه میگذارد در اینجا چهارم شک امام یا ماموم غیر مسبوق
در عدد رکعات با ضبط دیگری و اما اگر ماموم در اول رکعت مثلا اقتدا ننموده رجوع امام یا رجوع
او با مام جایز نیست مگر آنکه باعث مظنه شود و هم چنین اگر امام و ماموم شک کنند در افعال یا اقوال
مثل اینکه تشهد خوانده یا نه سجده نموده یا یکی رجوع بدیگری نمی نماید مگر وقتیکه باعث مظنه شود
پس باید تشهد را بخواند و سجده را بعمل آورد اگر مظنه حاصل نشده هر چند دیگری فارغ از آن
شده باشد پنجم شک کثیر الشک که معتبر نیست خواه در عبادات و خواه در معاملات خواه محل
فعل یا وقت فعل باقی باشد یا نه پس اگر با بقاء وقت شک کند که نماز را کرده یا نه بنا را بر اتیان بگذارد و
با بقاء محل اگر شک کند که حمد و سوره را خوانده یا نه مثل بعد از هوی برکوع یا پیش از رکوع بنا را

کتاب الصلوة

بر قرائت بگذارد و اگر شک در یک یا دو نماید بنا را بر دو بگذارد و هم چنین بنا را بر اکثر بگذارد در مواردی که
مبطل نباشد پس اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را بر چهار بگذارد و اگر در حالتی شک کند که رکوع
نموده یا نه بگوید بنا را بر عدم رکوع بگذارد و احکام شکوک از بجا آوردن مشکوک فیه با بقای محل
و نماز احتیاط و سجده سهو و نحو آن از کثیر الشک ساقط میباشد بلکه اگر با بقای محل مشکوک فیه را
بجا آورد نمازش باطل است اگر بقصد جزئیت و وظیفه نماز بعمل آورد هرچند مثل تشهد یا ذکر رکوع
و سجود باشد و لازم نیست بر کثیر الشک حفظ نماز خود بسبحه یا انگشتر و نحو آن هرچند احوط است
چنانچه لازم نیست تخفیف دادن نماز خود را هرچند مستحب است و مراد از کثیر الشک آنست که در عرف عام
بگویند که بسیار شک مینماید و اگر در یک نماز سه شک متوالی یا در سه نماز متوالی شک نماید کثیر الشک
میباشد و از کثیر الشک بودن بیرون نمیرود مگر اینکه نمازهائی بکند که در او شک نکند و اگر
شک کند که کثیر الشک شده یا نه بنا را بر نبودن بگذارد چنانچه اگر شک کند که از کثیر الشک بودن بیرون
شده یا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و اگر کثرت شک بجهت عروض عوارض خارجیه باشد که خوف و ...
باعث شود که کثیر الشک شود و هم چنین اگر غم مفرط یا خوف یا خشم ... حاصل شود ظاهر آنست که
حکم کثیر الشک نیز بر او جاری است و اگر کثیر الشک در افعال نماز صبح مثلا باشد تعدی بافعال نمازهای
دیگر یا بعکس بلکه در مطلق نماز نماید خالی از قوت نیست هرچند اقتصار بهمان مورد که کثیر الشک
میباشد اولی است پس تعدی در هیچ حال از عبادات بمعاملات نمی نماید و از صوم بصلوة و از نماز
یومیه بغیر تعدی نماید و مظنه کثیر الشک معتبر میباشد در نماز چنانچه اگر کثیر الشک در جائیکه
شک در آن امکان اثر ندارد مثل بعد از فراغ و بعد از تجاوز محل تعدی بشکوکی که اثر دارد نکند
... و واجبست که نماز احتیاط را فورا بجا آورد و جهد در نماز احتیاط متعین است و مخیر نیست میان
حمد و تسبیحات اربعه و سوره ساقط است و مخیر است میان جهر و اخفات هرچند اخفات اولی است و اگر شک
کند در دو رکعت نماز احتیاط بنا را بر اکثر بگذارد مگر اینکه اکثر مفسد باشد و معتبر است در نماز احتیاط
شرایطی که معتبر است در نماز واجب و واجب است در آن تشهد و سلام و ذکر و سایر ارکان و اگر واقع
و در صورت وقوع منافی قبل از نماز احتیاط یا تا آخر نماز احتیاط ... فوریه ... شود
احتیاط اینست که نماز احتیاط بکند و بعد از نماز احتیاط نیز اصل نماز را اعاده کند و اگر جمع شود سجده
سهو و اجزای فراموش شده و نماز احتیاط مقدم بدارد نماز احتیاط را بر اجزای فراموش شده و سجده سهو
و اجزای فراموش شده و نماز احتیاط ... در اول نماز ... سهو و تشهد را فراموش
نماید ... اول نماز احتیاط را بکند و بعد تشهد را قضا کند و بعد سجده سهو بکند بجهت کلام ...

کتاب الصلوة

واللّه العالم **مقصد هفتم** در نماز جماعت است و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب
نماز جماعت است بر سبیل اجمال و اختصار بدانکه ثواب آن بسیار است حتی آنکه یک نماز جماعت معادل
بیست و پنج نماز فرادی میباشد و در حدیث است که صفوف جماعت مثل صفوف ملائکه است در بالا
و اینکه خداوند کریم حیا میکند از بنده که نماز را بجماعت کند و پس از آن حاجت بخواهد الا اینکه
حاجت او را روا کند بلکه از بعضی احادیث ظاهر میشود که کسیکه اعراض کند از جماعت مسلمین بدون
علت و سببی مثل ناخوشی و بیماری و باران نماز او مقبول نیست و فرمود که جایز نیست غیبت مگر کسی را
که نماز در خانه خود کند و رو بگرداند از جماعت و هر که رو بگرداند از جماعت مسلمانان واجب است
بر مسلمانان غیبت او و ساقط است میان ایشان عدالت او و واجب است هجران او یعنی دوری کردن از
او و او را نزد امام مسلمانان نیز برسانند پس اگر حاضر شد فبها و الا بسوزانند بر او خانه او را و این
حدیث و مثل آن محمول بر مبالغه و زیادتی تاکید میباشد بجهت آنکه نماز جماعت واجب نیست یا آنکه
محمول است بر جماعت واجبه مثل جماعت در جمعه با حضور امام علیه السلام و نیز فرمود که هر که نماز پنجگانه را
در جماعت بگذارد پس گمان همه خیر را باو ببرید و شیخ شهید علیه الرحمه از حضرت پیغمبر صلی نقل کرده
که فرمود اگر ترا بپرسند از حال کسی که بجماعت حاضر نمیشود بگو نمیشناسم او را و ایضا از آن بزرگوار
روایت شده که نیست سه نفر که در قریه باشند یا در بیابان که برپا داشته نشود در میان ایشان نماز
مگر آنکه مسلط میشود بر ایشان شیطان پس سزاوار نیست با اهل ایمان ترک نماز جماعت خصوص
در نماز صبح و عشا که در حدیث است که چیزی سنگین تر نیست بر شیطان از نماز جماعت در صبح و
عشا بلکه در بعضی از احادیث است که یک رکعت از جماعت مقابل بیست و چهار رکعت میباشد که هر رکعت
محبوبتر است در نزد خداوند عالم از عبادت چهل سال و اقتدا بشخص عالم ثواب یک رکعت از آن هزار
رکعت است بلکه در حدیث است که نماز جماعت افضل است از نماز در مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد
کوفه برابر است با هزار نماز بلکه در حدیث است که اگر عدد ماموم زیاده بر ده بگذرد ثواب آن را نمیداند
کسی غیر از خداوند چنانچه وارد است از ابو سعید خدری که او گفت که حضرت پیغمبر صلی فرمود که آمد
نزد جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بعد از نماز پیشین پس گفت ای محمد صلی بدرستیکه پروردگار تو
سلام میرساند بتو و او دو هدیه برای تو فرستاده که نفرستاده این دو هدیه را بسوی احدی از
پیغمبران سابق گفتم کدام است آن دو هدیه گفت سه رکعت نماز وتر و نماز پنجگانه در جماعت گفتم
ای جبرئیل چه ثواب است امت مرا در جماعت گفت ای محمد صلی چون دو کس باشند بنویسد حق تعالی برای هر
یک از ایشان در هر رکعتی ثواب صد و پنجاه نماز و چون سه کس باشند بنویسد برای هر یک در هر رکعتی

ثواب ششصد نماز و چون چهار کس باشند نویسند برای هر یک هر رکعتی هزار و دویست نماز و چون
پنج کس باشند نویسند برای هر یک هر رکعتی دو هزار و چهارصد نماز و چون شش کس باشند می‌نویسند
برای هر یک از ایشان هر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و چون هفت کس باشند می‌نویسند برای
هر یک از ایشان هر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و چون هشت کس باشند می‌نویسند برای هر یک
از ایشان هر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس باشند می‌نویسند برای هر یک از
ایشان هر رکعتی سی و شش هزار و چهارصد نماز و چون ده کس باشند می‌نویسند برای هر یک از ایشان
هر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و چون زیاده باشند پس اگر جمیع دریاهای آسمان
و زمین مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند نمی‌توانند که ثواب یک
رکعت آن نماز را بنویسند و بهمان یک تکبیر که مؤمن ادراک کند با امام بهتر است از شصت هزار حج و
عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هفتاد هزار بار و در رکعتی که مؤمن با امام گذارد بهتر است
از صد هزار دینار که تصدق کنند بر مساکین و سجده که بجا کند مؤمن با امام در جماعت بهتر است
از صد هزار بنده که آزاد کنند و ایضا از پیغمبر صلعم منقول است که نماز در پشت سر عالم مثل نماز در پشت
سر رسول خدا می‌باشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز در مسجد کوفه فرادی افضل است
از هفتاد نماز جماعت که در غیر او کرده شود و همچنین نماز در مسجد الحرام افضل است از صلوة جماعت
در منزل بلکه وارد است که نماز در مسجد حضرت نبوی بهتر است از صلوة جماعت در غیر مسجد و لیکن حق اینست که
نماز جماعت افضل است نظر باهتمام شارع بجماعت و بملاحظه اخبار کثیره مثل اینکه هرگاه کسی در
در حالتیکه مفارقت کننده باشد از نماز جماعت بوی بهشت را نمیشنود هر چند عمل او از عمل جمیع
اهل زمین بیشتر باشد و مثل اینکه تارک جماعت ملعون است در نزد خدا و در نزد ملائکه و دعای او
مستجاب نمیشود و رحمت بر او نازل نمیشود و اگر بیمار شود عیادت او مکن بجهت او و اگر بمیرد بر جنازه
او حاضر مشو بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا باعث احیاء الشب برای او و مثل نصف قدر باشد
و ظاهر اینست که فرقی نیست در استحباب جماعت میان مرد و زن بلکه رفتن بمسجد خصوصا جوان
بجهت ادراک فضیلت نماز جماعت خوب نیست و در حدیثی از آن وارد شده و اقل عددی که
با آن حاصل میشود دو نفرند یکی امام و دیگری ماموم باشد هر چند دیگری زن باشد یا طفل
ممیز باشد که ذکور باشد بلکه دور نیست حصول بطفل ممیز که اثنی عشری باشد **فصل دویم**
در شرایط جماعت و آن چند چیز است اول آنکه ماموم مقدم بر امام خود نباشد اما مساوات
امام با ماموم جایز است و حاصل میشود مساوات و تقدم بملاحظه پاشنه پای امام با ماموم پس اگر

کتاب الصلوة

هر دو پا باشد پس اگر پاشنه پای ماموم عقب تر از پاشنه پای امام باشد آنوقت امام مقدم است هر چند قامت ماموم با پا
درازتر از قامت امام با پای امام باشد هر چند احوط آنست که هیچ عضوی از اعضای ماموم
بلکه هیچ جزوی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد حتی سرش با سر ایستادنش بلکه بعضی با این نقص
نیز نماز ماموم را باطل میدانند دوم آنکه محل ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن ماموم
نباشد بمقداری که بحسب عادت حکم نتوان زد و بهتر آنست که زیاده از یک وجب نباشد و کمتر از آن
و بقدر آن ضرر ندارد بلکه در زمین سراشیب زیاده از یک وجب هم ضرر ندارد و اما پستی بعضی
موضع قدم امام پس ضرر ندارد پس جایز است که امام در مکان پست بایستد و ماموم در جای
بلند بشرطیکه بلندی و پستی زیاده از حد نباشد که از صورت اقتدا بیرون رود مثل ماموم در مناره
مسجد که بسیار مرتفع باشد بایستد و امام در سرداب مسجد یا در میان مسجد بایستد سیم
آنکه ماموم تواند که مشاهده امام خود یا ماموم دیگر نماید هر چند در بعضی از احوال صلوة
باشد چه در پیش رو چه در جانب راست یا چپ پس اگر میان امام و ماموم حایلی باشد که مانع شود ماموم
از مشاهده امام در جمیع احوال نماز یا آنکه در میان ماموم حایلی باشد که بسبب آن هیچیک از
عقب هیچیک از صف پیش را نبیند و از جانبین راست و چپ هم دیگری نبیند پس اگر آنکس امام
یا ماموم را میبیند اقتدا باطلست بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط
در حق مرد است نه در حق زن پس جایز است که اقتدا کند بمرد در پشت دیوار یا پرده بشرط امکان متابعت
او بجهة علم باحوال امام و اما اگر اقتدا کند بزن پس حکم او مثل مرد است که مشاهده امام یا ماموم
شرط است [illegible] چنانچه گذشت علی الاحوط چهارم آنکه امام یکی باشد پس اگر متعدد باشد و اقتدا
بهمه کند یا بیکی از ایشان … اقتدا ایشان باطل است و اگر دو نفر با هم نماز گذارند و بعد از فراغ هر یک
بدیگری گوید که من امام تو بودم نماز شان صحیح است و اگر هر یک گوید که من ماموم بودم نماز
هر دو باطلست و اگر ظاهر شود که هر یک حمد و سوره را خوانده اند باز اعاده نماز نمایند علی الاحوط
و اگر بعد از نماز شک داشته باشند که هر یک بقصد ماموم بودن نماز را تمام کرده اند یا بقصد امامت
احوط اعاده است پنجم آنکه امام معین باشد باشاره یا باسم یا بصفت پس اگر یکی امامت کند
نیت اقتدا بهمان امام کافیست زیرا که تعیین حاصل است و اگر امام متعدد باشد
و اسمهای ایشان مختلف باشد و اسم را بداند تعیین باسم کفایت میکند و اگر نداند اسمش را
یا آنکه اسمهای ایشان مختلف باشد تعیین کند باشاره که باین امام اقتدا میکنم یا تعیین کند
بوصف مثلا باین طرف که اقتدا میکنم بامامی که در پیش روی من یا پهلوی من امامت میکند نشسته

امام بالغ باشد مکر آنکه طفل امام اطفال باشد و این شرط در حق غیر امام معصوم است پس اکر امام معصوم
غیر بالغ باشد اقتدا باو ضرر ندارد بلکه غیر آن بهتر نیست از اقتدا کردن بامام غیر معصوم که بالغ باشد
ششم آنکه امام عاقل باشد پس اکر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع کرده اند از اقتدا به سفیه و [illegible]
واکر کاهی عاقل و کاهی دیوانه در حال عقل اقتدا کردن باو مکروه است هفتم آنکه امام حرام زاده
نباشد پس اکر معلوم باشد که حرام زاده است از جانب پدر و مادر یا یکی از ایشان علی الاحوط اقتدا باو جایز نیست
واما اکر معلوم نباشد که حرام زاده است ضرر ندارد هرچند به شرع معلوم نباشد و کسیکه مردم کویند ولد الزنا
و ثابت نشود که ولد الزنا بودن اقتدا باو صحیح است و لکن بعضی نخوانند ولد الزنا نیستند نهم آنکه امام
جماعة مؤمن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر یا بمخالفین از غیر طایفه اثنی عشری دهم
آنکه عادل اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر و بغیر اثنی عشری ملی اکر امام غیر اثنی عشری
و غیر عارف بحق اهل بیت علیهم السلام باشد سنت است برای اثنی عشری و عارف بحق اهل بیت که بجماعت
او حاضر شود و در صفهای ایشان بایستد و اذان و اقامه بکوید و بحسب ظاهر بصورة اقتدا در
صف ایشان باشد و لکن نماز را از برای خود بکند هرچند در رکوع و سجود و قیام و قعود با ایشان
متابعت مینماید و قرائت را آهسته بخواند اکرچه نماز جهریه باشد بنحوی که نفهمند و اکر زود تر
از قرائت امام فارغ شود کسی بکوید تا امام فارغ شود و برکوع برود و اکر امام زود تر فارغ
شود قطع قرائت سوره نماید بلکه قطع قرائت حمد نیز نماید هرچند بعضی تصریح کرده اند که تتمه حمد
در رکوع و سجود بخواند و احوط اعاده است بلکه احوط و اولی آنستکه پیشتر نماز خود را در خانه بکند
و بعد بجماعة ایشان حاضر شود و با ایشان اعاده کند تا آنکه ثواب کامل نصیب شود چنانچه [illegible]
که کسی که نماز کند با ایشان در صف اول چنانستکه نماز کرده باشد در عقب رسول خدا [illegible]
و ثابت میشود عدالة بشهرة میان مردم و بشهادة دو عادل بلکه یک عادل نیز با آنکه این شخص [illegible]
و حضر و در خلوت و آشکار از خداوند خود خائف است و واجبات را بجا می آورد و محرمات را ترک میکند
و چیزهائی که آدمیت و انسانیت اقتضا میکند از آنکه مرتکب نشود از آنها نیز ترک میکند چنانچه ثابت
عدالت باختبار که مصاحب امام را سفرا و حضرا اختیار کرده باشد که این امام فی الواقع نماز از روی تزویر
و ریا و سمعه نمیکند و از خداوند جل شانه خائف میباشد و سعی میکند و واجبات را بجا می آورد و محرمات را ترک میکند
و منافی آدمیت و انسانیت را نیز بجا نمی آورد مثل آنکه سر برهنه راه نمیرود و بجائی که در آن ارتکاب بخلاف
عادت ندارد بلکه جایز است که اکتفا کنیم در عدالة بنماز کردن جمعی از معتمدین در پشت سر شخصی
که مظنه حاصل شود بخوبی آن شخص بلکه حق اینستکه علاوه بر اشتهار و اختبار و شهادة عدلین

کتاب الصلوة

و عدل واحد و حکم حاکم شرع بر عدالت مطلق مظنه بعدالت کافی نیست و لازم نیست علم بعدالت که
این غالباً ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حصول عدالت حصول ملکه باین نحو که ترک معاصی و اتیان
واجبات برای او سهل و آسان باشد مثل بنا و کتابت در بناء و کتابت و نحو آن بلکه حصول آن حالت کافی
است هر چند بمرتبه ملکه راسخه نرسیده باشد و ظاهر اینست که کافی نیست در حکم باسلام و ایمان
اظهار ایمان و اسلام بلکه وجود شخص در بلاد اسلام یا ایمان کافی نیست در حکم باسلام بلکه تدرّج
بایمان و تفحص از آن لازم نیست بخلاف تفحص از عدالت که لازم است و اگر در سابق ایمان یا اسلام یا عدالت
ثابت شده بهمان اکتفا کنند تا یقین بخلاف آن حاصل نمایند و اگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده یا فاسق
بوده یا بی وضو بوده نماز ماموم صحیح است و لازم نیست بر امام که بماموم اعلام کند که بی وضو بوده و هم
چنین اگر در اثنای نماز معلوم شود که امام کافر یا فاسق یا بی وضو بوده ماموم قصد انفراد نمایند
و منفرد میشوند و ظاهر آنست که اگر امام بی وضو شود در اثنای نماز دست بدماغ خود بگیرد
خود را شبیه بخون دماغ کند و بیرون رود و بعضی گفته اند که اگر بعد از نماز یا در اثنای نماز معلوم
شود که امام بالغ یا عاقل یا مرد نبوده حکم آن حکم تبین کفر و فسق و بی وضو بودن نیست فلیحکم خالی از قوة
نیست و لکن احوط اعاده است یازدهم آنکه اگر ماموم مرد یا خنثی مشکل باشد باید امام نیز مرد باشد
بلی اگر ماموم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد پس مرد امامت میکند برای مرد و برای زن
و برای خنثی مشکل و زن امامت نمیکند مگر برای زن و خنثی مشکل نیز امامت نمیکند مگر برای زن
دوازدهم آنکه امام باید ایستاده نماز کند ماموم خواه ایستاده باشد و خواه نشسته پس جایز
نیست که نشسته امامت نماید برای ایستاده هر چند در نافله باشد که اقتدا در آن نافله جایز باشد سیزدهم
آنکه امام قرائت حمد و سوره را درست بخواند و درست ادا نماید پس اگر امام حمد یا سوره را اصلا نداند
یا آنکه بعضی از آن را نداند یا آنکه حروف را از مخرج نگوید بنحوی که بمخرج حرف دیگر حاصل شود یا آنکه در زبان
الثغ باشد که زبانش بگردد یا آنکه حرف را در مخرج مکرر میگوید یا آنکه کنگ باشد و ماموم درست میداند
حمد و سوره را و درست بخواند و عیب در قرائت نداشته باشد در این وقت اقتدا کردن ماموم خالی از
عیب مذکور بامام مزبور جایز نیست هر چند آن کلمه را خود بخواند و بعد از آن قصد اقتدا نماید و لکن
دلیل واضح ندارد و اگر غیر حمد و سوره مثل ذکر رکوع و ذکر سجود یا قنوت یا تشهد را امام درست نداند
یا درست نخواند و غلط بخواند و معذور باشد اقتدا کردن ضرر ندارد و اگر ماموم دارای عیب مذکور
مثل امام باشد در اصل عیب یا متعدد دارد عیب یا محل عیب یا آنکه ادنی از امام باشد در این وقت اقتدا ضرر ندارد
و اگر امام قرائت صحیح داشته باشد لکن عاجز باشد از قرائت بودن بنحو کمال پس ضرر ندارد اقتدا با او هر چند

کتاب الصلوة

ماموم قاری کامل باشد و همچنین باید که نماز امام صحیح باشد بانوع معینیکه امام و ماموم باعاده ان نباشد
پس اگر قطع حاصل شود برای ماموم که نماز امام باطلست اقتدا کردن جایز نیست مثل اینکه ماموم میداند
که امام بی وضو است جایز نیست اقتدا کردن هرچند نداند که امام میداند که بی وضو است و مثل اینکه می
داند که امام رکنی از ارکان نماز را سهو نموده اقتدا کردن جایز نیست بلی اگر امام جهلا یا سهوا
مرتکب چیزی شود که معذور باشد در آن مثل جهر و اخفات و نجاست و سهو در غیر ارکان که ماموم
باعاده نباشد اقتدا اش صحیح است اگرچه ماموم شک داشته باشد در صحت نماز امام از جهت شرایط نماز
یا اجزاء نماز یا صحت قرائت حمل بصحت نماید و اقتدا کند هرچند ظن بفساد داشته باشد چهارم اینکه
ماموم نزدیک امام یا نزدیک ماموم دیگر باشد بنحوی که صدق جماعت و اجتماع حاصل شود مثل صدق
جماعت و اجتماع در اکل و شرب و بخوان که بگویند با امام نماز میکنند و بعد عقب او نماز میخوانند که
اگر ماموم بسیار دور از امام و از ماموم دیگر نیز باشد و اتصال نداشته باشد نه سر پیش رو و نه دست
راست و نه در جانب چپ اقتدا درست نیست بلی کفایت میکند اتصال او قریب بیکی از جوانب سه گانه و
تشخیص دوری ماموم از ماموم دیگر یا از امام همین است که نگویند که از یکدیگر بسیار دورند پس دوری
زیاده مانع اقتدا است نه هر دوری و احوط ملاحظه اینست که زیاده از گام نباشد و جایز است که صفها
دور از امام قبل از صفهای نزدیک بامام تکبیرة الاحرام بگویند همینکه راست شده و مهیا باشند هرچند
احوط عدم اکتفا بمطلق تهیؤ میباشد بلکه اقتصار بتهیؤ قریب که عازم شوند بر تکبیر بلکه اگر در میان
صفوف یکی در میان یا دو در میان بلکه سه در میان تکبیر گفته باشند باز اکتفا بکنند و منتظر
تکبیر همه نشوند و اگر در اثنای نماز دوری حاصل شود میان ماموم و امام بجهت اینکه منفرد شدند
یا آنکه مسافر بودند و نماز ایشان تمام شد پس اگر این دوری در وقتی باشد که امام متحمل نمیشود از
ماموم چیزی را مثل دو رکعت آخر پس ضرر ندارد و اگر در دو رکعت اول باشد اقتدا باطل میشود و عود در
نزدیک امام یا ماموم دیگر بردن فائده ندارد بلی بعد از نزدیک شدن و حصول شرایط دیگر میتواند
که بعد از فرادی شدن مجدد بنیت اقتدا نماید هرچند احوط ترک است پنجم اینکه ماموم بعد از
تکبیر امام تکبیر بگوید پس اگر پیش از امام تکبیر بگوید اقتدا جایز نیست و همچنین اگر با هم از تکبیر فارغ
شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود باز اقتدا باطل است علی الاحوط ششم اینکه اقتدا در نماز
واجب باشد چه یومیه مثل ظهر و عصر چه ادا چه قضا و قضا چه از خود باشد یا از غیر و قضا از غیر چه
از استیجار باشد یا تبرع چه غیر یومیه مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوة طواف که اقتدا در اینها
همه جایز است هرچند ترک اقتدا در خصوص صلوة طواف و قضاء از غیر بوجه تبرع یا استیجار خصوص

و قضا غیر یقینی نباشد بلکه احتیاطی باشد ارجح است برای کسیکه اقتدا بر او واجب نیست و همچنین
بهتر است که ترک کنند اقتدا را در نماز یکه بنذر و مثل آن واجب شده و همچنین نماز احتیاطی که
واجب باشد بجهت تحصیل علم مثل نماز در چهار جهت در حال اشتباه قبله و همچنین نماز یکه واجب شده
بجهت شک مثل نماز احتیاط هر چند امام و ماموم هر دو شک کنند که اقتدا در اینها جایز است لیکن
ترک اقتدا در اینها چنانچه گذشت احوط است از برای کسیکه اقتدا بر او واجب نباشد و اگر نماز اعاده
مستحب باشد اقتدا کردن باطل است مگر در چند موضع مثل نماز طلب باران و نماز عید هنگامیکه
شرایط وجوب جمع نشده باشد و نماز یکه بنذر ادا کرده شود و بعد بخواهد بجماعت کرده شود
و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایتست و جمعی نیز فتوی داده اند و جواز اقتدا غیر اینها از
قوت نیست هر چند احوط ترک است هفتم آنکه نماز ماموم با نماز امام در صورت و هیئت
مثل هم باشند هر چند زیاده و کم در عدد داشته باشد پس جایز است اقتدا کردن نماز صبح ادای
بنماز ظهر قضا و عکس آن ولکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه مثل نماز صبح را بنماز کسوف
و خسوف و زلزله و نماز جنازه و عیدین و همچنین عکس آن نیز جایز نیست بجهت اختلاف هیئت
و صورت این نماز که با آن نماز که اقتدا میکند هر چند دلیل واضحی ندارد در منع از اقتدا بالمرة حتی
التثنیه برکوع اولی بالنسبة بیک رکوع یا در رکوع پنجم و دهم مثلا بلی جایز نیست اقتدا کردن
نماز یومیه بنماز میت بجهت آنکه نماز میت دعا است و شرط نیست در صحت اقتدا اشتراک نماز امام و ماموم
در صفت وجوب و ندب چنانچه جایز است کسی که هیچ نماز نکرده اقتدا بکسی بکند که دوباره نماز
میکند و همچنین عکس آن چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا تساوی نماز امام و ماموم در عدد
رکعات مثل اقتدا نماز صبح بمغرب و عشا و قول باشتراط تساوی نماز امام و ماموم در مقدار ضعیف است
چنانچه شرط نیست تساوی در جهر و اخفات و ادا و قضا و تساوی نماز امام و ماموم در اسم آن فریضه
پس جایز است اقتدا ظهر بعصر و عکس بلی بعضی گفته اند که اقتدا ظهر بعصر ضرر ندارد ولکن عصر
بظهر نکند مگر در صورتیکه اعتقاد کند که ظهر عصر است و بعد از نماز بر او معلوم شد که عصر
نبوده بلکه ظهر بوده که در اینوقت ضرر ندارد و این قول ضعیف است هشتم نیت اقتدا
کردن پس اگر قصد جماعت نکند احکام نماز جماعت از قبیل ساقط شدن حمد و سوره و وجوب
متابعت در آن نماز جاری نیست بلکه آن نماز فرادی حساب میشود هر چند بصورت اقتدا باشد و هرگاه
امام نماز کند بقصد انفراد با اینکه علم دارد که اقتدا باو میکنند صلوة امام و ماموم صحیح است و جماعت نیز
حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتداء باو و راضی نباشد و با این حال اگر اقتدا کنند بثواب

کتاب الصلوة

انشاء میرسند و لازم نیست بر امام قصد امامت بلکه بدون نیت که قصد امامت نماید شرط حصول ثواب جماعت نیز
نباشد بملاحظه تفضل الهی یا بملاحظه اینکه امام سبب حصول جماعت و ثواب ماموم شد و همین قدر
کافی نیست در استحقاق ثواب بلی بعضی لازم دانسته اند نیت امامت را در خصوص ثواب امام
و این احوط است هر چند اقوی عدم لزوم است مگر در نمازیکه جماعت در او واجب باشد مثل نماز جمعه
بلکه قصد نماز جمعه کفایت میکند هر چند احوط قصد جماعت میباشد در نماز جمعه و در هر
نمازیکه جماعت در او شرط باشد چنانچه احوط قصد جماعت است در نمازیکه اعاده کند امام
بجهت امامت در مرتبه ثانیه و همچنین در نمازیکه امام نذر امامت نماید هر چند با این حال هم اگر بی
نیت جماعت نماز کند سهوا بلکه عمدا ضرر ندارد لکن احتیاط اعاده نماز است خصوص در صورتیکه
قصد امتثال امر نذر و قصد وفای نذر داشته باشد و با این قصد قصد نماز جماعت نکند از
راه معصیت و اگر مصلی یقین کرد که تکبیر گفت برای نماز و لکن شک کرد که نیت اقتدا نموده یا نه پس اگر
این شک بعد از اشتغال او به تسبیح مستحب باشد اعتنا به این شک نکند و همچنین اعتنا به این شک
نکند اگر متلبس باشد بافعال مکانی برای ماموم مستحب است مثل گوش دادن ماموم قرائت امام را و اما
اگر آثار اقتدا در او نباشد و بداند که برای نماز جماعت ایستاده و لکن نمیداند که بعد از قیام عدول
از قصد جماعت نموده یا نه در این وقت احوط آنست که تجدید نیت اقتدا نماید و احوط از آن آنست که
قصد انفراد نماید و عدول نماید بنافله و بعد از عدول اگر خوف فوت جماعت دارد نافله را قطع نماید
و اگر خوف فوت ندارد تمام کند و دوباره اقتدا کند و همچنین اگر نداند که برای نماز جماعت ایستاده یا برای
نماز با انفراد و نیز در هر صورت اقتدا را باقی بدارد در مثل اینکه در غالب افعال پیش از امام آن افعال را
بجا بیاورد یا آنکه از امام پس بیفتد در غالب افعال نماز که متشرعه بعد از علم بر این حال نگویند که این
شخص اقتدا میکند بلکه بگویند که برای خود علیحده نماز میکند و اما تخلف بیک رکن یا دو رکن یا یک
فعل یا دو فعل ضرر ندارد خصوص اگر بجهت حاجت یا ضرورت یا نسیان باشد چنانچه اگر ماموم
تخلف از امام نماید بجهت اتمام قرائت حمد یا سوره یا بجهت قرائت تشهد یا آنکه ماموم بجهت [illegible]
یا بجهت ازدحام مامومین نتواند که با امام سجده نماید و صبر کرده که اول امام سجده کند و بعد
سجده نموده که در مثل این موارد تخلف ضرر ندارد و بدانکه ماموم لازم نیست متابعت در اقوال
امام مگر در تکبیرة الاحرام چنانچه گذشت و اما سلام پس اقوی عدم لزوم متابعت است پس جایز است
برای ماموم بدون ضرورت و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدم بر امام بگوید و احوط عدم
تفکیک ماموم است بر امام در سلام مثل تکبیرة الاحرام مگر با قصد انفراد و ضرورت یا با احدهما و بدانکه

کتاب الصلوة

مراد از متابعت اینست که پیش از امام نگوید پس لازم نیست بر ماموم که پیش از امام ذکر رکوع و سجود
نکند چنانچه هرگاه ماموم خبر [illegible] که امام خواند یا زیاد و کم نماید ضرر ندارد و اما در افعال مقدم
افعال مثل رکوع و سجود و برخواستن و رفتن برکوع و سجود و نحو اینها باید که مقدم بر امام
نشود و اگر مقارن با امام بجا آورد اقوی اینست که ضرر ندارد و اگر مقدم بر امام شود در دخول افعال
یا خروج از آن یا در دخول مقدمات افعال یا خروج از آن پس اگر عمداً باشد اقوی اینست که نمازش صحیح است
و همان حالت بماند تا امام باو ملحق شود هر چند احوط اعاده نماز بلکه قضاء آن هم باشد و بعضی
گفته اند که صحت نماز بنا بر فرض مرقوم در صورتی است که امام مثلاً فارغ از قرائت حمد و سوره شود
و ماموم قبل از رکوع امام برکوع برود و اما رکوع برود قبل از فراغ امام از قرائت در اینوقت نماز ماموم
باطل است مثل اینکه ماموم قبل از ذکر واجب خود در رکوع یا سجود یا قبل از طمانینه ما بین سجدتین
سر از رکوع بردارد یا سر از سجود بردارد یا داخل در سجده ثانیه شود پیش از امام که در اینوقت نماز
ماموم باطل است نه از جهت تقدم بلکه از جهت ترک واجب دیگر و این سخن حق است اگر نگوئیم که از ماموم
قرائت حمد و سوره ساقط است بالمره با آنکه سقوط از ماموم مشروط است بتمام کردن امام قرائت حمد و سوره
را و اگر چنانچه با فرض اینکه عمداً مقدم بر امام شد همان حالت نماند تا امام ملحق باو شود بلکه خود
دوباره عود برکوع یا سجود نموده در اینوقت نمازش باطل است چه سهواً عود نماید یا عمداً و اگر
عود عمدی یا سهوی بر مقدمات افعال باشد پس ظاهر اینست که نمازش صحیح است هر چند احوط
اعاده بلکه قضاء است و اگر ماموم در افعال یا مقدمات آن سهواً مقدم بر امام شود ضرر ندارد
بنماز و لکن لازم است که دوباره با امام شریک شود در آن فعل و با امام یا بعد از امام آن فعل را
بجا آورد بجهت تحصیل متابعت بلکه احوط اینست که ذکر واجب در رکوع و سجود در این دوباره بخواند
هر چند عدم لزوم قوی است و زیادتی رکن یا غیر رکن در حال اقتدا بجهت مراعات متابعت امام ضرر ندارد و لکن
بعضی در این مقام گفته اند که دوباره رفتن مشروط است که با امام در رکوع یا سجود ملحق شود و اما اگر
بداند که دوباره با امام نمیرسد و ملحق نمیشود بلکه امام بتعجیل ملحق بماموم میشود در اینوقت لازم
نیست و این محل تامل است بلکه لازم است دوباره برکوع یا سجود برود چه بداند که میرسد و چه بداند که نمیرسد
و چه شک داشته باشد و اگر ترک عود نموده در جائیکه واجب است عود پس اقوی صحت نماز است حتی اگر ترک
عود از جهت عمد یا از جهت جهل باشد ظن بحصول متابعت کافی است بلی بشرط آنکه بجهت ریا اقتدا ننماید
پس اگر اقتدا نماید از جهت ریا بلکه اگر در صف اول یا عقب امام را اختیار نماید بجهت ریا اقتدا باطل است
بلکه نمازش نیز باطل است هر چند شرط ندانیم در اصل اقتدا قربت را لکن قصد ریا ضرر دارد چنانچه بجهت تحصیل

کتاب الصلوة

ثواب حرم یا مسجد مخصوص هر چند لازم نیست نیت قصد قربت لکن اگر در جهت مسجد یا حرم قصد ریا نماید
این حالت نماز وی باطل است علی الاحوط بلکه اگر امام در جماعت واجبه یا غیر واجبه قصد ریا نماید نماز
امام باطل میشود علی الاحوط و شرط نیست در صحت اقتدا وقوف تکبیر گفتن ماموم در وقتیکه امام در رکوع
باشد اطمینان ماموم بلحوق امام در رکوع پس با احتمال لحوق نیز جایز است تکبیر گفتن چنانچه شرط
نیست که قصد تمام نماز را در اقتدا داشته باشد پس اگر قصد یک رکعت یا کمتر یا بیشتر داشته باشد جایز است
اقتدا نمودن بلکه جایز است که در یک نماز از امام که چهار رکعتی باشد مثلاً چهار نماز را اقتدا نماید
چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا برکوع رسیدن بلکه اگر اقتدا در حال قیام امام نموده و برکوع نرسیده
اقتدا حاصل شده بلکه درک رکعت نیز نموده بلکه آخر درک رکعت با آخر رکوع و اول درک رکعت با اول تکبیرة
الاحرام است یا بدرک قیام است چنانچه اشاره میشود در فصل سیم در بیان چند امر است اول آنکه
مستحب است که امام جماعت در پنهانی میان خود و خداوند متعال گناه نداشته باشد حتی صغیره
و اگر هم داشته باشد پیش از دخول در صلوة توبه کند و خود را از گناه پاک و پاکیزه نماید چنانچه مستحب
است که امام جماعت سالم باشد از کوری و جذام و برص و امثال آنها باشد بالنسبة ماموم با وضو بلکه بهتر
آنستکه امام بالنسبة ماموم اولی باشد حتی اقتدا نکند اعلم بغیر اعلم و عالم بجاهل هر چند جایز است بلکه
بهتر آنست با وجود اعلم عالم امامت نکند چنانچه در حدیث است کسیکه امامت قومی بکند و در آن قوم کسی
باشد که اعلم از آن امام باشد همیشه امر آن قوم بکار ایشان به پستی و زشتی میباشد تا روز قیامت چنانچه
مستحب است که ماموم اگر کراهت نداشته باشند از امامت امام پس اگر ماموم خوش نداشته باشند
امامت کسی را بهتر آنست آنکس امامت نکند و مجلسی در حدیقة المتقین فرموده است که مکروه است امامت کسیکه
ماموم از او کراهت داشته باشند بشرط آنکه کراهت ایشان نه بواسطه زیادتی صلاح او باشد دوم
آنکه اول ادراک جماعت بادراک اول تکبیر امام میباشد و آخر آن خروج امام از حد رکوع شرعی میباشد پس
اگر کسی اقتدا نماید در حالتیکه امام برکوع نرفته باشد چه فارغ نشده باشد از قرائت حمد و سوره یا آنکه
فارغ شده و لکن هنوز برکوع نرفته باشد ادراک جماعت نموده هر چند برکوع امام نرسیده باشد و
همچنین اگر در حال قیام درک ننموده و لکن در رکوع امام ادراک نموده چه قبل از ذکر چه بعد از ذکر چه
در اثنای آن مادامیکه از حد رکوع بدر نرفته باشد و احوط آنستکه ماموم درک تکبیر امام را برای رکوع
نماید چنانچه احوط آنستکه اگر کسی درک تکبیر رکوع ننموده طوری نماید که مشغول ذکر شود قبل از
آنکه امام رفع راس نماید چنانچه احوط آنستکه ماموم بعد از آنکه تکبیر رکوع را ادراک ننموده اگر امام را
در رکوع درک نماید و قبل از فراغ امام از ذکر خود را بامام برساند و بعضی شرط کرده اند در ادراک جماعت

الست باید از رکوع مانع الا اگر ادراک رکوع اصلا ننموده ادراک جماعة حاصل نشده اگرچه ادراک
تکبیرة الاحرام و قیام نموده باشد و این احوط است و اگر شک کند که درک رکوع امام نموده یا نه بعد
ذکر رکوع یا آنکه بعد از شروع بذکر این شک را نموده اعتبار ندارد و اگر قبل از شروع بذکر شک
نماید اقوی آنست که اقتدا باطل است هر چند اگر تاریخ رکوع که در زمان ماموم مشخص باشد و تاریخ
رفع راس امام معلوم نباشد قول بصحت اقتدا اقوی است مسئله اگر ماموم وقتی حاضر شد که امام در
سجده اول یا دوم یا در تشهد اول یا تشهد آخر باشد مستحب است که ماموم تکبیر بگوید بقصد تکبیرة
الاحرام علی الاقوی نه تکبیر بجهة هوی بسجود و با امام ملحق شود بجهة تحصیل فضیلت جماعت و
ثواب آن و لکن در متابعه سجده خصوص سجدتین اعاده تکبیر نماید و نماز خود را باطل بداند
بواسطه بجا آوردن یک سجده یا دو سجده و اگر همین تکبیر نماز را اتمام کند و بعد از آن اعاده نماید
یا آنکه بنا بر مبطلات نماز این نماز را باطل کند و بعد از آن تکبیر دیگر بگوید بقصد اقتدا اگر از
نماز امام چیزی باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اگر باقی نمانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت
تشهد یا جلوس اعاده تکبیر نماید و همان تکبیر نماز را اتمام مینماید هر چند عدم حاجت باعاده تکبیر
در متابعت سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوة نیست مثل عدم اعاده تکبیر در متابعت تشهد و زیادتی
رکن مثل زیادتی واجب غیر رکن در فرضیکه بامر شارع باشد مبطل نیست مثل زیادتی بجهة تحصیل
متابعت چهارم آنکه اگر بقصد اقتدا با امام تکبیر گفت و برکوع امام نرسید که امام از حد رکوع خارج
شده بود پس اگر ماموم برکوع رفت اقتدا باطل است و نماز هم باطل است و اگر برکوع نرفت تا امام سر از رکوع
برداشته مخیر است ماموم ما بین چند چیز اول آنکه ملحق شود با امام در سجده اول و دوم یا دوم تنها
اگر سجده دوم تنها باقی باشد و تشهد را نیز با امام بخواند علی الاقوی که بر کنار است یا علی الاحوط
اشتغال بمطلق ذکر یا بتشهد است نه بقصد توظیف یا سکوت است و بعد از آن راست شود و تکبیر
احرام دیگر بگوید بقصد جماعة اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد و بقصد فرادی اگر چیزی نمانده
که انشاء ثواب جماعة در آن رکعت با او داده میشود و گذشت که بهتر آنست که نماز خود را در این فرض باطل کند
یا بسند باز قبله و مخوان و بعد از آن تکبیر دیگر بگوید و اگر چنانچه تکبیر گفت و برکوع نرسیده و بسجده
اول و دوم نیز ملحق نشده بلکه بتشهد تنها ملحق شده در این وقت تکبیر دیگر ندارد بلکه بهمان تکبیر نماز
را اتمام میکنند چنانچه گذشت دوم آنکه آن نماز را بفرادی تمام کند و عدول نکند یا آنکه عدول کند
از فریضه بنافله سیم آنکه منتظر شود که با امام ملحق بشود در رکعت بعد بشرط آنکه طول زیاد
نکشد و اگر در رکعت آخر باشد میتواند که ماموم مشغول بقرائة حمد و سوره شود تا وقتی

که امام راکع شود چنانچه جایز است که نخواند و صبر نماید تا اینکه امام از دو سجده فارغ شود و از
شود آن وقت ماموم مشغول بقرائت حمد و سوره شود و لکن ظاهر اینست که ادراک جماعت در این رکعت
حاصل نشده و نمی شود مگر رکعت بعد از این رکعت که اگر بعد از این رکعت قائم شد امام در رکعت
آتیه در رکوع آن ادراک کرده ادراک جماعت در رکعت هم نموده و اگر قیام رکعت آتیه تا رکوع آن را
درک ننموده ادراک الجماعة ننموده بلکه اگر متابعت امام در سجود اول یا دوم یا تشهد یا قعود
بر تشهد نموده ادراک ثواب جماعت نموده و لکن ادراک رکعت ننموده و همچنین اگر ادراک ماموم
بعد از رفع راس از رکوع امام نماید و متابعت سجود جماعت حاصل نمی شود پنجم آنکه هرگاه
ماموم درک کند بعضی از رکعات امام را و بعضی از رکعات دیگر را درک نکرده آنچه را که درک
نموده اول نماز خود حساب نماید و وقتیکه امام تسبیح میخواند ماموم در دو رکعت اول خود حمد و سوره میخواند
و هرگاه امام برکوع برود قبل از تمام کردن ماموم حمد و سوره را مرخص است ماموم که قطع کند
قرائت حمد و سوره را و متابعت امام نماید چنانچه مرخص است که تمام کند و بعد بسجود ملحق شود
چنانچه مرخص است که قصد انفراد نماید و ظاهر اینست که ماموم وقتیکه علم دارد که اتمام حمد و
سوره را نمیتواند بکند قبل از رکوع امام نباید اقتدا را در حال قیام بکند بلکه در حال تکبیر
گفتن امام برای رکوع اقتدا نماید و اگر بیش از این اقتدا نموده قرائت کند از حمد و سوره هر قدر که
ممکن شود هر چند بسم الله حمد باشد یا سبحان الله در تسبیح باشد در ماموم مسبوق
اعاده نماز است هرجائیکه ماموم بجهة متابعت امام ترک قرائت حمد نموده کلاً یا بعضاً ششم
آنکه اگر ماموم مشغول بنماز مستحبی بوده که نماز جماعت مهیا شده و خوف دارد که تمام نمودن اول نماز
جماعت را درک [illegible] اتمام نماز مستحبی را داشته باشد جایز است که نماز مستحبی را قطع نماید و اگر اتمام نماز مستحبی
خوف نرسیدن بنماز جماعت را نداشته باشد نماز مستحبی را تمام نماید و اگر مشغول بنماز واجب باشد که نماز
جماعت مهیا شده پس اگر ممکن است که عدول نماید از نماز واجب بمستحبی عدول کند و تمام کند و بنماز
جماعت برسد و اگر بعد از اتمام خوف نرسیدن را داشته باشد قطع نماید چنانچه گذشت و لکن ممکن نیست [illegible]
اینکه داخل در رکوع رکعت ثالثه شد آن وقت احوط تمام نماز است و لکن جواز قطع فریضه بجهة
ادراک نماز جماعت قوی میباشد خصوص [illegible] است قصد جماعت در اثناء نماز فرادی [illegible]
بقطع نمودن یا عدول و گرچه هر چند این قطع یا عدول نیز جایز است بجهة اغراض [illegible]
موافق نمودن ماموم اول نماز خود را با اول نماز امام بلکه جایز است در اثناء جماعت عدول از
جماعت بجماعت دیگر خصوص اگر جماعت دیگر مشتمل بر مرتبه و فضیلت زایده باشد چنانچه جایز [illegible]

کتاب الصلوة

نباید و احوط ترک جمیع اینها می باشد هفتم آنکه هر جائیکه محل جلوس و تشهد ماموم نباشد و
لکن محسوب شود از برای امام در فضیلت جماعت بنشیند یا آنکه تشهد میخواند تجافی نماید و مراد از تجافی
آنستکه خود را از زمین دور نماید و در وقت نشستن نشیند و بچسبد بزمین مثل اینکه بسرپا مثلاً
بنشیند و دور شانها و کف دستها را بر زمین گذارد و جمعی گفته اند که این تجافی در حال تشهد
واجبست و اکثر نقل کرده اند که مستحبست و اول احوط است هر چند ثانی خالی از قوت نیست
هشتم اگر ماموم امام را در رکوع ببیند و بترسد که اگر صبر کند تا اینکه داخل صف شود امام سر از
رکوع بردارد جایز است که در همانمکان خود تکبیر بگوید و در رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع
یا بعد از سجده اول یا بعد از هر دو سجده یا بعد از راست شدن از سجده بقدر راه برود بجانب یا
بکشند تا اینکه ملحق بصف شود و ترک کند در حال راه رفتن قبل از لحوق با امام قرائت حمد و سوره
را یا ذکر رکوع را بلکه اگر بنا گذاشته که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف نشود مگر بعد از سجود
و راست شدن از آن و بعد از راست شدن دید که امام داخل در رکوع ثانی شد و ماموم بعد از
دخول امام در رکوع ثانی نمی ترسد که اگر راه برود و بعد از دخول در صف با امام رکوع کند شاید
که بامام نرسد رکوع کند در همانمکان و بعد از آن در حال رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجده یا
بعد از راست شدن از سجده ملحق شود و لکن این حکم مشروطست باینکه ماموم از امام زیاد دور نباشد شاید
که جایز نباشد یا آنقدری اقتدا نمودن و آنکه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند لحوق بصف
و عدم انحراف قبله بقهقری رفتن باشد که اگر لحوق بصف بدون انحراف قبله ممکن نباشد
جایز نیست تکبیر گفتن و اقتدا نمودن و آنکه حایل یا بلندی و پستی که مانع اقتدا باشد نباشد
هر چند عدم اشتراط شرط اول قوی است نهم آنکه جایز است برای ماموم قصد در حال نماز نیت
انفراد پس اگر بعد از رکوع امام در دو رکعت اول قصد انفراد نموده قرائت حمد و سوره از ماموم
ساقط است و اگر قبل از رکوع امام و بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره قصد انفراد نموده هر چند
امام رکوع نشده باشد باز قرائت حمد و سوره از او ساقط است و اگر در اثنای قرائت امام ماموم قصد
انفراد نموده بقدری که امام خوانده است قرائت نقد و از ماموم ساقط است یعنی آنکه اگر امام
بسم الله حمد را تمام گفته جایز است که ماموم اکتفا کند بهمان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقی را
بخواند هر چند احوط آنستکه هر وقت که ماموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دوباره احتیاطاً
حمد و سوره را تمام بخواند و بعد از آن نماز را تمام نماید منفردا و اکتفا نکند بحمد و سوره که
بعضی از آنرا امام خوانده و بعضی دیگر را خودش خوانده بلکه اولی آنستکه اعاده شروع نماید فافهم

کتاب الصلوة

بقل یا ایها الکافرون نموده یا شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته ماموم بعد از قصد انفراد
همان سوره را بخواند و عدول بسوره دیگر نکند بلکه احوط آنستکه ماموم قبل از رکوع قصد
انفراد نکند و احوط از این آنستکه قصد انفراد نکند مطلقا مگر در حال ضرورت و هر گاه که واجب نیست
بر ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی که اقتدا بامام عادل نموده قرائت حمد و سوره هر چند نماز
ماموم جهری باشد و مستحب هم نیست بلکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم
لا اله الا الله و سبحان الله و صلوات و سایر اذکار و در دو رکعت جهریه که ماموم بشنود قرائت امام را بلکه
همهمه را بشنود هر چند نیز گوش باشد و مراد از همهمه آنستکه مجرد صوت را بشنود و تمیز حروف نتواند
دهد باز هم وجوب قرائت ساقط است و استحباب هم ندارد بلکه کراهت دارد هر چند نماز ماموم اخفاتی باشد
بلکه قول بحرمت قرائت خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن ماموم و گوش دادن او قرائت امام را
نیز خالی از قوت نیست پس احوط آنستکه در این حال مشغول دعا و استعاذه از شیطان یا ذکر نشود
مگر ذکر قلبی که منافات با خاموش شدن نداشته باشد و اگر نشنود حتی همهمه را هر چند بجهت دوری
یا بجهت کری یا مانع دیگری باشد در این صورت نیز وجوب قرائت ساقط است ولکن استحباب قرائت خالی از
قوت نیست و بهتر آنستکه اگر بخواند بقصد جزئیت نخواند و اگر در بعضی از حالات قرائت همهمه را
بشنود و در بعضی از حالات نشنود ترک کند قرائت را در حالتیکه میشنود و جایز است برای ماموم
در وقتیکه همهمه را نیز نشنود اینکه مشغول بذکر و تسبیح و تحمید و صلوات شود و اما در رکعت سیم
و چهارم پس ماموم مخیر است ما بین حمد و سوره هر چند امام اختیار تسبیح یا قرائت نماید و اگر نماز
ماموم اخفاتی باشد و نماز امام جهری و هم چنین اگر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام اخفاتی ماموم
تابع امام میباشد در جهر و اخفات نماز و جاهل باین مسئله نیز معذور است علی الاقوی هر چند
احوط اعاده نماز است اگر تابع امام نشد و جهر خواند بدانکه وجوب اخفات ثابت است بالنسبه
بقرائت حمد و سوره تنها و اما سایر اذکار پس وجوب اخفات در او ثابت نیست بلکه مستحب است اخفات
در جمیع اقوال حتی در تکبیرة الاحرام مگر در ماموم مسبوق که در رکوع بامام میخواهد ملحق شود و طمع
برای او رکوع را طول دهد مستحب است که تکبیرة الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم
برکوع رسیده و زیاده از حاجت منتظر نشود و هم چنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند تا اینکه
خطاء در افعال نماید ماموم میتواند که با اذکار نماز و یا بقرائت قرآن یا بخواندن دعا خود را تنبیه نماید
باواز بلند چنانچه بجهت تنبیه صفوف جماعت و احوال امام نیز جایز است صدا را بلند نمودن بقدر
رفع احتیاج هر چند حاجت رفع نشود مگر به بلند نمودن صدا زیاده بر قدر متعارف بلند نمودن

صدا را زیاده بر قدر متعارف جهت حاجت ضرر ندارد و در قنوت هم بعض از علما این فتوی داده اند
که جایز است برای ماموم صدا بلند نمودن و این قول ضعیف است هر چند ضرر ندارد اگر صدا
بلند نماید در قنوت ولکن کلام اینستکه جهر در قنوت برای ماموم راجح است یا نه اقوی عدم رجحان
جهر است برای ماموم یازدهم آنکه اگر امام خطا نماید باید که ماموم امام را تنبیه نمایند و بعضی
تنبیه مرقوم را واجب دانسته اند و قول بوجوب ضعیف است ولکن احوط است و اگر چنانچه تنبیه نکرده
عمدا یا سهوا پس اگر خطاء امام در غیر رکن بوده و محلش منقضی شد اقتدا باقی باشد و اگر
چنانچه محل تنبیه از برای امام فوت شده ولکن از برای ماموم محل تدارک آن غلط باقی باشد مثل
اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خوانده و ماموم تا رفتن تنبیه کند امام رفت
برکوع در این وقت ماموم خود صحیحا قرائت نماید و بعد از آن با امام ملحق شود هر چند اکتفا بقرائت
امام خالی از قوت نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیرة الاحرام ترک قرائت حمد و سوره نمود سهوا
و رفت برکوع جایز است برای ماموم که او نیز ترک قرائت حمد و سوره نماید و متابعت کند امام را
در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انفراد یا قرائت حمد و سوره تماما نماید و بعد از
آن ملحق شود بلکه جایز است از برای شخصی که ابتدا اقتدا کند در رکوع با این امام با علم ماموم
که امام سهوا ترک قرائت حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر خطاء امام در رکن باشد
این وقت بر ماموم لازم است بجا آورد آن رکن را صحیحا و اقتداء با امام بعد از آن صحیح نیست بجهة
اینکه نماز امام باطل است و صحیح نیست دوازدهم آنکه مستحب است که امام طول بدهد رکوع خود را
بدو مقابل آنچه معتاد در طول دادن رکوع بوده بجهة انتظار کسانیکه تکبیر گفته اند و داخل در نماز
شده اند هرگاه امام بترسد که اگر طول ندهد رکوع را این ماموم برکعت نرسند بلکه این
استحباب ثابت است از برای ماموم که اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط است
بمقداری که اطمینان حاصل شود که ماموم با امام رسیده سیزدهم آنکه مستحب است که امام دعاهای
مخصوص خود نکند بلکه بلفظ جمع بخواند چنانچه مستحب است که امام برای نافله انحراف کند و بجای
دیگر رود و نافله کند چنانچه مستحب است که صلوة امام در طول مناسب حال اضعف ماموم باشد
چنانچه امام نباید که نمازی که معراج حساب میشود بر سر عرش بکوشد بجد بلکه نماز را از وقار به
پند از دو لیسا د نیز طول ندهد که باعث تنفر یا شکایت ماموم شود چهاردهم آنکه مکروه
است راه دادن اطفال و مجانین و عبید بلکه غیر اهل فضل را در صف اول پانزدهم آنکه اگر
ماموم داخل در نماز شده ولکن نمیداند که در دو رکعت اول است تا قرائت از او ساقط باشد

و نخواند با آنکه در دو رکعت اخیر است که ماموم باید قرائت نماید در این وقت لازم است استغفار
ممکن نشد لازم است بر ماموم که بخواند نه بقصد آنکه جزء نماز است بحسب ظاهر شرع و لکن اگر هم
واقع نخواند باز معینکه اگر در دو رکعت اول است این قرائت قرآن باشد و اگر در دو رکعت اخیر است
این جزء صلوة باشد شاید بهتر باشد و اگر چنانچه خواند و معلوم شد که در دو رکعت اول است ضرر
ندارد چنانچه اگر در اثنای قرائت معلوم شود که در رکعت اول است قطع مینماید و اگر در جائیکه
ماموم بوده که نخواند حمد و سوره را و نخواند سهوا تا آنکه امام رفت برکوع پس ضرر ندارد
و ملحق شود بامام در رکوع و اگر عمدا نخواند تا آنکه امام رفت برکوع و معلوم شد که در رکعت
اخیر است معصیت نموده و نخواند و بعد از آن ملحق شود بامام در هر جائیکه ممکن باشد لحوق
با آنکه قصد فرادی نماید هر چند جواز لحوق بامام در رکوع با ترک قرائت حمد و سوره عمدا نیز
خالی از قوة نیست بلی احوط اعاده نماز است در این فرض و اگر عمدا نخواند و معلوم شد که در دو
رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرده و لکن این ضرر بنماز او ندارد هر چند احوط اعاده
است نیز هم آنکه مستحبست از برای شخصیکه بفرادی نماز کرده اعاده نماز بجماعت و بنیت
استحباب و وجوب اگر جماعت میسر شود چه آنکه بامامت اعاده کند یا بماموم و اختصاص ندارد این
استحباب بمرد بلکه بمرد و زن و صبی ممیز هم جاریست بلکه از برای ماموم و از برای امام اعاده نمازیکه بجماعت
کرده اند نیز مستحبست با یکمرتبه برای طایفه دیگر خصوص اگر جماعت ثانیه مشتمل بر مزیت و فضیلت
زائده باشد و زیاده بر یکدفعه اعاده نمودن خالی از اشکال نیست و احوط ترک است هر چند
جواز زیاده تا هر چه حاجت است خالی از قوة نیست و اگر دو نماز را مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا را
بفرادی نموده و دو جماعت را درک نموده که یکی نماز اول را مشغول است و دیگری نماز دویم را اولی است
ترتیب را در اعاده نیز نماید هر چند اشتراط ترتیب خالی از تامل نیست چنانچه شرط نیست اعاده هر دو
بلکه اعاده یکی کافیست بلکه جایز است اعاده نماز ثانی بنماید نه اول حتی جایز است با اشتغال ذمه
بنماز دویم اعاده نماز اولی بلکه دور نیست تعمیم استحباب اعاده مرقومه بغیر نماز یومیه مثل نماز
زلزله و با درک جماعت بعد نماز منفرد ادائی یا قضائی بلکه نماز جماعت بعد هم از نماز در خارج
وقت با آنکه ظاهر اخبار اعاده است نه قضا چنانچه هر گاه دو نفر عمدا ترک جماعت کرده فرادی
نموده اند و بعد از آن پشیمان شده اند جایز است که بجماعت اعاده نمایند هر چند با ایشان فریضه
گذاری نباشد خلاصه در هر حال جماعت مطلوب و محبوب است خصوصا هر آنکه از اخبار مستفاد
میشود که ده صنف بلا صنف اقتدا نکنند از ایشان و رها شده از حبس محبوس و صحیح

کتاب الصلوة

مثل آنچه بینا با کور و حضری با صحرائی و کسیکه فضیلت دینی داشته باشد با کسیکه انرا
انرا نداشته باشد و کسیکه با وضو باشد با کسیکه با تیمم باشد و کسیکه حاضر باشد با کسیکه
مسافر باشد و عکس و صاحب مسجد یا خانه بغیر صاحب مسجد و خانه و این منع از روی اولویت
نه از روی حتم و لزوم بلکه بعضی ذکر کرده اند که مکروه است که پیشنماز جولاه باشد اگرچه
عالم باشد چنانچه مکروه است که حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد
و همچنین مکروه است که کور باشد یا فالج باشد یا برص یا جذام داشته باشد مگر آنکه امام جما
عتی باشد که در این علتها مثل او باشند و هم آنکه مستحبست برخواستن برای نماز نزد
گفتن قد قامت الصلوة و از برای امام مستحبست که آخر تر از همه ماموین بایستد و مستحبست
که صف را پر کنند و فرجه در او نگذارند و با وجود آنکه صف اول یا دوم خالیست صف سیم و چهارم
را پر نکنند بلکه مستحبست که اگر کسی فرجه در صف به بیند آنفرجه را پر کند و در آنجا بایستد
هرچند اهل آنصف کراهت از او داشته باشند و محتاج بپاره کردن صفوف باشد بلکه در
حدیث است که آنهائیکه آنفرجه را پر نکرده ایستاده اند احترام ندارند و مستحبست که اول صفها را
راست کنند بر وجهیکه دوشها برابر هم باشند در وقت ایستادن و زانوها برابر هم باشند
در وقت نشستن و بهترین اماکن بجهت ماموم مکانی است که با امام نزدیکتر باشد و صف اول بهتر
است از صف دوم و همچنین تا صف آخر مگر در نماز میت که صف آخر بهتر است از صف پیشتر تا صف
اول و جانب راست صف افضل است از جانب چپ یا مقابل که صف اول بهتر است از صف دوم و بهتر
آنستکه صف اول را مخصوص اهل فضل قرار دهند یعنی کسانیکه بحسب علم یا عمل یا عقل زیادی
داشته باشند و بهتر اجتماع این سه صفت است چنانچه بهتر آنستکه در صفوف بعد بحسب مرتبه بعد نیز همین
ملاحظه شود پس اهل فضل صف ثانیه بیشتر از اهل صف اول قرار دهند و اهل صف سیم را بیشتر
از اهل صف دویم قرار دهند و هکذا و بهتر آنستکه اهل صف اول هوشیار باشند که اگر برای
امام سهوی و خطائی حاصل شود تنبیه نمایند امام را و اگر ماموم یکنفر باشد و مرد باشد در پهلوی
راست امام بایستد و اگر زن و خنثی باشد در پشت سر امام بایستد و اگر ماموم مرد باشد و زیاده
بر یکنفر باشد مستحبست که امام را مقدم بدارند و در پشت سر امام بایستند مگر آنکه امام و ماموم
برهنه باشند پس پهلوی یکدیگر می‌نشینند و امام در وسط ماموین می‌نشیند و اندکی
زانوهای خود را مقدم میدارد و عوض رکوع و سجود اشاره میکنند بسر و ایما برای سجود را
مثل ایمائی برای رکوع قرار نمیدهند بلکه سر را در ایماء برای سجود بیشتر پائین میبرند و اگر امام و ماموم

زن باشند بپهلوی یکدیگر بایستند مکروه است شروع بنافله نمودن بعد از قد قامت الصلوة
بلکه بعد از شروع باقامه نیز مکروه است و مکروه است که ماموم تنها بایستد و داخل در صف نشود
هر چند زن باشد و صف زن نیز باشد مگر اینکه در صف مکان خالی نباشد و اگر در این
وقت خود را در جناح امام قرار دهند بهتر است و در نیست که در این وقت کراهت داشته
باشد که کسی او را بطلبد و داخل در صف کند و اجابت او نیز معلوم نیست که مستحب باشد مگر
اینکه همه اهل آن صف بعضاً و طلب نفس بطلبند مقصد هشتم در نماز مسافر است
بدانکه نماز مسافر قصر میشود بچند شرط اول آنکه سفر او بقدر مسافت باشد و مسافت هشت
فرسخ است در رفتن بتنهائی یا آمدن بتنهائی یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود
و چهار فرسخ برگردد با اتصال سر دو یکروز یا یکشب یا یکشبانه روز که شب در اثنای آن باشد
بتفصیلیکه میاید انشاء الله تعالی و فرسخ سه میل است و میل چهار هزار ذراع است بذراع متوسط
الخلقه و هر ذراع دو وجب میباشد پس فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع میباشد و بعد کمتر از
مسافت مزبوره قصر نمینمایند اگرچه بسیار کم باشد چنانچه در کمتر از چهار فرسخ قصر نیست هر چند
بکرار آمد و شد هشت فرسخ یا زیاده را طی نماید و همچنین اگر از چهار فرسخ یکوجب مثلا
کم باشد مسافت نیست و قصر نمیکنند نه در رفتن و نه در برگشتن مگر آنکه برگشتن هشت
فرسخ باشد که در این وقت قصر میکنند در برگشتن نه در رفتن بلکه هرگاه چهار فرسخ کمتر
برود و هفت فرسخ برگردد نیز مسافت نیست اگرچه در همان روز برگردد و اگر دو فرسخ برود
و برای هر دو شش فرسخ برگردد یا از راه دیگر یا آنکه سه فرسخ برود برای هیچ و پنج فرسخ برگردد از
راه دیگر و بخوانان از ترکیب رفتن و برگشتن که کمتر از چهار فرسخ در رفتن بتنهائی یا برگشتن
بتنهائی باشد قصر نکنند هر چند احوط جمع میباشد پس اگر سفر شروع در رفتن قصر و اتمام دیگر
داشته باشد یکی دو فرسخ و دیگری هشت فرسخ اگر از دو فرسخ رفتن تمام میکنند در اثنای رفتن
اگرچه قصد عود از هشت فرسخ داشته باشد و در برگشتن قصر نماید اگر از راه هشت فرسخ
برگردد و اگر از راه هشت فرسخ برود قصر میکنند هر چند بقصد کم کردن نماز از این راه برود
حتی در برگشتن و مظنه بمسافت اعتبار ندارد بلکه باید که یقین بمسافت نماید تا قصر کند هرچند آنرا در
یکساعت طی کند یا بیشتر بشرط آنکه از اسم مسافت بسیار بطول در آن خارج نباشد یا بشود
مثل آنکه از جهت مشقت قطع طریق بسبب برف و باران یا سنگلاخ بودن آن یا بسبب مخالف
و بخوان از طول یکشد نه آنکه عمدا یکسال مثلا هشت فرسخ را طی کند بجهت محض تفرج و بخود

هر چند با قصد سفر باشد یا آنکه مسافر از سفر رجوع کرده و نزدیک بوطن رسیده و لکن
بعد از قصد نفی سفر او مراجع نزدیک بوطن مدة زیادی مکث مینماید مجملا بلکه از اسم مسافر بودن
خارج نشود بلکه از بعضی از مشایخ ما ظاهر میشود که اگر شخصی در بلدی یا امکانی بتنهائی
یا با عیال سالهای بسیار بماند اگر چه پنجاه سال باشد مثلا و آن بلد را ماوی و مقر خود قرار دهد
نه بقصد توطن و ملکی نیز در آنجا نداشته باشد هر گاه از آن بلد سفر نماید و از سفر بر
گردد یا بمکانی از آن بلد محتاج نیست بنماز تمام از بقصد اقامه یا ماندن سی روز متردد را
بجهة اینکه قاطع بودن اینها برای مسافر و برای این شخص در بر بودن مسافر صادق نیست پس نماز را
باید تمام نماید نه قصر هر چند قواطع سفر برای این شخص در فرض مزبور حاصل نشود بلکه میشود
گفت که ماندن با این مهلت در آن بلد باعث آن میشود که آن بلد و آن مکان بمنزله وطن او شود
عرفا بلکه اگر شخصی در بلدی یا مکانی قصد ماندن نماید در مدة بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارة
یا اغراض دیگر او نیز باید تمام نماید در اول ورود بآن بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز
یا بعد از یک سال از اسم مسافر خارج شود هر چند قواطع دیگر فرض نشود بجهة آنکه قصد ماندن
بسیار بمنزله توطن بلد باشد یا بجهة اینکه این شخص در فرض مرقوم بقصد مرقوم از اسم مسافر
خارج میشود هر چند بعضی از علماء ما فتوی بقصر نماز در این دو فرض داده اند مگر اینکه قصد اقامه
کند یا سی روز متردد در آن بلد بماند که در این وقت تمام مینماید نه قصر و این قول قوی نیست هر چند
در این فرض و سایر فروض احوط جمع است و مثل بالا رفتن بمناره و درخت و پائین رفتن بچاه
و فرو رفتن بدریا و مخوان از سفر شرعی حساب نمیشود حتی مثل بالا رفتن بر کوه چه از جوانب آن
برود و چه از فوق آن اگر کوه در حدود بلد باشد و اما اگر دور از بلد باشد بسا میشود که اسم
سفر بر بالا رفتن یا بجا صل میشود چنانچه اگر پائین رفتن بچاه و فرو رفتن بدریا و بالا رفتن
بمناره و کوه طریق مقصد واقع شود صدق سفر بر آن میکند و فرق نیست بحسب ظاهر در
صدق سفر و عدم صدق آن میان علو تدریجی مثل کوه و علو دفعی مثل مناره و طی مسافه در دور
بلد کبیر و دور قلعه نیز باعث صدق سفر نمیشود هر چند تجاوز از حد ترخص نماید چنانچه
بسا میشود که باعث صدق سفر میشود و از بعضی اعاظم ظاهر میشود که هر گاه قطع مسافة
بطور دائره یا دوائر یا بیشتر در خطی که عرض آن خط محاذی مکانی از بلد باشد نماید صدق
سفر نمیکند و از بعضی از اجله مشایخ ما خلاف آن ظاهر میشود و ظاهر اینست که مسافه دوریه
که بوجود دائره فرض شود بر چند قسم است اول اینکه هشت فرسخ فرض شود و لکن در دور بلد

باشد ظاهر اینست که در این قسم صدق سفر تحقیق نیست غالباً مثل سیر در خود بلد و قسم دوم اینست که صید
شهر بکند مثل اینکه راه بلد منحصر باشد بعبور و دراز باکوهی که محیط ببلد باشد و این نیز چند قسم
اول اینست که مقصد او در آخر دائره فرض شود که بجهت فرار از دشمن مثلاً عود بمکان او و اعاده
در این قسم لازم است قصر باعتبار قطع تمام مسافت بر فرض تنها نه باعتبار تلفیق و دوم اینست که
در آخر دائره نباشد بلکه در سر چهار فرسخ باشد در این فرض نیز لازم است قصر چه بعد از وصول
بمقصد از باقی مسافت بر گردد یا از همان راهی که آمده بر گردد مگر اینکه در صورت ثانیه مسافت تلفیق
حاصل میشود و در صورت اولی بغیر تلفیق هر چند احتمال تلفیق خالی از قوت نیست باعتبار قصد عود
نیز حقیقة سوم اینست که مقصد در کمتر از چهار فرسخ باشد پس هر گاه قصد عود از همان راهیکه
آمده است دارد تمام مینماید و هر گاه قصد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر اینست که قصر
باشد باعتبار قطع مسافت ذهابیه با تلفیقیه باعتبار قصد قطع مسافت فرسخ زائده علاوه بر مقصد
که مجموع آن چهار فرسخ میشود در عود حقیقة هر چند احتمال اتمام نیز میرود و لیکن احوط جمع است چهارم
اینست که مقصد بیشتر زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر قصد عود از همان راهیکه آمده دارد پس
اشکال حکم او قصر است و اگر قصد عود از باقی مسافت دائره دارد حکم آن مثل حکم فرض ثانی از قسم سیم
و اما فرض تردد در خطیکه عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد پس اگر مراد از تردد تکرار آمد و شد
باشد که مسافت بتکرر حاصل شود و آن خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس اعم حیث قصر نخواهد شد
هر چند بنحو مرقوم نباشد و اگر مراد از تردد مجرد قطع و سیر باشد و خط مفروض نیز کمتر از چهار
فرسخ نباشد اگر امتداد در قرب بلد فرض شود پس عدم صدق سفر مسلم لکن از جهة قرب آن از
جهة خط مفروض و اگر در بعد فرض شود عدم صدق سفر ممنوع است و همچنین ظاهر میشود از بیان
استاد اعلی الله مقامه که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی و بعد از وصول باین بلد سفر کند از آن بلد
ببلد دیگر قصر میکند اگر مجموع بقدر مسافت باشد هر چند بخط واحد مسافت حاصل نشود و این
قول قوی است اگر از اول قصد سیر تمام آن بلد را داشته باشد و ثابت میشود مسافت باختبار و بخبر
دو عادل و بحکم حاکم و شیاع و باخبار صاحب بدیع مسافت مثل مالک زرع یا متصدی با مسافت و بخبر
عدل واحد ثابت نمیشود و همچنین بشهادة غیر عادل و مروج نیز هر چند مظنه حاصل شود
هر چند احوط جمع است و اگر دو شاهد عادل مثلاً با دو شاهد عادل دیگر تعارض کنند در اصل
مسافت بودن و نبودن یا بمسافت رسیدن یا نرسیدن اقوی تمام و احوط جمع است و شک در مسافت
شرعیه تمام مینماید و فحص هم بر او لازم نیست هر چند فحص احوط است با امکان و احوط از آن جمع است

کتاب الصلوة

۱۱ اگر شک از جهت تحقق مقدار مسافت موجب قصر باشد و اگر شک از جهت جهل بحکم شرعی از مسافت
باشد پس در این وقت تفحص و عمل بحال لازم است یا اجتهاد یا تقلید مگر آنکه عمل باحتیاط نماید و
اگر شک در مسافت شرعیه قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده لازم است که اعاده نماید
در وقت و قضا نماید در خارج وقت بتمام و همچنین اگر بشک خود باقی بماند و اگر معلوم شود که
مسافت بوده اعاده نماید قصرا مگر در صورتی که ملتفت بقصر و اتمام هیچ وجه نبوده و اگر
شک در مسافت شرعیه تمام نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده یا بشک خود باقی
مانده اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده احوط اعاده بلکه قضا میباشد بقصر
هر چند قول بسقوط اعاده و قضا خالی از قوت نیست و اگر شک در مسافت شروع بنماز نموده
و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت نبوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلا نموده و التفات بقصر
و اتمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید نه قصر و همچنین اگر ملتفت بقصر و اتمام بوده
و لکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده احوط آنست که عدول کند از قصر بتمام و اتمام این
نماز نماید و اعاده نیز نماید تماما هر چند بطلان نماز و لزوم استینافان تماما و عدم لزوم
اتمام آن قوی میباشد خصوصا اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده بلکه عمدا و عالما
بوده که مبدا آنست که تکلیف او در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز معلوم شود که مسافت بوده
پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات بقصر و اتمام نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید
قصرا اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده باشد و اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد
احوط اتمام نماز است تماما و اعاده آنست قصرا و اگر قصد تمام نموده عدول کند بقصر اگر محل
عدول باقی باشد و اگر محل عدول باقی نباشد احوط اتمام و اعاده آنست قصرا و اگر قصد قصر
نموده نماز را قصرا اتمام نماید و نماز او صحیح اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت بوده هر چند احوط
اعاده است در این فرض بلکه لزوم اعاده قوی است اگر نیت قصر را عمدا و عالما بوده که مبدا آنست که
تکلیف او در این فرض تمام و نیت تمام است بر فرض تعرض قصر و تمام نه نیت قصر و در آخر صلوة مسافر
نیز میباید فرق گذاشت میان نیت قصر و تمام و خود قصر و تمام و ابتدای مسافت از آخر قلعه و آخر خانهها
و آخر خیمهها از بلاد و دهات و جماعات و آخر خانه و آخر کاروانسرا ایکه با او بنای بکر نباشد
و آخر محله از بلاد بزرگ است اگر محله بزرگتر از شهرهای متعارف نباشد و اگر باشد از آخر محله
این محله بزرگ است و اگر آن محله بزرگ مشتمل بر محلات نباشد تقدیر مسافت و ابتداء آن از محله تقدیر
این محله بزرگ یا از بلد متعارف تقدیر این محله باید نمود و لکن ثانی اقوی است و اگر در صحرا یا دریا

یا جائی باشد که بلد و جماعتی نباشد ابتداء مسافت از مکانیست که ابتدای سفر از آن مکان می نماید
دوم آنکه قاصد مسافت باشد هرچند بتبعیت باشد مثل زوجه و غلام و اسیر و خادم بلکه
رفیق و اهل و عیال را مادامیکه قصد مفارقت نداشته باشند که اگر قصد مفارقت داشته باشند
هرچند حرام باشد مثل زوجه و عبد و اجیر خاص تمام می نمایند چنانچه اگر قصد متبوع را ندانند
تمام می نمایند بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه شرط کرده است در قصر کردن
تابع که علم بقصد متبوع داشته باشد پس اگر تابع نداند قصد متبوع خود را تمام کند هرچند
مسافت بسیاری را قطع کند بنا بر این اگر در اثنای مسافت معلوم شود از برای تابع قصد متبوع
مسافت را در اینوقت آن تابع قصر میکند اگر بعد از علم تابع مقدار مسافت باقی باشد و الا تابع
تمام میکند هرچند متبوع قصر کند و مجرد قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع موجب
قصر نمیشود و الا باید که قصر لازم باشد بر هر طالب حاجتی که روا نشود حاجت او مگر بعد از طی
مسافت هرچند نداند و لکن عدم اشتراط علم در خصوص تابع با بقاء بر تبعیت یا بودن قصد متبوع
بمقدار مسافت مثل عدم اشتراط علم بمسافت در خود متبوع خالی از قوت نیست پس هر زمانیکه تابع ببیند
که متبوع قصر میکند او نیز قصر میکند هرچند بعد از علم تابع باقی مانده از سفر بقدر مسافت نباشد
پس شرط نیست در قصر نمودن تابع علم بقصد متبوع در اول سفر و حصول علم فی الجمله کافی است و
شاید همین مراد شیخ استاد باشد بلی اگر قصد متبوع را ندانند و لکن عازم بر مصاحبت و تبعیت نباشند
چه عازم بر مفارقت یا مردد باشند یا مظنه بمصاحبت یا مفارقت داشته باشند قاصد مسافت نیستند
و لازم است که تمام نمایند هرچند اکتفا بظن بمصاحبت بحسب عادت خالی از قوت نیست بلکه از بعضی ظاهر می
شود که شرط قصر نمودن تابع اطمینان تابع است ببقاء متبوع بر قصد مسافت پس اگر اطمینان نداشته
باشد ببقاء متبوع بر قصد مسافت هرچند اطمینانی باشد تقصیر نمیکند تابع هرچند قصد تبعیت
داشته باشد و لازم نیست بر تابع که استعلام از متبوع نماید هرچند احوط است چنانچه لازم نیست بر
متبوع که اخبار نماید هرچند تابع از او سؤال نماید و اکتفا بقول متبوع در قصد مسافت و قصد اقامه
و نحو آن خالی از قوت نیست چنانچه بعضی گفته اند که اظهر عدم اکتفاء بقول آنهم باشد و شرط
نیست در سفر اختیار و رضای بسفر پس مجبور بر سفر هرچند بنحوی باشد که او را بر دابه ببندند
یا در میان صندوق قفل کرده ببرند اگر غایت مقصد جابر را بداند که بقدر مسافت یا اکثر است در
اول قصر و در ثانی تمام نماید و اگر بداند یا احتمال تخلص بدهد از جابر یا رجوع جابر را از جبر او
بحسب عادت پس قصد مسافت ندارد و اگر کسی در بنا گریخته یا استقبال مسافر یا بطلب عبد بود که

کتاب الصلوة

قرار کرده باشد یا نخواهد برود و قصد مسافت نداشته باشد اصلاً یا اینکه مقصودش یافتن
کسی چیزی باشد خواه مقصودش بقدر مسافت حاصل شود یا نه نماز را تمام کند هرچند زیاده
بر مسافت برود و بلکه در برگشتن اگر بقدر هشت فرسخ باشد قصر میکند و ضم نمیکند بقیه از رفتن را
با آنچه رفته ضم نمیکند بقیه از رفتن را به برگشتن مثلاً اگر باستقبال مسافر برود در حالیکه
بداند که ملاقات بمسافر بعد از مسافت خواهد بود قصر نماید بجهة قصد مسافت و اگر نداند که در
کجا ملاقات خواهد نمود و همین حالت تا پنج فرسخ از راه طی نموده بعد معلوم شد که سه فرسخ دیگر
باید برود و بعد برگردد ضم نمیکند سه فرسخی با قصد را با پنج فرسخ بی قصد و همچنین ضم نمیکند
سه فرسخ رفتن را به هشت فرسخ برگشتن تا اینکه باعث شود ضم مزبور که در این سه فرسخ رفتن نیز
قصر نماید و همچنین اگر مسافت شش فرسخ را تا چهار فرسخی بی قصد رفت و بعد از آن قصد نمود
که دو فرسخ باقی مانده را برود و از آنجا برگردد ضم نمیکند این دو فرسخ رفتن را با شش فرسخ برگشتن
که هشت فرسخ شود پس نماز را باید که تمام نماید لکن کافیست در لزوم قصر قصد مسافت و اعتبار
شرط نیست در حصول سفر شرعی علم به مسافت شرعیه پس اگر سفر کند بسوی مکانیکه نداند بقدر
مسافت است یا نه و لکن در اثنای سفر معلوم شد که بمقدار مسافت است قصر میکند بعد از علم اگر
چه ما بقی بمقدار مسافت شرعیه نباشد بلکه مادامیکه معلوم نشده باید نماز را اتمام نماید و کافی
است در قصد مسافت حدوث آن و عدم قصد خلاف پس ضرر ندارد نوم یا جنون یا اغماء در اثنای
مسافت بلی اگر در اول سفر نائم یا مغمی علیه یا مجنون بوده و در اثنای سفر بیدار یا عاقل شده و یا به
هوش آمده اعتبار با بمقدار از مسافت نماید بلکه بعد از زوال نوم و اغماء و جنون اگر باقی
بقدر مسافت باشد قصر نماید و اگر بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشند که در
اینصورت قصد متبوع و استمرار قصد آن کافیست و واجب است قصر هرچند باقی بقدر مسافت نباشد
و جمع احوط است و قصد صبی ممیز در سفر کافیست خصوص اگر عبادة صبی را شرعیه بدانیم بلی صبی
غیر ممیز قصد ولی یا ممیز در قصد او میباشد و بعد از تمیز یا بلوغ اگر اختیار تبعیت نمود قصد
متبوع کافیست و الا حکم قصر و اتمام تابع قصد خودش میباشد هرچند احوط جمع میباشد
در صورة حصول مسافت بعض قصد او تا بعض قصد شرو اگر قصد کند مکانی اگر بعد از شروع
در او منقسم شود براههای مختلفه که بعضی بقدر مسافت باشد و بعضی کمتر و مشخص نکرده
پس نماید باید اتمام کند چه از اول امر ملتفت باشد یا نه و کافیست در حصول قصد مسافت
اراده سیر بمقدار بحسب عزم و نیت خود هرچند احتمال بدهد که مانعی عارض شود هرچند

اتمام نماید مظنون الحصول باشد مادامیکه از عزم خود منحرف نشده باشد و مادامیکه مانع بالفعل
موجود نشده باشد بلی اگر ملتفت مانع محتمل الوجود شود و بجهة احتمال وجود مانع مردد شود در
رفتن و برگشتن در اینوقت قصد مسافت حاصل نیست و ظاهر اینستکه در موانع خبر اخبار نیز مثل
موانع جزم بعدم آن شرط نباشد و ظن بعدم و شاید بنی مانع نیست و مجرد امکان کافی است مثل
ظن بعدم اتمام نماز بموت و نحو آن که ضرر نرساند پس با مظنه موت قصد سفر بلکه قصد اقامه نیز
متحقق میشود بخلاف قطع بموت که اتمام حصول قصد مسافت میباشد هر چند قصد مثل این باشد
که نعشش را نیز با آن مقصد برسانند بلی ظن بحصول امر دیگر با احتمال امر دیگر مانع قصد مسافت نمی شود
سیم آنستکه این قصد مستمر باشد تا آخر مسافت شرعیه پس اگر عدول نماید در اثنای مسافت یا مردد
شود بجهة توقع رفیق و نحو آن پس اگر بعد از تجاوز از حد ترخص و قبل از بلوغ بچهار فرسخ باشد
در اینوقت تمام نماید و روزه را بگیرد و همچنین اگر قبل از تجاوز از حد ترخص باشد و اگر بعد از
تجاوز از حد ترخص و بعد از بلوغ بچهار فرسخ باشد در اینوقت لازم است قصر و افطار مگر
آنکه قاطع سفر حاصل شود یا قامه ده روز یا اینکه بردد در ماندن و رفتن تا سی روز در جائیکه
اتمام لازم است عمل و قصر پیش از عدول و تردد را اعاده لازم نیست و اگر دوباره عازم همان
سفر یا سفر دیگر گردید این بر چند قسم است اول آنستکه سفر بعد از عزم بنفسه بقدر مسافت شرعیه
میباشد بدون حاجت بانضمام مقداریکه آمده در اینوقت بی اشکال قصر مینماید دوم آنستکه
مسافت سفر بعد از عزم بقدر مسافت شرعیه بنفسه نباشد بلکه محتاج باشد بملاحظه ضم مقداریکه
آمده و این نیز بر چند قسم است اول آنستکه بازگردد با عدول از سفر مقداری از مسافت را قطع نموده
در این قسم اقوی آنستکه حکم مسافت سابقه باطل نمیشود و این برگردد با عدول قاطع سفر مثل اقامه
نمیشود و لازم نیست در حصول قصر مسافت جدیده بلکه اعتبار مسافت از محل اول میشود نه از همین
محل که دوباره عازم سفر شد پس اگر مقصود او بعد از عزم سفر ثانیا اقل از مسافت باشد فی نفسه
و با ملاحظه ضم محل اول بقدر مسافت یا زیاده باشد باید قصر نماید نه تمام پس معتبر نیست در لزوم
قصر شروع بسیر و قصد طی مسافت ثانیا چنانچه حد ترخص از محل اول معتبر نیست از محلیکه ثانیا
عزم سفر نموده هر چند احوط جمع است مابین قصر و تمام دوم آنستکه قدری از مسافت را بازگرد
یا عدول کرده قطع نموده ولکن در حصول مسافت شرعیه حاجت بانضمام این مقدار نباشد در این قسم نیز
اقوی قصر و احوط جمع است سیم آنستکه حصول مسافت شرعیه محتاج بانضمام این مقدار نیز باشد
در اینوقت اگر این تردد و عزم بر سفر ثانیا بعد از چهار فرسخ باشد نیز اقوی قصر و احوط جمع است

و اگر قبل از چهار فرسخ باشد اقوی تمام و احوط جمع است والله العالم و کافیست در استمرار قصد سفر
قصد مطلق سفر پس اگر در اثنای این سفر عدول نموده بسفر دیگر که مسافت با او نیز حاصل شود ضرر
ندارد در لزوم قصر چهارم از شرائط قصر اینستکه در اول سفر و ابتدای آن عازم باشد که قبل
از بلوغ بحد مسافت شرعیه قواطع سفر را بجا نیاورد مثل اینکه اقامه ده یا مرور بوطن ننماید که اگر قاصد
باشد که در اثنای مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل اینکه اقامه ده یا مرور بوطن نماید پس قصر نمیکند
اصلا پنجم آنکه باقی بر این عزم باشد پس اگر قدری از مسافت را قطع نمود و بعد از آن قصد اقامه
یا قصد مرور بوطن نماید تا آنکه مردد شود پیش از این قصد یا برگردید تکلیف او قصر است و بعد از
این تکلیف او تمام میباشد ششم آنکه بعد از حد مسافت سفر او قطع نشود بیکی از قواطع سفر و
الا تکلیف او بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود و بعد از قطع سفر باقامه عشره یا
ماندن تا سی روز مرددا یا مرور وطن هر چند وطن متعدد فرض شود قصر کردن محتاج بمسافت
بقصد هشت فرسخ تازه و کهنه نمیکنند ضم نمودن باقی مانده از مسافت را با آنچه گذشته پس اگر سفر
با اوطان متعدده نماید و ما بین وطن تا وطن دیگر هشت فرسخ باشد قصر متعین است در ذهاب و ایاب
نه در خود وطن و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد تمام متعین است مطلقا چه در ذهاب و چه در ایاب و
چه در مقصد و ضم نمیکنند چهار فرسخ رفتن از این وطن را بچهار فرسخی که عود میکنند از و
طن دوم مثلا بوطن اول بلکه اگر از وطن آخر قصد کند مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخی است تمام
مینماید مگر در جائیکه بقدر چهار فرسخ باشد و قصد رجوع نیز داشته باشد بدانکه
سفر بچند چیز قطع میشود شرعا اول مرور کردن مسافر بوطن خود و مراد بوطن مکانی است که
شخص او را بر سبیل استمرار مقر و محل سکنای خود قرار دهد و عدول از آن قصد نکرده باشد
بشرط آنکه زمانی در آن بماند که صدق عرفی نیز داشته باشد و احوط از اشتراط ماندن
تا شش ماه است هر چند حصول توطن بمجرد عزم بر ماندن علی الدوام خالی از قوه نیست
و کافیست در وطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محل توطن پدر و مادر بعد از آنکه
در آن بلد مانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و مجرد ماندن در بلدی بجهة
تحصیل علم یا تجارة بدون قصد ماندن دائمی توطن نیست پس وطن مثل سفر تبعی و اضطراری
نیز میشود و بعضی گفته اند که وطن اهل بادیه خانهای ایشانست که اگر با خانه و با اهل و عیال
بقصد نزول بجائی روند هر چند از مشرق بمغرب روند نماز را تمام نه قصر میکنند و اگر بدون
خانه سفر کنند یا بدون اهل و عیال یا بی قصد نزول بروند آن وقت مسافر میشوند پس اگر بد

بجهت کسب ... کنند وجوب جهت ... قصد ... از خانه بجائی روند که بقدر مسافت باشد
مختلف است مثل سفر بجهت حج و زیارات و بجوانب و اگر بدوی از اهل بادیه بوده باشد اعراض کنند
خانهای ایشان نیز از وطن بودن خارج میشود چنانچه اگر غیر بدوی بدوی شود حکم بدوی
بر او جاری است مادام که بر این وصف باقی است و بعضی گفته اند که وطن بدوی بیوت ایشان است
اگر از کسانی باشند که کوچ میکنند از مکانی بمکانی و مکان خاص ایشان نمیباشد اگر از اهل
رحیل نباشند و اگر وطن اعراب اهل مکانی بدانیم که از علف یا دریا بر متعارف ایشان از بیع عراق
یا حجاز مثلا مثل اهل دریا که دریای متعارف ایشان از وطن ایشان قرار دهیم نه خصوص بیوت
آن شاید بهتر باشد و اقتصار بر دو وطن چنانچه متعارف در صیف و شتا میباشد نیز شاید بهتر
باشد هرچند اقوی جواز تعدد وطن زیاده بر دو حال از قوت نیست و احوط اقتصار بر یک وطن
است و اگر قصد توطن در جائی نموده و لکن در غیر بلد توطن با اهل و عیال ازمان بسیار نمانده
که از اهل آن بلد حساب شود بعضی گفته اند که وطن اول از وطنیت او زائل میشود و در عرف این را در
حکم عدول گرفته اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که بسیار ماندن در مکان تنها یا با اهل و عیال
بدون قصد دوام نیز بمنزله وطن حساب میشود و از سفر بودن خارج میشود چنانچه گذشت و این
هر دو محل تامل است بلی اگر شک در حصول وطن نماید بنا را بر عدم گذارد چنانچه اگر شک در خروج
از وطنیت نماید بنا را بر عدم خروج گذارد و محصل کلام در وطن آنست که شرط حدوث وطن حقیقی
اختیاری چند چیز است اول بودن در بلد پیش قبل از تمیز و ابتدای آن بلد وطن حساب نمیشود بلکه محتاج
است به ورود در آن بلد دوم قصد ماندن علی الدوام هرچند قصد دوام بنوع اعوام
باشد پس ماندن در بلد بدون قصد دوام کافی نیست هرچند طول بکشد یا ماندن در آن بلد
مثل ماندن طلاب و تجار در بلد بدون قصد توطن سیم آنکه این قصد بنحو عزم باشد
بدون تردد چهارم آنکه باقی باشد بر این عزم که عزم بر خلاف نکند و تردد نیز عارض نشود پنجم
بودن قصد توطن در یک مکان و یا بلد یا دو بلد و دو مکان نیز زیاده و عدم اشتراط این دو
شرط قوی است ششم آنکه بودن در دو مکان با بیشتر مساوی و قریب بتساوی باشند نه آنکه
تفاوت فاحش داشته باشد چنانچه بعضی تصریح کرده اند هفتم آنکه تنها یا با اهل
و عیال در مکان دیگر یا بلد دیگر بسیار نمانده که جزو دیگر از اهل آن بلد حساب شود هشتم آنکه
در آن بلد مثلا بقدر شش ماه باشد چنانچه بعضی ذکر کرده اند یا نه چنانچه بعضی دیگر ذکر
کرده اند و گذشت که مجرد عقد قلب و عزم بر ماندن بر سبیل دوام کافی نیست ... ممکن است

ان بلد معین باشد پس هر مکان غیر معین و بلد غیر معین وطن نخواهد شد و محل آنکه امکان
و ان بلد از حد الترخص الخارج نشده باشد پس اگر بسیار بزرگ و وسیع باشد محله از ان و
موضعی از ان که محل سکنای او باشد وطن خواهد بود نه همه ان بلد که بمجرد مرور در ان بلد
قطع سفر نمیشود پس وطن در مثل مازندران و اصفهان همه ان بلد نخواهد شد بلکه مکانی
است که عرفا انرا مسکن و مقر و ماوی خود قرار داده باشد چنانچه در مثل بیوتات و در بادیه نشین
وطن ایشان همه بر و همه بحر نخواهد بود که قطع سفر همه اجزاء بحر و بر حاصل شود بخلاف
بلد معین که همه ان وطن حساب میشود این بود وطن و محل سکنای عرفی اختیاری و در این وطن
و توطن ملک هم شرط نیست و اما وطن اضطراری مثل وطن پدر و مادر و زوج و نحو ان بدون قصد
اعراض پس از ان نیز واضح است و ملک نیز در این شرط نیست و اما وطن شرعی پس ان است که شارع حکم
وطن اصلی دارد بر او جاری نماید شرعا و در وطن عرفی وطن شرعی نیز حاصل است و لکن وطن شرعی
گاهی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست و تحقق ان است که اثر وطن عرفی در عدول نماید بشرط
انکه بعد از عدول در انجا ملکی داشته باشد و بشرط انکه ملک خالص باشد نه مثل وقف و
بشرط انکه ان ملک ملک عین باشد نه منفعت و بشرط انکه ملک عین قابل سکنی باشد نه مثل درخت
و مزرعه و بشرط انکه ان ملک در حدود ان بلد باشد نه در خارج از حدود و بشرط انکه ملک از او
بدیگری منتقل نکرده باشد و بشرط انکه در مدت استیطان شش ماه با قصد مانده باشد نه
شش ماه اتفاقی پس شش ماه بی قصد اثر ندارد و هم چنین شش ماه با قصد و لکن بدون قصد
توطن نیز اثر ندارد و بشرط انکه این شش ماه در ملک خود سکنی داشته باشد نه در غیر ملک و
بشرط انکه شش ماه متصل باشد نه متفرق و علی الاحوط حتی انکه در این شش ماه در پی سفر نکنند نه
بچهار فرسنگ برود و برگردد و نه هشت فرسنگ بلکه بعضی گفته اند که بکمتر از مسافت نیز نرود
مگر بعنوان تنزه بجهة حاجتی که بحوالی انجا برود و خواهد که شش ماه دیگر متوالی هم
بعد از این در انجا بماند هر چند این شش ماه اخر متصل بان نباشد و در وقتی که با این قیود وطن
شرعی حاصل است و چون مسئله وطن و حکم وطن منقح نیست بجهة اختلاف اخبار و اقوال
احتیاط کردن بجمع میان قصر و اتمام در هر جائیکه مشتبه است طریق نجات است پس در
شش ماه متفرق و ملک غیر طلق مثل وقف خاص یا عام و ملک غیر عین حتی مثل اجاره و عاریه
و ملک غیر قابل سکنی مثل مزرعه و ملک تنها درخت یا بعضا با ملک مغرس یا بی ملک مغرس و
ملک در غیر حدود بلد خارج از حد ترخص یا داخل ان و شش ماه بدون قصد استیطان

و ملک بلد و ششماه احتیاج بجمع کردن مطلوبیت و ظاهر اینست که شرط نیست در قاطع
بودن وطن اینکه توطن مباح باشد پس اگر جائر او طن نمود بقصد معصیت مثل اینکه
قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرر ندارد در توطن او هر چند معصیت و سفر
باشد چنانچه شرط نیست در قصد اقامه مباح بودن آن پس اگر قصد اقامه نموده برای
امر حرامی نیز تمام میباید کرد دوم قصد اقامه ده روز یا زیاده در مکانی یا بلدی که از بین
از قواطع سفر میباشد بچند شرط اول آنکه در مکان معین یا بلد معین باشد پس قصد
اقامه در مکان غیر معین مثل شهر غیر معین از یک اقلیم و قریه از قرای یک بلوک در موضع
غیر معین از دریا و صحرا و نحو اینها صحیح نیست دوم آنکه در یک مکان و یک بلد باشد عرفا
مثل دو طرف حله و بغداد و جسر و کربلا و علی الاقوی نیز اقامه در دو مکان یا دو بلد یا بیشتر
مثل بغداد و کاظمین و طهران و شاه زاده عبد العظیم و نجف اشرف و مسجد کوفه یا شهر
و ده یا دهات سیم آنکه آن بلد یا امکان از حد المعتاد خارج نباشد پس مثل بلد بسیار
بزرگ و بیابان بسیار وسیع و دریای وسیع و بیوت اعراب که از کثرت خارج از متعارف باشد
قصد اقامه صحیح نیست چهارم آنکه در اول اقامه قصد خروج از دروازه آن بلد را
نداشته باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود یا از حد ترخص آن بلد نداشته باشد
چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا از توابع عرفیه آن بلد از قبیل باغات و مزارع آن بلد
باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا آنکه قصد خروج ببلد دیگر که کمتر از چهار فرسخ
باشد نیز داشته باشد و لکن بنحوی نباشد که طول ابد هد بنحوی که مضر بقصد اقامه عرفیه
در مکان اول باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول و هم باشد هر چند
اولی اکتفا بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلد بسیار بزرگ باشد و محلات متصله و منفصله
داشته باشد قصد اقامه را در مجموع آن بلد و مجموع آن محلها نمیکنند بلکه قصد اقامه در
یک محله از آن مینماید پنجم آنکه ده روز تمام باشد نه کمتر پس یکساعت کمتر از ده روز اقامه حاصل نمی
شود هر چند بنصف روز باشد ششم آنکه این ده روز بنحو تلفیق نباشد که ضم نماید
قدری از روز ورود را بروز خروج تا آنکه ده روز تام شود علی الاحوط هر چند کفایت
تلفیق خالی از قوه نیست هفتم آنکه این ده روز متوالی هم و پی در پی باشند نه متفرقه هشتم
آنکه عزم و جزم بماندن ده روز داشته باشد پس مظنه ببودن ده روز یا بیشتر
کافی نیست در قصد اقامه و در حکم عزم است یقین بماندن در مکانی تا ده روز بلکه اگر معلق

باشد خروج از بلد بسفر نمی بوده که فرو نه خواجینکه عادة بلد آنها اینست که پیش از ده روز نمی شود وهم
چنین اگر مجبور باشد در ماندن ده روز که او را جبر کنند یا او را منع کنند از خروج که
این نیز در حکم جزم بر اقامت است چنانچه در حکم نیز در اینست اگر قصد اقامه را معلق کنند بانکه اگر
فلان امر صورت بگیرد ده روز خواهم ماند و مثل اینکه بگوید اگر فلان کس را دیدم قصد اقامه خواهم
کرد و هنوز آن امر صورت نگرفته و آن شخص را ندیده باشد بلی اگر آن امر صورت گرفته باشد و
آن شخص را دیده باشد و باقی بر عزم باشد تمام مینماید چنانچه صحیح نیست اقامه در پیش صحرا
مگر با اطمینان ببقاء ایشان در آن مکان یا با عزم بر بقاء در آن مکان هرچند ایشان کوچ کنند بلکه
بعضی در قصد اقامه تابع اطمینان ببقاء متبوع را نیز شرط دانسته اند چنانچه گذشت و همچنین
اگر در عشره آخر ماه مثل بیست و ششم وارد بلدی شود و اراده ماندن تا شب ششم ماه را داشته
باشد و لکن نداند که این ماه تمام است یا ناقص قصد اقامه نخواهد بود بلی کفایت میکند قصد ده
روز بحسب واقع هرچند بعنوان آن نکرده باشد و تفصیل آن نداند یا آنکه اعتقاد خلاف نماید مثل
اینکه روز جمعه وارد شده و قصد این است که در روز شنبه هفته دویم خارج شود یا آنکه بعد از عاشورا
یا عرفه خارج شود و از روز ورود تا عرفه و عاشورا ده روز خواهد بود هرچند نداند یا آنکه
اعتقاد خلاف کند اقامه قاطع متحقق خواهد بود و نماز را تمام کند چنانچه اگر قصد اقامه از جمعه
تا جمعه دیگر نماید و اعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامه نخواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد
کند که متبوع قصد اقامه نکرده فلهذا او نیز قصد اقامه ننموده و بعد معلوم شد که قصد اقامه نموده
مدار بر واقع بودن حال از قوه نیست یا قصد تبعیه و عدم تخلف هرچند ظاهر بعضی اینست که مدار بر
معتقد میباشد نه واقع و همچنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامه نموده و اعتقاد کرده که ده روز است
و اتمام نموده و بعد ظاهر شد که ناقص بوده یا آنکه اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از ده روز میباشد
و بمقتضای اعتقاد خود عمل نموده و بعد ظاهر شده که کمتر از ده روز نمی باشد آنچه عمل کرده بمقتضای
اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند هم آنکه میان عزم و بهر روز فاصله نشود که اگر عزم بر ده
روز بعد از گذشتن دو روز مثلا باشد پس کفایت نمیکند و ضرر ندارد بر عزم اقامه علم بانکه
در اثنای اقامه مسقط تکلیف عارض خواهد شد از قبیل جنون یا اغماء یا حیض بلی ضرر دارد در اقامه
علم بموت در اثنای اقامه چه علم داشته باشد یا آنکه نعش او را حرکت خواهند داد و آنهم شرط نیست
در قصد اقامه عزم بر عدم خروج بوقوع آن بعد خارج پس اگر احتمال بدهد که اگر حاجتی رخ بدهد قصد اقامه
نخواهد کرد یا اگر دست دهد و یا واجب الاطاعة یا او نمی تواند که اقامه ممکن نیست که رخ خواهد داد

بقصد اقامه محسوب و عزم او خود نباشد بلکه اگر بعد از التفات باحتمال الا ان احتماله مرید شود ضرر با قا
دارد و همچنین اگر در اقامه ده روز قصد اقامه شبها متوسط را نیز داشته باشد چون
شبهای وسط داخل در اقامه میباشد بلکه ضرر ندارد عدم قصد شب اول یا اقامه و همچنین قصد شب
یازدهم که این دو شب از اقامه خارج اند و همچنین اگر به عزم یا یقین خود باقامه عشره باقی باشد
پس اگر مردد شود در ماندن تا ده روز یا یقین بماندن را از او زایل شود نقض میکند بلکه اگر کسی
را بعد از قصد اقامه بدون غفلت از اقامه و بدون شرافت مکان مثل مواضع تخییر تمام نماید
و بعد از آن عدول از آن قصد نموده تا مادامیکه در آن مکان باشد تمام میکند بلکه روزه را
هم میگیرد و اما اگر با غفلت از اقامه باشد یا آنکه بجهت شرافت مکان خصوص اگر با غفلت از اقامه
باشد پس اقوی قصر است و احوط جمع است و تمام شدن فریضه پیش از قصد رجوع حاصل میشود
بفراغ از سلام واجب هر چند خارج از سلام مستحب نشده بلکه اقوی اینست که اگر قبل از نماز
احتیاط باشد الا جزء منسی یا سجده سهو رجوع نماید از قصد اقامه رجوع بعد از فریضه
تمام حساب میشود بلی اگر قبل از قضا رکعت منسیه عدول نماید بعد عدول قبل از فراغ از فریضه
نخواهد بود بلکه چون نماز احتیاط را بمنزله جزء میدانند احوط اینست که او را هم بمنزله رکعت
منسیه حساب کنند و اما قضا فریضه حضر چهار رکعتی و خروج وقت نماز پیش از پشیمان شدن
از قصد اقامه یا ترک نماز در وقت از جهت معصیت یا از جهت دیگر و همچنین اتیان بنوافل
روز بعد از قصد اقامه یا روزه گرفتن پس باعث اتمام نمیشود و ملحق بتمام کردن نماز نمی
بلکه روزه اش نیز فاسد هر چند بعد از ظهر پشیمان شود بلی اگر پیش از رجوع از قصد روزه را تمام
کند روزه اش صحیح است هر چند ایام متعدده باشد و هر چند هیچ نماز نکرده باشد بلکه اگر فوت
شد در حال العزم بر اقامه نماز او بر وجهیکه تماما قضای آن لازم باشد و وجوب تمام مستقر
شده باشد و لکن قضا بر وجه تمام نکرده عدول نموده از قصد اقامه این نیز باعث اتمام نمیشود
چنانچه اگر فوت شود نماز بکر بواسطه حیض و جنون قضای آن لازم نباشد این نیز باعث اتمام نمی
شود بلکه هر گاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده و از وقت بقدر ادای واجب را نیز
تمام نموده و لکن ادا ننموده وجوب ادای تمام بمنزله ادای تمام نخواهد بود پس استقرار وجوب تمام
بمنزله ادای تمام نیست بلی اگر قضا تمام لازم شد بر او و قضا نمود را نیز تمام نموده و بعد از آن
عدول نموده این وقت این نماز تمام است بلکه باعث اتمام شود هر چند اینهم نیز باعث اتمام نمیشود
علی الاقوی بلکه اگر داخل در رکعت سیم شد یا آنکه رکوع رکعت سیم را نیز نموده که عدول از قصد اقامه

كتاب الصلوة

م۱ نمودن و عدول از قصد اقامت این نماز باطل است اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده و بعد از آن باید نماز
را قصر اعاده نماید بنا بر احوط اتمام نماز است بلکه احوط جمع است یا آنکه قصد اقامت جدید نماید
تا اینکه تمام نماید و اگر داخل در رکوع ثالثه نشده باید نماز را شکسته و قصر تمام کند هر چند
احتیاط سابق را در این فرض نیز ترک نکنند و اگر مقیم بعد از نیت اقامت و اداء یک نماز تمام یا قبل
از اداء در اثناء عشره یا بعد از عشره از محل اقامت بیرون رود به جائیکه از توابع است ضرری باقامت
ندارد و اگر بیرون رود از محل اقامت بقصد طی مسافت شرعیه قصر مینماید بعد از خروج از حد
ترخص علی الاحوط یا بمجرد خروج هر چند بحد ترخص نرسیده بقصد رجوع بجای مکث نماید و هر چند
بعد از خروج رجوع ببلد اقامت نماید مادامیکه اقامت جدید ننماید پس تمام میکنند بعد از نیت
اقامت و قصر میکنند قبل از نیت اقامت پس مادامیکه به نیت سفر باقی است قصر میکنند مطلقا حتی در
محل اقامت هر چند باد او را برگرداند یا بجهت فراموشی حاجتی یا بجهت شغلی بمحل اقامت برگردد و
رجوع بمحل اقامت مثل رجوع بوطن نیست که بمجرد مرور بر او قطع سفر حاصل شود و اگر بعد از
قصد سفر و بعد از خروج از محل اقامت بقصد سفر یا قبل از آن مردد شود یا قصد سفر و رد
قصد اقامت چه این تردید قبل از رجوع بمحل اقامت باشد یا بعد از آن قصر میکنند اگر اقامتش به
یک نماز تمام لازم نشده باشد و تمام میکنند اگر اقامتش به یک نماز تمام لازم شده باشد و اگر بیرون
رود بمحلی که از توابع نیست و بقدر مسافت نیست مثل نجف اشرف و مسجد کوفه و کاظمین و
بغداد و طهران و شاهزاده عبد العظیم و امثال اینها پس اگر قاصد عود و اقامت دیگر باشد
خواه در محل اول اقامت نماید یا غیر آن تمام میکنند نماز را در رفتن و در مقصد و در برگشتن
و محل اقامت و اگر عازم بر عود بمحل اقامت نباشد و عازم باقامت در آن مکان هم نباشد بلکه بنا دارد
اینست چند روزی در آن مکان بماند و از آنجا بوطن خود یا جای دیگر رود قصر میکنند بشرط
آنکه تا وطن یا مقصد بقدر مسافت باشد و حین خروج از بلد اقامت قاصد قدر مسافت شده باشد
و اما اگر در حین خروج قاصد قدر مسافت نبوده یا مردد بوده یا عازم بعد سفر بوده هر چند
مردد بوده در رجوع بمحل اقامت یا در بقاء بمکان خارج از اقامت تمام مینماید اگر بعد از لزوم
اقامت باشد و اگر قاصد عود بمحل اقامت باشد و عازم اقامت دیگر نباشد یا آنکه متردد باشد
در عود و اقامت یا غافل باشد از عود و اقامت در رفتن و مقصد تمام میکنند و همچنین در عود
و محل اقامت تمام میکنند نه قصر اگر بعد از لزوم اقامت باشد و لکن احوط جمع است خصوص اگر تردد
زیاد از محل اقامت یا بمحل اقامت نماید و اگر کسی داخل در نماز شود به نیت قصر و قصد اقامت نمود

کتاب الصلوة

بعد از سلام واجب آن نماز قصر صحیح است هر چند بعد از آن تمام مینماید و اگر در اثنای نماز عزم بر اقامه
نماید تمام میکند اگر باقی بماند بر قصد اقامه و هر گاه رجوع کند در اثنای همین نماز از اقامه و
ممکن باشد عود بقصر قصر نماید و اگر ممکن نباشد عود بقصر احوط اتمام نماز و اعاده آن نماز است
قصراً و اگر قصد اقامه عشره نماید و داخل در نماز شود و در اثنای آن قصد سفر کند پیش از دخول
در قیام رکعت سیم قصر میکند و همچنین اگر شروع بقیام نموده و لکن قیام را تمام ننموده بلکه اگر
قیام را تمام نموده و لکن داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده هدم قیام میکند و نماز را قصر تمام
میکند هر چند احوط اعاده نماز است در فرض اخیر بجهة احتمال مبطل بودن زیادتی واجب
غیر رکنی حتی در این فرض و اما اگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه یا قبل از سلام واجب قصد
سفر نماید نماز را اتمام نکند بلکه آن نماز باطل است و اکتفاء بان نکند هر چند احتیاط باتمام
نماز و اعاده نماز قصراً اولی است و جایز نیست برای مقیم پیش از رجوع از قصد قصر کردن و
افطار نمودن و اگر قصر نمود عمداً یا جهلاً باطل است بلی اگر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه
نماید یا متردد شود اعاده نماید قصراً و اگر نسیاناً قصر نموده و بعد از خروج وقت متذکر شده
قضا نماید قصراً اگر رجوع نماید از قصد اقامه و قضا نماید تماماً اگر هنوز رجوع از قصد اقامه
ننموده و اگر قبل از خروج وقت متذکر شده پس اگر منافی سهوی و عمدی بعمل آمده نماز باطل است
و اگر منافی بعمل نیامده اصلاً یا منافی عمدی بعمل آمده مثل تکلم نه منافی عمدی و سهوی مثل حدث
در این وقت حکم او حکم کسی است که سهواً سلام در غیر محل داده پس آن نماز را تمام میکند و دو
سجده سهو بعمل میاورد و هر گاه بعد از سلام سهوی رجوع از قصد اقامه نموده تمام میکند
نماز را و لکن سلام را اعاده نماید و سجده سهو نماید و هر گاه قبل از رجوع متذکر شد که سهواً
قصد قصر نموده و تذکر او قبل از تسلیم باشد تمام کند و قصد قصر ضرر ندارد و هر گاه بعد
فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شک نماید که آیا این فریضه که از او فارغ شده قصر کرده
یا تمام بنا را بر اخیر بگذارد و هر گاه رجوع از قصد اقامه نموده و لکن نمیداند که پیش از رجوع نماز
کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنا را بر نکردن بگذارد و قصر نماید و اگر بعد از خروج از وقت است
بنا را بگذارد بر عدم اعتبار بشک مرقوم بنا بر آنکه نماز را اتمام نموده هر چند بعضی از سادات مشایخ
طاب ثراه فتوی داده که بنا را بر این نماز تمام بگذارد تا اینکه مسافر شود و خالی از وجه نیست و اگر در آخر
وقت بمقدار یک رکعت را ادراک نموده و قصد اقامه نموده نماز را اتمام نماید و اگر بمقدار یک
رکعت را ادراک ننموده و قصد اقامه نموده قضاء آن نماز را قصر نماید و بعد از آن تمام نماید

وظاهر اینستکه لزوم اقامه در حق تابع مثل لزوم اقامه در حق متبوع میباشد که محتاج است بانکه نماز
تمام در حق تابع هرچند احتمال میرود حکم بکفایت لزوم اقامه در حق تابع بیک نماز تمام متبوع
هرچند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد ششم از قواطع سفر اینستکه کسیکه در محلی
حتی مثل بیابان یا ده یا بلدی سی روز یا زیاده بسر برد در حالتیکه قصد اقامه نکرده باشد
چه در تمام این مدت متردد باشد در رفتن و ماندن یا اینکه عزم سفر داشته باشد و
اتفاق نیفتد که بسفر رود و چه تردد در تشخیص زمان مفارقت آنجا باشد یا اینکه تردد
در اصل ابطال سفر و رجوع بوطن یا بمحل دیگر باشد که در آنجا انشاء سفر نموده که در این
وقت گذشتن سی روز با این حال باعث وجوب تمام میشود هرچند بعد از یک نماز باشد و هرچند
تردد بسبب اعتقاد بوجود یا عدم چیزی باشد که خطاء در آن کرده باشد و تردد متبوع
باعث تردد تابع مثل عزم بر مسافت متبوع میباشد بلکه غافل که ناوی عشره نباشد و مجنون
و صبی را نیز ملحق بمتردد کرده اند و مدار بر سی عددی میباشد که سی روز است نه شهر هلالی
هرچند در اول شهر وارد شود علی الاقوی و ظاهر اینستکه این قاطع در اشتراط وحدت مکان
و عدم خروج از بلد در بین سی روز و ضم روز ناتمام بروز دیگر تا تمام شود در خروج
اول و شب آخر و نحو آن از شرایط و احکام حکم اقامه قاطعه میباشد پس اگر خارج شود
از خود بلد و هم چنین از توابع بلد ببلد دیگر بحدی که نگویند عرفا در آن بلد است بنسبت قطع سفر
نمیشود بلکه علاوه بر اشیاء مرقومه مشروط است قطع سفر باین قاطع بچند چیز اول آنکه
این تردد بعد از بلوغ مسافت باشد پس قبل از بلوغ بحد مسافت اگر متردد شود هرچند باقی
مسافت را تا سی روز متردد اقطع نماید باید نماز را قصر نماید اگر بعد از بلوغ بچهار فرسخ این
تردد برای او حاصل شده باشد ولکن حکم قصر از او رفع میشود اگر تا سی روز متردد است بعد
از بلوغ بچهار فرسخ در آن مکان بماند پس بعد از سی روز نماز را تمام نماید و اگر قبل از بلوغ
بچهار فرسخ این تردد برای او حاصل شود باید نماز را تمام بخواند هرچند از حد ترخص
خارج شده باشد دویم آنکه قصد اقامه عشره در این ماه نکرده باشد سیم آنکه تردد
او بعد از بلوغ مسافت در حال سیر در سفر نباشد بلکه در حال وقوف در بلد واحد یا
مکان واحد باشد پس اگر در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هرچند کمتر
از مسافت باشد و هرچند رجوع نماید در اثناء یا بعد از سی باعث اتمام نمیشود و اگر شک
کند که سی روز منقضی شده یا نه بنا بر عدم انقضا بگذارد چنانچه اگر شک کند که آن

ماه تمام است یا نه بنا را بر تمام بودن بگذارد و هرگاه بنا را بر تمام بودن ماه یا تمام شدن سی
روز بگذارد یا آنکه بنا را بر عدم تمام و عدم انقضا بگذارد و خلاف آن ظاهر شد صحیح است نمازی را
که بعمل آورده و چهارم از قواطع سفر اینست که در اثنای سفر قصد معصیت نماید چنانچه
بعضی گفته اند و میباید دانست که پنجم از شرایط قصر اینست که اصل سفر مباح و غایت سفر مباح
باشد و حرام و معصیت نباشد هر چند سفر واجب یا مستحب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت
و حرام باشد رخصت در قصر نماز و افطار روزه نتوان کرد بدانکه سفر معصیت بر چند قسمست
اول آنکه نفس سفر شرعا معصیت باشد مثل آنکه اجیر خاص یا زوجه یا عبد سفر کنند بدون
اذن مستاجر یا شوهر یا مولا بلکه میتوان گفت که سفر عبد و زوجه در این فرض از جهت
قصد عدم اطاعت است فی نفسه بلکه حرام بودن حرکت عبد در این فرض و اذن ندادن
مولا نیز از جهت این قصد میباشد چنانچه اگر عبد یا زوجه بتبعیت مولا یا شوهر یا با ایشان
سفر کنند ولکن مقصود ایشان از سفر فرار باشد این وقت نیز سفر معصیت میباشد ولکن
از قسم دویم میباشد و مثل سفری که خوف جان یا مال یا عرض باشد و مثل فرار از جنگ و مثل
سفر ولد با نهی والدین در غیر سفر واجب و مثل سفر در زمین مغصوب خصوصا یا اختصاصا و اما
رکوب دابه مغصوبه یا سفینه مغصوبه آن نیز داخل در این قسم نیست مثل سوق دابه مغصوبه
یا کشیدن آن فقط آن در حال سفر بلکه بعضی سفر بعد از زوال از یوم جمعه و قبل از ادای نماز
جمعه را و ترک وقوف عرفات و حضور عید نیز در وقت وجوب آن نیز از سفر معصیت بنفسه
شمرده اند و این محل تامل است بلکه نهی در این امثال از جهت منافات و تضاد با مامور به با این سفر
میباشد نه آنکه نهی بنفس سفر در این امثله تعلق گرفته باشد و اگر هم تعلق گرفته باشد از
جهت مضاد است مثل نهی از بیع در وقت ندای یوم جمعه دویم آنکه مقصود از سفر معصیت
باشد مثل آنکه میرود بمکانی بجهت دزدی یا شراب خوردن یا سخن چینی کردن یا قتل مؤمن یا
حکومت بظلم کردن یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا انفاذ حکم ظالمی نمودن یا اعانت
ظالم یا اهانت مظلوم یا ضرر رسانیدن بمردم از مؤمن یا مسلم یا کافر محترم یا بجهت مرافعه
یا کسی کردن که حق بر او ندارد یا بجهت مرافعه را پیش غیر حاکم شرع کردن یا بجهت شهادت
ناحق دادن یا بجهت گرفتن منصبی که نتواند یا نگذارند ادای وظیفه چنانچه بعضی گفته اند یا
بجهت خریدن محرمات از قبیل شراب و آلات لهو سیم آنکه سفر مشتمل بر معصیت باشد بعضی گفته
فعل حرامی یا ترک واجبی از لوازم آن سفر باشد مثل آنکه سفر لازم داشته باشد سوای

چیزی از مغصوب را یا سور شراب خوردن او و مثل اینکه سفر کند بسمتی که در آن سمت ممکن نشوند
طهارة باشد و باید که نجس یا متنجس را بخورد و از راه ضرورة باید با نجاست نماز کند و هم
چنین سفر کند بسمتیکه نتواند بسر انجا بجا آورد وظایف شرعیه را بلکه بعضی گفته اند که سفر
کسیکه امری بر او واجب شده که باید فورا بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل کسیکه
ده روز روزه قضاء ماه مبارک رمضان بر ذمه او باشد و بخواهد در بیستم شهر
شعبان سفر کند و مثل کسیکه قرض داشته باشد و باید بدهد و در حضر متمکن از اداء آن باشد
نداده یا مطالبه دائن سفر کند و حال آنکه در سفر متمکن از اداء آن نباشد یا آنکه کسیکه مسائل
واجبه ضروریه خود را ندانند و در حضر تواند که تحصیل کند و سفر مانع از تحصیل باشد و هم
چنین هر سفر یکه مستلزم ترک واجبی یا فعل حرامی باشد که اداء آن واجب و ترک آن حرام در سفر
ممکن نباشد و تخلف ایشان و عقلا ممکن نشود بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه
تصریح کرده اند باینکه رکوب دابه مغصوبه بلکه مطلق تصرف در مغصوب بنفس سفر حتی نعل دابه
یا رحلش حتی چیزیکه با خود میبرد باشد از شیء مغصوب که بواسطه قطع مسافه تصرف در آن حاصل
شود بلکه از این بر کوه ظاهر میشود که میزان در سفر معصیت و حرام آنستکه قطع مسافه
مقدمه او شود یا او مقدمه قطع مسافه شود یا متحد شود بسفر بر وجهیکه مقتضی
حرمة شخص قطع مسافه شود بلکه فاضل نراقی اعلی الله مقامه فرموده که هرگاه کسی با کفش
غصبی سفر کند باز سفرش حرام میباشد بلکه احتیاط آنستکه جامه غصبی هم پوشیده
باشد چه اصل سفر آنشخص عین تصرف در مغصوب میشود چهارم اینکه سفر مقارن
معصیت باشد مثل اینکه در اثناء سفر شرب غیبت نماید یا مال محترم را بدزدد یا تحصیل حرام
نماید یا ترک واجبی نماید یا مرتکب حرامی شود مثل اینکه نظر باجنبیه نماید یا اینکه سیر غصبی
یا لباس غصبی یا نفقه غصبیه یا پول غصبی همراه داشته باشد بر وجهیکه متحد نشود
با قطع مسافه یا بنده یا کنیز یا دابه غصبی یا بار یا بار همراه داشته باشد که بر آن سوار نشود و
قسم اول داخل در سفر معصیت میباشد و موجب قصر میباشد و قسم رابع موجب قصر نمیباشد
و احوط ادخال قسم ثالث میباشد در حکم دو قسم اول که اظهر سفر معصیت باشد و لکن اقوی
عدم ادخال میباشد در جمله از امثله و اگر قصد حرام و مباح هر دو غایة سفر شرعا باشد آن
نیز داخل در سفر معصیت میباشد مثل اینکه مقصود از سفر دزدی و تجارة هر دو باشد
یا اگر مقصود بالذات از سفر شرعا امر مباح باشد و قصد حرام تابع باشد سفر حرام نخواهد بود

علی الاقوی و هرگاه شک کند که داعی سفر حرام محض میباشد یا حلال یا مرکب از حلال
و حرام هر دو میباشد بر وجهی که اصالة الحلال و تبعیت حرام یا بالعکس اقوی قصر است و احوط جمع
و سفر برای محض تفرج از سفر معصیت نمیشود و موجب قصر و افطار میباشد علی الاقوی
و اگر در اثناء سفر خوف از دشمن حاصل شود در رفتن نه در برگشتن یا در برگشتن نه رفتن
سفر معصیت است که اگر رفت باید تمام نماید مادامیکه بر این وصف باقی است و در برگشتن
قصر نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد و از محل رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ
باشد اگر چه از راه دیگر باشد و الا اتمام نماید و اگر در رفتن و برگشتن هر دو خوف
باشد اختیار نماید آنچه را که احتمال ضرر بیش کمتر باشد و قصر نماید و اگر اختیار نماید با امکان
راهی را که ضرر بیشتر است تمام نماید و اگر مساوی باشند مخیر است در رفتن و برگشتن
و در هر حال قصر نماید و اگر سفرش بجهت شکار باشد و مقصودش از شکار مجرد لهو
و لعب باشد تمام نماید نماز او و روزه را نیز بگیرد چه صید بری باشد یا بحری چه در حوالی بلد
باشد یا دور از بلد چه شکار به سگ و باز باشد یا به تفنگ و تیفک و گلوله کمان و نحو آن
باشد و چه تا سه روز مستمر طول بکشد یا انجامد یا نه هر چند احتیاط بجمع نمودن در خصوص
بحری و شکار به نحو غیر متعارف ارباب عیش و در زاید بر سه روز بهتر است خصوص در
اخیر بجهت آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر پیاده در دور بلد صید نماید و تجاوز از
حد تقصیر نکرده باشد تمام نماید تا دو روز و اگر تجاوز از حد تقصیر کرده باشد و تا
سه روز مستمر طول بکشد صید کردنش او در این وقت قصر نماید و اگر مقصودش مجرد
تجارت باشد اقوی اینست که موجب قصر و افطار هر دو خواهد شد هر چند در خصوص
صلوة احوط جمع ما بین قصر و اتمام است چون بعضی از علما در این قسم با فطار روزه
قائل میباشند و لکن نماز را میگویند که باید تمام بخواند و ملازمه میان قصر و اتمام را
در اینجا قائل نشده اند و لکن این قول ضعیف است و اگر بجهت قوت خود و عیال خود
باشد در این وقت قصر نماید و افطار نیز نماید و اگر سفرش مباح بوده به نحوی که موجب قصر
شده و لکن در اثناء سفر قصد معصیت نمود احوط جمع بین قصر و تمام
هر چند قول بعدم لزوم تمام اقوی میباشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر
با این قصد بجهت اشتراط استمرار بر قصد اباحه مثل اصل شرطیت اباحه سفر بدو السفر
شاید اقوی باشد بنا بر این اگر دو باره نادم از قصد معصیت شده محتاج [illegible]

بلکه مابقی نیز قضا باشد بدون ضم آنچه گذشت و اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از
جمله نوکرهای او باشد یا از اعوان او حساب شود و از جهه جبر باشد قصر مینماید هر چند آن
ظالم بجهة قصد معصیت تمام نماید یا بجهة قصد طاعت قصر نماید و اگر باختیار بدون اجبار
باشد باید تمام نماید هر چند آن ظالم بجهة قصد سفر طاعة مثل مکه و نحو آن قصر نماید بلکه
سفر تابع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام است هر چند ممنوع نمیشد تابع از سفر طاعة یا مباح
بجهة آنکه در این موارد متبوع و تبعیت او و امتثال امر او میباشد و این حرام است هر چند با
لذاته از سفر مستحب یا مباح باشد پس نوکر ظالم که باختیار خود و بدون اجبار نوکری ظالم را
اختیار کند نماز را تمام کند هر گاه با ظالم سفر کند هر چند با ظالم سفر طاعة یا مباح
رود مثل آنکه ظالم او را بفرستد ببلدی یا آنکه او را از بلدی یا وطن او بخواهد و اما نوکر مجبور
که از روی جبر اختیار نوکری نموده نماز را قصر نماید هر چند تابع ظالم شود در سفر معصیت
و اما تابع ظالم از جهه محض رفاقت در تابع ظالم در جور که باید تمام نماید پس کسانیکه با ظا
لم سفر میکنند و از جمله لشکر و اعوان او حساب نمیشوند و لکن مشغول بعملی از اعمال باشند
پس اگر این عمل از ظلم باشد مثل کتابت برای ظالم در ظلمش پس در اینوقت تمام نماید هر چند ظالم
برای قصد حج و زیارت و نحو آن قصر نماید و اگر مقصود شر اطاعة ظالم در ظلمش نباشد
مثل قلیان فروش و قهوه چی و طباخ و خیاط و نحو آن پس در اینوقت سفر شان مباح میشود
و داخل در سفر معصیت نمیشود پس باید قصر نماید و سفریکه حرام است رفتن آن نیز اگر حرام
قصد نکنند و الا قصر میکنند اگر بقدر مسافت باشد هر چند احوط در عود از هر سفر معصیت
جمع است مگر بعد وقتیکه نادم بشود بنحوی باشد که عرفا جزء از سفر معصیت و عود از آن
حساب نشود هشتم از شرایط قصر آنستکه سفر را کار خود قرار نداده که اگر سفر را شغل
خود قرار بدهد نماز را تمام میکند و روزه را نیز میگیرد بشرط آنکه در شغل خود سفر کند
هر چند آن سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال خود باشد پس مکاری که تجارة در هر بازار
و مکان بیرا که ممکن شود پیشه خود قرار داده باشد و عمل آنها بنحویکه عرفا گفته شود که سفر
کار او است باید تمام نمایند خواه در یکسال سفرهای متعدده نمایند که با قامه ده روز فاصله
نشود یا یک سفر طولانی نمایند که تمام سال یا غالب آن سال با نها طول بکشد بنا بر آنچه بعضی
مشایخ ما تصریح کرده اند مثل حمله دارهای عجم نه مثل حمله دارهای عربستان که در ماهی
چند مخصوص حمل حاج مینمایند و بعد از آنها مشغول بسفر میباشند نه در جمیع سال و نه

كتاب الصلوة

هر چند از بعضی ظاهر میشود که اگر شش ماه در سفر باشد و شش ماه دیگر را در [illegible] بماند
در شش ماه اول کثیر السفر میباشد و اگر کثیر السفر ده روز در بلد خود بماند چه با قصد
و چه بی قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز قصد اقامه نماید و این ده روز را تمام نماید یا آنکه ده
روز در بلدی بماند بی قصد اقامه علی الاحوط بعد ماندن سی روز نیز دیگر که مجموع چهل روز
شود و بعد سفر کند در سفر اول قصر میکند و در سفر دوم احتیاط جمع میکند ما بین
قصر و اتمام هر چند اکتفا باتمام در سفر دوم مثل سفر سیوم قوی است و در سفر سیوم تمام
نماید و بعضی یکماه یا بیشتر را تمیز لا اقامه عشره دانسته اند که مجرد یکماه یا بیشتر را قاطع
تمام قاطعیت را دانسته اند و این خالی از وجه نیست و احتیاط در او اولی است و مراد از اقامه ده
روز اینست که سفر شرعی در اثنا نشود پس اگر در بین ده روز یکمرتبه از محل اقامه بیرون رود
بجائیکه از توابع باشد و مراجعت کند و بماند بنحویکه با ماندن سابق ده روز بشود در
سفر اول قصر میکند و همچنین قصر میکند اگر بخواهد از برای خود سفر زیاده بر آنچه
آن سفر کار او بنا باشد و بلوکی که در هر جا که است و منزل معینی ندارد نیز تمام میکند
چنانچه گذشت ولکن بجهت آنکه وطن همراه او است و مصاحب وطن است نه از جهت آنکه کثیر
السفر میباشد پس کسیکه در صحراء و بیابان منزل نموده که آنرا وطن و مقر خود قرار داده و لکن
در هر سال در یک طرف از آن منزل مینماید قصر میکند هرگاه از آنجا بمقر و منزل دیگر رود که
میان این دو منزل بقدر مسافت باشد هرگاه بی خانه سفر کند یا آنکه بمانند آن بیابان را وطن خود
قرار ندهند بلکه محل سکنای متعارف را وطن بدانند و همچنین شبانان تمام میکنند از جهت آنکه
قصد مسافت ندارند یا آنکه بمنزله بدوی است پس دور نیست اعتبار بر اینها سفر بدویت مثل اینکه
سفر کنند بر خلاف عادت خود مثل اینکه بزیارت یا حج یا بلدی از بلاد بجهت حاجتی سفر کنند مثل
آنکه میرود که عیال خود را از فلان بلد بیاورد در چنین سفر قصر میکنند و سیاح در
بلاد که وطن شرعی و عرفی در آن ندارد نیز تمام میکند چنانچه شیخ استاد اختیار کرده اند
قصر میکند چنانچه سید استاد و بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده اند یا آنکه قبل از حصول
بلکه سیاح قصر میکند و بعد از حصول بلکه تمام مینماید چنانچه بعضی احتمال داده از قوة نیست
هر چند جمع بین قصر و اتمام مطلقا اولی است و محصل کلام در کثیر السفر آنست که کثیر السفر شدن
مشروط بچند شرط است اول اشتغال بعمل یا اینکه سفر را شغل خود قرار دهد هر چند بدون عمل
باشد و هر چند بالغ نباشد نه بمجرد قصد اشتغال و نه در کمتر از مسافت مثل سقا و حطاب مگر آنکه

سفا و حطابی بقدر مسافت سفر کنند برای آب و حطب نبعد این بشوند کثیر السفر میشوند و غیر آنکه
انعام مکرر میشود پس بمجرد اشتغال کثیر السفر نمیشوند هر چند بعضی بمجرد اشتغال او کل فرد
اند سیم آنکه تکرر به سه مرتبه باشد نه بدو مرتبه بلی بعد از اقامت عشره در مرتبه دوم عود
بحکم کثیر السفر مینماید و تکرر سفر حاصل میشود با آنکه عود بوطن نماید و از آنجا انشاء سفر
نماید یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر نماید و بمجرد قصد اقامت قبل از وصول
بمقصد در اثنای مسافت یا بعد از مسافت در غیر وطن سفر مکرر نمیشود هر چند از شهید ثانی
اعلی الله مقامه ظاهر میشود که بمجرد قصد اقامت سفر مکرر میشود و همچنین
سفر مکرر نمیشود بوصول بوطن منقطع که در اثنای یک سفر اتفاق افتد که در میان هر
وطن بقدر مسافت باشد بلی اگر از اول عازم سفر بوده تا وطن خاص و بعد از وصول بان وطن
عازم سفر بوطن دیگر یا بجای دیگر شد تکرر حاصل میشود و عود از سفر را سفر دیگر حساب
نمایند بلکه تتمه همان سفر حساب نمایند و اگر مکاری از اصفهان بقزوین رود و بعد از خود
بقزوین بتبریز رود و از تبریز بطهران رود حصول تکرر باین نیز مشکل است و کثیر السفر باین
اسفار ثلاثه نخواهد شد مگر آنکه هر یک از اینها را مقصد علیحده قرار داده باشد یا آنکه
سه سفر را شرط ندانیم و اکتفا باعداد نفس خود باین شغل نمائیم در اینوقت حاجت باین اسفار
نیست چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار تمام کردن بر کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان و
اسم مکاری و جمال و نحو آن میباشد که در اخبار است خامس اصحاب صنعت که سفر را شغل خود
قرار میدهند و چند قسم میباشند اول آنکه نفس سفر را شغل خود قرار دهد مثل سیاح
که شغل خود را جهانگردی قرار داده دویم آنکه سفر لازم شغل او میباشد مثل مکاری و
ملاح و جمال و قاصد سیم آنکه سفر لازم شغل او نیست ولکن او شغل خود را در سفر قرار داده
مثل بعضی از تجار و اطبا بلکه گدایان و مرثیه خوانان که شغل خود را گدائی و مرثیه خوانی در
سفر قرار دهند و قسم اخیر تکرر سفر را بطوریکه ذکر شد مراعات نمایند و اما قسم اول پس
دو قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر پس باید قصر نماید و دخول او در کثیر السفر پس باید
تمام نماید و قوی است و لکن ادراج مجرد سیاحت در تعلیل مذکور در نصوص تمام کردن و قول
اول الکثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سیاح در اول سیاحت قبل از حصول عمل سیاحت
اشکال است چهارم آنکه این سفر منحل نماند که ده روز در بلد خود یا بقصد اقامت یا ماندن
ده روز در غیر بلد خود نشود بنحویکه آنکه در شغل خود سفر کنند پس اگر مکاری یا غیره دابه

خود و کشتی بان بدون از کشتی سفر کند باید قصر کند و همچنین اگر سفر کند برای حج یا زیارت
بدون اشتغال به شغل خود باید قصر نماید مگر آنکه اشتغال خود را در سفر نیز [illegible]
که در اینوقت تمام نماید ششم آنکه مسافر در اثنای اسفار ثلاثه بجائی [illegible] برسد پس اگر قصد
از بلوغ بحد مسافت اثنای [illegible] شود کثیر السفر نخواهد بود و این خالی از اشکال نیست بجهة
آنکه اکتفا بقصد سفر شرعی و بمجرد قصد رفتن تا بحد سفر بلکه اکتفا بسفر عرفی هر چند
بکثیر از مسافت باشد شرط آنکه صدق سفر کند بر مثل حطاب و سقا و مخوانخال از قوة
نیست پس در [illegible] سفر رابع باید تمام نماید هر چند در اسفار سابقه قاصد مسافت بوده نیز تمام
مینمود بجهة عدم قصد مسافت و در سفر رابع تمام مینماید برای آنکه کثیر السفر شده و سفر
شغلش شده با آنکه در اسفار سابقه بجهة قصد مسافت قصر مینمود هر چند بحد مسافت
نرسیده بود هفتم آنکه اعراض از آن شغل نماید بلکه باین شغل مشغول باشد پس اگر کسی که
کشتی بان شود قصر مینماید مگر بانکه ار [illegible] که کثیر السفر بر عنوان شود مثل
آنکه شش ماه سار [illegible] کند و شش ماه دیگر کشتی بان شود در اینوقت کثیر السفر محسوب
شغل و در هر دو نماز را تمام میکند بلی اگر مشغول بغیر [illegible] از شغل اول شود قصر مینماید
و بعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید بحد تمام قطع مسافت نکند که اگر بحد تمام قطع مسافت
نماید مثل آنکه ده فرسخ برود قصر میکند [illegible] قصر میکند نه در [illegible]
و از بعضی از اخبار و جمعی از علماء اخبار ظاهر میشود که هر گاه مکاری و [illegible] ده روز در مکان
قصد اقامت بجز و نه نماید و [illegible] قصر میکنند نماز شب در روز و نماز [illegible]
شب را در شب [illegible] روزه ماه مبارک رمضان و امکنه [illegible] و [illegible] و احوط
اولی است هشتم از شرایط قصر رسیدن بحد ترخص است پیش از رسیدن باین نماز را تمام میکند
و روزه را افطار نمیکند و بحد ترخص بد و چیز حاصل میشود اول مخفی شدن شکل خانها یا
شکل سور بلد که خشت یا کاه گل یا گچ یا بلندی دیوار و کوتاهی از یار دیوار خانه نتوانند
تمیز و مخوان را نتوان تشخیص نمود و نه باید نسبتاً بهی سور و مناره و قبه ها بلند
نماند و دیوار باغات بیرون شهر و همچنین خانهای بیرون شهر اعتبار ندارد بلکه
اعتبار به نشدن شکل سور بلد نیز خالی از قوة نیست پس مدار بر مخفی شدن شکل خانها باشد
نه دیوار شهر چنانچه بعضی نیز اکتفا میکنند به پنهان شدن خانهای خود و خانهای جماعه خود
کند را طراف [illegible] خانه او [illegible] را [illegible] اینکه [illegible] از اذان اعلای [illegible] مطلق [illegible]

کتاب الصلوة

شنیده نشود و ظاهر اینستکه خفاء صوت اذان بنحوی باشد که تمیز کلمات اذان نشود کافی است و بعضی شرط
کرده اند که اذان در آخر محله باید فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط کرده اند که اذان
باید در مکان بلند باشد به بلندی متعارف چون مناره و لکن ظاهر اینستکه اذان در وسط
بلد متعارف که از برای اعلام متعارف قرار داده اند نیز کافی میباشد و کور و کر تقدیر میکنند
که اگر کور یا کر نبود میدید یا میشنید و اعتبار حد ترخص از برای کسیکه انشاء سفر از وطن
خود کند علی الاقوی و اما اعتبار حد ترخص از محل اقامه یا از بلدیکه سی روز در آن متردد
مانده باشد یا در غیر اینها مشکل است بلکه اکتفا به مجرد سیر از حضر از خانه محل اقامه و نحو
آن بعد از قصد سفر در جواز قصر خالی از قوت نیست و هم چنین است کسیکه ابتدای سفر او
معصیت باشد و در اثناء سفر قصد معصیت بر طرف شود ولی احوط اعتبار حد ترخص است
مط و هم چنین در عود از سفر اعتبار حد ترخص بالنسبه بورود بوطن لازم است و اعتبار
حد ترخص بالنسبه بورود بمحل اقامه و نحو آن ثابت نیست و بعضی شرط کرده اند بدید شود
قصر از برای مسافر که در تمام وقت نماز در سفر باشد پس اگر اول وقت یا آخر وقت حاضر باشد
باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حق اینستکه مدار در قصر و تمام مراعاة حال اداست پس
اگر در حال ادا نماز مسافر است قصر میکند هر چند در حال وجوب نماز حاضر بوده و اگر در
حال ادا حاضر باشد تمام مینماید هر چند اول وقت وجوب در سفر بوده بلکه هر گاه از سفر بوطن یا بد
بجائی وارد شود که اقامه در آن مینماید و از وقت نماز بمقدار طهارت و یک رکعت نماز مانده
باشد نماز را تمام بجا آورد ولی احوط در صورت اختلاف اول وقت و آخر وقت در سفر و حضر جمع
میان قصر و تمام است و سفر هر چند منقطع میشود برسیدن بمحل ترخص وطن یا بلدیکه قصد اقامه
ده روز در آن دارد و لکن با سعة وقت احوط تاخیر نماز است که در منزل تمام کند نه در محل ترخص
ششم از شرائط قصر اینستکه در اثناء سفر بیکی از چهار موضع تخییر نرسد که اگر رسید بیکی از چهار موضع
باشد مخیر است مسافر ما بین قصر و اتمام و اتمام در مسجد الحرام اصلح و مسجد نبی [illegible] و نه زیادتی جائز نه
و مسجد کوفه حتی حجرات و فضا بر جناب سید الشهداء ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء با بقاء وقت
که اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو را
قصر بجا آورد و تعیین جاها بر اقوال نسبتاً است و ظاهر اینستکه تمام صحن مقدس حتی حجرات صحن
و صحن کوچک تماماً از جاها بر استخصوص در سمت پائین نیست که ظاهر اینستکه از آن سمت [illegible]
نخورده است و کوچکی است و لکن هرچه باطراف ضریح مبارک نزدیکتر است شود اشکال کمتر

کتاب الصلوة

کثیر است و فتوای به تخییر در چهار فرسخ تا چهار فرسخ کربلای معلی خالی از وجه نیست چنانچه تخییر در
بلاد اربعه نیز خالی از وجه نیست بلکه بعضی تصریح کرده اند که مسافر در مجموع این چهار شهر
مخیر است میان قصر و اتمام و چون آخر شهر کوفه معلوم نیست اکتفا بقدر متیقن نمایند و
نافله در مواضع تخییر ساقط نمیشود اگرچه نماز را قصر نماید بلکه در وقت نیز میتواند بکند و در
این اماکن اربعه بدون قصد اقامه و اتمام در این مواضع افضل است و قصر احوط است و
احوط از آن جمع ما بین قصر و اتمام است و دیگر اگر بعضی از علماء ما از برای مسافر اتمام نماز را
در این مواضع چهارگانه معین دانسته اند چنانچه بعضی قصر را معین دانسته اند و ملحق نمیشود
باین اماکن اربعه سایر مشاهد مشرفه و اگر نماز از مسافر در این مواضع فوت شود اگر در غیر این
مواضع قضا را بجا آورد نیز مخیر است ما بین قصر و اتمام و الا قصر متعین است بلکه احوط آنست که
قضا را قصر نماید هر چند در مواضع تخییر بعمل آورد و احوط از آن جمع است ما بین قصر و اتمام و
اگر در همه مشترک ما بین مواضع اربعه نماز کند قصر بکند نه تمام بلی اگر جزوی باشد که بگویند
عرفاً در این اماکن نماز میکند هر چند معلوم نباشد که از بناهای الحال باشد خارج مسجد مثلا
باشد در این وقت مخیر است و اگر بعد اول نماز خارج از این مواضع بوده و در اثناء نماز داخل شد
مخیر است ما بین قصر و تمام بخلاف عکس و اگر شکوک صحیحه عارض شود در این اماکن و قصد
اتمام نموده عمل بآن نماید و اگر قصد قصر نموده میتواند بآن عمل نماید هر چند میتواند که از
قصر عدول بتمام نماید تا اینکه نمازش بشک مرقوم باطل نشود بلکه میتواند که عدول بقصر نماید
در جائیکه قصد تمام نموده و شک نموده تا آنکه نمازش بشک مرقوم باطل شود خاتمه
در بیان چند مطلب است اول آنکه اگر مسافر نماز را اتمام نموده از روی عمد لازم است براو اعاده
و قضا و اگر تمام نموده از جهت جهل بحکم تمام آنست که نماز او در سفر قصر است نماز او صحیح است و اعاده
براو لازم است نه قضا هر چند جاهل مقصر باشد دوم آنکه جاهل باصل حکم قصر که تمام
در سفر معذور است فقط جاهل بخصوصیات قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و تمام معذور
نیست مثل آنکه مسافر تمام نموده بجهة آنکه خیال کرده که سفرش سفر معصیت است بعد معلوم شد
در واقع سفر معصیت نبوده یا آنکه خیال کرده که به پنج روز مثلا اقامه حاصل میشود یا خیال
آنکه اقامه کرده بود و واقع اقامه نکرده یا آنکه فرسخ چهار برسد و خیال این کرده که امکان نیست
جایز است یا آنکه کثیر السفر بوده و ده روز با قصد اقامه در جای خود مانده و ندانسته که با این حال
تکلیفش قصر است و تمام نموده در امثال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی

کتاب الصلوة

آنکه اگر نماز از جاهل بقصر و تمام فوت شود قضا نماید هر چند بدانجهل معذور نبوده و بعضی
گفته اند که باید تمام نماید و احوط جمع میان قصر و تمام است چهارم آنکه اگر جاهل بلزوم قصر در
سفر در اثناء نماز عالم شده که باید نماز را قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع
رکعت ثالثه باشد پس اعاده نماید هر چند احوط آنست که این نماز را اتمام نماید و بعد از آن نماز را
قصر اعاده نماید و اگر قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه عالم شود قبل از تشهد نماز را قصر
تمام کند و احوط آنست که عدول نماید از نیت تمام به نیت قصر هر چند لازم نیست علی الاقوی
و اگر بعد از تشهد باشد پیش از سلام قصد نماز را با نیت عدول بقصر علی الاحوط هر چند
لازم نیست چنانچه لازم نیست اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است در قیام رکعت ثالثه و
لکن هنوز داخل در رکوع نشده بنشیند و هدم کند این قیام او نماز را قصر اتمام نماید
بنحو مرقوم و اعاده لازم نیست هر چند احوط آنست که اعاده نماید قصر پنجم آنکه اگر
عمدا قصر نماید در موضعیکه اتمام باید نماید لازم است قضا در خارج وقت و هم چنین اعاده
لازم است در وقت و قضا در خارج وقت اگر از جهة جهل بمسئله قصر نماید در موضعیکه
واجب است که نماز را تمام بخواند از جهة آنکه حاضر است یا آنکه قصد اقامه کرده است یا آنکه سفر
سفر معصیت بوده یا آنکه سی روز متردد در بلدی مانده که اقوی آنست که جاهل در اینجا
معذور نیست ششم آنکه اگر تمام نماید در موضع قصر یا آنکه قصر نماید در موضع اتمام از
جهة نسیان حکم یا نسیان سبب قصر و اتمام اقوی آنست که معذور نیست پس باید نماز را اعاده
نماید در وقت بلکه قضا نماید در خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب قضا در نسیان
سبب قصر که سفر باشد خالی از قوة نیست بلی اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید در حین
و تمام نماید چنانچه اگر بعد از قیام و قبل از دخول در رکوع رکعت ثالثه متذکر شد که باید قصر نماید
بنشیند و نماز را قصر اتمام نماید و بعد از نماز بجهة زیادتی قیام و نحو آن دو سجده سهو
نماید احتیاطا و بعضی ذکر نموده اند که کسیکه فرض او تمام است اگر بنیت قصر نماید از جهة نادانی
یا نسیان قصد اقامه و نحو آن از اسباب موجبه تمام و در اثناء نماز متذکر شد اعاده کند چه در
وقت چه در خارج وقت هر چند اعاده بعد از اتمام احوط است و اگر قصر نموده در موضع تمام
و بعد از سلام متذکر شده و لکن هنوز مثل حدث و نحو آن از منافیات عمدیه و سهویه متخلل
نشده اتمام کند [illegible] و سجده سهو نماید بجهة سلام بیجا و اگر منافی عمدی و سهوی صادر شده
نماز باطل است و اگر منافی عمدی نه سهوی صادر شده مثل تکلم در این صورت نیز اتمام کند نماز را

بدو رکعت بکرود و سجده سهو برای تکلم بیجا علاوه بر دو سجده سهو سلام بیجا نماید
هفتم آنکه اگر شخصی مسافر سفر شرعی شده و لکن نمیدانسته که سفر او بقدر مسافت میباشد و در وا
قع بقدر مسافت یا زیاده بر آن بوده یا آنکه میدانسته که بقدر مسافت میباشد بلکه اعتقاد او آنست
که باید مسافر فرض نماز تمام نماید و لکن با اینحال که میدانسته که تکلیف او تمام است نه قصر نماید از روی
معصیت نماز را قصر نموده این نیز تمام نماید نمازش باطل است و اعاده بعد از علم بلکه قضا نیز نماید و قصر
و اگر چنانچه نیت قصر نموده غفلة و قصر نیز نموده غفلة یا آنکه نیت تمام نموده و لکن قصر نموده
غفلة جمعی حکم به بطلان نماز و لزوم اعاده و قضا نموده‌اند و این احوط است هر چند صحت نماز را
از وجه نیست خصوصا در جائیکه قصد قصر نموده بلکه قصد تمام یا قصد ظهر و عصر مثلا
نموده و قصر نموده غفلة که بدو رکعتی سلام داده بلی اگر نیت تمام نموده از روی نسیان و لکن نیت
از نیت تمام نموده و بدو رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل است تمام نموده و نسیانا در بر
بو فرض نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست هر چند بعضی گفته‌اند که اگر بداند در مکان اگر قصد
کرده هشت فرسخ که مسافت بود و بداند که فرض او واجب است و لکن از روی فراموشی نیت تمام کرده
و بر دو رکعتی سلام داده و بعد یادش آمد باید نماز را بطور قصر اعاده کند هشتم آنکه مستحب
که بعد از نماز قصر سی مرتبه تسبیحات اربعه را بخواند بجهة جبران دو رکعتیکه قصر شده و این تسبیح
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر میباشد و ظاهر اینست که داخل نکنند این مستحب را تسبیح
ذکر از بعد تعقیب نمازها بدو مرتبه و سی مرتبه و چهار مرتبه والله العالم بحقایق الاحکام
مقصد هشتم در بیان نماز آیات است بدانکه نماز کسوف و خسوف واجب است نه طلب از زمان
گرفتن تا زمان انجلاء و سعة تمام نماز را داشته باشد و اگر وسعت تمام نماز را نداشته باشد واجب
نیست هر چند بقدر یک رکعت باشد و لکن احوط است هر چند کمتر از بقدر ادای یک رکعت باشد
چنانچه اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام انجلاء لازم نیست قضا در صورتی نگرفتن تمام
قرص بلی قضا احوط است و در صورت گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل شده باشد مگر بعد از
تمام انجلاء قضا نماید چنانچه در صورتی گرفتن بعض قرص اگر اهمال کرده و نماز نکرده یا آنکه
فراموش کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن تمام قرص یا بعض آن مطلع نشده باشد یا زمان کرو
فینکه بقدر ادای یک رکعت باشد واجب است بجا آوردن تمام نماز کسوف یا خسوف و اگر اهمال کند قضا
نماید و اگر خسوف یا کسوف در وقت فریضه واقع شود و وقت آن مضیق باشد و وقت فریضه نیز
مضیق باشد مقدم بدارد یومیه را و قضا کند خسوف و کسوف را علی الاقوی اگر اهمال کرده باشد

کتاب الصلوة

١ در اداء آن تا آنکه وقت مضیق شود بلکه مطلقا علی الاحوط و اگر نماز آیات با غیر نماز یومیه تعارض
نماید که وقت هر دو مضیق باشد پس اگر نافله باشد مثل نماز شب و غیر آن مقدم بدارد نماز آیات را
و اگر واجب باشد و لکن غیر یومیه مثل نماز میتی که خوف فساد یا تغیر بدن او باشد و مثل نمازی که [illegible]
و اجاره و غیر آن لازم شود و وقت آن مضیق باشد در این وقت مخیر میباشد در تقدیم و تأخیر
و اگر هر دو موسع باشد مخیر است در تقدیم و تأخیر هر چند تقدیم یومیه اولی است و اگر یکی
موسع باشد و دیگری مضیق مقدم بدارد مضیق را چه یومیه باشد و چه خسوف یا کسوف
و اگر در اثنای نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا مثل آن معلوم شود وقت یومیه مضیق است قطع
نماید آن نماز را و شروع بیومیه نماید و بعد از آن از همان نماز را از موضع قطع تمام نماید و حاجت
باستیناف نماز ندارد بلکه اگر وقت نماز کسوف یا خسوف بسبب این فوت شود ما بقی را بقصد قربت
مطلقه تمام کند بدون تعرض اداء و قضا و اگر استیناف نیز نماید احوط است و اگر در اثنای نماز
آیات آیت دیگر حاصل شود قطع نکند آن نماز را بلکه تمام کند و لکن نماز آیت دیگر را بعد از فراغ
از آن نماز بخواند و اگر آیات متعدده حاصل شود و مختلف باشند پس اگر زلزله و خسوف و کسوف
باشد مثل اینکه زلزله شود و ماه هم بگیرد نماز متعدد میشود و اگر غیر از این سه آیات از سایر
مخاوف متعدد شود بنحوی که عرفا منفصل باشد نماز نیز متعدد میشود هر چند فاصله
وسعت نماز را نداشته باشد و اگر بنحوی باشد که عرفا منفصل نباشد پس دور نیست که همه
اینها بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شود هر چند انواع مختلفه باشند و اگر زلزله و نحو آن
مکرر شود پس اگر با فصل عرفی باشد که عرفا تعدد بر صدق کند نماز متعدد میشود خصوصا
اگر نماز برای زلزله اول کرده باشد یا فاصله بقدر نماز باشد هر چند نماز نکرده باشد و اگر
با فصل نباشد که عرفا صدق تعدد نکند نماز متعدد نمیشود خصوصا اگر فاصله بسیار کم
باشد که لیاقت وسعت نماز کردن را نداشته باشد و اگر زن حایض بوده در وقت کسوف
و خسوف واجب نیست بر او قضا کردن هر چند احوط است و هم چنین اگر زن حایض باشد
در وقت حدوث زلزله یا سایر آیات غیر کسوف و خسوف لازم نیست که بعد از پاکی بجا آورد
خصوصا اگر بعد از مدتی از زمان زلزله مثلا پاک شده باشد مثل اینکه حیض ده روز
بوده و در اول حیض زلزله شده هر چند احتیاط شدید در بجا آوردن آن میباشد
خصوصا اگر زمان پاکی متصل عرفی بزمان زلزله باشد بلکه بعضی از اجلاء علما تصریح
بوجوب اداء آن بعد از پاکی نموده اند و وقت این دو نماز از اول شروع بگرفتن است تا تمام

انجلاء علی الاقوی هرچند احوط آنست که قبل از شروع بانجلاء نماز را تمام کند که بعضی گفته‌اند
که شروع بانجلاء آنست و نماز قضا میشود و گرفتن سایر کواکب غیر آفتاب و ماه و پنهان شدن
آنها و هم چنین گرفتن آفتاب بسایر کواکب در تحت افق میباشند باعث وجوب صلوة نمیشود
مگر آنکه بنحوی باشد که منجر شود بترسیدن که بگویند عرفا که آفتاب گرفت یا ضد نحو شود
در تخاویف سماویه و آیات آسمانیه که باعث خوف غالب مردم شود و ساقط نمیشود نماز
بغروب شمس و قمر در حال انخساف و چنانچه ساقط نمیشود بسبب سحاب بلکه احوط وجوب نماز
است هر گاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس و قمر در تحت الارض مثل تحت السحاب و محض
کلام اینست که اگر حدوث خسوف یا کسوف و بقاء آن هر دو در روی الارض باشد بی اشکال
نماز واجبست و اگر حدوث در روی الارض باشد و بقاء در تحت الارض که غروب کند
منخسفا یا آنکه حدوث در تحت الارض باشد و بقاء در روی الارض باشد که منخسفا طلوع
نماید وجوب نماز احوط است بلکه وجوب آن قوی است و اگر حدوث و بقاء آن هر دو در تحت
الارض باشد وجوب نماز احوط است خصوص اگر مقارن غروب و طلوع خسوف و کسوف حادث شود
مثل تحت السحاب که هیچ رؤیت نشود ولکن یقین بحدوث و بقاء آن در تحت السحاب باشد
بلی وقت و خصوص در شمس و ثابت نمیشود خسوف و کسوف بقول منجمین مگر آنکه از روی
جزم شهادة دهند و عادل باشند علی الاحوط بلکه ثابت میشود برؤیت و شهادة دو عدل
برؤیت و بعدلین واحد علی الاحوط خصوص در حق اعمی و باشتهار تمام بر وقوع کسوف
و خسوف و صنوف وقت و قدر وسعت وقت نیز ثابت نمیشود بقول منجمین مگر آنکه یقین حاصل
شود یا آنکه دو منجم عادل شهادة دهند و اگر شک نماید در خسوف و کسوف که آیا وقت آن
وسعت تمام نماز را دارد یا نه بنا را بر عدم وسعت بگذارد هرچند احوط اقدام بنماز است مگر
در وقتیکه بداند که وقت وسعت تمام نماز را ندارد بلی اگر از اول امر میدانست که وقت وسعت
دارد ولکن بسبب تاخیر بداند که اگر شروع بنماز نماید بقدر یک رکعت یا تمام نماز را درمییابد
یا نه بنا را بر وسعت بگذارد و قصد ادا نماید هرچند اگر متعرض ادا و قضا نشود بهتر است
و ملاک وجوب نماز در کسوف و خسوف بر اسم میباشد که غالب اشخاص که میتوانند ببینند
بگویند که ماه یا آفتاب گرفت و خوف غالب مردم در آن شرط نیست و نماز واجبست برای
زلزله که زمین نشسته تمام حرکت کند و اگر حرکت بسیار کمی بکند که محسوس نشود مگر بدقت
تمام نماز را بکند و ترک نکند علی الاحوط و هم چنین اگر زمین نشسته تمام حرکت کند و اسم زلزله

کتاب الصلاة

بر آن نماز آیات بنا بر این چنانچه اگر عالم بزلزله بعد از زمان زلزله حاصل نبوده و حاصل نشود مگر
بعد از زمان زلزله خصوص که بعد از مدتی شد اینوقت نماز گزاردن احوط است بقصد قربة
مطلقه نه بقصد وجوب و مثل زلزله است هر آیتی و هر چیزی که باعث خوف غالب مردم
شود از صاعقه و رعد و صداهای خارج باشد مثل ظلمت شدیده و باد سرخ و سیاه و زرد خصوص
اگر باد بنحوی باشد که درختها را بشکند و دیوارها را بیفکند و کشتیها را غرق کند
و شرط نیست بودن آنها خارق عادت بلکه آسمانی باشد هر چند از بعضی اخبار اختصاص باسمانی ظاهر
میشود پس نماز واجب است در همه آنها و بنابر نص مثل دود یا بخار زیادی یا صدای
مهیبی که از زمین ظاهر میشود و مثل فرو رفتن زمین یا شکافته شدن کوه بزرگ یا پاشیده شدن ستاره
شدن آن بنحوی که باعث خوف غالب مردم شود و مثل جنبش زمین بغیر زلزله بلکه در
طغیان و سیل مفرط که از حد متعارف خارج باشد نیز نماز احوط است و مدار وجوب
نماز بر خوف غالب مردم میباشد شاید نه خوف اکثر و نه همه مردم و نه یکی هر چند بجهة
تکرر و تکثر وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعضی ظاهر میشود که مدار وجوب بر صدق
آیه میباشد هر چند باعث خوف غالب مردم نباشد و هر چند بدانند که خسوف
و کسوف بلکه عذاب برای بعضی میباشد و این بغیر کسوف و خسوف محل اشکال میباشد پس
اینجا که بدانند نحوه است مثل بادی که بشکند و بخواند از اسباب وجوب نماز آیات نیست بخلاف
اینکه بدانیم که برای عذاب است یا نه که محل اشکال میباشد که بدانیم برای غضب است یا نه
و اگر قطع حاصل شود که این آیه مثلاً باعث خوف غالب ناس میباشد نماز واجب است و اگر
ظن حاصل شود که این آیه بر سبیل آیه است که باعث خوف غالب مردم میباشد یا
عنوان ظهور اینها بر سبیل خوف احوط اتیان نماز است و لکن در صورت شک در حصول لازم نیست
که بخوف غالب مردم میباشد یا نه و اگر فرض شود که اینها باعث خوف نمیشود و لکن با
عنوان نزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف میباشد یا نه لسقوط نماز
و انجلای رود و دریا از ... و بعضی از کواکب ... وجوب نماز آیات نیست
مثل عدم وجوب نماز برای باران زیاد و تگرگ درشت و باد و ملخ زیاد بنحوی که در
قوم بنی اسرائیل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا و طاعون و وبا و نحو
اینها و نماز زلزله و باقی آیات غیر کسوف و خسوف همیشه ادا میباشد و قضا نیست و لکن فوراً
بجا باید آورد و اگر فوراً بجا نیاورد بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت نماز بجهة

و وقت نماز آیات از ابتداء انکساف تا انتهاء انجلاست ... [illegible]
باید و واجب نیست و لکن الحاق غیر کسوف و خسوف و زلزله که وقت آنها نیز مادام العمر است [illegible]
و آیات آسمانیه بلکه غیر آسمانیه صاحب وقت نمی‌باشند که ادا و قضا داشته باشند تصور نشود
و خسوف و کسوف صاحب وقت می‌باشند و کما هی غیر صاحب وقت می‌باشند علی الاحوط هر چند
صاحب وقت بودن کسوف و خسوف در جمیع احوال اولی است و وجوب نماز زلزله و آیات آسمانیه
مخصوص به اهل همان بلد است که زلزله در آن واقع شده نه در آن اقلیم و مراد از بلد با غیر قریب
که توابع و مزارع و باغات نیز داخل است و کیفیت نماز آیات به چند طریق است اول آنکه قصد
کند دو رکعت نماز کسوف و خسوف یا زلزله یا آیات جامعاً وجوب قربة فرمان برداری خداوند
متعال و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند و به رکوع رود و [illegible]
بایستد و [illegible] بخواند و بعد به سجود برود و ذکر سجود کند و سر [illegible] و [illegible]
سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سر [illegible] و همچنین در رکعت ثانیه پنج رکوع
به پنج حمد و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده نماید و تشهد بخواند و سلام
دهد و احوط آنست که در هیچ یک از نماز قبل از رکوع نماز [illegible] سوره تمام بلکه
زیاده از یک سوره بخواند هر چند تا تمام باشد و تمام [illegible] در رکعت اولی بعد حمد بخواند
و یک سوره را قسمت کند بر پنج رکوع که [illegible] مثلا [illegible]
و به رکوع رود و احوط آنست که بعض آیه را نخواند بلکه آیه تمام بخواند و همچنین تا آنکه
در رکعت اولی در پنج رکوع یک سوره تمام شود و همچنین در رکعت دوم و اگر در هر رکعت
بخواهد سوره قدر را قسمت کند بایشی بخواند که بسم الله تا آخر بخواند و بگوید انا
انزلناه فی لیلة القدر و به رکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید و ما ادریک ما لیلة
القدر و به رکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید لیلة القدر خیر من الف شهر و به رکوع
رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر
و به رکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید سلام هی حتی مطلع الفجر و به رکوع رود و
ذکر کند و سر بردارد و به سجود رود و همچنین در رکعت دوم و اگر سوره قل هو الله احد
بخواهد بخواند میتواند که بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه حساب کند و به رکوع رود و قسمت
کند با [illegible] سوره قل هو الله را در چهار رکوع [illegible] و اگر [illegible] قسمت [illegible]
بخواند [illegible] قسمت دو باید در رکعت اولی یک سوره تمام باشد و همچنان در رکعت ثانیه

كتاب الصلوة

چه همان سوره باشد چه سوره دیگر و احوط آنستکه یک سوره را قسمت کنند به پنج رکوع و بر
از پنج رکوع سوره را اتمام نکنند که محتاج بخوانند ببعض آیات از سوره دیگر یا تکرار
بعضی از همین سوره شود قسم سیم آنستکه مرکب کنند نماز را از قسم اول و دویم که جمع
نماید در این پنج رکوع رکعت اولی یا پنج رکوع رکعت ثانیه مثلا تمام یک سوره و بعضی از
سوره و لکن هر وقت که سوره را تمام بخوانند و برکوع روند باید بعد از برداشتن از رکوع
حمد را تماما اعاده نماید چنانچه هر وقت که رکوع کنند بعد از خواندن بعض سوره باید
که قرائت کنند بعد از سر برداشتن از رکوع از همان سوره از مکانیکه قطع قرائت همان
سوره نموده و حمد نخوانند مگر پیدر رکوع پنجم که اگر از بعض سوره هم رکوع کنند بعد
رکعت ثانیه باید حمد را بخوانند و از همان موضعیکه از سوره انتها شده شروع نماید و تمام
کنند و لکن پیدا اینوقت یک سوره دیگر پیدر رکعت دویم باید تمام کنند چنانچه پیدر رکعت اولی
یک سوره غیر از آن سوره که در رکعت پنجم ناتمام گذاشت باید تمام کرده باشد و از بعض
ظاهر میشود که پیدر وقتیکه سوره را ناتمام گذاشت واجب نیست که از موضع قطع
شروع نماید بلکه مخیر است مثلا از اینکه شروع از موضع قطع نماید یا آنکه شروع کند
از هر موضعی از سوره که بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا مؤخر از موضع
قطع یا آنکه اعاده نماید آنچه را که قرائت نموده کلا یا بعضا یا آنکه ترک کنند آن سوره را
و سوره غیر از آن بخوانند و لکن این تخییر معتبر نیست بلکه اگر سوره را قبل از این سوره ناتمام
گذاشته تمام نموده اینوقت جایز است که سوره را تمام نکنند یا آنکه از سوره ناتمام را ترک کنند
و سوره غیر از آن بخوانند پس لازم نیست که سوره ناقص را اتمام کنند حتی در خامس و عاشر بعد
از آنکه یک سوره تمام خوانده و قنوت لازم نیست و اگر بخواهد پنج قنوت بخواند جایز است یا این
پنج که قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است که ده
قنوت یا این بخواند که قبل از رکوع پنجم یک قنوت بخواند و قبل از رکوع دهم نیز قنوت بخواند چنانچه
جایز است که یک قنوت بخواند قبل از رکوع دهم خاصه میتواند که ده رکوع را بر دو رکعت
حساب کنند و قبل از هر رکوع دویم یک قنوت بخوانند نه قبل از هر رکوع طاق پس در رکعت اولی
دو قنوت میخواند و در رکعت دویم سه قنوت و در سر برداشتن از رکعات تکبیر بگوید و
سمع الله لمن حمده نگوید مگر در رکوع پنجم و دهم که تکبیر نگوید و سمع الله لمن حمده بگوید
بدون تکبیر و مستحب است که این نماز را در مکان غیر مسقف بخوانند و اگر در مسجد بخوانند

در ضحی مسجد بخوانند و مستحب است که انزهر دو نماز خصوص کسوف قرائت طول بدهد بقدر
زمان کسوف و خسوف اگر اطمینان بابقاء بقدر مکث کسوف و خسوف داشته باشد و اگر مخففا
تمام کردند و اعاده نمودن را ولی بسبب جهة خوف خروج وقت پیش از تمام نمودن نماز مستحب
خواندن سوره طویله مثل سوره یس و روم و کهف و مستحب است که افعال نماز از قیام و
رکوع و سجود و قنوت با یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحب است بجماعت کردن خصوص
در وقت گرفتن تمام قرص چه در اداء انها و چه قضاء انها و از ماموم ساقط است قرائت حمد و سوره
نه اقوال دیگر و از جمعی از علماء ظاهر میشود که شرط صحت در اقتداء در این نماز آنستکه
ماموم امام را درک کند در رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه پس اگر ماموم امام را درک نکرد در
رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه ترک کند اقتدا را و این احوط است هر چند جواز اقتداء در همه
رکوعات خالی از قوه نیست پس اقتداء در فرض مرقوم بچند نحو میشود اول آنکه اقتدا کند
در رکوع ثانی و ان را رکوع اول خود قرار بدهد و متابعت امام میکند تا وقت سجود امام
و همینکه امام بسجود برفت خود بتعجیل و تخفیف بقیه رکوعات خود را بجا آورد و ملحق
شود با امام در سجود و اگر رکعت ثانیه باشد بقرائت بقیه را اتیان مینماید و اگر نتواند
که با امام برسد بسجود بلکه طول فاحش بدهد بحیثی که با امام حاصل شود در اینوقت فرادی میشود
دویم آنستکه متابعت امام کند در رکوعات باقیه از رکعت اولی یا ثانیه و بعد
از قصد انفراد کند سیم آنکه منتظر شود که امام بسجود برود و برای رکعت دویم برخیزد از وقت
رکوعات باقیه از رکعت اولی را با امام در رکعت ثانیه تمام کند و منتظر شود که بعد از تمام
شدن رکوعات با امام بسجود برود و بعد از سجدتین رکعت دیگر را منفردا یا مقتدیا با امام
دیگر اگر فرض شود تمام کند و ظاهر اینستکه بعد از قوه رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه اقتداء
بقصد وجوب ننماید بلکه تکبیرة الاحرام بگوید بقصد ندب و قصد درک فضیلت جماعت و متابعت
امام نماید تا اینکه امام سجدتین را کامل کند و بعد از ان استینافا تکبیرة الاحرام نماید منفردا
اگر نماز امام تمام شده باشد یا مقتدیا برکعت ثانیه امام اگر باقی باشد نظر بدرک امام بعد
سجود در فرض مرقوم و اگر امام نماز آیات را مستحبا اعاده نماید جایز است که ماموم که
نماز آیات را هیچ بجا نیاورده اقتدا با امام نماید چنانچه عکس نیز جایز است پس اگر ماموم نماز
آیات را خوانده و امام هیچ نخوانده جایز است که ماموم اقتدا کند با امام بقصد اعاده و مستحب
جهر خواندن نماز خسوف و در غیر از کسوف سایر آیات حتی کسوف و واجب نیست جهر چنانچه واجب نیست اخفات

کتاب الصلوة

ن انها و اعاده مستحب است تا سه مرتبه باز باید در وقتیکه پیش از تمام انجلا از نماز فارغ شود
لکن اگر بجای نماز خود بنشیند و مشغول دعا و ثنا خداوند و تهار شود شاید بد نباشد
و بعضی از علما منع استحباب اعاده نموده اند و اعاده را مشروع ندانسته اند و لکن چون
بعضی از علما نقل شده که اعاده را واجب دانسته اند بین اعادة استحباب اعاده اولی است و
نماز آیات در همه وقت مکروه نیست مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروهه و حائض و نفسا
در وقت کسوف و خسوف وضو بگیرند و بجای نماز خود بنشینند مثل وقت نماز یومیه و مشغول
بذکر و دعا باشند بدانکه جایز نیست بجا آوردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر
از جهت ضرورت مثل نماز یومیه که ظاهر فقها اندیشه که حکم این نماز با نماز یومیه یکی
میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و غیر اینها مگر در زیادتی رکوعات
و تبعیض در سوره و تکرار حمد در وقت تکرار سورها و استحباب تعدد قنوت و عدم
استحباب تکبیر بعد از رفع راس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از تعدد سوره بلکه رکوعات
این نماز همه را حتی رکوع غیر پنجم و دهم را علما رکن میدانند که بزیادتی و کمی آن سهوا و عمدا
اعاده نماز باید هر چند رکوع غیر رکوع پنجم و دهم باشد و شک در رکوعات این
نماز چند قسم است اول آنکه شک در اصل اتیان رکوع نموده پس اگر این شک بعد از دخول
در فعل دیگر باشد مثل آنکه بعد از دخول در سجود شک کند در اینکه اتیان همه رکوعات نموده
یا بعض آن در این قسم شک اعتبار ندارد و بنا را بر بجا آوردن بگذارد دوم آنکه این
شک قبل از دخول در فعل دیگر باشد مثل آنکه در رکعت اولی در قیام او شک کند که آیا
رکوع کرده یا نه بنا را بر عدم اتیان بگذارد سیم آنکه شک در عدد رکوعات نماید بنحوی که
مستلزم شک در رکعت باشد مثل آنکه نمیداند آنکه رکوع پنجم است یا ششم پس نماز باطل است
چهارم آنکه مستلزم نیست مثل آنکه میداند که رکعت اول است ولکن نمیداند که پنج رکوع
بجا آورده یا شش رکوع بنا را بر اقل بگذارد و در حدیث است که علی بن مهزیار نوشت بخدمت
باسعادت امام محمد باقر علیه السلام و شکایت کرد از بسیاری زلزله در اهواز و
خواستند از آنجا کوچ کنند بجای دیگر روند حضرت نوشت که کوچ نکنید از آنجا و روز
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و جامههای پاک را بپوشید و
در روز جمعه بیرون روید و دعا کنید که خداوند عالم از شما دفع میکند زلزله را از شما
علی بن مهزیار میگوید که فرمایش آن بزرگوار را بجا آوردیم پس زلزلههای دیگر ساکن شد

کتاب الصلوة

واز حضرت ابی عبد الله علیه السلام روحی له الفداء منقولست که هر کس که مبتلا شود بزلزله باید بخواند این دعا را
من یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما
غفورا اللهم صل علی محمد وآل محمد وامسک عنا السوء انک علی کل شیء قدیر بلکه باید در وقت [illegible]
که اگر این آیه را باید در وقت خواب بخوانند خانه بر سر شخص خراب نمیشود انشاء الله تعالی وایضا از او مرویست
که [illegible] سعادت امام محمد باقر علیه السلام روحی له الفداء بودیم در عریض که وادی از مدینه منوره است
باد تند شدیدی وزید پس حضرت شروع بتکبیر نمودند پس فرمودند که تکبیر ساکن میکند باد را
و فرمودند که باد را خداوند نفرستد مگر آنکه برای رحمت میباشد یا برای عذاب در وقت
وزیدن باد بگوئید اللهم انا نسئلک خیرها وخیر ما ارسلت له ونعوذ بک من شرها
وشر ما ارسلت له و تکبیر بگوئید و صدای خود را بلند نمائید در وقت تکبیر که میشکند
تکبیر باد را و ساکن میکند

الحمد لله على آلائه والشكر له على نعمائه والصلوة والسلام على نبيه محمد المتوج بتاج
الرسالة والولاية وعلى المعصومين من عترته بالخلافة والوصاية وبعد فقد تم [illegible]
الملك العلام [illegible] العروة [illegible] العلماء العظام [illegible]
وفخر [illegible] الكرام [illegible] عن كل شين [illegible] جناب آقا محمد حسين
التاجر الكتبي المعروف بالهمداني في دار الطباعة [illegible]

في غرة شهر رجب ١٢٨١ه

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الصوم و بيان آن در ضمن يك مقدمه و چند فصل است مقدمه در بيان ثواب روزه و حقيقة روزه و اقسام
روزه بدانكه روزه افضل طاعات و اشرف عبادات است و باعث تقرب بدرگاه حضرت قاضى الحاجات است و ثوابش
مخزون در علم خدا است و زكوة بدن است و سپر است از آتش جهنم و وسيله رفع فقر و بليات و شهوات است و دافع
بلغم و فراموشى است و مربى عقل و فكر و موجب دخول جنت و دورى از شيطان است و خواب روزه دار عبادت
و نفس كشيدن و سكوتش تسبيح است و عملش مقبول و دعايش مستجاب و روحش در باغستان بهشت سير ميكند و ملائكه
از براى او دعا و استغفار ميكنند و قلم از او برداشته ميشود تا اينكه افطار كند و بوى دهن روزه دار بهتر است
نزد پروردگار از بوى مشك و ملائكه روى اش را مسح ميكنند و بشارت بهشت باو ميدهند و كسيكه از براى اطاعت
پروردگار روزه بگيرد هرگاه بقدر تمام روى زمين طلا باو بدهند مقابل مزد روزه اش نميشود بدانكه حقيقة
روزه عبارتست از باز داشتن مكلف خود را در زمان مخصوص از اشياء مخصوصه كه ان شاء الله تعالى بتفصيل
ذكر ميشود و بدانكه حقيقة روزه عبارتست از باز داشتن مكلف خود را در زمان مخصوص از اشياء مخصوصه كه
ان شاء الله بتفصيل ذكر ميشود و بدانكه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مندوب و مكروه و روزه واجب بر
چند قسم است روزه ماه مبارك رمضان و روزه كفاره و روزه قضا و روزه بدل قربانى در حج بنحويكه ميايد و روزه
مسافر و روزه نذر و عهد و يمين و روزه كه باستيجار يا تحمل از پدر و بخوان واجب ميشود و روزه سيم اعتكاف اما
قسم اول كه روزه ماه مبارك رمضان باشد وجوبش از ضروريات دين است فصل اول بدانكه را ثابت
ميشود غره شهر رمضان و همچنين غره شوال بلكه اول هر ماه بچند چيز اول بديدن هلال بايقين بانكه
اين هلال است هرچند بيننده فاسق باشد و هرچند حاكم شرع شهادت برؤيه او را قبول نكند و هرچند بود
صاف نباشد و احدى باو نرسد كه باو ملامت كند يا انكه گمان بد باو ببرد بنحوى كه ترتيب آثار بر گمان بد خود نمايد
هرچند خود اظهار خلاف نمايد مگر انكه اظهار تعمد بر كذب نمايد و هرچند بدون آئينه و بخوان ماه را ببيند و هرچند
كه صغير باشد كه غير او نديده باشد بشرط انكه در رؤيه خارج از متعارف نباشد مثل انكه روز ستاره را ببيند و
بشرط انكه بر يقين خود باقى بماند كه اگر بعد از يقين برؤيه شك عارض شود اعتبار به يقين سابق ننمايد دويم
بشياع برؤيه ماه بحسب قول و عمل يا عمل فقط يا قول فقط هرچند كفار يا صغار يا زن باشند اگر اخبار منجر بيقين
و عمل بعنوان جزم باول ماه باشد مثل انكه همه اهل بلد عزادار باشند بعنوان اينكه اول ماه محرم يا عاشورا است يا انكه
همه قربانى كرده اند بعنوان اينكه امروز روز عيد قربان است يا انكه همه روزه گرفته اند بعنوان انكه اول شهر رمضان است

یا انکه همه روزه را خوردند بعنوان اینکه اخر شعبان یا اول شوال است یا انکه نماز عید میکنند و هم چنین هر چیز بلکه
موجب یقین باشد هر چند بسبب رؤیة اطفال و نسوان حاصل شود بلکه کفایة شیاع و شهرة برؤیة که باعث
اطمینان برؤیة شود خصوصا از متدینین هر چند باعث حصول قطع نشود خالی از قوة نیست سیم شهادة
دو مرد عادل برؤیة یا بر شیاع برؤیة یا بر حکم حاکم زیرا که اقامه شهادة در پیش او نماید بشرط انکه مطابق
هم شهادة بدهند و ان کسی بر عدالت انها باشد هر چند در پیش حاکم شرع نباشد و هر چند حاکم شرع
انها را فاسق بداند یا شهادة انها را رد کرده باشد چه در هوای صاف باشد یا نه چه آن دو عادل از اهل بلد باشند
یا خارج بلد باشند و چه از قول دو عادل مظنه حاصل شود یا نه بلی اگر قول دو عادل موهوم شود بسبب عارضی
مثل انکه در هوای بسیار صاف خالی از ابر و غبار یا ابر بسیار که تمام افق و اسمان را ابر فرو گرفته باشد جمع کثیر در مقام تجسس
و تفحص برایند و این دو شاهد عادل نیز با همه انها در تفحص و تجسس برایند در این حال این دو نفر عادل میگویند ما
دیدیم و دیگران میگویند ما ندیدیم در همان زمان که ایشان ادعای رؤیة ماه میکنند که با اتحاد زمان و اتحاد مکان
و اتحاد قوة بصر و ضعف ان قبول شهادة انها مشکل است و شرط است که شهادة برؤیة هلال بدهند پس شهادة
علمیه معتبر نیست و بیک عادل ثابت نمیشود علی الاقوی مگر در وقتیکه علم ممکن نباشد بالمرة مثل محبوس مثلا بلکه
چنانچه بشهادة چهار زن یا یک مرد و دو زن عادله نیز ثابت نمیشود چهارم گذشتن سی روز از اول ماه سابق
یا ماههای سابقه بلکه هرگاه غره تمام ماه یا اکثر ان مشتبه شود بسبب ابر و نحو ان هر ماهی را سی روز حساب
کند و اگر یقین کند بنقصان ان ماهها بر سبیل اجمال در این وقت نیز از شماره مذکوره کم نکند مگر در قضای ان پس
اگر یقین نماید که در یکسال هلالی اتیان بعملی نماید بنحویکه اگر ترک شود قضا نماید و چنین اتفاق افتاد که تمام ماهها
با ابر و نحو ان مشتبه شده در این وقت در قضا کم نماید از شماره سی سی انقدر که یقین دارد یکی از مقدار و هم چنین
اگر در سه ماه هلالی یقین بنقص اجمالی داشته باشد ان را کم نماید بلکه در قضا کم نماید پنجم بحکم حاکم
شرع بشرط انکه یقین بخطأ ان نباشد چه خود ببیند و حکم نماید یا انکه علم برای حاکم حاصل شده باشد حکم
نماید یا انکه بشیاع یا ببینه عادله براو ثابت شده باشد و حکم نماید و اگر دو شاهد عادل رجوع از شهادة خود
نمودند در پیش حاکم یا غیر حاکم اعتماد بشهادة شاهدین نمی توان نمود بلکه اگر حاکم هنوز حکم ننموده نمی تواند
که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید و اما اگر دو شاهد رجوع از شهادة بعد از حکم حاکم نمایند یا انکه خود حاکم
بعد از حکم رجوع از حکم خود نمود باعتبار رجوع از فتوی خود در اسباب حکومت در این وقت رجوع اثر ندارد و عمل
بحکم او باید بشود مگر وقتیکه قطع بخطاء حکم یا قطع بخطأ شهود و اگر مجتهد اخبار برؤیة کند یا شهادة بدهد
حکم او مثل حکم شهود دیگر میباشد مگر انکه حکم کند و بعد از حکم ظاهر انستکه ان حکم نافذ باشد علی الاقوی بر جمیع
حتی بر حاکم دیگر هر چند اعلم و اورع از حاکم اول باشد نه بر خصوص مقلدینش بلکه اقا اعلی الله مقامه در ... کلام

کتاب الصوم

ذکر کرده که مطابق و موافق سلیقهٔ مستقیمه در فقه است هر چند خالی از مناقشه نیست و فرموده آن بزرگوار این است
که هرگاه اطلاع بهم رسانند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا و متدینین بسبب دیدن ماه افطار کرده اند ظن اقوی
از شهادهٔ عدلین برای ایشان بهم رسیده شاید افطار توانند کرد بلکه خالی از قوت نیست و هم چنین افطار کردن بقول منجم
و بثبوت در نزد مجتهد و هم چنین افطار نمودن باخبار مردان بثبوت ظاهر جایز است نظر بعادهٔ مستمره در اعصار
و امصار من غیر نکیر و ظهور بعضی از اخبار معتبره در امر حضرت امیر علیه السلام منادی را که ندا کنند بثبوت هلال
هر چند که رؤیهٔ هلال از موضوعات است که تقلید در آن نمیباشد تمام شد کلام آن بزرگوار بلی اقتصار و رجوع به منجم
چنین نبوده اولی است و با این همه چنین هلال ثابت میشود در همان بلد رؤیه و بلاد متقاربه و اما بلاد بسیار بعیده چون
شام و قندهار حکم بثبوت مشکل است هر چند خالی از وجه نیست بدون آنکه بغیر علامه اول هلال ثابت میشود در حق همه
بخلاف علامه که منشا ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است میشود نه در حق غیر او پس اگر حق غیر معارض باید
مثل اجل دین و مدهٔ اجاره و مدهٔ ظهار و عده و نحو آن رؤیهٔ خود شخص مانع حق دیگری نمیشود هر چند رؤیه کننده
حاکم مجتهد باشد و اعتباری نیست بقول منجمین از حساب نجومی و بشمردن شعبان تا قبل از رمضان را تمام و بغایب شدن
هلال بعد از شفق مغربی باینکه شب دویم ماه است و بدیدن ماه در روز سی ام پیش از زوال هر چند طوق زده باشد
و هم چنین سایر اسبابی که در این باب ذکر شده است معتبر نیست هر چند سبب مظنهٔ قویه شوند و نمیتواند بسبب این امور
غیر معتبره بنیت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در یوم الشک روزه بگیرد بنیت شهر رمضان روزه اش
باطل است نه از شعبان محسوب میشود نه از رمضان و هم چنین اگر در نیت تردید نماید که اگر امروز از رمضان است
واجب و اگر از شعبان است مستحب یا این نحو تردید نماید که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود و الا از شعبان
یا روزهٔ دیگر محسوب شود نیز فاسد است و از هیچ یک محسوب نمیشود بلی اگر بقصد قربت مطلقه روزه بگیرد که هیچ تردید
در نیتش نباشد روزه اش صحیح است کافیست از رمضان و لکن لازم نیست برای روزه داشتن به نیت آخر شعبان
یا بقصد قربت مطلقه بلکه جایز است که آن روز را روزه نگیرد و اگر گرفت جایز است که افطار نماید هر چند نزدیک بغروب
باشد و قضا نیز بر او لازم نیست و اما جایی که ثابت نشده که از شهر رمضان بوده مثل اینکه دو عادل شهادت دهند برؤیه
هلال در شب آخر شعبان و هم چنین بر دیدن ماه در بیست و نهم از شهر رمضان بنا بر احوط و جایز است در یوم الشک
نیت واجب دیگر غیر از رمضان نماید مثل قضا و کفاره و اجاره و نحو آنها حتی روزهٔ نذر بلی در حدیث است که بعد از آنکه
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده است
از صوم شش روز که عیدین و ایام تشریق و یوم الشک باشد راوی عرض کرد خدمت تمام سعادت امام جعفر صادق
روحی له الفداء که من بر خود قرار داده ام اینکه روزه بگیرم تا اینکه قائم صلوات الله علیه ظاهر شود پس حضرت فرمود
که در سفر و عیدین و ایام تشریق و یوم الشک روزه نگیر و این جزء از حدیث معمول به نیست و در روایه صدوق باین

طریق امت در یوم الشک از رمضان روزه نگیرد و بعضی باین حدیث بطریق غیر صدوق عمل کرده اند فرموده اند که مقتضای
این حدیث حرمت صوم نذر است در یوم الشک ولکن این قول ضعیف است بلکه اگر عمل کنیم باین حدیث در مورد شرعی حمل باید
کرد که نذر خاص است نه هر نذری والله العالم و اگر بقصد آخر شعبان به نیت استحباب یا وجوب نیت کند از جهت قضای
رمضان سابق یا استیجار یا نذر یا کفاره یا غیر آن بعنوان اینکه این روز آخر شعبان است و بعد از غروب معلوم شود که
اول رمضان بوده از رمضان محسوب میشود و اگر قبل از غروب معلوم شود که از رمضان است تجدید نیت نماید علی
الاحوط و اگر در یوم الشک روزه گرفته به نیت قضای روزه ماه رمضان ولکن بعد از ظهر خورد و نمی دانسته که هیچ کفاره
لازم نیست نه کفاره خوردن قضای رمضان در بعد از ظهر که اطعام ده مسکین باشد و یا عجز از آن سه روز روزه
روزه گرفتن باشد و نه کفاره خوردن روزه رمضان و اگر روزه را نیت نموده و معین نموده و در اثنای آن شک
کرده که از کدام جهت معین شد از قضای خود یا از غیر باطل بدانند روزه را و تحقیق نیت نیز بکار نمی آید و واجب نیست
در مقام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات را در ذهن بلکه همینکه یک یک مفطرات را فهمیده و شمرده بعد از آن قصد اجتناب
بالنسبه بجمیع نماید کافیست بلکه اگر چنین نیت نماید که روزه میگیرم یعنی امساک مینمایم از آنچه برای مجتهد من امساک
از آن باید نمود یا آنچه در واقع امساک از آن باید نمود نیز کافیست پس لازم نیست بر صایم معرفت حقیقت صوم بنحو
تفصیل چنانچه لازم نیست معرفت شرایط و موانع بتفصیل چنانچه لازم نیست که بداند که آخر زمان روزه غروب شمس است یا
زمان زوال حمره از سمت شرق میباشد یا آنکه تبدیل بسواد میباشد بعد از آنکه مطابق واقع روزه گرفته باشد بلکه
اگر اعتقادش این شود که حقیقتش و شرایطش و موانعش منحصر است در اشیا خاصه و این اعتقاد مطابق واقع نباشد
ولکن در مقام نیت قصد روزه واقعی نماید و منافی روزه واقعی نیز بعمل نیاورد ضرر ندارد روزه اش صحیح است و منافی
را چه مثل کسر شهوت تا آنکه زنا نکند و تشبه بملائکه و تحصیل اخلاق حسنه یا مباح که تابع نیت روزه باشد مثل
پرهیز کردن نیز ضرر ندارد بلکه اگر جبر کنند شخصی را بترک همه مفطرات یا بسبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که ممنوع شود
از جمیع مفطرات پس بجز علاج قصد روزه نماید صحت روزه در این حال خالی از قوت نیست و تداخل در صوم نیست حتی آنکه اگر بجا
آورد نماز عشا در شب رمضان نمی تواند فردا را بقصد شهر رمضان و کفاره هر دو روزه بدارد بلکه اگر نیت هر دو کند عدم
صحت صوم در غیر رمضان قوی میباشد و اگر روزه دار بخواهد که روزه را تجدید کند جایز است چه پیش از زوال چه بعد از آن
هر روزه که باشد چه مستحب و چه واجب بشرط آنکه روزه واجب موسع باشد نه مضیق مگر روزه قضای شهر رمضان بعد
از زوال بشرط آنکه افطار نکرده باشد نه از جانب و نه از تبرع و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض توسعه قبل از
ظهر خوردنش جایز است و بعد از ظهر جایز نیست و شرط نیست در نیت اخطار ببال و دل گذرانیدن آن بلکه هم اینکه بسبب
که فردا را باید روزه گرفت و بهمین داعی باشد سحر بخورد کافیست و جایز است تقدیم نیت صوم در شب و مقارنه
نیت شرط نیست مگر در حق کسیکه در اثنای نهار یابد نیت روزه گیرد بلکه ...

و نیز اول شب کافیست یعنی که اکل و شرب حتی جماع بعد از نیت نماید آنهم تجدید نیت لازم نیست بعد از اکل و شرب مثلا و هر گاه نیت
صوم را در اول شب نماید و در روز مشغول تا شب بماند بخوابد روزه اش صحیح است و اگر بی نیت روزه در شب تمام روز را
خوابید قضا نماید و اجتناب نماید از قصد مفطر بالفعل یا بعد از ساعتی یا بعد از امدن فلانی مثلا بلکه بنفسی این را
موجب قضا بلکه کفاره نیز و التسّمه الله هر چند دلیل محکمی ندارد و هم چنین باید که اجتناب نماید از قصد افطار
و اعراض از صوم یا بی بحو کما اثناء قطع صوم کند بالفعل یا بعد از ظهر یا بعد از امدن فلانی مثلا که از نیت اول بر گردد
بود او و ثانیا نیت نماید که دیگر روزه نیستم یا آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلا از روزه دست بر میدارم و هم
اگر مردد شود که بر روزه باقی باشم یا نه بلکه مراعات احتیاط بقضا بلکه کفاره نیز اولی میباشد در جمیع فروض
مذکوره از قصد قاطع منجزا و معلقا و قصد قطع منجزا و معلقا و تردید در بقاء بر امساک و البته این احتیاط
ترک نکند خصوص در قصد قطع که اثناء رفع ید از صوم نماید و بگوید که دیگر روزه نیستم خصوص اگر با این عزم باقی
باشد تا غروب و صدق نکند این عزم را العزم بر امساک که منافی صوم و لزوم قضا آن به تنهائی در این فرض خالی از قوت
نیست بلی کفاره در این فرض احوط است و اگر قصد قطع و قاطع یا تردد در ابتداء نیت روزه حاصل شود بطلان صوم
متعین میباشد بجهت آنکه حقیقة نیت روزه تمام ندارد یا آنکه جزم و قطع بروزه ندارد مگر در تردد بجهت جهل
مسئله یا بعروض عارض مثل سفر و حیض و مرض و نحو آنها بلکه تردد در بقاء بر روزه در اثناء نهار از جهة احتمال
مرتومه نیز ضرر ندارد و اگر بقصد افطار صبح نمود در یوم الشک و هنوز مفطری بعمل نیاورده معلوم شود
که اول رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد نیت روزه رمضان میکند و کافیست از آن و اگر بعد از زوال
باشد واجب است امساک بقیه روز بی نیت روزه و لکن قضا آن بعد از رمضان واجب است و احوط آنست
که در این امساک قصد قربة نماید چنانچه احوط آنستکه اگر ترک امساک نماید یا آنکه ترک نیت قربة نماید عمل
کفاره بدهد هر چند اقرب عدم لزوم هر دو میباشد و وقت نیت در واجب غیر معین چون قضا شهر رمضان
و نذر مطلق و کفاره بنحوی که تعیین روز مخصوص در آن نشده باشد ممتد میباشد از شب تا زوال که اختیارا
اگر ترک نیت کند قبل از زوال می تواند قصد روزه نماید بخلاف روزه معین مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و
معینه بروزه روز خاص که در اینها اختیارا تاخیر نیت حرام است و اگر اضطرار باشد مثل نسیان و نحو آن پس وقت
تا پیش از زوال میباشد بشرط آنکه بمجرد رفع اضطرار فورا نیت روزه نماید و اگر اخلال بفوریت نمود لزوم قضا
خالی از قوت نیست هر چند بعد از اخلال بفوریت تجدید نیت نماید بخلاف روزه مستحب که مطلقا حتی روز معین
از مستحب مثل روز غدیر و اول رجب مثلا که جایز است تاخیر نیت تا غروب بشرط آنکه قدری از روز باقی بماند هر چند
بسیار کم باشد پس واجب است که نیت روزه واجب معین را در شب نماید اگر عمدا ترک نیت نماید که بعضی از روز بگذرد
و حال آنکه نیت روزه نداشت روزه اش فاسد است و قضا لازم است نه کفاره علی الاقوی و کافی نیست در روزه غیر

که قصد نماید که فردا را روزه میگیرم و تعیین سبب نکند بلکه کافی است در صحت روزهٔ رمضان اینکه قصد کند که فردا
روزه میگیرم قربة الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردائی که از رمضان است روزه میگیرم بخلاف
روزهٔ واجبی که زمان معین ندارد که واجبست که تعیین نماید باین نحو مثلا که فردا را روزه میگیرم برای نذر
یا کفارت یا قضاء رمضان یا استیجار و بخوان قربة الی الله تعالی بلکه در نذر صوم معین نیز احوط بلکه اقوی تعیین نیت
مثل نیت مطلق روزه مندوب را نیز باید تعیین کند و اکتفا نکند باینکه روزه میگیرم فردا را قربة الی الله تعالی
و اول زمان روزه طلوع صبح صادق است و آخران ذهاب حمرهٔ مشرقیه پس نیت میکند در شب اول ماه که ماه رمضان
روزه میگیرم واجب قربة الی الله و بهتر این است که در هر شبی از شبهای رمضان نیز تجدید نیت کند که روزه میگیرم
این روز از رمضان را واجب قربة الی الله بدانکه هر گاه کسی در زندان و بخوان محبوس باشد یا اسیر کفار باشد
و هلال رمضان نیز بر او مشتبه باشد اجتهاد و تفحص کند و مظنه از هر چه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم
امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل بمظنه و عدم سقوط امر بصیام بر وجه ادا خالی از قوت نیست بجهت حدیثی که در این
فرض وارد شد بلی در صورت عدم امکان تحصیل علم با عدم امکان تحصیل مظنه سقوط اداء نیز خالی از قوت نیست
و آن ماهی را که مظنه نمود باینکه این ماه ماه رمضان است تمام روزه بگیرد و تمام احکام شهر رمضان از نیت و عید
فطره و کفاره و بخوان را بر او جاری سازد بحسب ظاهر تا اینکه واقع منکشف شود و اگر مظنه او بر گشت بمظنون دیگر عمل
نماید و هکذا و اگر اشتباه او رفع نشد و مظنه نیز حاصل نشد گذشت که سقوط اداء خالی از قوت نیست و لکن اگر بخواهد
که روزه بگیرد مخیر است در اختیار هر ماهی که بخواهد لکن اگر این اشتباه در سال آینده نیز حاصل شود یا آنکه
مستمر شود تا سال آینده دیگر را مطابق سال اول نماید که در میان شهر رمضان از سال اول تا شهر رمضان از سال دوم
یازده ماه فاصله باشد تا اینکه یقین حاصل شود باینکه یکی از این دو ماه ماه رمضان نمیباشد و جایز است اینکه بعد
از اختیار ماهی عدول از آن ماه کند و تمام نکند روزهٔ آن ماه را و لکن لازم است ماه دیگر را روزه بدارد از اول تا آخر
اگر عدول نکند و الا ماه سیم و هکذا و اگر بداند که شهر رمضان نگذشت بلکه همین ماه است یا بعد باید در این
وقت نیت نماید باحتمال اینکه این شهر رمضان است و هم چنین اگر بالمره نداند که گذشت یا نگذشت که همین یا آینده ماه است
و اگر بداند که شهر رمضان مؤخر نیست گذشت یا همین ماه است در این وقت به نیت ما فی الذمه روزه بگیرد
نه قصد ادا نماید و نه قصد قضا پس تکلیف بقضاء بطور یقین نیست بجهت آنکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان
باشد و قضا در او واقع نمیشود و تکلیف باداء بطور یقین نیز نمی باشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشته باشد
بلی تکلیف بما فی الذمه فی الجمله قطعی میباشد بجهت آنکه مفروض این است که میداند که ماه رمضان همین ماه است
یا آنکه گذشت و لکن اگر ماه مبارک رمضان مشتبه شود میان سه ماه یا چهار ماه لازم نیست که همه ماهها را روزه
بگیرد مثل آنکه هر گاه مشتبه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده ماه را روزه بگیرد بلکه عمل

بنحويكه بعد از اتيان علم بواجبيت مظنه اختيار هر ماهى كه بخواهد نمايد مثل سابق بلكه ظاهر اين است كه اين حكم جارى
باشد در هر واجبى از صيام معين كه مشتبه شود در ميان ماهها بلكه اگر روز معينى مشتبه شود در ميان هفته يا كمتر
از هفته مثل اينكه ميداند كه نذر كرده كه يك روز معين يا دو روز معين از هفته را روزه بگيرد ولكن نمى داند كه
آن روز معين شنبه بود يا يكشنبه يا دوشنبه و هكذا در اين وقت دور نيست حكم بوجوب روزه گرفتن همه افراد مشتبه
محصوره والله العالم و چون در روزه قصد ميكند امساك مفطرات را پس لازم است بيان مفطرات **فصل دويم**
در مفطرات است و آن ده چيز است اول و دويم خوردن و آشاميدن چيزهاى عادى مثل نان و آب يا غير عادى مثل
ريگ و شيره درخت سيم خود را جنب نمودن عمداً و اختياراً چه باحتلام باشد كه در زن در فرج خود را بهم بمالد
تا آنكه انزال شود و چه بجماع كردن باشد و چه باستمناء و مراد بجماع داخل نمودن حشفه است يا مقدار آن از مقطوع
الحشفه در قبل يا در دبر مفعول زن باشد يا مرده مرد باشد يا زن صغير باشد يا كبير انسان باشد يا حيوان على الاحوط
و مراد باستمناء بيرون آوردن منى ميباشد بغير جماع از ملامسه و ملاعبه و بدن ماليدن و خواندن از چيزهائيكه
بآن قاصد بيرون آوردن منى ميشود از بوسيدن و بوسيدن و تصوير و خيال معشوق و مجبوب خود نمودن و اگر
قصد اخراج منى نمايد و لكن منى بيرون نيامد گناه كار است لكن روزه اش باطل نميشود مگر اينكه قصد مفطر را
مفطر بدانيم و هرگاه بزنى بچسبد و قصد انزال منى نداشته و عادت انزال منى در اين عمل نيز نداشته و لكن منى
بيرون آمده اتفاقاً احوط حكم ببطلان روزه و قضا و كفاره ميباشد بلكه احوط آنستكه در چسبيدن بغير زن
از طفل و حيوان و غير آن نيز همين حكم را جارى كند بلكه احوط آنستكه در لمس و بوسه نيز همين حكم را جارى
نمايد بلكه احوط اجراى حكم مذكور است در وقتى كه اخراج منى شود بارتكاب هر فعل غير عادى مثل نظر بجماد
زن و امثال آن و روزه خنثى باطل ميشود اگر مرد او را وطى كند در دبر چنانچه روزه مرد نيز فاسد ميشود و هم
چنين فاسد ميشود بوطى كردن خنثى زنى را با اينكه مردى او را در قبلش وطى كرده لكن روزه خود خنثى مذكور
فاسد نميشود و هم چنين فاسد نميشود اگر فاعل و مفعول هر دو خنثى باشند هر چند هر دو فاعل و مفعول
يكديگر شوند و جماع از روى نسيان و از روى قهر و اجبار ضرر ندارد بشرط اينكه بعد از تنبه و بعد از رفع قهر
و اجبار فوراً ذكر را بيرون آورد و اگر تأخير انداخت فاسد است و بداخل كردن ذكر در غير قبل و دبر بشرط انزال
نشدن منى نيز باطل نميشود بداخل كردن انگشت در قبل يا در دبر مرد و اگر داخل كرد حشفه را با اعتقاد
اينكه در غير فرج است بعد معلوم شد كه فرج است ضرر ندارد و لكن اگر قصد ادخال در فرج كرد و معلوم
شد كه در غير فرج است خالى از اشكال نيست از جهت نيت مفطر صوم كه بعضى از اصحاب حكم باشتباه آن نموده اند
در اصل جماع يا در غيبوبت حشفه يا در خروج منى روزه صحيح است و باطل نميشود روزه بمحتلم شدن در خواب
در روز ضرر ندارد تأخير غسل هر چند اولى تعجيل غسل ميباشد و هم چنين باطل نميشود روزه باستبرا نمودن محتلم

در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبراء ببول باشد یا نه هر چند علم داشته باشد
بخروج بقیهٔ منی بلی اگر غسل کرده باشد قبل از استبراء و بعد استبراء نماید و بداند که با استبراء بقیهٔ منی خارج
میشود و دوباره جنب میشود در نهار رمضان ترک نماید استبراء را علی الاحوط هر چند بعضی این قسم را نیز جایز
دانسته اند و اگر بداند که اگر در نهار رمضان بخوابد محتلم خواهد شد ترک نماید خوابیدن را علی الاحوط بلکه بعضی
حرام دانسته اند و اگر منی بدون اختیار مثل احتلام حرکت نموده از محل و بمجرای بول رسیده یا نرسیده لازم نیست
که حبس نماید و منع نماید خود را از خروج منی هر چند ضرر در حبس نباشد و قادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر منی بی
اختیار خارج شود لازم نیست که قطع استمرار آن نماید تا آنکه تمام خارج نشود بخلاف آنکه عمدا و اختیارا باعث بر
حرکت منی شود که در این وقت حبس لازم است اگر قادر بر حبس باشد و در حبس نیز ضرر نباشد بلکه اگر در حبس
ضرر باشد حبس ننماید لکن روزه اش صحیح نیست چهارم از مفطرات علی الاحوط عمدا دروغ گفتن است بر خدا
و رسول و ائمهٔ معصومین و سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و همچنین فاطمهٔ زهراء علیها السلام علی الاحوط در امور دینی یا
دنیا و رجوع کردن از دروغ خود نیز فائده ندارد و فرقی نیست که بلغهٔ عربی دروغ بگوید یا بغیر آن صریح باشد
یا بالکنایة یا باشاره باشد یا بکتابت پس اگر سؤال کند کسی که آیا حضرت رسول چنین فرموده است و بلی اشاره کند
که بلی و حال آنکه چنین نباشد روزه اش باطل است بلی نقل دروغ که در مقام اخبار نباشد ضرر ندارد و همچنین اگر
باعتقاد اینکه این دروغ است بگوید فی الواقع راست باشد یا عکس نیز ضرری ندارد مگر آنکه قصد مفطر را مفطر بدانیم
که در این وقت مستمرا و لکن مضر میباشد و همچنین در صورتیکه روزه بوده لکن فراموش کند و دروغ بگوید نیز
روزه اش صحیح است بلی اگر دروغ بگوید و مخاطبی نداشته باشد یا باشد ولکن فهم خطاب نباشد خالی از اشکال نیست
و ترکش احوط است پنجم از مفطرات ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سر است در آب جاری یا غیر جاری قلیل یا کثیر طاهر
یا نجس بشرط آنکه مطلق باشد نه مضاف بلکه در آب مضاف و سایر مایعات نیز علی الاحوط هر چند تمام بدن خارج از آب
باشد چه دفعه ارتماس نماید چه بتدریج یا که سر خود را کم کم در زیر آب ببرد تا آنکه تمام سرش زیر آب فرو رود بنحوی که
مجموع سرش در زیر آب باشد هر چند در یک آن باشد بلی اگر تمام سر را در زیر آب ببرد کم کم بنحوی که همهٔ سر در زیر آب
در یک آن نماند ضرری ندارد و نساء برابر ارتماس نیز در حکم ارتماس بلکه اگر در شب پیش از صبح ارتماس نموده باقی ماند تا
بعد از صبح آن نیز در حکم ارتماس است چنانچه اگر سهوا یا اضطرارا سر را زیر آب برد ولکن عمدا و اختیارا بقدری
مکث در زیر آب نمود آن نیز در حکم ارتماس است بلی اگر فورا سر خود را از آب خارج نماید ضرر ندارد چنانچه اگر همهٔ
سر را با فرو نبرده بلکه بعضی از آن را زیر آب فرو برد ضرر ندارد هر چند آن بعضی که فرو برده تمام سر باشد الا
بعضی که فرو نبرده بقدر عرض چین یا بقدر ... از سرش باشد که بیرون آب مانده و آب احاطه ننموده
و سر عبارت از فوق گردن است نه خصوص منابت شعر و سوراخهای آن اگر چه اقتصار بر خصوص منابت شعر احوط است

کتاب الصوم

بخصوص سوراخهای نیز احوط است و بیرون ماندن موی سر مثل بیرون کردن یا برنه منافات با صدق
ارتماس ندارد چنانچه بستن سوراخهای سر مثل گوش و دماغ و دهن و حائل و مانع از رسیدن آب بسر و رو که متصل
و چسبیده بسر و رو باشد چون کلاه و شمع و نحو آنها ضرری ندارد بقصد و ارتماس و اگر بجهة ضرورة مثل حرارة
زیاد در آب سرد و برودة زیاد در آب گرم ارتماس نماید ضرری ندارد و گناه کار نیست ولکن قضا نماید علی الاحوط و
ندارد برای روزه دار آب بسیار بر سر ریختن چنانچه ضرری ندارد سر را در زیر آب باران یا ناودان نگاه داشتن
مگر آنکه طوری باشد که صدق ارتماس نماید چنانچه ضرری ندارد ارتماس در حالیکه بر سر خود حائلی قرار دهد که
مانع باشد از رسیدن آب بسر و رو که آن حایل جدا از سر و رو باشد و در آب فرو رود چون شیشه غواص و در بدن
و نحو اگرچه احوط اجتناب است و با شک در فرو رفتن سر بزیر آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد
که یکی اصلی و یکی زاید باشد مدار بر ارتماس سر اصلی است پس با ارتماس سر زاید روزه اش باطل نیست ولکن احوط
اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد حسب باب المقدمه بهیچیک ارتماس نماید و اگر بیکی فرضا ارتماس نماید ضرر
ندارد یعنی روزه باطل نیست هر چند بگوئیم که گناه کار شده است در فرو بردن یکی و ضرری ندارد ارتماس از روی
فراموشی و افتادن بی اختیار و اگر روزه دار در ماه رمضان عمدا و اختیارا غسل ارتماسی کند پس اگر در فرو رفتن
قاصد غسل باشد روزه و غسلش هر دو باطل است و هم چنین غسلش باطل و روزه اش نیز باطل است اگر در زیر
آب در حال استقرار قصد غسل نماید و اگر در بیرون آمدن قاصد غسل باشد روزه اش باطل است ولکن غسلش
صحیح است چنانچه بعضی از علماء ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علماء نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار ذکر کرده
است که اگر در وقت بودن در زیر آب قصد غسل کند شاید حکم بصحة آن مستبعد نباشد مع اشکال فیه بلکه هم
این بزرگوار ذکر کرده است که هرگاه ابطال صومش را بیکی از مفطرات نموده مثل آنکه استمناء نموده و بعد
از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر این است که غسلش صحیح است بجهت آنکه نهی از ارتماس مختص بصائم است و شامل
مفطر نیست ولکن قول بصحة غسل در دو فرض اخیر بسیار ضعیف است بلی صحة غسل در فرض اول وجیه است هر چند
خالی از مناقشه نیست و در ارتماس در آب مغصوب بجهة فراموشی از روزه غسل باطل و صوم صحیح است و در آب
مباح هر دو صحیح است و جاهل غیر معذور مثل عامد است که روزه اش صحیح نیست علی الاحوط بلکه در حرمة
ارتماس و کراهة آن برای صائم و هم چنین در ابطال صوم بنحویکه موجب قضا و کفاره هر دو باشد یا عدم افساد
آن بالمره یا قضاء تنها نیز خلاف است و آنچه فی الجمله اطمینان باو حاصل شد حرمة ارتماس است بر صائم مثل
حرمة ارتماس بر محرم و اما افساد صوم و قضا و کفاره معلوم نیست مثل ارتماس محرم بلی احوط است چنانچه
از آن اشاره شد بلکه احوط آنستکه ارتماس بلکه در صوم مستحب نیز ترک نماید و هم چنین در صوم واجبی که ابطال آن
[illegible] نباشد پس احوط ترک ارتماس است مطلقا ششم خوابیدن جنب در مرتبه سیم یا چهارم یا بیشتر تا صبح با عدم

جرم تبه(؟) بیدار شدن برای غسل در وقتیکه امکان غسل یا تیمم را داشته باشد که جنب یا محتلم میخوابد در دفعه سیم یا بیشتر
تا صبح روزه اش صحیح نیست و قضا بلکه کفاره لازم میشود علی الاحوط در صوم واجبه نه مستحبه و تفصیل خواب دویم
از نیم(؟) بتفصیل می آید انشاء الله و نوم جنب در دفعه اولی جایز است مگر با عزم بر عدم غسل که با عزم بر غسل بلکه با عدم
التفات بغسل بلکه با تردد در غسل و عدم غسل نیز جایز است با احتمال بیدار شدن و هم چنین خواب دویم که جایز است
ولکن احتیاط ترک نماید و اما خواب سیم و بالاتر از آن پس احتیاط شدید در ترک آنست حتی با احتمال بیدار شدن مگر در وقتیکه
یقین بداند که بیدار خواهد شد و اقوی عدم الحاق حایض و نفسا بجنب میباشد در حکم نوم سیم بلکی احوط الحاق میباشد
و تفصیل کلام و توضیح آن در بیان حکم سه مطلب است مطلب اول در بیان حکم نوم جنب است که کجا جایز است و کجا جایز نیست و آیا
فرق میان نوم اول و ثانی و ثالث میباشد یا نه مطلب ثانی در بیان آنکه مراد از نوم اول و ثانی کدام است مطلب ثالث آنکه کدام نوم
موجب قضا و کفاره یا قضا تنها است و کدام نوم موجب چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب اعم از آنکه جنابتش در بیداری
باشد بسبب جماع یا استمنا یا جنابتش در خواب باشد بسبب احتلام که از خواب بیدار شود و مطلع باحتلام نیز شود آنستکه این
شخص بخوابد با جنابت و با وصف اطلاع بجنابت پس مراد از نوم اول این است که شخص با وصف جنابت و با اطلاع بجنابت بخوابد پس
خوابی که در آن خواب محتلم شد و بیدار شد نه نوم اول حساب میشود و نه نوم دویم بلکی اگر از این خواب بیدار شود و مطلع بجنابت
نیز شود و بعد از آن بخوابد این خواب خواب اول است و اگر دفعه دوم بخوابد نوم دویم خواهد بود که با نوم احتلام سه نوم میشود
پس میگوئیم که نوم جنب بر چند قسم است اول آنستکه بخوابد بقصد غسل با احتمال بیدار شدن ظاهر آنستکه این نوم جایز است
و این خواب نه باعث ارتکاب معصیت است و نه باعث قضا و نه کفاره دوم آنستکه بخوابد بقصد عدم غسل تا صبح و بیدار شدن
تا صبح و در این وقت این خواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد سیم آنکه بخوابد ولکن نه قصد غسل کردن داشته باشد
و نه قصد غسل نکردن با التفات یا با عدم التفات و بیدار نشود تا صبح در این وقت این نوم جایز است و صحت صوم قوی است و قضا
براو لازم نیست ولکن قضا بلکه کفاره احوط است این بود حکم نوم اول و اما نوم ثانی که بعد از آنکه بعد از اطلاع بجنابت
خوابید بیدار هم شد بعد از آن در دفعه دوم خوابید و بیدار نشد تا صبح قضا لازم و کفاره احوط و نوم او نیز جایز با امکان بیدار
شدن و علم یا عزم بر ترک غسل بلکی احوط ترک نوم دوم است مگر با قطع به بیدار شدن و احتیاط شدید در ترک نوم ثالث میباشد
هرچند اقوی نیست که حکم نوم ثالث با نوم ثانی متحد است در صورت جواز و منع پس ظاهر شد که احتمال بیدار شدن کافی است
در جواز نوم جنب مطلقا چه نوم اول باشد چه دوم و چه سیم باشد و مظنه به بیدار شدن شرط جواز نوم نمیباشد بلکی ظاهر آنست
که کسی بداند که عادتش این است که بعد از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که او را بیدار
کند این بمنزله عزم بر ترک غسل است بلکی اگر احتمال این بود که کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم بر ترک غسل محل تامل است
والله العالم هفتم بقاء بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث بطلان روزه رمضان و هر روزه که واجب معین است
میشود و اما قضاء رمضان پس بقا بر جنابت موجب بطلان است اگرچه عمدا نباشد و احتیاط الحاق واجب غیر معین و صوم

بقضا رمضان هر چند حکم بعدم بطلان در صوم مندوب شاید اقوی باشد و باطل نمیشود تتابع در صوم ال محمد بجنب
نمودن بر جنابه چه صوم کفاره باشد چه غیر ان و اگر در ماه رمضان غسل جنابه را در شب فراموش کند تا انکه روز ها
بگذرد باید روزهها را قضا کند علی الاحوط و باید قضا کند هم نمازهای را که بی غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی
غسل حیض و نفاس به جنابه مثل الحاق نذر معین و شبه ان بماه مبارک رمضان خالی از قوت نیست و هم چنین در
در حکم بقاء بر جنابه است جنب نمودن خود را در وقتیکه وسعه غسل و تیمم هیچ کدام را نداشته باشد و هر گاه
جنب کند خود را در وقتیکه وسعه تیمم را داشته باشد نه غسل را بعضی گفته که اثم است لکن اقوی انستکه اثم نیست
و روزه اش نیز صحیح است با تیمم اگرچه احوط اجتناب از ان است بلکه احوط نیز قضاء ان است بلکه بعضی گفته اند
که اگر غسل را عمداً تاخیر بیندازد تا تنگی زمان و سعت غسل را اینجا در معصیت کرده است و تیمم از برای او فایده ندارد
و روزه اش باطل است اقوی انستکه در این فرض نیز روزه اش صحیح است با تیمم و اگر بعد از تفحص از حال وقت با اعتقاد
سعه وقت خود را جنب کند و بعد خلاف ان معلوم شود ضرر ندارد بدون تفحص قضا لازم است و در جائیکه حکم بتیمم
باید تا صبح بیدار باشد با امکان و اختیار پس اگر بی اختیار بخوابد ضرر ندارد و هر گاه ترک تیمم کند تا صبح مثل کسی است
که ترک غسل کند و کسیکه بیدار شود بعد از صبح بر حالت احتلام پس مثل کسی است که صبح نماید بجنابت نداند اگر معلوم شود
که جنابتش در شب بوده و الا مثل کسی است که در روز محتلم شود بدون اختیار که روزه اش صحیح است و لکن احتیاط در تعجیل
غسل است و اثنای روز چنانکه گذشت و غسل حیض و نفاس را هم باید از نقاء قبل از صبح بجا آورد و بقا بر ان مثل بقاء بر جنابه
در لزوم قضا بلکه کفاره علی الاحوط هر چند بعضی از سادات از اخلال حایض بغسل قضا را لازم دانسته اند و کفاره را
لازم ندانسته اند بجهة خلاف علامه در تحریر کفاره را احوط دانسته اند و ترک غسل مس میت هیچ ضرر بصوم ندارد بلکه
جایز است که روزه دارد در روز مس میت را غسل دهد و با تنگی وقت تیمم لازم است مثل جنابه که ذکر شد و در ضیق وقت که
متمکن از غسل یا تیمم نباشد که صبح شود روزه اش صحیح است مثل اینکه در بین غسل صبح شود در حالتیکه با اعتقاد سعه
وقت بعد از تفحص مشغول غسل شده باشد و هم چنین روزه اش صحیح است هر گاه غسل را نکند با اعتقاد اینکه از حدث
حیض یا نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه رمضان یا روزه واجب معین دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قلیله باشد
وضو و شستن ظاهر فرج و تغییر پنبه و بخوان مدخلیتی در روزه ندارد و اما اغسال مستحاضه متوسطه و کثیره
پس اگر استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل از ظهرین باید غسل را بجا آورد که اگر اخلال بغسل نهاری
کند روزه اش باطل است بخلاف جنب که اگر در روز محتلم شود و اخلال بغسل جنابه کند روزه اش باطل نمیشود پس
مستحاضه غسلهائی که از برای نماز روز بر او واجبست از صبح و ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه
و کثیره واجب است که بجا آورد و اگر ترک نماید روزه اش صحیح نیست که باید قضا نماید و لزوم کفاره ثابت نیست بلکه
بعضی تصریح بعدم لزوم کفاره نموده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل را بر طلوع

صحیح لازم نیست بلی احوط پیش انداختن حتی المقدور غسل خود را بر طلوع صبح هر چند جواز تاخیر محل تامل است و اما غسل مغرب و عشا پس احتیاط اولی است پس ترک ننماید غسل مغرب و عشا را از برای صحت روزه اینده و کذشته هر چند عدم مدخلیت اغسال لیلیه در صحت روزه قوی میباشد و کسیکه تحصیل اب و خاک از برایش ممکن نیست که غسل یا تیمم کند تکلیف بطهارت از او ساقط است و روزه اش صحیح است هشتم رسانیدن غبار است بر حلق هر چند مجزی باشد که خود باعث وصول بحلق بشود مثل باز کذاشتن دهن در محل غبار و ایستادن در ان مکان بجهت انکه غبار بحلق او فرو رود یا ایستادن در مکانیکه قطع دارد که در ان مکان لامحاله غبار بحلق او از باد و غیره خواهد رسید یا انکه خود جاروب کند بنحویکه غبار بحلق او از باد و غیره خواهد رسید یا انکه خود جاروب کند بنحویکه غبار او را به دهن بحلق او فرو رود و فرقی نیست در مفطر بودن ان میان غبار حلال مثل ارد یا حرام مثل خاک اکر خوردن خاک را بنی مثل کل حرام بدانیم چنانچه فرقی نیست در مفطر بودن غبار اینکه غلیظ باشد یا رقیق بلی شرط است که در احتراز از ان غبار عسر و حرج نباشد مثل اسیابان و کارکن خرمن و غربال کننده ارد یا کند که غالبا میسر نباشد امساک از ان خصوص اکر بنحوی باشد که اکر در روز رمضان باین کار مشغول نشود امر معاشش مختل خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمد و اختیار باشد پس اکر از روی غفلت یا فراموشی بوده باشد ضرری ندارد چنانچه اکر کمان عدم وصول کرد و بعد معلوم شد که بحلق رسید یا انکه قهرا داخل حلق او شد ضرری ندارد و حکم نفسانیدن را دارد اوهمی شود مکر انکه معلوم شود که غبار منجمد بوده و جرم بحلقش رسیده چنانچه هر کاه خارج شود از حلق او غباری مثل کل و بقضای دهن برسد پس ضرری ندارد بلی اکر دوباره فرو برد او را صومش فاسد میشود و در حکم ایصال غبار بحلق است کشیدن قلیان یا شطب بنحویکه دود ان بحلق رسد هر چند از غیر تنباکو و توتن باشد که او نیز روزه را فاسد میکند هر چند لزوم قضا و کفاره خالی از منافات نیست بلی احوط قضا و کفاره هر دو میباشد و اما رایحه غلیظه و بخار طبخ و دود شمع و بخوران که بحلق میرسد ضرری ندارد هر چند از تنباکو و توتن باشد بلی احوط الستکه از غبار غلیظ و رایحه غلیظه مثل رایحه مشک اجتناب بلکه بعضی ملحق ساخته غبار غلیظ را بخار غلیظه و بخار غلیظ و دود غلیظ را الحق حتم کردن به تعاب علی الاحوط هر چند از برای علاج مرض باشد و حقنه بجامدات در دبر و قبل ضرری ندارد اکر چه احوط اجتناب است و ضرری ندارد رسانیدن چیزی به باطن از غیر حلق و غیر دبر مثل سوراخ کوش و چشم و بینی و دمل و امثال انها بلی هر کاه رسانیدن غذا بباطن شخص از منافذ مذکوره عادی شخص بشود موجب بطلان خواهد بود دهم قی کردن است از روی عمد و اختیار و قی کردن بلا اختیار ضرری ندارد و مسمای عرفی معتبر است پس در اوردن هسته خرما یا ریک یا مکس یا خلط دراز از حلق خود داخل در قی نیست و هر کاه در شب غذائی بخورد که بیرون اوردن واجب باشد و بیرون نیاید مکر بقی کردن ان در روز پس روزه اش فاسد است

بنا بر احوط قضا صح

هرچه قی نماید پس هرگاه نداند که بخورد یا نکند یا احتمال آن دهد اگر در شب بخورد چیزی را که بداند که خوردن آن مستلزم قی
اختیاری میباشد ضرر ندارد خوردن او را در شب و هرگاه در خود اثر قی نمودن فهمید و ممکن باشد حبس آن
بدون عسر و حرج و ضرر واجب است که صبر کند و هرگاه رها کند که قی نماید روزه اش باطل میشود بلکه همینکه
بفضای دهن برسد روزه اش باطل میشود بلکه همینکه از مخرج حا یا خا خارج شود روزه اش باطل است چه
خارج از دهن شود چه نشود چه از بینی خارج شود یا از دهن و اگر بفضای دهن برسد بی اختیار و لکن باختیار
فرو برده روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم بلکه احوط کفاره جمع میباشد و اگر بی اختیار قی برگشت فرو
برود روزه اش باطل نمیشود و هرگاه قی لازم شود بجهت ضرورت و مرض پس گناه ندارد و لکن قضا لازم است اگر از برای آن
صوم قضائی باشد و هرگاه از روی فراموشی قی نموده پس خاطر آورده باید که قطع نماید استمرار قی
اگر ممکن شود بدون ضرر و اگر امکان ندارد فصل سیم اینکه فاسد نمیشود روزه بمکیدن انگشتر و جویدن
طعام بجهت اینکه در دهان اطفال بگذارد و بچشیدن شوربا و نخوان که بحلق نمیرسد لکن مکروه است
و رسیدن بحلق بدون قصد و یاد بصورت فراموشی روزه ضرر ندارد و مکیدن ... برای روزه
دار مسواک کردن بلکه مستحب است اگر چه بچوب تر باشد چنانچه مضمضه نیز مستحب است بلی مبالغه نکند
در مضمضه بنحوی که خوف وصول بحلق یا خوف تجاوز از آن حاصل شود و بهتر آنست که بعد از مضمضه
سه دفعه آب دهن را بیرون اندازد و فاسد نمیشود روزه بفرو بردن خلطی که از سینه یا دماغ بفضای دهن بیاید
باشد و اگر بفضای دهن آمده باشد اجتناب نماید که بعضی بفرو بردن آن بعد از آنکه بفضای دهن آمده
باشد قضا و کفاره جمع قائل شده اند هر چند دلیلش ضعیف است بلی هرگاه از دو لب خارج شود با اتصال
یا انفصال فرو نبرد که آن مضر است مثل آب دهن که از لب خارج شود و فرو نبردن خلط بلکه نکشیدن آن بدهن
مطلقا احوط است و اگر ریسمانی از دهن بیرون آورد که آلوده باشد بآب دهن و باز بدهن بگذارد پس اگر
رطوبت ریسمان مستهلک است بالنسبه بآب دهن ضرر ندارد و الا فرو بردن آب دهن مذکور چون نجس و مفسد
صوم است و همچنین است حکم رطوبت باقی مانده در دهن بعد از مضمضه و بعد از چشیدن طعام و نخوان و جویدن
مصطکی ضرر ندارد اگر چه طعمش بسبب مجاورت در دهن بماند هم چنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل
بکف پا ضرری ندارد هم چنانکه با آروغ زدن قدری از طعام با او بیرون آید و بی اختیار رجوع نماید و فرو برد
ضرری ندارد و آروغ عمدی نیز چنین است اگر چیزی با او بیرون نیاید و اگر بسبب آروغ عمدی غذا یا آب
یا زرداب و نخوان بیرون بیاید و رجوع نماید بی اختیار احوط قضا است و در فرو بردن با اختیار قضا
و کفاره است بلکه احوط کفاره جمع است اگر از خبائث محسوب شود شرعا و هم چنین است حال فرو بردن غذا
در بن دندان باقی مانده با آب دهن که مخلوط بخون باشد که قضاء آن روزه نماید و کفاره نیز بدهد بلکه احوط

کفارهٔ جمع است و فرو بردن آن عمداً [illegible] اگر غافل [illegible] و [illegible] ذکر

سهواً باشد چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است و خلال کردن واجب نیست هر چند احوط است فصل چهارم

آنچه ذکر شد از مفطرات غیر بقاء بر جنابت که حکم آن بتفصیل گذشت باطل میکند روزه را اگر عمداً بجای

آورد و با فراموشی یا بدون قصد فاسد نمیکند و هر گاه سهواً یا نسیاناً بخورد یا بیاشامد و اعتقاد

کند که روزه اش باطل شده و از این جهت عمداً افطار کند پس این افطار عمدی میباشد و روزه اش باطل است

و هم چنین اگر فراموش کند که روزه اش روزهٔ واجب است پس افطار نماید باعتقاد اینکه روزهٔ مستحبی است بعد

معلوم شود که روزه اش واجب بوده نیز روزه اش صحیح نیست بلی صحیح است روزهٔ کسیکه او را باکراه و جبر

مفطر بعمل آورده باشد بنحوی که اختیار و قصد از او مسلوب شود مثل آنکه باکراه چیزی در حلق او بریزند

یا آنکه پای او را ببندند و در آب فرو برند یا آنکه [illegible] بعمل آید اگر [illegible] بدانیم با آنکه [illegible]

یا چیزی [illegible] در حلق او داخل شود و فرو رود بدون قصد و اختیار بخلاف آنکه خود مباشر خوردن یا آشامیدن

[illegible] شود بسبب تخویف اکراه کسی او را در خوردن و آشامیدن پس روزه اش فاسد میشود که لازم

قضای آن نماید اگرچه از روی تقیه افطار نماید مثل اینکه با عامه افطار کند در عید ایشان در حالی که ماه باقی

باشد و آنها هر گاه بعمل آورد [illegible] در پیش عامه باعث افطار نشود و شیخ استاد در جواهر الکلام و رساله

عملیه فرموده است که دور نیست حکم بصحت روزه اش بلکه دور نیست حکم بصحت روزه هر گاه افطار کند از روی

تقیه بعد از استتار قرص و این سخن قوی بنظر میرسد ولکن ترک نباید قضای صوم را در جمیع موارد که افطار

نماید بجهت تقیه بلکه لازم است که اقتصار نماید در اکل و شرب بقدر ضرورت و تقیه چنانچه بعد از رفع شدن اکراه

و تقیه باید که افطار ننماید و باقی باشد بر امساک تا شام و صحیح شرعی هر چند [illegible] باشد بلکه

اگر [illegible] که کثیر العطش باشد [illegible] سفر [illegible] شد که خوف هلاک داشته باشد و هم چنین

معتاد بتریاک و بخواهد [illegible] تریاک خوردن را در سحر فراموش کرده باشد و بترسد از تریاک نخوردن و هم چنین

اگر در حال [illegible] مشروع مثل جهاد و دفاع اگر محتاج بقدری از طعام یا آب یا مضطر [illegible] شود که در این وقت

جایز است خوردن بقدر ضرورت و سد رمق ولکن زمان خوردن و قدر تریاک و مقدار لقمه طعام

و مقدار شربه آب بقدر ضرورت و سد رمق قرار دهد و از زیاده بر آن و بعد از آن امساک نماید چنانچه

بعد از آن آن روز را باید قضا نماید و هم چنین بجهة حفظ نفس کسی از غرق مثلاً ارتماس بعمل آورد روزه اش

فاسد میشود قضا [illegible] اگر اقتصار بقدر ضرورت کند و از ارتماس [illegible] مضطر بدانیم و اگر در

[illegible] و سؤال بگوید عمداً از جهت ضرورت یا تقیه احوط آنست که قضا نماید ولکن واجب نبودن قضا و سقوط

آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن قضا در هر دو صورت [illegible] قوی میباشد فصل پنجم آنکه افطار در هر [illegible]

باب قضا و کفاره میشود یکی مخصوص است بماه رمضان [illegible] از اقسام روزه مثل افطار کردن روزه شهر رمضان یا
قضای آن بعد از زوال و روزه نذر معین و روزه اعتکاف هرگاه واجب باشد بنا بر اقوی
و در سایر اقسام روزه کفاره نیست چون روزه نذر مطلق و روزه کفاره و روزهای مستحبی غیر آنکه در
افطار آنها بعد از زوال نیز اثمی نیست بنا بر اصح و فرقی نیست در مواضع وجوب کفاره ما بین عالم و جاهل
مقصر در سؤال اما جاهل غیر متنبه و غیر مقصر در سؤال پس اقوی این است که کفاره بر او نیست اگر چه
کفاره دادنش احوط است اما کفاره شهر رمضان پس مخیر است ما بین سه چیز آزاد کردن بنده و
گرفتن شصت روز که سی و یک روزش متوالی باشد و اطعام کردن شصت مسکین و رعایت ترتیب احوط است
که با عدم تمکن از اول دو تای دیگر اختیار نماید و با عجز از آن [illegible] و افطار کردن بحرام احوط
جمع ما بین هر سه کفاره است اگر چه اقوی لزوم یک کفاره است مثل جماع کردن بحرام و مکرر میشود کفاره
بتکرر سبب در دو روز مثلا و اما تکرار سبب در یک روز پس در جماع و غیر جماع نیز سبب تکرر
نمیشود خواه از یک جنس باشد یا نه و خواه ما بین دو سبب کفاره داده باشد لکن احتیاط در تکرار کفاره
مگر خصوص در جماع و خصوصا اگر سبب از دو جنس باشد و کفاره هم فاصله شده باشد و اگر مفطری بعمل آورد
که موجب قضا شود نه کفاره ولکن امساک تا مغرب بر او واجب باشد پس اگر در این حال در اثنای این روزه مفطری
که سبب کفاره باشد بعمل آورد کفاره بر او واجب نیست پس اگر بی اختیار جنونی یا حیضی بر او در اثنای روز عارض شد
سبب سقوط کفاره نمیشود علی الاحوط هر چند اقوی سقوط کفاره است حتی در خصوص سفر اضطراری نه اختیاری
بلی اگر خود را بسبب خوردن چیزی مثلا مجنون یا حایض نماید یا آنکه اختیارا سفر نماید کفاره ساقط نمیشود خصوص
اگر غرض از سفر اختیاری فرار از کفاره باشد و اگر متوطن قبل از بلوغ بحد ترخص روزه خود را بخورد قضا
و کفاره هر دو بر او لازم است اگر عمدا و عالما باشد و اگر جاهل بحکم باشد قضا نماید و احوط کفاره میباشد
و اگر قبل از ثبوت یوم العید سبب کفاره را بعمل آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم نیست
اگر چه احوط اتیان بکفاره است و کسیکه حلال بداند افطار در روز رمضان را و خود را گناهکار در افطار نداند
مرتد است که افطار بخوردن و آشامیدن باشد و اگر حلال نداند و خود را گناهکار بداند و دانسته افطار
کند حاکم شرع باید او را ادب کند بمقداریکه صلاح میداند و تعزیر او تا [illegible] بیست و پنج تازیانه در خصوص
جماع در مسئله که می آید وارد شده است و روایات فی الجمله ضرب زیادتر از هر چند در غیر جماع باشد پس تا
میکند او را به بیست و پنج تازیانه و اگر عود کند بیست و پنج دیگر زده میشود و در دفعه سیم کشته میشود بعد از
مراجعه بحاکم شرع در هر مرتبه با وقوع تعزیر در دو مرتبه یا سه مرتبه و احتیاط تاخیر کشتن او است تا دفعه چهارم
و مرد روزه دار اگر اکراه نماید زوجه روزه دار خود را بر جماع دو کفاره بر او لازم است و بپنجاه تازیانه زده میشود

اصح

ضعیف

اگر زن از اول جماع تا آخر آن راضی بجماع نشده باشد و هر گاه خود زن پس از اکراه قبول نماید بر هر یک کفاره و بلت
تا زیانه قرار میگیرد و هم چنین اگر زن در اثنای جماع راضی بشود و همچنین نیز باشد و حکم مذکور مختص است با
نوج زوجه خود را بر جماع بخلاف اینکه زوجه [illegible] ... که دیگری [illegible] نماید یا
زوج زوجه خود را بغیر جماع اکراه کند یا اینکه زوجه خود را در حالت خواب وطی نماید یا اینکه [illegible]
اکراه بر جماع کند یا انکه زوج بسبب سفر یا [illegible] روزه دار نباشد یا اینکه مرد بر روزه دار [illegible] روزه دار را
اکراه بر جماع نماید اگرچه در این صورت احوط تحمل کفاره است خصوصا اگر متعه باشد که زوجه خودش است
وکسیکه عاجز شود از روزه کفارهٔ دو ماه متوالی بدل از آن هیجده روز روزه میگیرد و همچنین است
اگر عاجز شود از روزهٔ دو ماه متوالی که بنذر یا مانند آن بر خود لازم کرده باشد و هر گاه از روزه گرفتن
متوالی که بنذر یا مانند آن بر خود لازم کرده باشد و هر گاه از آن عاجز شود بدل هر روزی یک مد
تصدق میکند و احوط رعایت شصت روز است نه هیجده روز و اگر متمکن نباشد تصدق کند آن قدر یکه متمکن
و اگر عاجز باشد استغفار میکند به نیت بدل از کفاره لکن بعد از تمکن اتیان بکفاره احوط است و کسیکه از
سه خصال کفاره عاجز باشد در شهر رمضان پس هیجده روز روزه میگیرد یا تصدق میکند بانچه بتواند
و مخیر است مابین روزه گرفتن و تصدق دادن لکن روزه گرفتن احوط است اگرچه جمع مابین روزه
و تصدق احوط است و با عجز از اتیان مینماید بتصدق انچه ممکن است و با عجز استغفار میکند بدل از کفاره
و بعد از تمکن از کفاره کفاره بدهد و جایز است کفاره دادن از جانب اموات تبرعا و از قبل زنده جایز نیست

فصل ششم در بیان چیزهائیست که موجب قضا است بدون کفاره و آن چند چیز است اول اتیان بیکی از
مفطرات پیش از اینکه مراعات کند که فجر طالع شده یا نشده با قدرت بر مراعات بخلاف عجز از آن بسبب کوری
و حبس و مانند آن لکن احوط اتیان بقضا است خصوصا با تقصیر از سؤال و تحصیل با وجود تمکن از آن و هم چنین
علی الاقوی حال کسیکه عاجز از شناختن فجر است و کسیکه تفحص کرد و چیزی برا و ظاهر نشد و خورد بعد
معلوم شد که در فجر تناول کرده است قضا میکند و هر گاه پس از مراعات شک یا مظنه کند بطلوع فجر و بخورد
و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده احوط در چنین وقت قضا کردن است بدانکه لازم نیست بر کسیکه
میخواهد روزه بگیرد اینکه در وقت سحر خوردن تفحص نماید از طلوع صبح بلکه اگر تفحص نکرده بخورد یا بیاشامد یا
بجماع کند مثلا ضرر ندارد بلکه اگر بعد از تفحص یا قبل از تفحص شک در صبح بودن نماید و چیزی بخورد گناه ندارد
بلکه اگر بعد از تفحص یا قبل از تفحص مظنه نیز نماید بصبح بودن این مظنه نیز اعتبار ندارد مگر اینکه این مظنه
در وقتی باشد که ظن بوقت حجت باشد مثل اینکه افق ابر غلیظ گرفته باشد و بدانکه حکم بعدم قضا و صحت صوم
با تناول مفطر در جائیکه خود مراعات فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان نه در صوم مضیق و صوم

احتیاط آنست که تمام نماید و بعد از آن قضا نماید اگر قضای آن را شارع مقرر کرده باشد هر چند اقوی [illegible]
عدم وجوب [illegible] رمضان [illegible] و در تنگی وقت [illegible] معلوم نشود که افطار در صبح نموده پس تناول مفطر در صبح باید و مرتبه روزه را
بگیرد چه مراعات صبح کرده تناول نماید یا مراعات نکرده تناول نماید و یا آنکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح شده
و با این حال بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم
شود که صبح نبوده نه قضا لازم است و نه کفاره هر چند در همه فرض معصیت کرده در خوردن با فرض خبر عادلین بصبح
که صبح باشند و بصیر باشند و کور هم نباشند و مظنه شوخی در [illegible] خبر ایشان نداشته باشند اگر مکلف بخورد
قضا و کفاره هر دو لازم میشود مطلقا مگر اینکه معلوم شود که صبح نبوده و اگر بخوردن و استصحاب با قدرت
و امکان اطلاع خودش و معرفت فجر باعتماد بقول کسی که خبر دهد که فجر طالع نشده و حال آنکه صبح بوده اگر چه خبر
دهنده عادل باشد اگر احوط قضا نمودن است هر چند خبر دهنده دو عادل باشند هم چنین گذشت که قول
عادل بغیر [illegible] باشد [illegible] اینکه بخورد در صبح [illegible] خبر دهد باینکه فجر طالع نشده و ترک کند عمل بقول
[illegible] صبح طالع شده و باعتماد بقول او نکند بجهت آنکه گمان کرده که شوخی میکند یا بجهت آنکه علم برای [illegible]
و در واقع صبح طالع شده و محض بخبر نکرده و اما اگر خبر دهنده دو عادل باشند و احتمال شوخی [illegible] در آن نباشد
بخورد قضا و کفاره هر دو واجب است چنانچه گذشت و اگر یک عادل باشد و احتمال [illegible] خبر دهنده
احوط قضا بلکه احوط کفاره نیز هست هرگاه بخورد باشد و طلوع فجر و حالش معلوم نشد یا مظنون شد
طالع بوده چیزی براو نیست در روزه [illegible] صحیح است چنانچه اشاره شد چهارم افطار کردن بقول غیر که مغرب شده
و حال آنکه مغرب نشده اگر چه بسبب کوری و شبکوری یا بسبب [illegible] مخبر [illegible] کرده باشد اگر اعتماد بقولش جایز نباشد
بخورد اقوی وجوب قضا و کفاره است اگر چه جاهل باین حکم باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن
پنجم افطار بسبب تاریکی که بواسطه آن قطع کند که مغرب شده و باشد [illegible] در دخول وقت یا مظنه بآن کند واجب
الرچه جاهل باشد [illegible] و این حال افطار جایز نیست بلی هرگاه تاریکی بسبب ابر باشد و بواسطه این گمان کند که
مغرب شده است و افطار [illegible] قضا دارد و نه کفاره و فرقی نیست که روزه رمضان باشد یا غیر آن ششم داخل
نمودن آب در دهن [illegible] خنک شدن آن پس اگر آب بی اختیار در حلق داخل شود قضا واجب است اگر چه این عمل
جایز است و فرو دادن آب مذکور از روی فراموشی قضا واجب نمیشود اگر چه قضا احوط است و اگر غرض صحیح در
بلعیدن کردن نداشته [illegible] حکم بقضا احوط بلکه خالی از قوت نیست و اما اگر نادان و شبکور [illegible] غرض صحیح در دهن
کذارد پس بسبب فرو رفتن آن در حلق قضا واجب نمیشود اگر چه قضا احوط است و هم چنین است اگر بجهت [illegible]
آب در حلق فرو رود واجب نمیشود قضا بجهت فرو رفتن آب بحلق اگر در مضمضه و وضو یا غسل آب در دهن کند خواه
از برای نماز باشد یا [illegible] غایات و هم چنین واجب نمیشود قضا بفرو رفتن آب مضمضه که از برای مداوی یا تطهیر دهن

باشد و اگر چه احوط قضا است [illegible] صورتی که مضمضه از برای [illegible]
قضا میکند اگر روزه واجب معین باشد و باطل [illegible]
اگر چه آن روزه مندوب باشد **فصل هفتم** در مکروهات است [illegible] چند چیز
اول مباشرت زنان هر چند بملمس ایشان یا بوسیدن [illegible]
و نحو آن حرکت نماید و لکن مظنه داشته باشد یا یقین جنب نمیشود یا آنکه عادتش [illegible]
انزال هم نباشد و الا حرام است چنانکه سابقا ذکر شد بلکه کراهت مطلق [illegible] نیست دوم
سرمه کشیدن و چیزی در چشم ریختن خصوصا اگر اکتحال بچیزی باشد که در او مشک یا صبر یا چیزی که طعم او
بحلق برسد بلکه اگر عمدا کحل را بحلق برساند حرام خواهد بود سیم اخراج خونی که باعث ضعف شود از فصد و حجامت
کردن بلکه هر عملی که موجب ضعف شود نه اغما و بیهوشی مثل کندن دندان و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب
معین یا مضیق حرام است عملی که موجب غش شود و در مقام ضرورت ضرر ندارد چهارم نشستن زن در آب پنجم
چیزی در بینی کشیدن یا داخل در گوش نمودن هر چند بتقطیر باشد خصوصا اگر بترسد که بدماغ یا بجوف
میرسد و با تعمد رسانیدن بحلق بلکه [illegible] از آن در حرام است و اگر روزه معین باشد قضا بلکه کفاره نیز لازم است ششم
بوئیدن ریحان یعنی گیاه خوشبو خصوصا نرگس و استعمال طیب مثل گلاب و عطر و نحو آن ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب
از استعمال مشک است بلکه ترک بوئیدن هر بوی تند غلیظی که بحلق میرسد اولی است هفتم شعر خواندن حتی در شب
رمضان و حتی آن شعری که بجهت آخرت باشد علی الاحوط هر چند اختصاص کراهت بشعر باطل اولی است و در یوم
و شب جمعه نیز شعر خواندن مکروه است هشتم جدال کردن نهم قسم خوردن دهم حقنه بجامد نمودن مثل شیاف یازدهم
جامه تر بر بدن کردن یا جامه بدن را تر نمودن دوازدهم مکیدن انگشتر و نحو آن سیزدهم جاویدن مصطکی
و اگر مصطکی را از دهن بیرون آورده دو باره داخل دهن نکند مگر آنکه مصطکی را خشک کند یا آنکه آب دهن را فرو
نبرد مگر آنکه رطوبت او مستهلک باشد چهاردهم چشیدن طعام بجهت ادراک طعم و تمیز شوری و شیرینی اگر
نرسد اجزای آن بحلق و الا حرام است اگر عمدا باشد و مکروه است جماع از برای مسافر در شهر رمضان علی الاقوی
و پر کردن شکم از طعام و آب برای کسیکه روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است شبیه بروزه دار باشد و مکروه است
در سفر بودن تمام ماه مبارک حتی بعد از لیالی قدر مگر بجهت امر اخروی مثل زیارت و بعضی امر دنیوی که اهتمام
باشد نیز ملحق کرده اند و قبل از لیالی قدر کراهتش بیشتر است **فصل هشتم** بدانکه صحت روزه مشروط است
و ایمان و عقل و خلو از حیض و نفاس پس روزه غیر بالغ صحیح نیست مگر بجهت تمرین و عادت دادن طفل بروزه لیکن که
طاقت روزه گرفتن داشته باشند و غیر مؤمن چه کافر باشد چه مخالف روزه اش فاسد است هر چند بعد از آنکه عارف
بحق اهل بیت شد قضا ساقط است و اگر زوال عقل حاصل شود در روز روزه باعث فساد صوم میشود و موجب قضا میباشد

پنجم

بلکه موجب کفاره هم نیز میشود علی الاحوط در صورتیکه قضا فاسد باشد و کفاره نیز در افطار او باشد و روزه مجنون اگر
ادواری و در بعض روزها شفا یافته باشد الحق و هم چنین است روزه مغمی علیه که صحیح نیست اگرچه خود باعث جنون
یا اغماء شده باشد [illegible] پس مضر بروزه نیست
اگر [illegible] بخواهد [illegible] نیت [illegible] روزه باشد خصوصا اگر [illegible] قبل از ماه رمضان — ولکن از برای تمام
[illegible] کافی نباشد و اما خون حیض و نفاس پس روزه را فاسد میکند هرچند در وقت [illegible] باشد حتی اگر
اگرچه [illegible] بعد [illegible] یا قبل از غروب باشد و اگر بداند که از حیض یا نفاس پاک شده ولکن نمیداند که قبل از صبح پاک
شده یا بعد از آن پس اگر تاریخ پاک شدن معلوم باشد و تاریخ صبح شدن معلوم نباشد بنا بگذارد در اینکه صبح بعد از
پاکی شده و در عکس حکم بعکس نماید و در جائیکه مجهول التاریخ باشند بنا بگذارند بر عدم وجوب صوم والله العالم
و اگر خود باعث بروز دم حیض شود صومش فاسد است و گناه و قضا و کفاره نیز ندارد هرچند اجتناب احوط
و احوط از آن اتمام قضا و کفاره نیز میباشد و همچنین مشروط است صحت روزه واجب بخلو از سفر شرعی که موجب
قصر است در نماز و اما روزه مستحبی پس در سفر جائز است اگرچه ترکش اولی است الا برای حاجت خواستن
در مدینه طیبه وارد شده است و مکروه روزه که نذر نموده که گرفتن آن را در سفر و حضر [illegible] روزه کسیکه از [illegible] خارج شود
بقصد سفر بعد از ظهر و صوم کفاره که سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه [illegible] کسیکه خارج از عرفه شده
چنانچه در حج ذکر میشود انشاء الله و جاهل مسئله در قصر و اتمام نماز و روزه نیز صحیح است روزه اش صحیح و هم چنین
جاهل بخصوصیات مسائل قصر و اتمام لکن در جاهل بخصوصیات احوط قضا میباشد و شرط افطار صوم در مسافر
وصول بحد ترخص است چنانچه گذشت و هم چنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن یا بمحل اقامت میرسد پیش از زوال مشروط
که پیش از ظهر بمحل اقامه برسد و نیت نماید و کسیکه [illegible] از اقامه [illegible] از تمام [illegible] زوال نماز را قصر میکند
[illegible] روزه [illegible] ناسی [illegible] جاهل نیست پس روزه اش باطل است و هرگاه ناسی یا جاهل بمسئله در [illegible]
روزه [illegible] در سفر صحیح نیست افطار نماید و قضا کند و هم چنین مشروط است صحت روزه بسلامت از مرض
پس کسیکه [illegible] روزه از برای او مضر است [illegible] مطلق ضرر افطار میکند اگرچه [illegible] باشد و هم چنین است
اگر خوف [illegible] طول مرض [illegible] روزه گرفتن داشته باشد بطوریکه معتدبه باشد [illegible] خوف که از قبیل
وسواس باشد و اگر طبیب گفت که روزه ضرر ندارد و مکلف بحسب تجربه خود روزه را مضر میداند یا ظن
[illegible] از [illegible] حاصل کرده باشد یا از حدس خود و هم چنین در عکس باید روزه را بگیرد و هرچند طبیب
امر نماید که روزه ضرر دارد [illegible] در ضرر [illegible] باعث جواز افطار است و اگر با خوف ضرر روزه را بگیرد باید
اعاده نماید هرچند ظاهر شود [illegible] ضرر [illegible] نداشت [illegible] اگر پیش از زوال بر او ظاهر شد عدم
ضرر تجدید نیت نمیتواند نماید و هم چنین مشروط است صحت روزه باینکه نترسد از اینکه روزه باعث تلف نفس

محترم شود یا آنکه باعث تلف نفس خود مکلف شود بجهة گرسنگی مفرط یا عطش یا آنکه باعث تلف مال شود که مضر به
بحال او باشد یا آنکه او را از ما به اعتبار بیندازد یا آنکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترمه دیگر شود چنانچه
گذشت که لباس شود که اتفاق می‌افتد در مثل مکاری و زارع و تاجر و غواص بلکه هر گاه صاحب صنعت بکند و روزه گرفتن
با واجب دیگر کما هو آزان باشد می‌باید که آن روزه حرام است و در خصوص صوم مستحب اذن مولی شرط است در حق عبد
حتی مبعّض و حتی مکاتبه و در حق زوجه حتی منقطعه شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در حق
ولد عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن در اثناء نهار روزه مستحب فاسد میشود
علی الاحوط بلکه احتیاط در حق حمله آنستکه با نهی جدّین نیز روزه نگیرد و معتبر مراعات والد ... بلکه والدین میباشند
بلی اشتراط اذن والده بلکه والد ثابت نیست مگر در صورتیکه با نکاح غیرها ذوق فیه مستلزم اذیت والد یا والده باشد
واحوط آنستکه با وجود روزه قضاء رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط ترک کند روزه مستحب را و مرد پیر و زن پیر
و ذو العطاش که ناخوشی است که سیراب نمی‌شود صاحب او اگر از روزه گرفتن عاجز باشند بجهة زیادتی پیری و زوال قوت یا
ناخوشی روزه را میخورند و فدیه نمی‌دهند و اگر توانا شدند قضا نمایند لازم نیست گرچه در مقام اکل و شرب اقتصار بقدر
ضرورة نمایند و اگر روزه گرفتن بر ایشان دشوار باشد افطار میکنند لکن بر ایشان واجب است قضا بعد از زوال مشقة
و حصول صحة چنانچه واجب است صدقه دادن یک مد از گندم بدل هر روزی بفقیر و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است
و هم چنین حکم زن حامله که وضع حملش نزدیک باشد یا زن شیرده که شیر او کم باشد و می‌ترسد هر چند بجهة شک
باشد از روزه گرفتن بر نفس خود یا بر طفل خود از تشنگی و گرسنگی مضر یا از ناخوشی و در غیر از این اعذار ثابت نیست
رخصت در افطار مگر آنکه از ضرر خود متجاوز کند که در این وقت بقدر ضرورة لازم است نه مطلقا بلکه در غیر شهر رمضان
نیز این اعذار را جاری نکند و صدقه از مال زن است نه از مال شوهر و کسیکه مرض او از رمضان تا رمضان دیگر
طول بکشد و از این جهة متمکن از قضای رمضان اول نشود قضا از او ساقط است و بدل هر روز کفاره می‌دهد
و قضا مجزی از کفاره نیست و احتیاط اتیان بقضا و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعذار مثل طول کشیدن
سفر تا رمضان دیگر جاری نیست بلکه قضا در آن واجب است اگرچه کفاره نیز احوط است و اگر ما بین دو رمضان برء
از مرض حاصل شود و تهاون ننمود بالمرة و همیشه عازم بر قضا بود لکن تأخیر انداخت بجهة اعتماد بر وسعت وقت یا
بجهة انتظار اوقات شریفه و بعد از آن عذری رو میدهد که متمکن از قضا نشود تا رمضان آینده قضا لازم
و کفاره هم ساقط و اگر تهاون نموده که عازم بر قضا نبوده قضا و کفاره هر دو لازم است اعم از آنکه مردّد
بوده در قضا و عدم قضا یا آنکه اولا عازم بر قضا شده و بعد از آن نادم شده یا مردد شده یا آنکه عازم بر عدم
قضا شده و مقدار کفاره یک مد است و دو مد افضل است و متعدد نمی‌شود کفاره به تعدد سالها قسم
اندر روزه‌های حرام است بدانکه حرام است روزه عید فطر و عید اضحی و روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی

از براى كسيكه در منى باشد نذر روزه آخر شعبان به نيت رمضان نمودن و روزه وفاى نذر در معاصى و روزه صمت كه تكلم كردن را مفطر بداند و قصد امساك از ان نمايد و نيت و روزه وصال حرام است روزه وصال آنست ديگرى تا سحر يا دو روز يا يكشب و تاخير افطار تا سحر و تا شب دويم حرام نيست در صورتى كه نيت روزه نكرده باشد واحوط اجتناب است مطلقا روزه كه معارض شود بواجب ديگر كه اهم از ان باشد و گذشت كه احتياط اين است كه زن و كنيز و غلام روزه مستحب را بدون اذن شوهر و مولاى خود نگيرند هرچند جواز ان خالى از قوه نيست در جائيكه نهى نكنند و منافى حق ايشان نباشد قسم سيم در بيان روزهاى مندوبه است كه نصوص خاصه در تاكيد انها وارد شده است و ان بسيار است اول روزه گرفتن سه روز از هر ماه است و كيفيتش بچند قسم در كتب ذكر شده است لكن بهترين انها اين است كه اول پنجشنبه از ماه و آخر پنجشنبه از دهه آخر ماه را روزه بگيرد دويم روزه سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است سيم روزه روز عيد غدير است چهارم روزه روز مولود كه هفدهم ربيع الاول است پنجم روزه روز مبعث است كه بيست و هفتم رجب است ششم روزه روز دحو الارض كه بيست و پنجم ذى القعده است هفتم روزه روز عرفه است در حق كسيكه او را از خواندن دعاهاى روز عرفه سست نكند هشتم روزه روز مباهله كه بيست و چهارم ذى الحجه است نهم روزه هر پنجشنبه و جمعه اول ماه ذى الحجه بلكه تمام نه روز اول ان دهم روزه ماه رجب و شعبان تمام ان يا بعض ان اگرچه از هر يك يك روز باشد يازدهم روزه روز نصف كه بيست و پنجم ذى الحجه است دوازدهم روزه روز اول و سيم و هفتم ماه محرم سيزدهم روزه روز بيستم ماه ذى القعده است چهاردهم روزه شش روز بعد از عيد فطر است و محقق اعلى الله مقامه ميفرمايد كه اين شش روز را بعد از سه روز بگيرد و ظاهر اين است كه عيد فطر اول اين سه روز مياشد پانزدهم روزه نيمه ماه جمادى الاولى قسم چهارم در بيان روزهاى مكروه است بدانكه مكروه روزه روز عرفه در حق كسيكه او را از خواندن دعاهاى عرفه سست كند و مكروه است روزه ان با اشتباه اول ماه و احتمال اينكه روز عيد باشد و مكروه است روزه گرفتن مهمان بدون اذن ميزبان و با منع احتياط ترك روزه است و مكروه است روزه فرزند بدون اذن پدر بلكه با منع او نيز قوت دارد حكم بكراهة مگر اينكه بجهة اذيت او برسد و در حق ولد ولد نيز همين احوط است چنانچه بجميع اينها اشاره شد و بهتر مراعات اذن مادر است مثل پدر چنانچه بجميع اينها اشاره شد و مستحب است از براى روزه دار بروزه مستحب يا واجب موسع افطار كردن در وقتيكه برادر ايمانى او را بخواند بسوى طعام و اقوى كراهت روزه است در اين وقت هرچند بخصوص او طعام اماده نكرده باشد و هرچند بعد از ظهر باشد با انكه خوردن روزه مستحب بعد از ظهر مكروه است ولكن براى اجابت مؤمن در اين حالت روزه مكروه است بلكه دور نيست تعميم حكم بكراهة و قلة ثواب روزه حتى در وقتيكه طعام مهيا نكرده باشد بلكه اب گرم و شوقه و خرما و بخوان مهيا كرده باشد يا انكه تعارف كرده باشد بجهت انكه ظاهر اين است كه حلّه

چون ادخال سرور بر مؤمن و اجابت مؤمن میباشد که رد قول او نشود هر چند بغیر طعام
باشد و بهتر آنستکه اظهار روزه نکند و افطار کند بلکه در ثواب افطار در
برادر مسلم هفتاد یا نود مقابل ثواب روزه داشتن میباشد والحمد لله

تمت اولاً و آخراً ۱۳۲۷ هجری